این کتاب از مال [crossed out] کاتب

این کتاب از مال [crossed out]

آشیخ حسین ملکی نژاد

فرزند حاجی محمد رضا قلی

است هر کس بر دارد گنگ محروم گردد

دگناه بسیاری میکند لعنت خدا نفرین رسول گرفتار شود

کاتب محمود ملکی نژاد فرزند آشیخ حسین

حاجی محمد رضا قلی

باکه همانست اگر حجة خود را اقامه کند شخص با غرض قبول نخواهد نمود چنانکه شنیده و
در کتب دیده که انبیا با رسل چه کردند یعنی اینکه ایشان را ساحر خواندند و مجنون گفتند نعوذ
بالله این نبوده مگر از غرضی که خود امت داشتند والا در برهان انبیا البته نقص نبوده و
نیست هم چنین در مخصوص اثبات مسائل شان مبین اینست که حق برهان را ادا نماید
نشود بلکه در علم جدال شرط است خواه مدعی بپذیرد یا نپذیرد و این رساله را مسمی نمودیم
بنجم الدین و مرتب ساختیم بر مقدمه و دو مقصد در مقصد اول ذکر مینمایم ایرادات
پادریان را و یکی یکی را جواب میگویم انشاء الله و در مقصد دوم اثبات مینمایم تحریف کتب
اولین را با انواع ادله واسال الله ان یوفقنی علی احقاق الحق وابطال الباطل ولو کره المشرکون
مقدمه بدانکه هر علمی و صنعتی اهل فنی مخصوص دارد اگر از نزد اهل فن بروی خوب
و بد و صحیح و سقیم را تمیز میدهد والا فلا هر کسی را اهل کاری با فهم مثل این مطلب را ملاحظه
نماید در صنایع و حرف غالبا بی انکسی که ساعت سازی میداند هر گاه ساعتی را بدست او بدهی
عیب او را میفهمد و خوب و بد او را تمیز میدهد ولیکن اگر ساعتی بدست بقال بدهند که تو اینرا
تمیز ده و عیب بی عیبی او را بگوئی از عهده بر نمیاید و نمیفهمد هم چنین هر صنعتی را اهلی است
که باید رجوع بآن نمود و از او تقلید کرد پس اگر ساعتی را بدست بقال یا خباز دادی و انچه
نمود که خوب است و یا عیب با اینست و فاسد قول او باید اسقاط اعتبار نیست و هیچ عاقلی
اعتنا بسخن او نخواهد نمود هم چنین است امر علوم هر علمی اهلی دارد و باید در هر علم رجوع
باهلش کرد علم تشریح را خداوند عالم بکسی مخصوص داده پس هر کس آن علم را بخواهد باید
رجوع باو کند پس اگر برود نزد ساعت ساز و از او طلب کند این علم را البته بر خطا رفته
و هم چنین علم معالجه را طبیب حاذق دارد پس اگر برود نزد عطار و بخواهد معالجه البته محروم میشود

بلکه احتمال هلاکت نیز میرود و همچنین علم الهی را اهل بیت علم دارند و مذاهب را باید از ایشان
آموخت و اگر از غیر ایشان بطلبی خائب و خاسر میشوی و عجب اینست که با این کلام همه کس اعتقاد
میکنند نزد هر کس بگوئی تصدیق تو را مینماید ولی غالب خلق در وقت عمل کردن غافل
میشوند و نمی فهمند چه میکنند این نیست مگر از ساکتی یا محض حسن ظن بیجا مثلا در معالجات
اغلب مردم بزبان میگویند که درد را باید بطبیب حاذق گفت ولی مع ذلک همینکه تب میکنند
بقول هر عجوزه یا سیاح عمل میکنند و چه بسا بیماران که با جل حتمی خود از دنیا نمیروند
و بسهو علاج میمیرند و هر چه هم ایشان را نصیحت کنی تصدیق تو را مینمایند ولی در عمل باز
خلاف میکنند همچنین در امر عقاید غالب خلق پیرو پدر و مادر و همسایه و قوم خود میشوند
و هر مذهبی که آنها دارند همان را میگیرند هر شبهه مشکلی که بر آنها وارد شود عرض بر ایشان
میکنند اگر قدری ترقی کنند رجوع بملای محله خود میکنند اگر چه هیچ نفهمند همین قناعت
دارند که اسم ملا باشد یا مقلد ملای شهر خود میشوند هر کس باشد حال آنکه بسا جاهل
باشد یا فاسد العقیده و هر کس خواسته باشد اعتقاد او صحیح باشد و عاقبت نجات یابد باید هوش
خود را جمع کند و اعتنا بقول عامه خلق نکند و بفهمد که کیست صاحب علم و فهم و دین دار
و متقی و پرهیزکار و پیش رو در دین و عقیده خود از او اخذ نماید و تابع او گردد حال که این مقدمه
سد به را دانستی عرض میکنم علم حقایق دینیه و معارف یمانیه علمیست مخصوص و تعریف
و فایده و موضوع خاص دارد غیر از موضوع و تعریف و فایده اصول و فقه پس نه هر فقیهی آگاه بر آن هست
بلکه فقیه فقاهت صرف مسائل شرعیه میداند و بمقتضای علم خود احکام شرعیه را جاری میکنند ولی اگر
کسی بر اصل از شرع اعتراضی وارد آورد یا در نبوت نبی و وصایت وصی شکی و شبهه نماید فقیه
بسا از عهده جواب بر نمی آید شاید فقیه هم نیز اگر فتوی دهد که اگر کسی انکار حکم شارع نماید

کافر است و هر کافری نجس پس اگر کسی مثلا در فرض بودن صلوة شک کند فقیه میگوید
کافر است و نجس ولی این حکم الله مسأله را رفع اشکال نمیشود اما اگر مسأله را بر حکیم ماهر عرضه
کنند با دلیل و برهان حقیقت قائل بوجوب صلوة و بطلان قول خصم را اثبات میکند حال
که این مقدمه معلوم شد بدانکه اگر شبهات از یهود و نصاری بر عوام مسلمین یا علمائی که
اهل این فن نباشند عرضه کنند و آنها جواب نتوانند بدهند یا جوابی دهند که خصم قبول
نکند نباید ضعفا در دین خود سست شوند و اعتقاد ایشان فاسد شود بلکه مثل این بعینه
اینست که ساعت مکتب ساعت مرد بقال دهی که تمیز دهی یا قبا را باشیز دهی که بدوزند و یا بیمار را
نزد جاهل بری که معالجه کند اگر چنین کنی البته محروم میشوی و چون محروم شدی خود را
ملامت کن نه اهل شهر را ولی این خلق غالبا بسبب غفلت خود بجهت هر کاری کس ناقابل را اختیار
میکنند آنوقت که محروم میشوند فریاد برمی آورند که در این شهر اهل صنایع نیست و حال
آنکه اهل صنایع بسیار است و هر کسی مشغول بکار خود ازان جمله است اشتباهات پادریان
جواب آنها را کسی میدهد که علوم بسیار داشته باشد و بسا ایرادهای آنها را دست جهال
میدهند و آنها نمیتوانند جواب دهند پس ضعفا چنین می پندارند که ایرادهای آنها را سبب
ودرست روا مر اسلام ضعیف است پس اگر پادریان می بینند که بعضی ایرادهای آنها را ضعفای
مسلمین نتوانستند جواب دهند مغرور نشوند و گمان نکنند که حرفهای آنها با معنی است بلکه
اهل علم میدانند که آنها مزخرف گفته اند و ائمه علیهم السلام میفرمایند ان لنا فی کل خلف
عدول ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و از خداوند
مسالت میکنم که این خادم ضعیف آستان ملک پاسبان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را
اعانت فرماید توفیق دهد بر اینکه ایرادات این پادری را جواب گویم و نصرت نمایم این ملت

بنیاد شریعت غرا و ملت بیضا صاحبها الاف التحیة والثنا را و لهذا عذر میخواهم از ناظرین در این رساله
که مجال تفصیل دادن کلام ندارم و باختصار میکوشم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مقصد اول در نقل ایرادات پادری و جوابهای آنها فقره فقره کلام او را بعینه ذکر
میکنم و در ذیل آن جواب عرض میکنم بحول الله و قوته **گفته است** چون جمهور محمدیان
ادعا مینمایند که مسیحیان و یهودیان کتب مقدسه خود شان را تحریف نموده اند یا اینکه بجهت اثبات
و امدنش را بیان کننده بوده اند اخراج ساخته کلمات دیگر در مقام آنها داده اند باین سبب کتب
مقدسه موجوده که الان مستعمل ایشان است دیگر قابل اعتقاد و اعتماد نیست پس واجب
و لازم است که با دقت تمام متوجه تشخیص این ادعا شویم و هابت که از امتان محمد طلب ثبوت
این ادعا نمائیم تعجب است که هیچ یک از آنها هنوز درستی این ادعا را بدلایل واضحه معتبره ثابت
ننموده است و ایشان در باب دعوی خود قاطع این چنین مساله که آیا کتب مقدسه عهد عتیق
و جدید در چه زمان و بواسطه کیان و بچه نوع تحریف گشته و کلمات محرفه کدامند تا حال
مدیون مسیحیان می باشند بلکه بدلیل محض ادعا خود شان را ساکت مینمایند **جواب**
اولا جواب کلام او را میگوئیم بعد انشاء الله چنانکه وعده کردیم اقامه براهین بر دعوی
خود میکنیم عرض میکنم این بیچاره پادری نصرانی هم جاهل بکتب مقدسه خود شان است هم بی خبر
از احکام اسلام و ملت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله بوده اما در نزد اکثر مسلمین شبهه نیست
در اینکه کتب عهد عتیق و جدید هم تصحیف شده بلکه چند قسم تغییر در آنها شده یکی اینکه
از همان وقت غیبت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بعضی انجیل از میان رفت با اقرار
خود نصاری اگر چه این مرد بی خرد بی خبر باشد یا عمدا تجاهل کند و اگر چه وصی آن بزرگوار
میدانست ولی آن سرور هم ظاهر ننمود تا آخر و بعد از مدتی شاگردان حواریین کتبی نوشتند

اسم ها

اسم آنها را انجیل گذاردند و این حکایت بعد از این مفصل و مبرهن بیان میشود و اما توریة
آنهم بکلی مرتفع شد و بعد از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام یهود اختلاف زیاد
در آن کردند و کتب احکام جعل نمودند و بعد از این انشاء الله بیان آنهم خواهد آمد و آیات
متعدده از طرف خودمان دلالت بر این مطلب میکند و شواهد بسیار هم از طرف خود یهود
و نصاری در این باب داریم و یک قسم تصحیف دیگر شده در همین کتب در وقتیکه ترجمه شد از لغت
اول بلغتهای دیگر و خود مترجمین و علمای یهود شهادت بر این دعوی میدهند چنانکه
بعد انشاء الله مذکور میشود و اختلاف نسخهای ایشان در بعضی لغات و آیات دلیل این
مطلب است و یک قسم تحریف و تصحیف هم در زمان بعثت حضرت پیغمبر خاتم صلّی الله علیه
و آله شد و آیات عدیده از قرآن مجید دلیل این مطلب است با که قدری پیشتر هم شاید
تغییر داده اند و آن تغییر در بعضی آیاتست که ذکر علامت بعثت خاتم صلی الله علیه و آله
و اسم آن بزرگوار در آنها بوده و کذلک در توریة اسم حضرت عیسی مذکور بوده و چنین
نقل میکنند که تصحیف کرده اند و این تحریف و تصحیف در همه آیات نیست و این تغییر هم لازم
نیست ببرداشتن آیات و تغییر دادن الفاظ باشد بلکه محتمل است بتغییر دادن معانی
در الفاظ مشترکه باشد یا تغییر دادن اعراب کلماتیکه بآن سبب معنی فرق میکند چنانکه
شاید بعد از این ذکر بعضی بیاید و کذلک لازم نکرده جمیع نسخ را تغییر داده باشند بلکه بسا
بعضی را تغییر داده اند و مرادم در این مقام محض جواب کلام است نه برهان چراکه خود ایراد
کننده در اینجا اقامه برهانی نکرده بلکه مرادش محض تکذیب قول ماست ما هم مرادمان بیان
دروغ او و کذلک این قول که میگوید مسلمانان هنوز مدیون نصاری هستند در جواب مطلب
این هم دروغ است بعضی از علمای مسلمین جواب گفته اند و دین خود را با برهان ثابت کرده اند

ولی حیف که در میان یهود و نصارای اهل علمی نیست که بفهمند و این چند شبهه را هم خلفا و سلف
یاد گرفته اند که می نویسند و منتشر میکنند و چهل سال متجاوز است که جواب اینها در اسلام
داده شده و غافلند از اینکه یهود و نصارای در عصر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله هم از این
عصر مجتمع تر بودند هم با اطلاع تر هم در دین خود راسخ تر اگر اینها ایرادی بود که محل نظر باشد
اینها بر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده بودند و جواب هم شنیده بودند و حال اینکه در چند آیه
از قران خداوند فسق ایشان را ظاهر فرمود که تورات را تصحیف میکنند و تغییر میدهند یا کتمان
میکنند و پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر با ایشان در این باب تکلم فرمود و یکنفر ایشان نتوانست
اثبات کند که او نعوذ بالله دروغ فرموده مثلا اینکه از زود اینکه دروغی از او بشنوند
که بر همه کس ظاهر شود نبی نبودن او بلکه بخلاف مراد دیدیم که اگر یکنفری از یهود و نصارای تکذیب
او را کردند معلوم شد دروغ گفتن خود او و جمع کثیری از یهود از علما و عوام ایشان اقرار
کردند بصدق پیغمبر صلی الله علیه و آله و تصدیق نمودند خلاصه بعد از این همه مطالب مبرهنا
بیان میشود ان شاء الله گفته است در قران نیز بجهة تحریف کتب مقدسه مستعمله مسیحیان و
یهودان اشاره گشته است پس ما عامی که تا بحال محمد ادعای خود را با دلایل معتبر بثبوت نرسانیده مسیحیان
متحمل این ایراد عالا زم نمی اید زیرا که هر چیزرا گفتن و ادعا نمودن ممکن است اما ادعائیکه از برای
تحقیق ان دلایل معتبره نباشد بیجا و بیثمر است بلکه ادعای بی دلیل کار خردمندان نیست
جواب جمیع این عبارات مکر است و شیطنت و محض القاء شبهه در دل عوام الناس ذکر
کرده عرض میکنیم فرض میکنیم بعضی از مسلمین از اقامه برهان بر این مطلب عاجز یا همه هم
عاجز بمانند این چه دخل دارد بر عدم حقیت دین اسلام و چرا باعث توقیف نصارای شده
در مذهب شان اما اولا که دلیل نبوت خاتم صلی الله علیه و آله منحصر بهمان خبر که در تورات

وکتب سایر انبیا و انجیل است نبوده بلکه هر از اثبات نبوت با خود داشت مثل اینکه
ادله نبوت حضرت عیسی علیه السلام منحصر باخبار کتب عتیقه نبوده بلکه چندین برهان با خود
داشت بلی نصوص سلف بر خلف محض اتمام حجت بر بعضی است والا همینقدر که پیغمبر
خدا نبوت خود را ببرهان پیغمبری ثابت کرد واجب است تصدیق او بلکه تصدیق
پیغمبر سلف را نیز اگر کسی برهان خلف کند جایز است چنانکه همه یهود و نصاری تصدیق
انبیا قبل از تورات را بنص تورات دادند و مسلمین تصدیق همه را بقرآن دادند پس بالفرض
که شما ندانید یا یهود تغییر دادند تورات را یا نه اینهمه براهین که از خاتم صلی الله علیه وآله
دیدید و شنیدید و فهمیدید کلان بزرگوار مثل انبیاء سلف ثابت دارد و علامات میآورد
تصدیق او را بنمائید بلکه عرض میکنم بر یهود و نصاری واجب است بحکم همین تورات تجسس کردن
و طلب حق نمودن پس باید تجسس حال پیغمبر صلی الله علیه وآله نمایند و ببینند چه
برهان بر نبوت خود دارد و چون برهانها صدق او یافتند همین فرمایش او را که در قرآن
خود فرموده که یهود تغییر دادند کتاب خود را تصدیق نمایند یا اینکه در همین تورات
و انجیل که در دست ایشانست ذکر خاتم و علامت او و محل او موجود است و در سایر کتب عهد
عتیق و جدید وحی کرده اند این خبر مشهود است پس چرا معطل کرده اند دارند و اگر باز امر
آن بزرگوار بر ایشان از آن اخبار ظاهر نمیشود از ضم کردن آن اخبار ببشارت خاتم صلی الله علیه
وآله ذهاب بود شرع خودشان بفهمند حقیقت اسلام را خلاصه بعد از این کلام
مفصل ذکر میشود انشاء الله گفته است بعد از کلماتی در بیان تحریف قرآن
اما در این حال که ادعای تحریف کتب مقدسه مسیحیان و یهودیان در میان امت محمد
شهرت کلی یافته است پس مجتهد محمدیانی که طالب حقیقت هستند ادعا مینمایند که اگر تشخیص داده

..لوم نه از هم تا ایام تحریف کتب مقدسه دریک وقت واقع گردیده است یا نه بلی مجتهد زمان
چنان تحریف در آیات قرآن اندکی خبر داده شده است چنانچه در سوره الانبیاء مرقوم است
وما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اهل ذکر را
با اهل کتاب معنی کرده و دیگر در سوره یونس مذکور گشته فان کنت فی شک مما انزلنا الیک
فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک پس تا ایام خروج محمد کتب مقدسه اهل کتاب هنوز
تحریف نکرده بودند اگر بالفرض قرآن حق باشد چگونه میتواند بود که خدا در آیات مذکوره
حکم نماید که بکتب یهودیان و مسیحیان رجوع نمائید زیرا که بیرون از امکان است که خدا احدی را
بکتابیکه محرف گشته رجوع نماید مگر باین شرط که معلوم نموده باشد که کدام جایها از کلمات
آن کتاب تحریف یافته است و حال آنکه در هیچ مواضع قرآن سخنی نمیتوان یافت که کدام مواضع
و آیات کتب عهد جدید و عتیق تحریف گشته اند بلکه محض گفته است که اهل کتاب علی الخصوص
یهودیان کتب مقدسه مستعمله خود شانرا تحریف نموده اند چنانکه در سوره بقره نوشته
شده است یا بنی اسرائیل لا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون و در مواقع دیگر
همان سوره مسطور است افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم
یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون و در ضمن این دو آیه تحریف بلا تعیین وقت بمعنی عام
بیان شده **جواب** این هم یکی از وسوسه و مکر دیگر است که اول اثبات کرده که قرآن در زمان
عثمان تحریف شده تا آنکه قلوب ضعفاء مسلمین را مضطرب سازد و اعتقاد ایشان سست شود
بعد خواسته از آیات مجیده کتاب عزیز استدلال کند که آنچه در دست یهود و نصاری است
بتصدیق خود قرآن توریة و انجیل است ولکن در این قرآن نازل شده که تحریف کرده اند و فقت
ادله او هم از خانه عنکبوت اوهن است که از زمان طفیلی بعد از عیسی علیه [illegible] توریة

وانجیل

وانجیل تغییر نکرده است چنانچه بعد مذکور میشود و پس با ضعف خود کتاب خدا را رد نموده
و تکذیب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله را نموده است و خواسته شبهه در دل مسلمین بیندازد
تا بمطلوب خود برسد غافل از آنکه خداوند فرموده است یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله ولو کره المشرکون و نخواهد گذارد که اهل باطل بر حضرت خاتم صلی الله
علیه و آله و کتاب او غالب شوند و اگر چنین امری میسر ایشان بود سابقین ایشان اعلم و ابصر بودند
و نصرت دین خود را میکردند و آن بزرگوار را مغلوب مینمودند خلاصه برویم بر سر مطلب
اما آنچه گفته است از تحریف قرآن مجید که ذکر کرده و شیطنت نموده اگرچه عثمان لعین بعضی
قرآنها را سوخت و قرآن را خودش جمع نمود ولی مسلما باجماع همه مسلمانان و اخبار عدیده
اهل عصمت و طهارت صلوات الله علیهم چیزی بر قرآن زیاد ننموده است و جمیع آنچه
موجود است قرآنست و اگر در بعضی آیات هم یک کلمه سقط شده یا پیش و پس شده اولا
بقدری قابل نیست که حکم قرآنرا بر گردانند و ثانی خلیفهرکان پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان
بودند و در اخبار خود فرمودند که این آیه نزولش چنین بوده و خود قرآنهم شهادت میدهد
که بر او زیاد نشده چرا که صریح قرآنست که آن معجز است و مخلوق مثل او نمیتوانند بیاورد و
جمیع این کتاب علی الترتیب میبینیم که بر یک نسق است و اختلاف ندارد و خداوند میفرماید لو کان
من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و از عجایب قرآن ما اینست که همین قدر هم
که در دست ماست جامع احکام است و بقدر کفایت خداوند حکم همه چیز را در آن
قرار داده نهایت ما جاهلند و معنی قرآنرا نمیفهمند مثل سایر امم که نمیفهمند کتاب خود را
و خداوند وصیا بعد از هر نبیی قرار داده است که شارح کتاب و سنت او باشند و بعد پیغمبر

خاتم صلی الله علیه و اله و اوصیاء ان بزرگوار صلوات الله علیهم بودند که شرح کتاب و سنت
او را فرمودند پس اجمال کتاب ضرری بجهال امت نرسانیده است و جمیع این مطلب که عرض شد
بدیهی است و کتب اخبار و تفاسیر ما گواه این مطلب است پس این تفصیلی که پادری نصاری مذکور
داشته ابدا ضرری بجمال قران و اسلام وارد نیاورد مثلش مثل اینست که از کتابی چند ورقی
برداشته شده باشد چه ضرر میرساند بکتاب در صورتیکه احکام متفرقه باشد و همراهش یک قصه
و حکایت نباشد و اما امر توریة و انجیل چنین نیست چنانکه عرض کردم و بعد هم بیان می نمایم
که جمیعش مرتفع شده و انچه در دست مردم نوشته اند و بعضی فقرات و ایات که
خواطرشان بوده در انها نوشته اند نام مصنفین نیست کدام است پس اینها نه توریة موسی است
نه انجیل عیسی علیهما السلام و باز همین کتب مجعوله هم تصحیف شده پس فرق میان این کتب و قران
بسیار است و اما استدلالی که از قران نموده جمیعش بیجاست کاش دخل و تصرف در قران
نمیکرد و واقعا از انصاف دور است که کسیکه از کتاب خود شان و شرح خود شان بی بهره است
در کتاب امت دیگر سخن بگوید اگر شخص منصف باشد و در بیانات او فکر کند میفهمد که هیچ سر رشته
نداشته چون اگر شخص با فهم میفهمد که این انجیلها که در دست است انجیل حضرت عیسی نیست و اگر
قدری متدین باشد و تتبع در کتب عهد عتیق نماید میفهمد که همه اینها مصنوعی است و محرف
چنانکه ظاهر خواهد شد و اکثر عقلای نصاری که این مسئله را فهمیده اند اعتقادشان باین کتب
کم شده و این مرد ادعا میکند که اینها همان کتب سماوی است اما استدلال او بایه کریمه فاسئلوا
اهل الذکر بیجاست اولا مراد از اهل ذکر اهل توریة و انجیل نیست و اسم توریة و انجیل ذکر نیست و
بعضی از مفسرین سنی اهل ذکر را برای خود باین دو تفسیر کرده اند و پادری شنیده و باور کرده و
حرف جاهل در هیچ ملتی مسموع نیست جهال نصاری هم مزخرفات بسیار میگویند و کتاب خود را

برای خود معنی میکنند و عقلای ایشان قبول نمیکنند در مذهب ما هم چنین است بلکه مراد
از ذکر در ظاهر قرآنست و در باطن پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و خود قرآن دلالت بر این میکند
چرا که در این میفرماید ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون و مراد از این ذکر
قرآنست پس اهل ذکر در معنی ظاهر یعنی اهل قرآن و اهل قرآن ائمه هدی هستند صلوات الله
علیهم بنص خود قرآن که میفرماید و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و امام علیه
السلام میفرماید ماییم راسخین در علم پس چون ایشان حامل علم قرآنند اهل قرآن میشوند
و در جای دیگر در صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا
و در جای دیگر میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر و مراد از ذکر پیغمبر است
صلی الله علیه و آله پس اهل ذکر بنص خود قرآن اهل پیغمبرند و اخبار بسیار هم در این باب
وارد شده از طرق خاصه و عامه چنانچه محمد بن مسلم عرض کرد خدمت حضرت باقر علیه
السلام که جماعتی نزد ما هستند گمان میکنند که اهل ذکر در این آیه کریمه یهود و نصاری هستند
فرمود هرگاه از ایشان سؤال کنید شما را بدین خود میخوانند پس اشاره فرمود بسینه مبارک
خود و فرمود ماییم اهل ذکر و از ما باید سؤال کرده شود تمام شد حدیث شریف و اگر
خود بعقل خود هم نظر کنی میفهمی که نمیشود چنین چیزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله دشمنان و
مکذبین خود را حکم قرار دهد میان خود و میان امت و از این گذشته بر فرض که کسی بخواهد نعوذ
بالله قرآن را برای خود معنی کند و از اخبار و آثار نگیرد باید رجوع بلغت کند و ذکر در لغت بمعنی
حفظ است و خاطر داشتن و بعضی معنی میکنند اهل ذکر را باهل علم پس معنی آیه کریمه این میشود
که نفرستادیم قبل از تو مگر رجالی که وحی میکردیم بایشان پس سؤال کنید از کسانیکه خاطر دارند
و حاصل اینکه علم دارند یعنی اطلاع بر سیر سابقین دارند که همه رسل بشر بوده اند و نزول آیه در

بود که مشرکین گفتند خداوند چرا ملکی نفرستاد رسول بشری آورده پس این جواب از فرموده و سوره
نحل هم نظیر این آیه کریمه هست که میفرماید وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون
و اگر این مرد انصاف داشت همین آیه محل استشهاد تا بیان مقصود او شود چه اگر خداوند میفرماید
نفرستادیم قبل از تو مگر رجالی را که وحی بکردیم بسوی ایشان پس سؤال کنید از اهل ذکر اگر
نمیدانید و بالبینات بحسب عربیت متعلق است به ارسلنا و جمله سابق معترض است یعنی نفرستادیم
قبل از تو مگر رجالی را با بینات یعنی دلیلها از معجزات و غیرها و زبر یعنی کتابها و نازل کردیم بسوی تو
ذکر را یعنی قرآن را تا اینکه بیان کنی از برای مردم آنچه نازل کرده شده است بسوی ایشان از احکام
و شرایع و اخبار معاد و ثواب و عقاب شاید ایشان تفکر نمایند یعنی ذکر را نازل کردیم بجهة
اینکه بیان احکام بر ایشان شود و بجهة اینکه تفکر در آن نمایند خلاصه در همین آیه فرموده
ذکر قرآنست و فرموده از اهل قرآن سؤال کنید که اهل بیت پیغمبر باشند و اگر بگوئی چگونه اهل
بیت خود را حکم قرار میدهد و حال اینکه مشرکین که مخاطب با آیه کریمه هستند اعتقاد بخود
آن بزرگوار هم نداشتند چه جای اوصیا پس قول ایشان را چگونه قبول میکردند عرض میکنم امر فرموده
بسؤال از ایشان تا اینکه مطلب را بادله و براهین با اهل زمان خود بفهمانند زیرا اگر علم حق را
مخصوص با ایشان فرموده است پس بر امت هم واجب کرده که رجوع با ایشان نمایند پس حاصل
مطلب اینست که اگر بغیر قرآن قناعت ندارند از پیشوایان خود سؤال کنید تا درست مفصل
و مشروح بشما بفهمانند و وجوه دیگر نیز در شرح این آیه است که این رساله موقع ذکر آنها نیست
و اما آیه ثانیه که بآن استدلال نموده بر عدم تغییر تورات و انجیل عرض میکنم با ذکر تفسیر آنهم خیالی
نموده و عنایت عامه را نموده ولی در تورات اهل حق چند قسم تفسیر شده و هیچ کدامش دلیل مطلب او

نیست بلکه در ظاهر واین نیست که جمعی مشرکین گفتند این پیغمبر مثل ما میخورد و میآشامد
تا از اینجا بفهمیم پیغمبر است خداوند بر رسول خود نازل فرمود ان کنت فی شک مما انزلنا
الیک و خطاب بخود پیغمبر فرمود با اینکه مقصود دیگرانند شک ایشان کرده ولی قرآن از باب
ایاک اعنی واسمعی یا جاره نازل شده و غالباً خداوند پیغمبر را مخاطب بخطاب قرار داده پس مراد
این نیست که خود پیغمبر شک فرموده بلکه جواب شاکین را میفرماید که اگر شک کردی یا شک
داری از آنچه ما بر تو نازل کردیم پس سوال کن ای پیغمبر از کسانیکه کتاب را میخوانند یعنی
پیغمبر این مسئله معتبر را از ایشان بپرس یعنی خود تو بپرس ای پیغمبر در حضور شاکین
تا ایشان شهادت دهند و بگویند که رسولان همه بشر بوده اند و در احادیث ما این طور معنی
شده و همین طور که ما شما همین قرآن هستیم همین ما این هستیم که شرح قرآن را همه ما
میدانند لا غیر چرا که در همین قرآن نازل شده که معنی قرآن را نمیدانند مگر خدا و راسخین
در علم و در اخبار ها وارد شده که اگر کسی قرآن را برای خود تفسیر کند کافر میشود پس
همین معنی که ایشان فرموده اند حق است و مراد اینست که در حضور جهال از کسانیکه کتاب را
میخوانند سوال نما و ایشان نمیتوانند در آنجا دروغ بگویند چونکه این تفسیر معلوم شد عرض میکنم
ابداً اضطرار لازم نیاید بر اینکه قرآن با کتاب تورات و انجیل و زبور و سایر کتب [illegible] وجود
در دست ایشانست بلکه همین هم که موجود است اسمش کتاب است [illegible] هم هست از عمل متعمدین
ایشانست مشرکین عرب هم بقول ایشان اعتنای نداشتند لهذا فرموده ایشان که کتاب را میدانند
سوال کن چرا که مشرکین همین قدر هم کتاب نداشتند [illegible] از تاویل اینست که در اخبار چند وارد
شده که در شب معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز جماعت با انبیا و ملائکه فرمود و خداوند
وحی نازل فرمود از فضایل و مناقب حضرت امیر المومنین علیه السلام آن بزرگوار و سبب [illegible] فرمود این آیه نازل شد

پس این آیه نازل شد که اگر شک داری و حال آنکه شک نداشت و لیکن محض اطمینان قلب امت بزرگوار
ایزاد شد که سوال نما از کسانیکه قرائت کتاب می کنند یعنی انبیائیکه حاضر هستند ببین
کرد در کتب ایشان هم از فضایل حضرت امیر علیه السلام نازل نموده ایم مثل اینکه بر تو نازل
نموده ایم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد نه شک میکنم و نه سوال میکنم پس این
هیچ دلالت ندارد براینکه این توریه و انجیل که کتب آسمانی است که بر حضرت موسی و عیسی
نازل شده بلکه بر ضد آن دلالت دارد اینکه اصل توریة و انجیل در میان نیست موجود و پادری
نفهمیده بلکه جهال مسلمین هم نمی فهمند لیکن اهل علم می فهمند بالفرض اگر این تفسیرهای مارا
قبول نکنند و مستبد بر اخود شوند میگوئیم در هیچ یک از آیات نفرموده رجوع بخود
کتب کنید که لازم باشد صحت آنها بلکه فرموده رجوع باهل کتب کنید و این مسلم است
که در زمان آنحضرت امر شده تصدیق از آنها بخواهند ضرور ایشان بوده و از بزرگان از همه کتب معمول
با معرفتهم که ظاهر و بین است که رسول تشریف بوده او را از دوستان هم در همه مسائل
فقط در ظاهر امر برجوع کردن بآنها شده و در باطن هم که در آیه ثانیه عرض کرده ایم مراد
تصدیق فضایل حضرت امیر علیه السلام است و از همه کتابها افضل است و ظاهر میشود چنانکه
بعضی از احبار و رهبان ایشان در آن زمان تصدیق میکردند پس هر معنی که بگوئی این آیات
دلالت بر مقصود پادری ندارد دعوی کرده که شبهه القا کند لیکن خداوند نگذارد و ما آیاتی
که خواسته از آنها استدلال نماید براینکه کتب در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تحریف شده
بعد انکار نماید و مدعی شود که آیات قرآن متناقض است آیه اینست که میفرماید و لا تلبسوا الحق
بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون عرض میکنم این آیه کریمه ابداً دلیل بر این نیست که آنها
جمیع کتب خود را تغییر داده باشند بلکه تفسیر ظاهر آیه اینست که شما حق و باطل را مخلوط بهم

نکنید

نکنید و کتمان نکنید حق را و حال اینکه شما میدانید ابداً دلالت ندارد بر اینکه کتب خود را
تحریف کردند که ایراد یاد شده وارد آید که ما نسخه قبل از آن زمان نداریم یا از نسخ مطابق است
بلکه کلام مبین مجمل و از این اخبار اجمالاً بوجه نزول آیه که ما نیکه اطلاع از واقع نداریم
همین قدر ظاهر میشود که یهود کلام حق و باطل با هم ممزوج میکردند حکایت مینمودند و حق را
پنهان میداشتند خداوند سر ایشانرا فاش کرده و ایشانرا رسوا نموده و اما اصل قصه
موافق حدیث اینست که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میفرماید که خطاب فرموده
با این خداوند مر علمای یهود را که مخلوط کردند حق را بباطل باینکه گمان کردند که محمد صلی الله
علیه و آله نبی است و علی علیه السلام وصی است ولکن هنوز نیامده اند و بانصد سال دیگر
میایند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بایشان فرمود آیا راضی میشوید توریة که میان من
و شما حکم باشد گفتند بلی پس آوردند بر خلاف آنکه واقع بود نوشته بودند پس خداوند نطق داد
کره از روی آن نوشته اند و در دست دو نفر بود بر گوسفند و بصورت ثعبان فرمود که دو سر
داشت و هر یک بدست راست آن یهودی اگر سر ترف دستش بود خورد کرد و اژدها فرمان
میکردند طور مارها دیگر هم آنجا بودند بعضی امدند گفتند شما دو نفر هیچ معنی خوا
بود اقرار کنید بانچه در توریة است از صفت محمد و نبوت او و وصف علی و امامت او پس
عبارات را خواندند و ایمان آوردند برسول خدا صلی الله علیه و آله اعتقاد کردند بولایت حضرت امیر
علیه السلام پس خداوند ایشانرا مخاطب ساخت و فرمود و لا تلبسوا الحق بالباطل یعنی مخلوط نکنید
حق را بباطل باینکه از یک وجه اقرار کنید بمحمد و علی که بگوئید باید بیایند و از یک وجه انکار کنید
که بگوئید این دو نیامده اند باینکه مکتوم دارید حق را و حال آنکه شما میدانید انا اخر حدیث شریف
پس نزول آیه در این موقع است و عمل اهل این بوده است که تغییر کتابها را نوشته اند

ابن ابی

پس این قول دلالت ندارد بر مطلب ایشان و اما اینکه گفته اند که اول نموده این روایت اعتماد را لایق
نیست و این دلیل صریح بعد از انست آن هم بتفصیلی که عرض شد حق خدا و پیغمبر است افتطمعون ان
یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون واذا
لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم
به عند ربکم افلا تعقلون اولا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون ومنهم امیون
لا یعلمون الکتاب الا امانی وان هم الا یظنون فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم
یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما
یکسبون وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله
عهده ام تقولون علی الله ما لا تعلمون بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون و تا اینکه میفرماید ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم وکانوا
من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین نزول این
کریمه را نوشته شد که رسول خدا معجزات و آیات بینات ظاهر فرمود بطوریکه یهود مبهوت
شدند و عقلشان قطع شد نتوانستند قطع حجت آن بزرگوار را نمایند گفتند یا محمد
ایمان آوردیم و وقتیکه با یهودان همرسیدند میگفتند ما ایمان نیاوردیم و لیکن چنین
میگوئیم که اذیت مسلمین بما نرسد و ما بر سر ایشان آگاه شویم و احوال ایشان را خبر دهیم پس
با ما یار شوند و وقت فرصت هجوم آوریم بر سر مسلمین و ایشان را دفع کنیم و با این حال تو خود
یهود منکر معجزات پیغمبر هم بودند پس خداوند فرمود یا محمد تو و اصحابت طمع میکنید که تصدیق
کنند شما را و حال آنکه طایفه از ایشان میشنیدند کلام خدا را پس تحریف میکردند آنرا بعد از
آنکه فهمیدند و حال آنکه میدانستند و مراد اینست که در اصل جبلی طایفه از ایشان

کلام خدا را میشنیدند پس تحریف میکردند و شاهد مطلب در توریة موجود است یعنی
میفرماید کان فریق منهم یسمعون کلام الله یعنی پیش از این و میفرماید حالا شنیدند فرمود
کلام الله را و اگر مراد توریة بود میفرمود توریة را چنانکه رسم قرآن اینست که توریة را بنام
توریة میخوانند پس مراد آن کلماتیست که خداوند در طور بر موسی علیه السلام نازل فرمود
و بهمراه حضرت موسی صوت را یهود بان شنیدند محض اتمام حجت و بعد از آنکه برگشتند میان
بنی اسرائیل کلام خدا را تحریف کردند و تحریف ایشان هم اینطور بود که گفتند خداوند
چنین و چنان فرمود بعد فرمود اگر بر شما دشوار شد عیب ندارد که ترک کنید و تفصیل
کلام خداوند و شنیدن یهود در سفر اشتراع توریة موجود است و حاجت بذکر آنها نیست چرا
که مسلم است میان ایشان و در طرق خود ما هم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
این تفصیل وارد شده که عرض شد و تفصیل تغییر دادن ایشان احکام را میان خودشان معروفست
و عمل ایشان شاهد است و بعد از این هم بطور اختصار انشاء الله ذکر میکنیم پس این آیه هیچ
دلالت ندارد بر اینکه یهود تحریف کردند توریة را در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد
که خداوند حال ایشان را بیان فرمود و فرمود طمع نکنید که مسلم شوند و نفاق نکنند باز
شرح نفاق ایشان را با مسلمین فرمود که هرگاه ملاقات کنند کسانیرا که ایمان آورده اند مثل
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار میگویند که ما ایمان آوردیم بمحمد و علی و به ایشان صلوات الله
علیهم و بعضی گفتند ایمان آوردیم بمعجزات پیغمبر و مفصل و مشروح معجزات را بیان کردند
که نقل آنها طولی دارد پس بعد از آنکه خلوت کردند بعض با بعض گفتند چه کردید آیا خبر میدهید
ایشان را بآنچه خداوند بر شما ظاهر کرده است از دلالات بر صدق محمد صلی الله علیه و آله
و امامت علی علیه السلام که محاجه بکنند در نزد خداوند با شما با آنکه شما دانسته اید از آیات

و مشاهده کردید پس ایمان نیاوردید و اطاعت نکردید و گمان کردند که اینها اگر ایمان آورده
بودند این آیات را بر مسلمین بر ایشان حجتی نمیداشتند پس خدا فرمود آیا تعقل نمیکنند که با ایشان خبر میدهند
از چیزهائی که خداوند ظاهر فرموده از دلالات که حجت ثابت است بر ایشان آیا نمیدانند اینها که
خداوند میداند آنچه در دل پنهان میکنند از نفاق و خیالات فاسد و آنچه ظاهر میکنند
از ایمان دروغ محض مصلحت خودشان و باز و دیگر جمعی هم پیدا کرد نزول این که یهود در حدیث
دیگران جمعی و پیدا شده و از اینست که بعضی از یهود بودند که چندان عداوت با مسلمین
نداشتند و گاهی با ایشان می‌نشستند و ایشان را خبر میدادند از آنچه خداوند در تورات
خبر داده است از صفات و علامات خاتم انبیا صلوات الله علیه و آله و پس از آنکه با یهودیان
متعصبین خلوت میکردند اینها میگفتند چرا با ایشان این امید هید از اخبار که بر شما حجت
داشته باشند پس خداوند این آیه بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرمود و جواب
هر دو فرقه را فرمود بعد بیان حال ایشان را باز میفرماید که بعضی از یهود امی هستند یعنی
نمیتوانند بخوانند و نمیتوانند بنویسند مثل کسیکه از مادر متولد شده و نمیدانند کتابی که
از آسمان نازل شده و نه آنچه یهود افترا بر خداوند بسته‌اند مگر امانی یعنی آرزوئی از دروغ که دیگری
بر ایشان بخوانند و اگر کسی هم خلاف آنچه نازل شده بر ایشان بخواند نمیفهمند مثل عوام مسلمانان
که قرآن را نمیفهمند اگر کسی آیه هم بر ایشان بدروغ جعل کند هیچ نمیفهمند و نیستند ایشان مگر اهل
ظن از آنچه علمای ایشان بگویند ظن پیدا میکنند و اهل یقین نیستند دین ایشان محض
تقلید است با اینکه بر ایشان حرام است اگر در اصل دین تقلید علما را کنند بعد فرمود پس وای
بر جماعتی که مینویسند کتاب را بدست خودشان و میگویند که این از نزد خدا است تا اینکه بفروشند
آن را بثمن قلیلی پس وای بر ایشان از آنچه دست ایشان نوشته‌اند و وای بر ایشان از آنچه اکتساب

کردند از احوال که میکردند و نزول آیه در رد آنجماعت از یهود شد که نوشتند صفت پیغمبر را
بر خلاف صفاتیکه خداوند قرار داده و در تورات اول بود نوشتند که پیغمبر آخر الزمان
طویل است عظیم البطن است موی او صهب است و حال اینکه پیغمبر چنین نبود و
نوشتند پانصد سال بعد از این مبعوث میشود و مقصود شان این بود که این نوشتن در میان
ایشان بماند و ضعفا ایشان اغوا شوند شاید ریاست ایشان باقی بماند و منفعتی بر ایشان حاصل شود
و زحمت اطاعت ایشان و خدمت حضرت پیغمبر و حضرت امیر را نکشند پس خداوند این آیه را نازل فرمود
در شأن ایشان پس این آیه دلیل است بر اینکه یهود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین کردند
و این تفصیل از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست و فرمایش این بزرگوار بر مسلمین خاصه
شیعیان حجت است بر یهود و نصاری هم اگر انصاف دهند حجت است و شک نیست که در میان
یهود و نصاری که همه دشمن بودند سعی ایشان در این بود که دست آویز درست و رد و تکذیب
این بزرگوار را نمایند اگر از کیفیت نفاق نیفتاده بود البته افشا میکردند و تکذیب مینمودند
و مع ذلک دیدیم ساکت شدند و حضرت این بزرگوار هم شرح این را نمودند که کیفیت این شد که
این آیه نازل شد همه یهود ساکت شدند و اینهمه علمای یهود این را شنیدند با وجود این اسلام آوردند اگر این فقره
دروغ بود چگونه تصدیق میکردند و مؤمن میشدند و در زمان اول هم ابن عباس که مرد آگاه و مطلع بود
از تفسیر قرآن و شأن نزول آیات و مطلع بود از حال یهود و نصاری همین قسم حکایت کرده و بواسطه
معتبرین و ثقات به ما رسیده و اگر بگوئی روایت ثقات معتبر نیست میگویم پس آنچه هم یهود
و نصاری میگویند از اخبار انبیاء سلف باید کذب باشد و تصدیق نباید کرد چرا که آنها هم
بواسطه مخبرین رسیده و بعد از این انشاء الله بیان میکنیم ادله چند بر اینکه روایت ثقه را
باید قبول کرد و نمیتوان تکذیب نمود خلاصه پس از این ظاهر شد که یهود و نصاری چنین خبری

جعل کردند ولی نه را به و حدیث نقل نمود که همه نوشتها را تغییر دادند که آیه‌های یاد می‌دارد
اید بلکه معلوم میشود که در بهره مند بنابر آن اتفاق افتاده باشد در یک کتاب (دو کتاب) هم نوشتند همینکه
این صدا بلند شد بنا بر پنهانش کرده اند خلاصه این دلیل است که چنین چیزی می‌نوشتند پس این امر
هم دلیل صریح نمیشود بر اینکه آنوقت تمام نوشته را تغییر دادند ولی دلیل این است که دروغ بر خدا
و رسول بستند و دست مردم دادند بعد هم که خداوند ایشان را رسوا کرد و کذب ایشان را
ظاهر کرد مردم فهمیدند که همه خود شان این بیان را جعل نمودند پس از آنکه بیان دروغ
ایشان فرمود باز شرح حال ایشان فرمود که این همه که نفاق میکردند و بظاهر اظهار ایمان
میکردند گفتند که آتش بما نمیرسد مگر ایامی چند و جز نزول این شد که این همه منافق بعضی نسبتها
و برادران رضاعی از مسلمین داشتند که آنها بر نفاق ایشان واقف بودند ولی کتمان میکردند
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاصان آن بزرگوار محض حفظ دماء آنها و با آنها صحبت کردند که
شما چرا نفاق میکنید و حال آنکه میدانید که خدا راضی نیست و شما را عذاب میفرماید گفتند
که عقاب ما بقدر ایام نفاق است و همین قدر خدا ما را عذاب میفرماید بعد منعم میشویم
و ما بجهت عذاب چند روز مکروه دنیا را اختیار نمیکنیم حال راحت میکنیم در آخرت چند روزی
معذب هستیم بعد عذاب منقضی میشود و راحت میشویم مثل بعضی از حکما که تابع آنها شدند
و قایل شدند باینکه عذاب آخر عذب میشود و جهنم بهشت میشود بر اهلش و مثل زدند باینکه
انسان در دنیا بهر صدمه که بر او وارد آید همینکه چند روزی گذشت انس میگیرد و دیگر متصدع
از آن نمیشود پس خداوند جواب ایشان را میفرماید که بگو یا محمد که آیا گرفته اید نزد خداوند
عهدی که عذاب شما بر کفرتان منقطع است و دایم نیست و از این جهت آسوده اید که خداوند
عهد خود را خلف نمیکند و عذاب شما دایم نخواهد بود یا آنکه بر خدا افترا می‌بندید چیزی را

گذشته باشد بعد معجزه احقاق حق و ابطال باطل فرمود بلی کسی که معصیت کند و فرا بگیرد
او را خطای او پس این جماعت اصحاب آتش اند و ایشان در آتش خالدند و امام علیه السلام
میفرماید که خطیئه محیطه آنست که ایشان را از جمله دین خداوند بیرون کند و او را از ولایت
خداوند بیرون کند و این شرک بخداوند است و کفر بمحمد صلی الله علیه و آله و علی علیه
السلام و هر یک از اینها عصیانیست که فرا میگیرد همه اعمال را یعنی جمیع طاعات را فاسد
میکند تا اینکه میفرماید ولما جاءهم کتاب من عند الله تا آخر یعنی چونکه آمد ایشان را یعنی یهود را
که ذکر ایشان گذشت و سایر یهود را که امثال ایشان بودند کتابی از نزد خداوند که قرآن
باشد که تصدیق کننده است آنچه را که نزد ایشانست از توریة که در آن بیان شده است
از احوال پیغمبر از اولاد اسمعیل و علی وصی او و این جماعت قبل از بعثت پیغمبر طلب فتح مینمودند
بر دشمنان خود باستشفاع و توسل به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و خداوند عالم جل شانه
ایشان را ظفر میداد و دعای ایشان را مستجاب مینمود و تفصیل حال ایشان در تواریخ
مسطور است پس چونکه آمد ایشان را آنچه میدانستند کافر او شدند پس لعنت خداوند بر کافران
باد و مراد از این که میفرمایند حال ایشانست که قبل از بعثت پیغمبر آن بزرگوار را می شناختند
بلکه منتظر بودند بلکه در دعوات و حاجات خدا را بحق آن بزرگوار میخواندند پس از آنکه
مبعوث شد و او را دیدند و شناختند تکذیب نمودند و کافر شدند و این نیز هم دلیل مشهود
بر اینکه آنچه در دست ایشانست توریة اول است بلکه محتمل است که مراد توریة اول باشد
که خبرش بایشان رسیده ولی خودش در دست ایشان نیست یا آنکه مراد همین توریة است
که در دست ایشانست و در همین هست خبر پیغمبر ما چنانکه بر اهل خبره و بصیرت ظاهر است
و این فرمایش مصدق آنست چرا که دلیل بعثت خاتم است و معجز بین و آشکار است بر او

بر انفراد

پس اینقدر را از بر گوییم که این شخص استدلال کرده ابدا دلالت ندارد بر اینکه یهود تحریف
نمودند کتاب خود را و اینقدر از این هم که دلالت میکند را نیستی که همین قدر دلالت
میکند بر اینکه اینها عبارات جعل کردند و نوشتند و در کتاب مجید آیات دیگر وارد شده
که دلیل بر تحریف است ولی صریح در این نیست که صورت توریت را تغییر داده اند لکن دلیل است
بر تحریف بطور اجمال و بدانکه تحریف بمعنی کج کردن است و کج کردن انواع دارد یکنوع
اینست که این را تغییر دهند از آنطور که نازل شده پس لفظی را کج بخوانند تا معنی دیگر
پیدا کند یکنوع اینست که چیزی زیاد کنند یکنوع اینست که چیزی کم کنند یکنوع اینست
که معنی را کج کنند با اینکه حفظ کلمات و صورت حروف را نموده باشند اسم تحریف بر همه اینها صدق
میکند پس بعض لفظی که دلالت بر تحریف کند نمیتوان استدلال کرد که آیات توریت را تغییر
دادند باین معنی که کلمات و حروف را تبدیل نمودند بلکه هر قسم ممکن است مراد باشد دیگر از
خارج است باید تا معلوم شود که چه کردند و ما انشاء الله بعد از این آیاتی اگر دلیل تحریف است
ذکر میکنیم و عجب میکنیم که این مرد از کتب خود شاذ است خبر ندارد و حرفهای او موافق توریت
و انجیل نیست و دخل و تصرف در قرآن مجید میکند که فحول علما از معرفت معانی آیات
آن درمانده اند و گمانم اینست که بکفر جاهلی پیدا کرده و بالجمله در توریت و تحصیل نموده
و گمانش اینست که معنی قرآن تعلیم گرفته حال میخواهد بگوید قرآن ایراد است و قرآن وارد
او غافل از اینکه اگر میشد پیشینیان کرده بودند و ایراد بر متاخرین باز نمیگذاردند و علما ملزم
شدند بر خود نمیگذاردند و از عقل این بود که او هم ساکت شود و خود را مفتضح نکند و میگویم
خدا را که از همین سخنان مزخرف هم غیر از همین چند حرف سند شان نیامد زیرا که اینها همان حرفهاست
که یاد گرفته دیگران چند سال قبل گفته و متاخرین تقلید او را میکنند باری شروع در بیستای

سخن گفته است حال آن آیات را ذکر میکنیم که در آنها تحریف کتب شده در آنها اشاره
شده چنانچه در سورهٔ البینة نوشته شده لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین
حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا
الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة و بعد از ترجمه این آیه میگوید از این آیه استنباط میشود که
یهودیان و مسیحیان کتب مستعمله خود را بعد از خروج و آغاز تعلیم نمودن محمد تحریف نموده اند
نیز قبل از مصنف کتاب [illegible] نیز در صفحه ۲۷ع باین منوال بیان کرده که از اعتقادات نبی سابق
الانتظار علی حده و جدا یا در اعتقادش متفرق و مختلف نشدند مگر وقتیکه آن نبی مبعوث
گردید منظور از معنی البینة مبعوث گشتن که در بشارت نبی آخر الزمان قبل از ظهور او هیچ تحریف نشده
و بعضی از آنکسان از طور انتظارش نگشتند تا آخر عبارت را جواب عرض میکنم ترجمه آیات
که پیش از بعثت پیغمبر ما بودند که آنکه کافر شدند از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری
و مشرکین که بت پرست بودند و کتابی نداشتند منتهین از کفرشان نشدند یعنی دست از کفر خود
برنداشتند تا آنکه آمد ایشان را بینه یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله که آیات واضحه است که قاطع
و دلیل ظاهر رسولی از خداوند که باصطلاح عربیت سوره بینه است از برای آیتیه بینه یعنی تا آنکه آمد
ایشان را رسولی که تلاوت میکرد بر ایشان صحیفه های که مطهر است از قذر و نقص و عیب و در آن صحف
کتابهای مستقیمه است میشود که مراد از صحف همه کتابهای آسمانی بسته باشد چنانکه در اخبار
چند بر ما روایت شده است که پیغمبر ما و ائمه هدی سلام الله علیهم فرموده اند که در تورات
اول که تغییر نکرده چنین و چنان بوده و در انجیل چنین و در زبور چنین پس تلاوت
فرمودند از برای ما کتب قدیمه را و فیها کتب قیمة یعنی جزو آن صحف کتابهای قیمه هست
که قرآن باشد با آنکه مراد از صحف نیز قرآن باشد که مراد از کتب در او سوره های قرآن است

واقع است و در باطن معانی دیگر داده که این رساله محل ذکر آنها نیست بعد بعضی فرموده پس وما

تفرق الذین تا آخر آیه یعنی متفرق نشدند درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل کتاب الا

بعد از آنکه آمد ایشان را بینه یعنی رسول صلی الله علیه و آله و مراد اینست که قبل از بعثت

هم یهود و نصاری متحد بودند و یکزبان مقر بودند که پیغمبری باین صفت مبعوث میشود

و بعد از بعثت مختلف شدند و در آیات علامه هم هست که همه میشناختند پیغمبر را

و اگر کسی در سیر و تواریخ نظر کند یقین میکند که ایشان مطلع بودند از حال پیغمبر

بلکه احبار و رهبان ایشان دایم ایشان را مژده میدادند از قرب زمان بعثت بلکه همان وقت

که محمد صلی الله علیه و آله متولد شد میشناختند که این طفل خاتم است و مبعوث

خواهد شد و این امر اظهر من الشمس است مطلبی نیست که یکنفر جاهل نصرانی گوشه خانه

خود بنشیند و مدعی شود که چنین نبوده اینهمه کتابها و قصص که در عالم منتشر است گواه

این مطلب است باری پس این آیه دلیل است بر اختلاف ایشان بعد از بعثت پیغمبر صلی الله

علیه و آله و لکن دلالتی بر اینکه تورات و انجیل را آنوقت تغییر دادند ندارد بلکه معنی آیه

اینست که آنوقت مؤمن و کافر از هم جدا شد بلی چونکه کفار ایشان منکر میشدند آنچه در

تورات و انجیل نازل شده از علایم خاصه و عامه میتوان گفت بیشتر غرضی در میان نبود

منکر نبودند آنوقت منکر شدند یا آیات را غلط معنی کردند یا کتمان نمودند همانقدر از کارهای

ایشان که در قرآن ذکر شده آنوقت ظاهر شد گفته است و دیگر علمای محمدی

نیز میگویند که مسیحیان و هم یهودیان در انتظار ظهور محمد بودند لیکن بعد از خروج او از راه

بغض و عداوت او را رد کرده و تمامی یا اکثر آن آیاتی که در ضمن آنها نام محمد اشاره و تفسیر

بود از کتب مقدسه مستعمله خود شان اخراج نمودند که باین طور نیز بیمانی خود شان را

مستور دارند عده شریعتها باشند و بعد بیانی میکند که حاصلش اینست که حضرات را
دلیلی ندارند بر مدعای خود و آن بر ما دلیل نیست ولی از این طرف دلیل داریم که
چنین واقعه اتفاق نیافتاده **جواب** اولاً دانستی که علما اسلام نمیگویند که یهود
آنوقت همه کتب را تغییر دادند بلکه قول ما اینست که بعض آیات توریت را که دلیل
این مطلب است تغییر دادند و بعضی آیات جعل کردند و ملحق نمودند بلکه یهود بکرات
شد تطهیر ما مکه با جاهائیکه دعوت خاتم صلی الله علیه و آله با ایشان میرسید بعضی تصدیق
کردند و بعضی محض غرض کتمان میکردند آیات توریت و انجیل را که در شان آن بزرگوار
بود که معنی میکردند یا او را فی بعضی مینوشتند دعوا میکردند ولی الان هم بحمد الله در
توریت و انجیل ذکر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله موجود است اگر غرضی ندارند ببینند تصدیق
نمایند چنانکه جمعی از بی غرضان ایشان بواسطه کتب خود ایمان آوردند و بعد از این انشاء الله
بیان این مطلب خواهد شد و اما اینکه گفته قرآن تنها بر ما حجت نمیشود عرض میکنیم
در این مطلب اکتفا کرده و حجت است بر ایشان ولو در باب احکام شرایع بگوئیم تا اقرار
بنبوت خاتم صلی الله علیه و اله نکند حجت نمیشود چه اگر کسی از یک کتاب حکیم با موزخ
نیست ببیند مثل آن بزرگوار بزرگی که در دنیا اینهمه منصفان بر خیرها و چون اینکه از نور هم
غالب هم بودند و علما و اهل اطلاع ایشان هم بسیار بودند و همه هم چشم دوخته بودند با نسر ود
منصوص شان این بود که ارادی وارد آوردند و بها جوییدند تا آنکه بنمایند چنین بزرگی کتاب
آورده و مقامات ما بعد بیرون آن کتاب تغییر نماید که هر بعضی کتمان میکنند بعضی با تراجیح
میخوانند چرا یکنفر بر منبر در دنیا ایشان فقط مردانگی راست کند بگوید دروغ میگوئی چرا
یکنفر توریت را برنداشت بیاید در حضور آن بزرگوار که این توریت حکم میکند که نوان نبی موعود

نیستی یا بگوید در توریت نازل شده که بگو بعد از موسی پیغمبری مبعوث نمیشود
بلکه حکایات و قصص بسیار از احوال ایشان بما رسیده که همه دلیل و خاتمیت شد و ایرادات عجیبه را
شنیدند و شرمنده شدند حال بعضی از آیات را ذکر دلائلی بر تحریف دارد برای توریت
میکنم تا بدانی که نمیشود عاقل برابر مدعی خود چنین سخن بگوید و مدعی ساکت شود
و بیجواب بماند در صورتیکه امر بر خلاف باشد در سوره مائده میفرماید فبما نقضهم
میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسیة یحرفون الکلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذکروا
به ولا تزال تطلع علی خائنة منهم الا قلیلا منهم فاعف عنهم واصفح ان الله یحب المحسنین ومن
الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظا مما ذکروا به فاغرینا بینهم العداوة و
البغضاء الی یوم القیمة وسوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفو عن کثیر قد جاءکم من الله نور وکتاب
مبین بعد از آنکه ذکر بنی اسرائیل و احکام ایشان را میفرماید میفرماید پس بسبب شکستن ایشان پیمان
خود را لعنت کردیم ایشان را و قلوب ایشان را قسی نمودیم تحریف میکنند کلمات خداوند را
از مواضع آنها یعنی محلی که خداوند بر هر کلمه قرار داده و کلم اسم جمع است و ضمیر مفرد
بظاهر آن بر میگردد مثل قول خداوند الیه یصعد الکلم الطیب و کلمه یحرفون محض بیان
قسوه است و کدام قساوت قلب خود را از این بالاتر که انسان کلام خدا را تغییر دهد و مراد
از کلم توریت است که تحریف نمودند لفظی تغییر نمودند و گرچه تحریف کردند بلکه کلمات را مطلق
کردند صفت ایشان فرموده که قلوب ایشان را قسی کرده ایم که کلمات خداوند را منحرف نمودند و فراموش
کردند نصیبی از آنچه متذکر شده بودند و مراد از نصیب آن است که خداوند در توریت نازل فرموده
بود از اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از آنکه عصیان کردند [illegible] نمودند و ...

همیشه واقف میشوی بر خیانت طایفه از ایشان مگر کمی از ایشان که مؤمن هستند و بعضی
نمیکنند خداوند قلب ایشان را قسی نموده پس عفو کن از ایشان و بگذر زیرا که خداوند محسنین را
دوست میدارد و بعد از کسانیکه گفتند ما نصاری هستیم قومی هستند که گرفتیم ما از ایشان
میثاق را پس فراموش کردند نصیبی از آنچه متذکر نموده بودیم ایشان را و مراد از آن عهدیست
که در نبوت و ولایت از ایشان گرفته شد یعنی آنها را فراموش کردند پس انداختیم در میان
ایشان عداوت بسبب کردار خودشان و بغضا تا روز قیامت و زود باشد که خداوند
خبر دهد ایشان را بکردار ایشان در قیامت یا در وقت ظهور امام چنانکه روایت شده که
جمعی از ایشان متذکر میشوند و با آن بزرگوار خروج میکنند بعد میفرماید ای اهل
کتاب آمد شما را رسول ما بیان میکند از برای شما بسیاری از آنچه شما مخفی میداشتید از کتاب
مثل صفت خاتم صلی الله علیه و آله که بعضی از ایشان پنهان میداشتند ۱۲ آنچه در کتب ایشان است
مثل اینکه الان پنهان میدارند و مثل آیه رجم در زنای محصنه که پنهان میکردند و پیغمبر صلی الله
علیه و آله این صورت را خواستند و قسم دادند تا آنکه او ابراز داد و بیان کرد باعث کتمان را
و شاید بعد از این واقعه این آیه نازل شده و مثل بشارت عیسی علیه السلام باحمد صلی الله
علیه و آله که مکتوم کردند نصاری و بیرون ندادند و خود پیغمبر اظهار فرمود و یعفو عن
کثیر یعنی بسیاری از آنچه شما پنهان کردید پیغمبر عفو میفرماید و ابراز نمیکند بتحقیق که آمد
شما را از جانب خدا نوری و کتاب مبینی که مراد قرآن است و نور هم قرآنست و بمعنی
دیگر مراد از نور پیغمبر است و کتاب قرآنست و با جای دیگر از این سوره میفرماید یحرفون الکلم من
بعد مواضعه آن هم در صفت یهود است یعنی بعد از آنکه خداوند کلمات را جای خود گذارده
آنها تحریف میکنند در جای دیگر هم باز میفرماید در سوره نساء من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه

عن مواضعه ويقولون سمعنا وعصينا واسمع غير مسمع وراعنا ليا بالسنتهم وطعنا في
الدين يعني از كسانيكه يهود شدند تحريف ميكنند كلمات توريت را مثل آنكه در صفت
پيغمبر صلى الله عليه وآله در توريت نازل شده بود اسمر ربعه را تغيير دادند و بجاى آن گذاردند
آدم طوال با آنكه مراد از تحريف تأويل است بحسب ميل خودشان و هر دو صحيح است و ميگويند
شنيديم قول ترا و عصيان كرديم و ميگويند بشنو كه نشنوى و اين نفرين است و راعنا
يعنى مراعات نما ما را يعنى نظر كن بما در حالتيكه ميپيچيدند زبان خود را و كلام را
طور ديگر ميگفتند كه شبيه بسبب بود كه هيز لفظ باشد چه اگر اسمع غير مسمع را ميتوان خوب
معنى كرد ميتوان بد معنى كرد و كذلك لفظ راعنا شبيه است بان لفظى كه ايشان در مقام سب
استعمال مينمودند از براى جهت فريب كه اگر ميگفتند اسمع وانظرنا بهتر بود براى ايشان و آيه ديگر
كه دليل است بر آنكه بنى اسرائيل كتمان نمودند آنچه ميدانستند از علامات و اخبار
پيغمبر اين آيه كريمه است اذ اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس ولا تكتمونه فنبذوه
وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون يعنى ذكر كن يا محمد وقتيكه گرفت خداوند
ميثاق جماعتى را كه كتاب بر ايشان نازل شد كه مراد اهل كتاب باشد در ظاهر كه ما بايد بيان
كنيد البته البته بر مردم پس انداختند ميثاق را پشت سرشان يعنى عمل نكردند و پنهان داشتند علم
خود را و خريدند بدل اين ميثاق ثمن قليلى را مراد اينست كه دين را بدنياى دون فروختند
پس بد است چيزيكه ميخرند و اين آيه كريمه دليل است بر آنكه خداوند از ايشان ميثاق گرفته است
سابقا ولى ايشان ترك ميثاق نمودند و در جاى ديگر ميفرمايد وان منهم لفريقا يلوون
السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب وما هو من الكتاب ويقولون هو من عند الله وما هو من عند الله
ويقولون على الله الكذب وهم يعلمون يعنى بعضى از ايشان فريقى هستند كه ميپيچند زبان

خود را

خود را بکتاب و مراد این است که آیا تورات را تحریف میکنند و کج میخوانند و نسبت آن از کتاب
میگویند آن از نزد خداست و حال آنکه از نزد خدا نیست و میگویند دروغ بر خداوند
حال آنکه میدانند و این آیه هم دلالت میکند بر اینکه تحریف کردند ولی خصوصیت ندارد
که معلوم شود چه آیه و حکم را تحریف کرده اند ولی از ابن عباس روایت شده که اینها
جماعتی بودند از یهود که وارد شدند بر کعب بن اشرف و تغییر دادند تورات را و نوشتند
کتابی که بدل کردند در آن صفت پیغمبر را پس فریقی گرفتند آنچه نوشته بودند و ملحق
گردند بکتاب خود شان و این همان تفصیل است که سابقا عرض شد و در جای دیگر
میفرماید الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق
وهم یعلمون یعنی کسانیکه کتاب بایشان دادیم میشناسند پیغمبر را چنانکه پسران خود را
میشناسند چراکه خداوند صفت پیغمبر و اصحاب و مهاجرت او همه را بر یهود و نصاری
نازل فرموده و بیانش را در قرآن نموده که بچه طور توصیف فرموده در این آیه کریمه
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون
فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم
فی الانجیل یعنی بچه خداوند رسول خود را معرفی فرموده و همه آثار را در او مشاهده کردند
و مع ذلک با دین خود خصمی نمودند و انکار کردند و بدین سبب که حالا هم از ایشان هستند
که مکتوم میدارند حق را و حال آنکه میدانند و همین قدر از آیات در این باب کافیست و
حاصل آنکه بعضی از آیات دلالت بر تحریف میکند و بعضی بر کتمان و آنچه هم بر تحریف
دلالت میکند مطلق است ولی از اخبار و آثار ظاهر شد که از علامات پیغمبر صلی الله
علیه و آله و صفات آن بزرگوار در زمان آنسرور همانقدر را تحریف نمودند که عرض شد

ولی تحریف بمعنی تغییر دادن حکم و عمل ننمودن بسیار دادند و بعد از این انشاء الله ذکر میشود
ولی مع ذلک این ایراد که پادری نموده ابداً وارد نمی آید چرا که مقصود او اینست که خداوند
فرموده اهل کتاب را ما حکم قرار دهیم و رجوع بتوریة و انجیل نمائیم و در آیات دیگر فرموده
که ایشان تحریف کردند توریة را بطور ابهام و اطلاق و معین نفرموده کجا محرفست و کجا بر حال
خود باقی است و این خلاف قاعده است که خداوند کتابیرا که تحریف شده حاکم قرار دهد
و نفرماید کدام آیه و محل او محرفست پس معلوم است که توریة و انجیل تا آنزمان بر حال خود
بوده ولی دانستی از آنچه عرض شد که ابداً خداوند ما را امر نفرموده که اهل کتاب را حکم قرار
دهیم و آیه اولی ابداً دلیل بر این مطلب نیست و آیه ثانیه هم دانستی مخصوص به پیغمبر است و در چه
مورد و مقام نازل شده پس بکلی حجت او باطل شد والحمد لله و اما سایر ایرادات که وارد آورده
بطلان آنها هم انشاء الله ظاهر میشود **گفته است** در حین تشخیص این مطلب
سؤال نخست اینست که آیا مسیحیان و یهودیان بجهة ارتکاب چنین امر جهتی و سببی داشتند
یا نه آیا بعلت تحریف نمودن کتب مقدسه از برای خود شان فایده تحصیل مینمودند یا پیش
محمد صلی الله علیه و آله و امت او محترم می گشتند یا دولت حاصل میکردند یا در ولایات
محروسه خلفا و پادشاهان اسلام با رفاهیت میگذرانیدند و یا رضامندی و خوشنودی
خدا را بسبب این امر شامل حال خود مینساختند حاشا و کلا بلکه اگر بالفرض کتب مقدسه را
تحریف مینمودند چه در این دنیا و چه در آن عالم عقبی عکس آن فواید مذکوره را می یافتند
چنانکه در این دنیا از همین مرحله که محمدیان مظنه تحریف کتب مقدسه را نموده در هر ملک
از ممالک محروسه اسلام که طایفه عیسوی و یهودی سکنی دارند جفاهای بسیار و عذابهای
بیشمار از جماعت مسلمانان کشیده و میکشند و آنکه عذاب اخرویست در خصوص آن توضیح

تمام در کتب مقدسه خبر داده شده است که گروهی یاد کنند که کلام خداوند منسوخ و حکم آن
کلی خواهد بود بعد اشاره به آیاتی چند از یوحنا و کتاب مکاشفات کرده که خداوند امر فرموده
که تغییر و تبدیل ندهند کلام خدا را و عمل این نمایند بعد گفته پس در این حال چگونه تصور
میتوان کرد که مسیحیان و یهودیان بالمره بی سبب بی جهت مرتکب چنین امر شده و حال آنکه تمام
میدانستند که چنین عمل ایشان را در این عالم بجفاهای جماعت اسلام و در آن عالم بغضب
خدا گرفتار خواهد ساخت و بالعکس اگر با محمد عداوت نکرده و قول او را قبول مینمودند در این
حال از جفاهای اهل اسلام رهائی یافته در میان ولایات مسلمانان فارغ البال بوده
در جهاد و غزوات محمدی عزت و اعتبار یافته از اموال غارت مخالفان با ایشان نیز قسمتی
میرسید پس در این صورت اگر فی الحقیقه در کتب مقدسه مستعمله مسیحیان و یهودیان درباره
محمد اشاره میبود هر اینه ایشان را هیچ سببی نمیبود که محمد را انکار نموده کتب خود را تحریف سازند
و سبب اینکه چرا مسیحیان و یهودیان محمد را قبول نکردند و بجهت قبول ننمودن او انواع دشوارها
و زحمات از او و متابعانش کشیدند محض اینست که در کتب خود شان بجهت او خبری نبود و هم تعلیم
او را با کتب مقدسه موافق نیافتند **جواب** عبارت او را بتفصیل عرض کردیم تا پایه
و مایه عقل او را بفهمی تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد و محض بشارت مسلمین
و زیادتی یقین ایشان عرض میکنیم که بدانند که تا کسی در قوه خود نبیند سخن گفتن و چنین
نوشتن را در صدد بر نمی آید و رد بر مخالف خود نمیکند پس معلوم است که این مرد بخیال
خود خود را عالم و مطلع می دانسته و خیال کرده از عهده جواب بر می آید و این بیانات را
کرده و سایرین که ساکت شده اند معلوم است که این قدر هم فهم نداشته اند یا اگر فهمی داشته اند
این بیانات سست جاهلانه را پسندیده اند که راضی شده اند بانتشار آن والا راضی نمیشدند

با تغافل ایشان اولا بسخن می آمد و اظهار میکرد که این چه اهانتی خود موقوف زده خلاف صرفه خودش
و هم اهل بیت خود را رسوا کرد با این حرفها گویا ابدا از سببش خبر ندارد از حالت خلق خبر ندارد
از کتب خبر ندارد اگر این مطلب مانع بود نفس اماره را از مخالفت حق چرا اینهمه عصات عالم
ممنوع نشدند یا امت او در پیش پیغمبر صلی الله علیه آن علم و حکمت و معجزات او در پیش را بدیدند
و آن صحف که بر او نازل شد ندیدند یا نمی فهمیدند که مخالفت پیغمبر خدا مورث سخط خدا است
و بر ایشان عذاب دنیا نازل میشود تا چه رسد بعقبی بالفرض اینها هم شعور نمیکردند عقوبت
و قدرت او را میدیدند نمیفهمیدند که تاب مقاومت با او ندارند چرا مخالفت کردند
و خود را ذلیل ساختند تا او غایب شد و هم مبتلا شدند بقحط و ذلت یا امر امت نوح
مکتوم مانده که همه معصیت کردند الا قلیلی و چندین سال حضرت نوح ایشانرا موعظه
فرمود متعظ نشدند تا هلاک شدند یا امر امت ابرهیم پوشیده است بر تو بلکه اهل خانه
خود آن بزرگوار که بجستی نامه بر خلاف رای او حرکت کردند و او را بغضب آوردند یا نفهمیدند
که خلاف پیغمبر خدا کردن زیان است یا امت لوط ندانستند که مخالفت پیغمبر خدا کردن ضرر
دارد حتی زن او اطاعت او را نکردند و هلاک شد بالفرض امر ایشان بر تو مکتوم باشد
ابیادری نادان از امت حضرت موسی خبر نداری که ذکر معاصی ایشان آفاق را پر کرده
و همین کتب عهد عتیق که در میان است بیان حال مخالفت ایشانرا میکند بلکه اغلب اینها
تاریخ خلافهای بنی اسرائیل است آیا نبود که گوساله پرستیدند آیا نبود که مخالفت حضرت
موسی کردند تا بتیه مبتلا شدند یا حال ایشان در بیابان تیه معلوم تو نشده است که چه
کردند یا حضرت موسی را متهم نکردند بزنا یا او را متهم نکردند بقتل حضرت هرون یا مخالفت
نکردند او را در اکثر اوامر و نواهی خلاصه این قدر بر خلاف رضای خدا و پیغمبر راه رفتند تا خدا

نازل فرمود در سفر اعداد در سیزدهمان و فصل چهاردهم اینکه ترجمه این است که خداوند

بموسی و هرون متکلم شده گفت که تا بچند از این جماعت بد که از من گله میکنند متحمل ورزم

گله‌هائیکه بنی اسرائیل از من گله کردند شنیدم پس بایشان بگو که خداوند میفرماید

بحیوة خود قسم که با شما بنوعی که در گوش من گفتید چنین رفتار خواهم نمود لاشهای شما

در این بیابان خواهد افتاد و تمامی سان دیدگان شما موافق تعداد همگی شما از بیست ساله

و زیاده که از من گله مند شده اید البته بزمینی که دست خود را در آن بلند کرده ام

یعنی که وعده کرده بودم که در آن ساکن خواهید شد داخل نخواهید شد مگر کالب

یفونا و یوشع بن نون تمام شد الخ و همه مردند و داخل بیت المقدس نشدند مگر آن دو نفر

و اولاد ما بقی بنی اسرائیل هم چنین خداوند برایشان در تیه من و سلوی نازل کرده

امر فرمود نگاه ندارید و ذخیره نکنید انها عصیان کردند و نگاه داشتند تا خداوند نازل

فرمود چنانچه در سفر خروج در فصل شانزدهم است نشنیدند قول موسی علیه السلام را

و باقی گذاشتند از آن من و سلوی تا روز دیگر کرم افتاد متعفن شد حال انصاف دهید

جماعت تجربه نداشتند که حضرت موسی راست میفرماید و نمیدانستند مخالفت او معصیت دارد

چرا عصیان کردند و کذلک در همان اصحاح در باب سبت میفرماید که روز هفتم شد بعضی

از شعب بیرون رفتند که التقاط کنند و چیزی نیافتند پس خداوند فرمود بموسی تا کی نخواهید

که حفظ کنید وصایا و سنتهای مرا باری اگر بخواهم معصیتهای بنی اسرائیل و بغض و عناد

حضرت موسی و خداوند را با ایشان تعداد کنم از حد میگذرد و کذلک بعد از حضرت موسی

علیه السلام ملاحظه نما چه کردند همه میفرمایند که اختلاف نمودند و چه احکام که قرار دادند

و چه شرایع را که برگردانیدند اما مخفی نماند قصه‌های یهود و حال اینکه رسوائی ایشان در عالم

ظاهر است نشنیده‌ای آنچه یوسف کوریون نوشته که یهود در اواخر بیت المقدس ثانی دو گروه
شدند یاروشیم و قرائیم یاروشیم بعضی اعمال اختراع کردند برای خود و از توریه دلیل نداشتند
و قرائیم با انها بحث داشتند و انکار میکردند اعمال انها را و دلیل بر آن اعمال می‌طلبیدند و
میگفتند از توریه برهان بیاورید انچه در توریه نیست در دست نیست آخر بجدال و قتال کشید
و صاحب تاریخ نوشته اکثر بزرگان و مالداران با قرائیم بودند و بعضی فقرا با یاروشیم خلاصه
این اختلاف را چرا کردند و حال آنکه در توریه خداوند امر باتباع کرده بود و حکم فرموده
بود تابع انبیا باشید و وعده داده بود و حضرت موسی مسلم وصی داشتند چرا گروه
مختلف شدند و انوقت که توریه را بالمره منسوخ دانستند و گفتند عمل بان نمیتوان کرد
و کتاب احکام نوشتند چرا نوشتند و مخالفت کردند چرا بت پرست شدند چرا پیغمبران را
کشتند باری اگر بنویسم شرح ان بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود و امر شان باین
اغتشاش کشید تا آنکه حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شد اما از حضرت موسی
نشنیده‌اند که حضرت عیسی علیه السلام مبعوث میشود اما این بزرگوار معجزات و آیات
بینات نیاورد اما علایم صدق نبوت که در توریه مذکور است در حضرت عیسی ندیدند
چه بهانه داشتند که اطاعت نکردند اما نمیدیدند مخالفین را اگر روز بروز ذلیل میشوند
اما باقرار خود پادری ملت نصارای عالمگیر نشد اما اختلاف فاحش در یهود نیفتاد اما
ندیدند که ذلیل و خوار شدند و در بیت المقدس نتوانستند سکنی کنند و محل عبادت
ایشان از دست رفت و بدست قوم شمس افتاد و غیرها که بر ایشان شد چرا تسلیم حضرت
عیسی را ننمودند اما این قدر از توریه نفهمیدند که اگر کسی ادعای پیغمبری کند و آثار نبوت
از او ظاهر شود و تسلیم او نکنند خدا از انها انتقام میکشد و ذلیل دنیا و آخرت میشوند

پس با وجود این چرا مخالفت کردند خلاصه نمیدانم این مردم بی شعور این چه نحو ایراد نسبت کنند

کرده و حال یهودیان نیز مثل همین سخن را بخود او میتوانند بگویند که سابقین ما اگر فهمیده

بودند که حضرت عیسی پیغمبر است تسلیم او را مینمودند بلکه عرض میکنم الان من این ایراد را

بر یهود و نصاری میکنم که شما مردمان باشعوری هستید و دیده اید و شنیده اید که هر کس

از سابقین خلاف امر خدا را کرد محل سخط خدا شده و در توریة و انجیل و بعض کتب انبیا که شما

خود قبول دارید خبر خاتم صلی الله علیه و آله موجود است و بر فرض که شبهه در آنها کسی کنند

میگویم از این کمتر نیست که آیات متشابه است که بعض از یهود و نصاری آنها را استدلال

کرده اند بر حقیت خاتم صلی الله علیه و آله پس احتمال میرود که اینها اشاره بخاتم باشد و اگر شما

نفهمیده اید دلیل هم ندارید که پیغمبر دیگر نباید مبعوث شود و آنچه از توریة استدلال کنید

که پیغمبر دیگر نمی آید خود میدانید که اشتباه کاری میکنید و دروغ میگوئید و دلیل مطلب

شما نیست ملاهای یهود الان اقرار دارند که خداوند ما را خبر داده که از بنی اسمعیل پیغمبری

بر میخیزد نهایت میگویند هنوز بر نخواسته و ما منتظریم پس چرا تسلیم امر خاتم را نمیکنید

و با دین خود بازی میکنید و اگر میگوئید نفهمیدیم عرض میکنم چرا فارغ البال نشسته تجسس

نمیکنید و حال آنکه حکم خداوند در توریة اینست که تجسس کنید اگر بگوئی تجسس کنیم نفهمیدیم

میگویم دروغ میگوئید غالب یهود و نصارای امروز با آنکه میگویند انتظار او را داریم در تجسس

نیستند بلکه از دین خود بیرون رفته کافر شده اند و باز بهمان اطمینان مسلمانان عرض میکنم یهود در دین

خود چرا بر خطا میروند مگر شعور ندارند که هر کس خلاف توریة کند کافر میشود و جهنمی میرود

همه احکام توریة را که الان در توریة موجود است چرا ترک کردند چرا سکون بیت المقدس را

ترک کردند چرا عبادات خود را موقوف داشتند چرا قربانی را موقوف کردند و نگفتند عوض

قربانیست

قربانست کدام آیه و این دلیل است چرا حج را مخصوص حالا کرفتند آیه بود یعنی که دلیل این
نمیشود چرا گفتند اگر در مهر کوسفند عیب خاص باشد حرام است در کجا این آیه است
چرا اعمال ناشایسته میکنند چرا دین جعلی برای خود قرار دادند چه شاهد دارند
چه دلیل دارند که باید باین قسم سلوک کنند و هر کدامی در کوشهٔ از زمین نحوی بنا
نهند هر جوابی که اینجا دادی بگو تا ما جواب این مطلب را بدهیم خلاصه مرادم اینست
که بدانی چه قدر مزخرف سخن گفتند و برهان عقل مستقر بود انبیا و اولیاء سلام الله
علیهم عرض میکنم جمیع عصاة که خداوند ایشانرا عقاب می کند عقلا هستند و هر عاقلی خیر
و شر را میداند و اگر خود نفهمید بفرموده انبیا و اولیاء خواهد فهمید و اگر کسی این قدر
بی شعور باشد که خیر و شر نفهمد عصیان او محل سخط خدا نمیشود و ملوم نخواهد بود مثل
مجانین و ضعفاء و اطفال که مکلف نیستند و خداوند ایشانرا انتقام نمیکند ولی
هر با شعوری که خوب و بد بفهمد و زشت و زیبا بداند اگر طاعت کند مثاب است و اگر
عصیان کند معاقب خواهد بود پس جمیع امم که شنیده باشید که خلاف کرده اند البته
شاعر بوده اند یهود و نصاری هم مثل اینها از روی شعور مخالفت حضرت خاتم صلی الله
علیه و اله کردند مثل اینکه جمعی از یهود مخالفت حضرت عیسی را کردند بلکه مخالفت
حضرت داود را کردند مثل اینکه قبطیان مخالفت حضرت موسی را کردند بلکه مثل
خود شان که مخالفت حضرت موسی را کردند و بعد از آن بزرگوار مخالفت انبیاء خود را
کردند اگر از جهت مخالفت نبود خدا چرا برانها اینهمه سخط کرد و ایشانرا ذلیل دنیا و آخرت
فرمود و در باره نصاری هم غالب این حکمها جاریست بلکه اصل چرا که باز بعض یهود
دینی داشتند که در نصاری چند نفر معدودی هم دین شدند و اکثر منافق بودند

حتی در حواریین بعضی منافق شدند تا چه رسد بسایرین حال خود انصاف دهید بگویید مخالفین
از امم همه مجنون بودند پس از این لازم میآید که قائل بشوید انبیا ظالم بودند و خداوند
بیهوده چرا که بی عقل را تکلیف کردند و بلاها بر ایشان نازل کردند یا بگویید عاقل بودند پس
فهمیدند و دانسته عصیان کردند و همچنین حال یهود و نصاری در زمان پیغمبر
صلی الله علیه و آله فهمیدند و شناختند و عصیان کردند چنانکه صریح قرآنست و اما
آنچه گفته که این مخالفتی که کردند بجهة این بود که در توریة دیدند خبر پیغمبر را صلی الله
علیه و آله بقسمی عرض میکنم خودش میداند دروغ میگوید و حرفی بیهوده میزند حکم
رجم را در توریة علامتی میدانند و نمی‌بینند چرا ترک کردند از صدمات بدی قبل از زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم گوشتها را چرا تغییر دادند کجا خدا ایشان را رخصت داده بود
که دین خود را بدهند بدست ملاهای خودشان که حلال خدا را حرام و حرام الله را حلال
کنند و آنها بدون دلیل عمل نمایند در کدام آیه از توریة و انجیل چنین حکمی شده که احبار را
بپرستند بلکه تمام احکام توریة را تغییر دادند چنانکه بعد از این انشاء الله بیان میشود
پس مسلمین که ضعیفند و اطلاع از کتب سماوی و حال یهود و نصاری ندارند عرض میکنم
ابدا اعتنا بمزخرفات این مرد ننمایند که بالکلیه خبر از مذاهب سیر ندارد و سخنی محالات
میگوید با مرادش محض اغوای مسلمین است و چون سخن صدق دستش نیامده دروغ
میگوید و چون مرحوم مبرور نور الدین اعلی الله مقامه در کتاب نصرة الدین و مرحوم ملا احمد
در سیف الامة و مرحوم حاج محمد رضا در مفتاح النبوة و بعضی دیگر از علما مسلمین و یهود
جدید الاسلام آیات عدیده از توریة که خبر از خاتم است صلی الله علیه و آله آیات بسیار
از کتب انبیا و انجیل و وحی کوچک مفصلا شرحا جمع نموده اند و غالب آن کتب هم چاپ

شده و همه جا منتشر شده دیگر حاجت نیست من این آیات را در اینجا بالتمام جمع نمایم
با وجود اینکه از محل سؤال هم خارج است و مشاغل من هم زیاد است پس اگر کسی بخواهد
شاهد کذب این مرد را بداند در این کتب رجوع نماید خاصه کتاب مبارک نصرة الدین
که بطور واضح و مفصل همه را در آن جمع فرموده اند بقسمی که راه اشکال باقی نمانده و همه
عقلای ملل تصدیق این کتاب را دارند و اگر این کتب را منکر شود منکر آن کتب که علمای یهود
نوشته اند و وجود شان اهل علم و اهل لسان بوده اند و انصاف داده اند و بدلالت
همین آیات مسلم شده اند نمیتواند بشود ولی افسانه را در هر مورد اندک انصافی و شرم است
گفته است قطع نظر از اینکه هیچ سببی برای تحریف کتب مقدسه نبوده
اگر احیاناً کسی چنین فکر شنیع در کارگاه طلب ضیح میکشید باز انجام آن غیر ممکن بود
زیرا که در زمان محمد صلی الله علیه و آله بلکه چندین سالها قبل از او دین مسیحی
در اکثر بلاد منتشر گشته بود بطریقی که اهالی ولایات اناطولی و شام و یونان و مصر
و سمت بالای افریکه مجموعاً مسیحی بودند و دیگر در عربستان و عجم و هندوستان
نیز مسیحیان بودند و ولایات ایتالیا و فرانس و هسپانیا و انگلیس و اکثر حصه ولایات نمسه
یعنی جرمنی دین مسیحی را قبول نموده بودند پس از این هزاران هزار مسیحیان که در اطراف
و اکناف ولایات قریبه و بعیده میبودند چگونه امکان داشت که مجتمعاً چنین امر قبیح متفق
گردند و علاوه بر این یهودیان و مسیحیان علی الدوام بر ضد در مقام مخالفت یکدیگر
بودند که ابداً امکان نمیداشت که ایشان مجتمعاً انجام چنین علی الاتفاق نمایند و اگر احیاناً
اکثری یا بعضی از آنها متفق میگشتند هر آینه از طرفین چنین اشخاص واقف میشدند
که مطلب را ظاهر میکردند و سوای این در ایام محمد و قبل از ایام او [illegible] مسیحیان نیز بغیرت

دینی

و تعصبهای گوناگون افتاده بود پس در مقام محبت و نگهبانی یکدیگر بودند که اگر ان فرقه
خلاف را علی الخصوص در تعلیم می یافتند در همان وقت بیان و اشکار میساختند پس ظاهر است
که با این سعی و نگهبانی و با چنان تعصبها که مسیحیان داشتند غیر ممکن بود که همگی انها
از چندین ولایات قریبه و بعیده بجهة تحریف کتب مقدسه فراهم گشته اتفاق نموده
باشند و اگر بالفرض چندی از مسیحیان مثلا انان که در عربستان یا شام متوطن بودند
بتحریف نمودن انجیل اقدام میورزیدند هر اینه بدیهی است که مسیحیان ولایات دیگر
بزودی این امر را دریافت نموده معلوم میگردانیدند نهایت در کتب تواریخ سلف
که چگونگی احوالات و محبت و نزاع اتفاقیه فیما بین مسیحیان ان زمان که بنا بر انجیل بالاتر
حرکات خلاف و نالایق میبودند مفصلاً نقل کرده اند از وقوع چنین تحریف هیچ خبری
نیست و از احوالات مسطوره انها محض از قدر فهمیده میشود که سبب تمامی نزاعهای
ایشان ان بود که بعضی از معلمین و مفسرین بعضی ایات کتب مقدسه را بنوعی دیگر توجیه
و تفسیر مینموده اند پس اشکار و یقینی است که هیچ امکانی نمیداشت که کسی کتب مقدسه را
تحریف و تبدیل کند **جواب** تو خود انصاف ده بمحض استغراب نمودن میتوان تغافل
نمود با پیغمبری که امد و شرایع را از میان برداشت که الان روی زمین یکسر بعث تمام
در دست احدی نمانده بلکه خلیفه و قائم مقام از هیچ پیغمبری در زمین نمانده و احدی
از یهود و نصاری نمیتواند ادعا کند که ما حکم همه چیز را در دست داریم یا عالمی معصوم
در میان ما هست که کتاب دین ما را نگاه میدارد و نمیگذارد که دین ما فاسد شود
و از این طرف دین خاتم یوما فیوما عالمگیر میشود که عقلاء فرنگستان دیگر بروز
میفهمند که این شریعت غراء چه قدر محکم و متین است و کتاب او کتابی است که در مملکت

مدیا حدی بلکه بهر مثل آن نیاورده است و خبر معجزات باهره او عالم را فرا گرفته است
حیف انسانیست که با دین خود بازی کند و باین مزخرفات که جمعیت نصاری زیاد بوده
و میان ایشان و یهود اختلاف بوده اگر فرقه از ایشان کتاب خود را تغییر میدادند یهود
میکردند و در تواریخ مینوشتند ترک دین کند و سخط خدا را بر خود بخرد باری بهمان
سیاقی که در دست داشتیم جواب عرض میکنم اولا ما کی چنین ادعائی نکردیم که نصاری
در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله انجیل را تغییر دادند بلکه انجیل در دست نداشتند
مطلقا که تغییر دهند و بعد از این بیان میشود انشاء الله که چه وقت تغییر کردند و
در این انجیلها که در دست دارند اگر تحریفی شده قلیل بوده یا منتشر نشده یا در بعضی
بوده چنانکه از بعضی اخبار ما ظاهر است که بعضی علماء نصاری نمیفهمیدند که در کدام
این انجیل خبر پیغمبر ماست و کج معنی میکردند و بعد از این بیان وقت تحریف اینها هم
میشود انشاء الله و اما یهود عرض کردم بعضی از اینها کج کردند توریة را ولی همان وقت
هم خدا و هم ایشان را مفتضح کرد و اگر هم تحریفات ایشان باقی مانده بمردم هویدا و شایع شده
نه اینکه در زمان هیچ عاقلی نمیگوید که بعضی که یهود مدینه توریة را تحریف کردند جمیع توریة
های عالم تحریف شد و اما آنچه گفته که اگر این کار را میکردند شایع میشد و همه کس
میفهمید جوابش از آنچه عرض شد روشن و ظاهر است زیرا که در دانستی بعضی از خود ضعفا
یهود می آمدند و سر ایشان را فاش مینمودند وان ابا نیز اگر خبر پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله در آنها بود بر مسلمین میخواندند و علماء ایشان آنها را منع مینمودند و اگر بگوئی که
از کجا دانستی صدق این مدعا را عرض میکنم از همانجا که دانستی صدق مدعای خود را
که نصاری زیاد شده بودند و میان ایشان و یهود نزاع و اختلاف بود و کذلک

سایر دعاوی خود را انهار از محض خبر دانستی ما هم از خبر دانستیم باری این سخنان
محض استغراب است و قول اینکه اگر چنین بود چنین میشد حرف عالم نیست ما هم میتوانیم
در جواب بگوییم جمع کثیری از علماء یهود و نصاری و عوام ایشان ایمان آوردند اگر
از کتب خود فهمیده بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغ گوست نعوذ بالله یا ذکر
او را در کتب ندیده بودند ایمان نمی آوردند و جماعت بسیار از ایشان می آمدند خدمت
آن بزرگوار می نشستند صحبت میداشتند و مباحثه میکردند و ایمان نمی آوردند بلکه بعد ازان
بزرگوار خدمت حضرت امیر میرسیدند و سؤال میکردند و جواب می شنیدند و چون
علامات و آیات که در دست داشتند از آن بزرگوار مشاهده مینمودند تصدیق نبوت
میکردند و اخبار ایشان در کتب معتبره ثبت است و نمیتوان منکر شد حال هر چیز تو
جواب این را بگوئی ما هم جواب سخنان تو را میگوییم چون در این مقام مراد محض جواب
ظاهر ایرادات اوست لهذا در صدد تفصیل نیستم همینقدر که معلوم شود کلام او
واهی است و ناشی از صرف رای کفایت میکند تو خود ملاحظه نما اینهمه اخبار که
پیغمبران خدا داده اند آیا بر امتهای سلف جایز بود که تکذیب ایشان کنند باین سخن
که از عقل دور است چنین اتفاق افتد یا اگر شده بود چه میشد با آنکه در تواریخ
ما نوشته میشد و هکذا هیچ امتی تجویز این عمل را نمی کند پس عاقل آنست که اگر شبهه
در نبوت پیغمبری دارد آنرا رفع کند و در دین خود بر یقین شود آنوقت هر چه آن
پیغمبر بگوید تصدیق نماید حال تو اگر در نبوت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
شبهه داری آنرا رفع کن دیگر این سخنان که کتب شما تصحیف شده یا نشده و آنچه در
قرآن فرموده صحیح است یا نه کلامیست بیجا گفته است و از مرحله که کتب

مقدس عهد عتیق وجدید فی الحقیقة تحریف و تبدیل نگشته اند بالتمام واضح و
مشخص می گردد وقتیکه بان نسخه های کتب مقدسه از ایام القدیم الی الان رجوع
کنیم زیرا که حال چنان نسخهای کتب مقدسه موجود هستند که قبل از ایام محمد صلعم
در زبان یونانی که اصل زبان انجیل است بدستیاری قلم بر کاغذ پوستین نوشته
شده تا این زمان مانده اند و در بعضی از انها کتب عهد عتیق وجدید بالکلیه مسطور اند
و در بعضی ها چند حصه توقیم یافته و بیشتر در بعضی از کتب ها که از قدیم مانده است که
بعضی دویست و پنجاه سال قبل از هجرت نوشته شده بعضی دویست سال و باز
مثل نسخه توریة و انجیل هست که شاید سیصد سال قبل از هجرت نوشته شده و کتب
بسیار دست مسیحیان است که اندکی قبل نوشته شده و بعضی در همان عصر نوشته
شده و بعضی بعد از ان سرود و این نسخه ها را اگر مقابله کنی با این نسخ موجوده می
بینی موافقت کلی دارند باینطور که همان گذارشات و تعلیمات و احکام و نصایح
در همه یافت میشود مثلا تولد مسیح و معجزات و تعلیماتش و موت صلیبی او درباره
گناه کاران و قیام و عروج وی و ابنیت و شفاعت و الوهیت و تعلیم تثلیث و غیرها
در همه نسخ بهمان مضمون و تفصیل مسطور است و از این ما یقین میکنیم که کتب عهد عتیق و
وجدید بهیچ وقت تحریف نیافتند **جواب** الحمد لله که خداوند دروغ گو را از زبان
و قلم خود رسوا میکند و جواب او را بدست خودش جاری میکند درست ملتفت باش
لحن کلام او را تا بفهمی چه میگوید چون میدانسته که خورده بینانند در عالم بسی واقفند
از کار و بار هر کسی نتوانسته بگوید این نسخ را ما مقابله کرده ایم و صحیح است و مطابق
با ان نسخ است و تو میدانی اگر امتی طالب دین باشند و کتاب عتیق بعبری در دستشان

بیاید البته تمام کوشش و سعی خود را میکنند که نسخه‌های خود را با ان مقابله کنند و
تصحیح نمایند بلکه عاقل اگر نسخه کتابی که فی الجمله مفید باشد مثل علم طب یا فقه یا نجوم
یا غیر اینها از زمان مصنف و یا قریب بزمان او دستش بیاید البته نسخه مستنسخه بعد را
از روی ان تصحیح میکند امروز فقهای ما اگر کتاب حدیثی به بینند که پشت ان خط یکی
از فقهاء سلف است این را بر چشم میگذارند پس شما را چه میشود ای یهود و نصاری
که نسخه دارید که از سیصد سال قبل از هجرت خاتم است صلی الله علیه و اله که وقت
فوت نصرانیت بوده و یقین هم دارید که ان همان کتاب خداست که از اسمان نازل
شده و کتابهای خود را از روی ان مقابله نمیکنید که در دین خود بر یقین باشید
پس بدان ای با انصاف که یک نیم کاسه زیر این کاسه هست و انشاء الله بعد از بیان
میکنم که چه مرض دارند خلاصه میگوید اگر مقابله نمائیم این نسخ را با ان نسخ معلوم
میشود که موافقت کلی دارند یعنی این نسخ بعین انها نیست ولی همین قدر معلوم
میشود که اینها همان کتابهاست که تغییر نیافته والا اگر میتوانست بگوید که مطابقند
و بعین همان نسخه‌ها هستند میگفت همانها هستند مثل اینکه ما امروز قرانیرا که
هزار سال قبل نوشته شده داریم بعین همین قرانست که امسال چاپ شده و هیچ
اختلاف ندارد بلکه قرانها داریم که ظن غالب اینست که خط مبارک ائمه ماست
و اگر خط خود ایشان نیست در زمان ایشان نوشته شده و بعین همین نسخ متداول است
حال اگر کتب ایشان هم مطابق ان نسخ بود می بایست بگوید مطابق است چرا میگوید
موافقت کلی دارد بفهم چه میگویم بلی خداوند نگذارده باین مختصر مکذا رند و تصحیح
گرده تا خود را رسوا کنند میگوید بدین مضمون که همان گذارشات یعنی و قایع

و تواریخ که در این کتب موجوده میان ما هست و تعلیمات یعنی آداب و علوم و احکام
و نصایح در آنها یافت میشود پس خودش شهادت داد که این تواریخ و احکام
و نصایح در همان نسخ هست پس اگر بعد ما چیزی عرض کردیم که از نفس این احکام
و وقایع معلوم شد که این کتابها از خدا نیست نمیتواند منکر شود و ادعا کند که اینها
ملحق شده است و هم چنین مطلب او اینست که نوعاً در آن کتب این احکام و سیر و
تواریخ هست در اینها هم هست ولی لازم نکرده مطابق باشند پس بعضی چیزها
بسا از اینها سقط شده که در آنها موجود است و بسا ملحق شده باینها که در آنها نیست
باز میگوید مثلا تولد مسیح و معجزات تا آخر چند چیز معلوم شد یکی اینکه این چند فقره
که مذکور نمود مسائل عمده است که میگوید آنچه ما داریم مطابق با آنهاست و تغییر
نیافته و اگر کسی در کتب انجیل هم ملاحظه کند می بیند مسائل عمده دیگر در آنها نیست
حال خود با انصاف ده که حکم خدا همین میکند و امر خلق منتظم میشود یا نه و میشود
پیغمبری بزرگی عیسی علیه السلام مبعوث شود و همه کتابش این باشد شخص عاقل
منصف میفهمد که چنین چیزی متصور نیست و مطلب دیگر اقرار او ست به تثلیث
و بالوهیت عیسی نعوذ بالله با وجود شهادت او بموت و ولادتش پس با قرار خودش
معلوم شد که این حرفها در انجیل ایشان هست تا بعد بیان شود که آیا این قول علیه
هست یا خود اختراعی کردند مطلب دیگر اینکه بیشتر سخن او در انجیل است و در تورات
چندان سخنی ندارد و عمده مرادش عدم تحریف انجیل است خلاصه پس از این کلام مضطرب
و پریشان او معلوم شد که این کتب نوعاً با این نسخه ها موافقتی دارد ولی مخالفت
بسیار طرفه در میان است و وجه این اختلاف هم اینست که آن نسخه قدیمه یکی بر چندین

شده و جمیع این کتب منداوله چاپ میشود و منتشر میشود و کیفیتش را بعد از این ان شاء
الله عرض میکنم ولی بر فرض تسلیم همه حرفهای او عرض میکنم همه مقصود او اینست
که در قرآن فرموده است که یهود تحریف کردند کتاب خود را و حال اینکه این کتب
با نسخه های قدیم موافق هستند پس معلوم است تحریف نشده عرض میکنم کاش
از خدا میترسیدی و از حضرت عیسی شرم میکردی و این طور جسارت نمینمودی
کی در قرآن خداوند فرمود که یهود و نصاری تمام کتب خود را در زمان
پیغمبر ما تحریف کردند که تو این ایراد را میکنی اکثر آیاتی که در این باب در توریه سابق
نقل کردم و معلوم شد که در تفاسیر مجملا دلالت میکند بر اینکه بعضی از آیات
توریت را تحریف می کردند آن هم معلوم نمیشود از قرآن که جزو توریت میکردند
یا نمیکردند و از این معلوم میشود که مینوشتند بعضی از پیش خود آیاتی و میگفتند
از جانب خداست آن هم معلوم نیست بطور یقین که اشاره به یهود است یا منافقین
چرا که هر دو فرقه این کار و میکردند ولی معین نیست بطور یقین که همه یهود جزو
توریت هم کردند آنچه نوشتند یا نه و آنچه را که از صفات خاتم صلی الله علیه و آله
بروز ندادند نمیدانیم از توریت سقط هم کردند یا بعد سقط شده بلی در روایتی از ابن
عباس هست که بعضی از ایشان آن فقره که سابق عرض شد در صفت پیغمبر ملحق کردند
بتوریت ولی حال ظاهر از این نسخ متداوله نیست ما که بقدر یکه تتبع کردیم ندیدیم
شاید بعد برداشتند یا در همه نسخ ملحق نشد پس این ایراد نمیدانم ایراد بر کیست و
از این گذشته خودت مقری که این نسخ با آن نسخ در جزئی و کلی مطابق نیستند چرا
که دانستی میگوید نوعًا آنچه از احکام و مواعظ و علوم و قصص در این نسخ است

دران نسخه هم هست بنا ابانی دران نسخ باشد از احوالات پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله که در این نسخ نیست اگر این نسخ مذکوره ضروری بحال ایشان نداشت
در خزانها پنهان نمیکردند بلکه از روی آنها چاپ میکردند و شایع مینمودند و
و بعد از این بیانها گفته معلوم شد که این کتب هیچ وقت تحریف نشده عرض میکنم
اینهم مزخرفست بکه اینکه این کتب تو عا با آنها موافقست چه دلالت بر این مطلب
دارد بسا بعد تحریف شده و در بعضی جزئیات تفاوت کرده و بسا پیشتر هم کتب
تحریف شده نهایت دلیل تو اینست که تو نسخه سیصد سال بتقریب و دویست و
پنجاه سال بیقین قبل از هجرت را داری پس بگو از آن وقت تا حال تفاوت کلی
میان نسخ پیدا نشده و میان حضرت عیسی و حضرت خاتم صلوات الله علیهما بقول
نصاری ششصد سال است و بقول ما پانصد سال بسا قبل از سیصد سال تفاوت
گرده عاقل بدون برهان قطعی نباید سخن بگوید بمحض استبعاد و استغراب شخص
حرف نباید بزند اگر حجت معصومی صاحب معجزات و آیات از حضرت عیسی در میان
هست که کتاب سنت آن بزرگوار را حفظ میکند و میفرماید کتاب تغییر نکرده
قول او مطاع است و اگر حجتی نیست ولی خود کتاب دلالتی دارد بر اینکه کتاب
خداست آنهم مطاع است و بعد از این بتفصیل بیان میکنم که کتاب چه طور دلالت
میکند بر صاحبش ولی اگر دلیلی نیست بمحض احتمال انسان یقین نمیکند بامری
پس بسا از پیش تغییر کرده است تو خبر ندادی گفته است و دلیل دیگر
جهت ثبوت مطلب من تو از آن کتب موقوفه معلمان و کشیشان که بعد از حواریون
بوده اند یافت میشود و این معلمان مدت مدید قبل از ما بوده اند و نوشتجات

ایشان موجود است باین نوع که مطابق سنه مسیحیه در سنوات صد اول
و در صد ثانی کتابها از جمعی مانده و اسما ایشان را ذکر میکنند و میگویند از معلمان
بعضی شاگردان حواریین و بعضی شاگردان شاگردان حواریین والغرض از نود
سال بعد از صعود مسیح تا سنه دویست یعنی چهارصد سال و پانصد سال پیش
از هجرت محمد کتابهای ایشان نوشته اند و دیگر در سنوات صد ثالث سنه مسیحیه
سیصد سال قبل از هجرت جمعی کتب تصنیف کرده و اسامی جمیع را میشمرد و هم از
دویست سال قبل و هم در مذهب مسیحیه مرقوم گشته و اکثر در تفسیر و بیان
کتب عهد عتیق و جدید میباشند و بجز علت اکثر مواضع عهد عتیق و جدید
در اینها تسطیر یافته و آن آیاتها را اگر مطابله کنیم با این آیات که در کتب موجود است
می بینیم موافق است پس از این معلوم میفهمیم که هرگز این کتب تغییر نیافته و اصل انجیل
همین است و اگر کسی ادعا کند که در زمان محمد این نسخ را هم تحریف کردند جواب
اینست اولا که بر این ادعا دلیل نیست و ثانیا چنانکه سابق ثابت نموده ام که
مجتهدین مسیحیان سببی نبوده که در ایام محمد کتب عهد جدید و عتیق را تحریف نمایند
هم چنین نیز اینجا هم سببی نداشته که کتب قدیمی خود را تصحیف نمایند ثالثا بنحوی که
مذکور شد که ممکن نبود آن نسخ را از بسیاری تصحیف کنند اینها را ممکن نبود
جواب عرض میکنم معلوم میشود که اقوای ادله که در دست دارد همین است
که میگوید و بغیر از این دلیلی در دست ندارد خلاصه پس از این دلیل مستفاد
ظاهر شد که از زمان خود مسیح علیه السلام بعضی از آیات که این حکما در کتب نوشته
اند با این آیات که در انجیل است مطابق است بر فرض که قول او راست باشد نهایت

انچه معلوم شد همین است حال چه میدانی که قبل از نود سال چه شده شاید بیشتر
تفاوت کرده وبعد از این مذکور میشود که این کتب از پانزده سال بعد از حضرت
عیسی علیه السلام تا پنجاه وکسری نوشته شده وبعض انیکه نویسندگان شاگرد
حواریین هم بوده اند نمیتوان استدلال کرد که حق گفته اند وبر فرض که قایل شویم
حق گفته اند همین قدر از الهامات که در کتب ایشانست وموافق است با این اناجیل
تصدیق میکنیم که تا انوقت عیب نکرده ولی باقی را خدا میداند چه شده پس این هم دلیل
نشد وثمری نبخشید **گفته است** قطع نظر از اینها بعد از وفات محمد ص عمر خلیفه
چند کتابخانه های عظیم مسیحیان ان ایام را بحیطه تصرف در آورده از انجمله
در ولایت شام کتابخانه قیصریه ودر مصر کتابخانه اسکندریه بوده دراین کتابخانها
از نسخهای قدیمی کتب مقدسه واکثری از کتب معلمان مسیحیان موجود بوده است
چنانکه از تواریخ قدیمه مستنبط میشود پس دراین صورت بجهة تابعان محمد ص بکمال
اسانی امکان داشت که نسخهای قدیمی کتب مقدسه وکتب معلمان قدیمی مسیحیان را
ضبط نموده در وقت ادعای تحریف از انها اثبات کنند مدعای خود را وحال
انیکه بعد از ضبط انها عمر حکم بسوزانیدن انها کرد ومجمل سخن او تا اخر انیکه هر چیز
از کتب قدیمه دست میامد تلف کردند یا از این بود که قدر ونمیدانستند یا از این
جهة بود که مضمون انها بر خلاف قران گواهی میداد واز این جهة بیخبر شدند
از تواریخ مسیحیان ولهذا نمیتوانند از تواریخ استدلال کنند **جواب**
عرض میکنم بلی کتب را سوختند بلکه چرا جمع هم نکردند وسوختند وجهتش این بود
که محتاج نبودند که مراجعه نمایند وشاهدی دست بیاورند چرا که حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام بعلم غیب که داشتند بگردن یهود
و نصاری گذارده بودند که این کتب که دست ایشان است محرفست و جمع کثیری
از علماء و باشعوران ایشان تصدیق هم داشتند و قدری از اهم که در همان زمان
کج میخواندند یا کج مینوشتند همان وقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشانرا
مفتضح میفرمود و این قدر هم از علماء یهود و نصاری مسلمان شده بودند که
همان وقت نسخ قدیم توریت و انجیل را نشان دهند و محتاج نباشند از کتابهای
ولایات دیگر نگاه دارند و شاهد آورند ولی چون پیغمبر ما با هزار معجزه ظاهر
شد و این قدر علامات و آیات بر صدق خود اقامه فرمود که دیگر کسی نتوانست
منکر شود و فرمود اصل این کتب بعد از انبیاء سلف تصحیف شده دیگر محتاج
نبودند که کتابهای عهد عتیق و جدید را نگاه دارند و از این گذشته عرض میکنیم
حال که شما مدعی هستید که آن کتب هست در میان شما و احتمال این هم دارید
که مسلمین آنها را سوختند بجهة اینکه مبادا مکذب قرآن باشد پس اگر چنین است
چرا یک نصرانی دامان مردی بگیر نمیزند و کتاب خود را بیاورد و دعوای آن اثبات کند
که قرآن نعوذ بالله دروغ است بلکه همه احبار و رهبان خود را کوشش کرفته و
جاهلی مثل این پادری تبلیغ آمده که همه نصاری را مفتضح کند و از این هم اگر بگذریم
عرض میکنیم همین توریت شما هر چه هست حاکم است بنبوت پیغمبر و همین انجیل حاکم است
و بعضی از کتب عهد عتیق و جدید حاکم است چرا دست اندو و برانش میگیری
انصاف پیشه کن و رضای خدا را بطلب و تعصب را کنار گذار تا هدایت یابی و اما
سایر کتب را که سوختند و حسرت خورده و بر عدم اطلاع بر تواریخ تاسف خورده و

ازاین با

ان از این باب بود که پیغمبر ما صلی الله علیه واله عالم علم اولین واخرین بود وجمیع
علوم را تعلیم امت فرمود وکتب سلف که درمیان بود بعضی کلمات ناقصه بود
چراکه انچه از انبیاء بود که حفظش بارث بخود خاتم صلی الله علیه واله رسید بود
واوصیا یکی از دیگری ارث بردند تا انکه باین بزرگوار رسید واما انچه از سایر
کتبها باطل است یا باطل مرکب باحق وکتب کتابخانه‌ها هم از این قبیل بود وچون
دیدند که اینها اگر درمیان مسلمین شایع شود اسباب فساد است همه راسوختند
واگر قدری دیگر همان پستا پیش امده بود تمام زمین تسخیر شده بود وهمه کتب
عالم رامیسوختند ولی از باب بنکه خداوند میخواست که از کتب پیش درعالم ذکر
باشد تا اسباب اعتبار باشد وما قدر علم محمدی را بدانیم این قدرها درمیان ما ماند
وبقدر دیگر ما عبرت بگیریم وپستای سلف دشمنان بیایند از علوم قدیمه داریم
وهمیشه هم مسلمین را منع میکنیم که ابدًا رجوع بانها نکنند که نه بکار دین میخورد
نه دنیا پس ما حسرت نمیخوریم از سوختن انها الحمد لله بهترش دست ماهست نصارای
هم نباید حسرت بخورند چرا که می بینند انها بکارشان نمیخورد ودایم دراطراف
ایران وروم وهند وسنان سیاحت میکنند شاید علمی بدست اورند ومنصفین
ایشان میدانند ومیفهمند گفته است وقطع نظر از این مجتهدان تفحص
وتجسس کتبی که دردست مسیحیان مغرب زمین میباشند تاحال برخود لایق ندانسته‌اند
اما اگر مجتهدان این عصر تعصب اباء واجداد را کنار گذاشته بولایت فرنگ رفته
کتابخانهای انجا راملاحظه نمایند کردر انها ان نسخهای قدیمی کتب مقدسه و
کتابهای ان معلمان مسیحی راکه سابقا مذکور کرده‌ایم میتوانند تا اخر عبارت که انا

قبیل است **جواب** عرض میشود تجسس بر کسی لازم است که در دینش
بر یقین نباشد و بر یقین کسی نیست که برهان صدق در دست نداشته باشد
ما الحمد لله یقین در دین خود داریم و آسوده ایم چه حاجت بتجسس داریم پس
در همین گوشه هم که نشسته ایم مثل این است که همه جارا دیده ایم و آسوده شده ایم
میخواهد کتب مقدسه تحریف شده باشد میخواهد نشده باشد فرقی بحال ما
نمیکند و بقول او که میگوید کتب مقدسه تصحیف نشده عرض میکنم این کتب بزبان
یونانی و عبری و فارسی و عربی و السنه دیگر در عالم منتشر است و ما نمیبینیم
دیگر چرا بفرنگستان برویم اگر میگوئی اینها صحیح نیست و با آنها مخالف است
میگوییم پس نسخ توریه و انجیل و سایر کتب مختلف است و تحریف شده لا محاله
و اگر میگوئی همینها صحیح است و موافق است با آن نسخ است میگوییم چونکه ما همین
هارا دیدیم علم بانحراف کتب یهود و نصاری حاصل نمودیم و اما سایر کتب
ایشان که اغلب جعل و افترا بر خدا و رسول است و نسخ آنها هم بعضی موجود است
پس چه حاجت است بزحمت سفر فرنگستان کشیدن **گفته است** چون
بعضی از محمدیان در بعضی از اوقات بجهت نفهمیدن معنی قرآن و بانی راه تعصب
و کج بحثی میگویند که کتب مقدسه مسیحیان قبل از زمان محمد محرف کردید الله
و حال آنکه این گونه کلمات خلاف و ضد قرآن هم هست پس باین سخن محبت امیز
بر سبیل اختصار جواب میدهیم آنوقت جواب داده همان جوابی که سابق
گفت که این نسخ با نسخ قدیم موافقت کلی دارند پس معلوم است که هرگز اینها
تحریف نشده و یک جواب دیگرش اینست که مسیحیان تا مدت مدیدی مبتلا

بدست یهود و مشرکین بودند و بانواع صدمات منصدم میشدند و بهمین نسلی
قلب ایشان بود که انجیل دست ایشانست پس چه طور منصور میشود که انها مرتکب
تحریف شوند **جواب** عرض میکنم اینکه گفته این مطلب خلاف قرانست مراد شما
همان ایه است که سابق گرد که خداوند فرمود اسالوا اهل الذکر و هم چنین در
ایه دیگر فرمود فاسال الذین یقرؤن الکتاب و اگر کتب محرف بود چا بود خدا
حواله باینها کند و اینها را حکم قرار دهد و جواب این مطلب پیشتر گذشت
حاجت بتکرار نیست و اما ان فقره که گفته که این نسخ با ان نسخ موافقت کلیه
دارد نهایت دلالت میکند بر اینکه تا ان زمان تحریف کلی نشده ولی بر زمان
قبل هیچ دلالت ندارد و اما دلیل ثانی که دلیل نیست محض سخنی است که گفته
چه بسیار جماعات که داخل مذهبی میشوند و از خارج مذهب صدمه میبودند
و در مذهب خود هم خلاف شرع میکنند مگر همین نصاری نبودند که هفتاد و
دو فرقه شدند یکی از انها بر حق بود و باقی هالک مگر همین ها نبودند که
مخالفت حواریین کردند و متابعت بولس نمودند و در کتب تواریخ اعمال
وافعال شنیعه انها ثبت است حاجت بذکر نیست **گفته است**
خلاصه بدین قول بعض اشخاص متوجه شده تشخیص دهیم که بعضی میگویند
که یهودیان در ایام مسیح کتب خود را که ذکر مسیح در ان بوده تصحیف کرده اند
انوقت فصل مشبعی اشاره بایات توریة و سایر کتب کرده که در انها ذکر
یسوع است که حضرت عیسی علیه السلام است **جواب** اولا که ما مدعی
این نشدیم که یهودیان همه کتب وایاتی اگر اخبار بعثت حضرت عیسی در ان بوده

تغییر داده اند واگر کسی هم گفته باشد مرادش این بوده که کج معنی کرده اند چرا
که اختلاف بسیار کردند یهود بانکه آیا شیلوه موعود در توریة و عمانوئیل
موعود در کتاب اشعیاء حضرت عیسی است یا غیر و در بعضی کتب هم که ذکر کرده
مثل توریة و کتاب میخا و فصل پنجاه و سیوم اشعیا ذکر بوصف و علامت شده
واحتمال میدهند که مراد غیر عیسی علیه السلام باشد و شاید اسم آن بزرگوار
از این صریح تر بوده در توریة و انوقت محو کرده اند و یهود این زمان بکلی
منکرند ذکر اسم آن بزرگوار را حتی آنکه اقرار بذکر اسم پیغمبر خاتم صلی الله ع
دارند و با اسم آن بزرگوار تبرک میجویند ولی اسم حضرت عیسی را نمیبرند و میگویند
ابدا در کتب ما مذکور نیست پس از این معلوم میشود که این اسم در نزد ایشان
معنی دیگر دارد و عامه یهود میگویند که شیلو ماشیح است که اخر الزمان می آید
و اشاره بامام زمان عجل الله فرجه میکنند و بعضی آیات هم که در بعضی کتب است
که بیان سطوت و سلطنت شیلو را میفرماید و آن صلحها و اتفاقها که در زمان
او اتفاق میافتد ذکر میفرماید میگویند دلیل همین مطلب است چرا که از عصر
آدم تاکنون چنین صلحی اتفاق نیفتاده و حضرت عیسی هم سلطنتی نداشتند
خلاصه آنها باین معانی قائل نیستند و در صدد تفصیل دادن قول آنها
نیستیم و حق مسئله اینست که در بعضی کتب ذکر حضرت عیسی صریح است
نمیتوان منکر شد مثل ذکر خاتم صلی الله علیه و آله و بسا بعضی هم اشاره برجعت
عیسی باشد یعنی ظهور او با امام زمان و این هم بعدی ندارد خلاصه اینهم دلیل
نیست که اسم حضرت عیسی را از توریة برداشته اند گفته است و دیگر

اینکه خدا بیهودیان تأکیدا امر فرموده که هیچ چیزی بکتب خودشان اضافه وکم
نکنند واشاره ببعض ایات کرده تا اخر عبارت که حاصل ان این است که یهود
سعی در حفظ توریة میکردند چگونه تحریف مینمودند **جواب** مجیب برهان
سستی بدست اورده واصرار دران دارد وبیجان لابد هم بوده از این مطلب
چرا که قول باطل برهان صحیح ندارد پس لابد حرفهای بیجا میزند در مقام جواب
ونعارض بمثل عرض میکنم که باقرار خود تو در کتب عهد عتیق خبر بعثت حضرت
عیسی بوده ومسلم جمعی هم منتظر قدوم شریف او بودند پس چرا جمعی از یهودیان
خلاف توریة کردند وتخلف از همه کتب را بر خود اختیار نمودند پس بدانکه می شود
جمعی خلاف کتاب خدا را هم بکنند چنانکه اکثر ام کرده ومیکنند اینکه در توریة
ثبت است که حفظ توریة را بنمائید وزیاده وکم نکنید دلیل اینست که بر هر کسی
واجب است حفظ ان واگر کسی نکرد از دین بیرون رفته ولی دلیل این نمیشود
که تخلف نخواهند کرد خداوند انسان را فاعل مختار افریده وشیطان را هم مهلت داده
تا روز معین واو هم در صدد اغوای همه ام بوده وهست وجمعی هم متابعت
او را خواهند کرد **گفته است** حاصل سخن اگر نسخهای کتب عهد عتیق را
که در دست یهود است با انچه در دست نصاریست مقابله نمائیم موافق است
واز این کشف شد اگر یهود چنین کار شنیعی کرده بودند جماعتی از ایشان که نصرانی
شدند بروز میدادند ومحض اینکه چنین احتمالی نمیرفت معلمان مسیحی گفتند که انها
کج معنی کردند توریة را **جواب** عرض شد که ما مدعی چنین مطلبی نشدیم
که اتفاق تحریف کلی شده واز سیر وتواریخ وحالات اینقدر معلوم شده که کج

معین کرده اند ولی حرف ما در اصل این نسخه نبوده است که الیوم در دست یهود و
نصاری است که بعد بیان میشود و یاد دهیم جمیع آنچه میگوید باحتمال و استغراب
واستبعاد است چنانچه ملاحظه میکنی اینکه دلیل نیست که اگر مقابله کنی نسخ
مقابلست با اگر این کار میکردند سایرین بیرون میدادند تو چه میدانی بلکه اصل
نسخ مقابل نباشد این نسخها که حال در دست است که همه از یکجا بیرون می آید
ومیان یهود و نصاری منتشر میشود نسخه هم اگر هست در خزانها مکتوم است
کسی علم غیب هم ندارد پس همه سخنان محض حدس و تخمین است وکذلک چه
میدانی آن روز یهودی که نصاری شدند بروز ندادند بلکه تفصیل حال تحریف
عیسی علیه السلام از این ظاهر و مکشوف تر در نبوده بوده که محل شبهه نبوده
و یهود تحریف کرده اند و اما نیز اگر متشابه است یا که کتاب زده اند آنها هم بروز
دادند فریاد و فغان هم شده خبرش بما نرسیده شخص عاقل به دلیل محکم سخن نباید
بگوید هر چه از محسوسات و مکاشفات خارج شد برهان میخواهد در خانه
اگر کس است یکحرف بس است گفته است و دیگر اینکه مسیح با حواریین
در هیچ موافقی سخنی نگفته حتی اشاره هم ننموده اند که یهودیان در آن ایام
یا در یکی از ایام سابقه کتب مقدسه مسلمه خود را تحریف کرده اند بلکه بر عکس
گواهی داده اند که کتب عهد عتیق کلام الله است و بعضی از فقرات اناجیل را نقل
میکنند که شاهد است بر حکم فرمودن عیسی باتباع تورات و نظر در آن کذلک سائر
کتب جواب این سخن هم مثل سایر سخنهایت ادعای علم غیب بکر چه میدانی
که در هیچ مقام چنین فرمایشی نفرموده اند نهایت تو چهار انجیل از علماء دست

داری

داری بگود دراینها خبری هست یا نیست و دراینها هم نهایت فرموده در توریة چنین و چنانست یا در کتب سما و بر است اینکه دلیل نیست که توریة را تصحیف نکردند مسلم توریة حقی بوده و در نزد حضرت عیسی و اهل حق هم معروف بوده و بشرع ان عمل میفرمودند پیغمبر هم که فرموده اند که در توریة و زبور و کتب دیگر نظر کنید و عمل کنید مراد همانست لا غیر از بعد از عیسی علیه السلام تو چه میدانی انها چه شد تو دانی هم که از قبل از حضرت عیسی تو نداری که مقابله نمائی با این توریة که در دست است و ببینی مطابقست یا مخالف مگر حکم اینگونه امور را کسیکه علم غیب دارد بفرماید **گفته است** بعد از تفصیلی که از اناجیل نقل میکند اشاراتی را که بتوریة است یا سایر کتب عهد عتیق میگوید از اینها معلوم میشود که انوقت هم که بنی اسرائیل اسیر بابل بودند معلوم است که توریة محفوظ بوده تا اخر کلامش **جواب** عرض میکنم اینها که دلیل نمیشود ولی دلیل دیگر گواه است که توریة محفوظ بوده نزد اهلش و الان هم محفوظست در نزد اهلش کتاب خدا هرگز گم نمیشود ولی بنی اسرائیل از توقف در زمین بابل همه چیز را فراموش کردند حتی حکایت کرده اند که لغت خود را فراموش کردند و بعد از ان مدتهای مدید انبیاء و اولیاء زحمت کشیدند تا دینی در میان ایشان پیدا شد **گفته است** بعضی محمدی از مسیحیان شنیده بود که در بعض نسخهای قدیم توریة و انجیل سهو کاتبان بسیار یافت شده پس گفته اند که این مرحله دلیل است که کتب مقدسه تحریف شده و بیان مفصلی کرده که این اسباب تحریف نمیشود بر فرض غلط در کتابها پیدا شود در قران ها هم سهو

کاتب پیدا میشود دلیل تحریف قرآن نیست بعد مکری کرده و شیطنتی نمود
که ضعفاء مسلمین را درباره قرآن سست کند بعضی کلمات از نسخ مغلوطه را ثبت
کرده و بعضی اختلافاتی که در قراءت شده نقل نموده و گفته اختلاف در حرف
اعراب نیست که چندان سبب تحریف نشود بلکه در کلمات و آیات اختلاف است
و کذلک در باب ترجمه‌ها گفته که اگر کسی بگوید که ترجمه غلط کرده اند میگوئیم
چون نسخه اصل موجود است فرضاً کسی ترجمه هم بغلط کرده باشد رفع می‌شود
و نقلی ندارد **جواب** عرض میکنم اما سهو کاتب مسلم است که اگر کتاب محفوظ
باشد بحفظ خداوند سهوی که کاتب کند نقلی نیست مثل اینکه می‌بینیم کتب مغلوط
هست ولکن باز تصحیح هم میشود ولی اگر مستحفظی برای کتاب نباشد و دست
این مردم بی باک بیفتند و دائم نسخه هم بشود و در تصحیح نسخ نکوشند البته آخر کار بجائی
میرسد که کتاب از صورت اولیه خود می افتد چنانکه دیده ایم و این امری نیست
که مشتبه بماند و اگر بعضی در صدد آن هم باشند که کتاب را فاسد کنند البته زودتر
فاسد میشود حال امروز تورات و انجیل در میان خلق چنین شده با قرآن خود بجوید
و نصاری امروز وصی معصومی که در میان ندارند که کتاب و شرع ایشان را نگاه
دارد این علماء هم که دارند قابل حفظ کتاب و شرع نیستند خاصه در این زمان
که علم دین و ائمه از میان ایشان رفته و جمیع تابع دولت شده اند و بسیاستهای
دولتی راه میروند و اصل نسخه هم که داشته اند چنانچه بعد بیان میکنیم میانشان
نیست همه نسخه‌های تورات و انجیل از روی یک نسخه بیک دستور العمل چاپ میشود
پس چه طور میشود که این کتب محفوظ مانده باشد پس همان کجی که داشته اند

کج تر شد

کج نوشته و اما امر قرآن چنین نیست بلکه وصی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله موجود
است و متقی و معصوم و مطهر است و صاحب تصرف نهایت معروف نیست ولی
از تصرف خود دست بر نداشته اگر نصاری ایمان باو ندارند ضرری بدین ما
ندارد ما در دین خود یقین باین مسئله داریم و او کتاب جد خود را حفظ می کنند
و در میان مسلمین هم همیشه علمای بزرگ که حافظ دینند و نگاه دار کتاب موجودند
و علمای جزئی ظاهر هم که عدد شان غیر محصور است پس اگر احیانا در کتاب بواسطه
سهو ساهین خللی واقع شود نمیگذارند شایع شود و همه نسخ قرآن عیب کند
مثل اینکه شرع را حفظ میکنند چنانکه ملاحظه میکنی که نصاری در ظرف پانصد
سال نتوانستند شرع عیسی را نگاه داری کنند و نتوانستند با اوصیاء عیسی
راه روند که همیشه اوصیاء در گوشه و کنار پنهان بودند و عباد ایشان در
بیابانها در گوشه دیرها ساکن بودند و الآن هزار و سیصد و کسری از بعثت
پیغمبر ما گذشته با اینکه هزار و کسری سال است که مسلمین از امامشان خبر ندارند
که کجا تشریف دارد و بظاهر بخدمت او مشرف نشده اند چنان احکام و شرایع
و سنن پیغمبر خود بلکه سیر و آداب همه انبیا و را ضبط کرده نگاه داشته اند که
انگشت بآن نمیتوان بند کرد و در هر جزئی از جزئیات حکمی محکم در دست دارند
که عقلها در آن حیران میماند و اگر از ملک بچه طلبه مسلمین مسائل حلال و حرام را
بپرسی همه را میداند و یهود نهایت پانصد یا ششصد حکم میگویند در دست داریم و آنرا
نمیدانند از تورات است یا زاید بر تورات است که بر موسی در طور نازل شده
و نمیدانند راست است یا تصحیف شده و از همان هم حکم خود را نمیفهمند یعنی اما نمی

که هنوز شعور نکرده اند که آیا خدا فرموده سر گوسفند را که میبرید از روی
شعور و علم ببرید یا فرموده همان ملای شما باید سر ببرد و اگر یکنفر ایشان جائی
باشد که ملا نباشد گوسفند نمی کشند و بعد از چند سالی دیدند این کتاب که
در دست دارند ثمری بحالشان ندارد خودشان کتاب احکام بر خود اختراع
کردند و جمیع این اعمال و عبادات ایشان اختراعی است و از حضرت موسی
علیه السلام نیست و خودشان باین مسئله مقرند و بعد از این انشاء الله
بیان این مطلب را مفصلاً میکنیم و نصاری کارشان از یهود خرابتر است چرا
که انجیل در دست ایشان نیست و چهار کتاب ناقص دارند و حکمشان اینست
که رجوع بتوریه کنند و رجوع بعلمای یهود نمایند توریه هم که میانشان نیست
این کتاب هم که هست تاریخی است بی سر و ته تقلید علمای یهود را هم که
نمیتوانند بکنند پس بکتاب احکام آنها عمل نمی کنند خودشان هم دستور العملی
دست ندارند حال ملاحظه کن کتاب کی محفوظ است و دین چه کس محکم هر
عاقل هوشیاری که نظر کند میفهمد که وضع دین اسلام است که محفوظ است
و محکم ولی دین آنها زایل و مجعول است و این زمان موافق روزنامه های
معتبر جمع کثیری از اهل فرنگستان این مسئله را دانسته اند و داخل ملت
اسلام شده اند و در ظل شریعت غراء قائمند و این نیست مگر از همینکه دیدند
این احکام و شرایع منسوخ است زیرا که اگر خدا میخواست شرع حضرت موسی
برقرار باشد او را حفظ میکرد و حجتی از جانب حضرت موسی در عالم قائم میداشت
که خلق را هدایت نماید و دین و کتاب او را حفظ فرماید ولی بر عکس می بینند

که شرع حضرت خاتم صلّی الله علیه واله محفوظ است ودین ان بزرگوار محکم
وروز افزونست واحکامش انچه ثبت کرده این زمان سبب قوام دولت
وملت است واسباب ترقی نصاراست ومی بینند که باحکام حضرت موسی اگر امروز
بخواهند راه روند عالم مقتضی نیست وهر عاقل ملاحظه کند این مطلب را میفهمد
چنانکه انها فهمیدند وداخل اسلام شدند واما انچه در باب فرق گفته ظاهرا
جمیع فقیر این شخص در کتب مفسرین سنی بوده که ما انها را نیز از ملت خود خارج
مبدانیم واهل بدعت میخوانیم مثل انکه یهود ونصاری میانشان اختلاف
شد وجمعی از ایشان بر باطل رفتند سنیان ما هم بر باطل رفتند وفرقی که
قراوت کردند واختلاف در قران نمودند هم از انها هستند واگر انها اختلافی
کنند چه ضرر باصل قران وارد میاید ولی ما سلسله شیعه قایل هستیم بانکه حق
در دست اوصیا پیغمبر است صلّی الله علیه واله وعالم بقران وشرع ایشانرا میدانیم
وایشان بما دستور العمل داده اند که قرانرا چه نحو بخوانیم وصحیح وغلط را دست
ما داده اند وخود ایشانهم کلام خدا را برای ما شرح فرموده اند پس این اختلافات
که واقع شده ابدا ضرری بحال ما ودین ما نخواهد داشت وهمین قدر بس است در
جواب عبارات او کافی است وخلاصه حرفهای او همین شد که توریت وانجیل
وزبور وسایر کتب که در دست یهود ونصاری است تحریف نشده وانها نسخ عین
همانهاست که از اسمان نازل شده وهر دلیلش این چند دلیل شد یکی انکه یهود
چرا تغییر میدادند با انکه خداوند در توریت فرموده توریت را حفظ کنید ودیگر
انکه اگر تغییر میدادند بروز میکرد ودیگر انکه انهمه نسخ را نمیشد تغییر دهی ودیگر

دیگر

اینکه ما از سیصد سال تخمینا قبل از بعثت خاتم چند نسخه توریة و انجیل داریم
با اینها موافقت کلی دارند و دیگر اینکه علماء ایشان بعد از صعود عیسی کتاب نوشته‌اند
بعضی فقرات انجیل و توریة در کتب آنها هست موافق است با این کتب پس این ادله را
ضبط داشته باش که ملتفت باشی آنچه را که عرض میکنم و غفلة بخواطر تو
نگذرد که او برهان محکمی بر سخن خود داشته و شبهه بخواطر تو برسد و اما استدلال
ها که از قرآن ما خواست بر مطلب خود بکند که دانستی نفهمیده و همین طور
دخل و تصرفی کرده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **مقصد
دوّیم** در ذکر ادله و براهینی که دلالت میکند بر اینکه کتابهای آسمانی که
در دست یهود و نصاری است تحریف شده و در این مقصد فصولی است و
چون از کلمات پادریان نصاری شبهها در دل مسلمین هم افتاده مناسب است
در یک فصل خاص احادیثی هم که از ائمه خودمان وارد شده در این باب
روایت نمائیم ولی قبل از شروع در مقصود مقدماتی چند انشاء الله ذکر
مینمائیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و هر مقدمه را در عنوانی مخصوص
ذکر میکنیم **مقدمه** اولا عرض میکنم مراد ما از تحریف کتب آسمانی باید
ظاهر شود پس بدانکه مقصود ما اینست که این کتب که حال در دست حضرات
یهود و نصاری است محرف و مصحف است نه اینکه کتب توریة و انجیل بکلی مرتفع
شده و در عالم نیست بلکه بعد از حضرت موسی علیه السلام توریة در دست
انبیاء بود و امت ناجیه عمل بآن مینمودند تا رسید بحضرت عیسی و حضرت
عیسی بحکم توریة عمل میفرمود و ابدا حکمی را تغییر نداد و آنچه تغییر کرده از تصحیفها و

تحریفها است که اهل نفاق در دین او داخل کردند و مادام که حضرت عیسی
تشریف داشتند توریة در دست ایشان بود و انجیل هم بر ایشان نازل شد و سایر
کتب انبیاء هم همه نزد ایشان بود و بعد هم دست اوصیاء ایشان بود تا اینکه رسید
توریة و انجیل بحضرت خاتم صلی الله علیه و آله بلکه آن قدر از الواح هم که حضرت موسی
علیه السلام در کوه دفن فرمود و از بنی اسرائیل مکتوم داشت باین سرور رسید
و بعد از آن بزرگوار نزد اوصیاء آن بزرگوار بوده و هست و دلیل این مطلب
اینست که ائمه ما روایت از انجیل و توریة فرموده اند و میفرمایند در کتب اول
چنین بوده اگر کتابها نزد ایشان نبود از کجا میفرمودند و همچنین جماعتی از یهود
و نصاری بعلم خود شان از روی کتب اقرار به پیغمبر نمودند بلکه وصی را شناختند
و قصص ایشان در کتب ما موجود است اگر از کتب صحیحه خبر بودند از کجا میدانستند
و چطور ادعا میکردند معلوم است که با خود شان آن کتب را دیده اند یا از حجج
شنیده اند و اگر مگوئی اینها محض خبر است و معتبر نیست عرض میکنم همه چیز همین
طور است نباید نکذیب نمود اخبار ثقات را بلکه نفس همین کتب عتیقه و جدیده
محض خبر است بچه جهة آنها را قبول کردند بلکه حکایت همه انبیاء خبر است و بعد آن
این مطلب بیان میشود انشاء الله پس آنچه ما میگوئیم محرف و مصحف است این
کتب است که در دست است و مراد از رفع توریة و انجیل اینست که از میان اهل
باطل مرتفع شده نه از میان اهل حق و باز بدانکه مراد ما این نیست که هیچ از توریة
و انجیل در این کتب نیست و اخبار روایات هم دلیل این مطلب نیست ولی بعضی
از حق و بعضی از باطل در آنها ست و هر چه اینست حق را در معلوم است که از خداست

وانچه این حق در آن نیست از مردم است و بر هر حقی خداوند حقیقتی قرار داده
و هر صوابی نوری دارد خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً و بعد از این انشاء الله
حق و باطل و غش و سمین هر یک ظاهر میشود از برای اهل انصاف و اما اهل
اعتساف را هیچ چیز فایده نمی کند مقاله هم بیان کرد در هر ملتی در هر امری
از امور انصاف دادن صفتی پسندیده است خواه در امور دنیا باشد یا عقبی
و اگر کسی انصاف نداشته باشد او را همه عقلا مذمت میکنند و این امری
بدیهی است و انبیاء و اولیا همه باین امر فرموده اند و این چیزی نیست که پنهان
و پوشیده باشد یا کسی بتواند انکار نماید حضرت صادق علیه السلام میفرماید
انصف الناس من نفسک و واسهم فی مالک و ارض لهم بما ترضی لنفسک و اذکروا
الله کثیراً حاصل معنی اینکه با مردم با نصاف راه رو و مواسات کن با ایشان
در مالت و بپسند از برای ایشان آنچه برای خود می پسندی و ذکر خدا را بسیار
نما و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مرویست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
که فرمود طوبی لمن طاب خلقه و طهرت سجیته و صلحت سریرته و حسنت علانیته
و انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله و انصف الناس من نفسه یعنی
خوشا حال کسیکه خلقش خوب باشد و سجیه او پاکیزه باشد و باطن او صالح شود
و ظاهر او نیکو گردد و زیادتی مالش را در راه خداوند انفاق کند و از فضول
کلام امساک نماید و با مردم بطور انصاف راه رود و از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود من واسی الفقیر من ماله
وانصف الناس من نفسه فذلک المؤمن حقا یعنی هر کس مواساه کند با فقیر در مالش

وانصاف

وانصاف دهد مردم را از نفس خود پس این مؤمن است حقا واخبار پیشوایان
ما در این باب بسیار است ودر انجیل هم اگر ملاحظه بکنی واحکام منسوبه بحضرت
عیسی علیه السلام را ببینی خواهی یافت که بنای آن بزرگوار بر این بوده ودعوت
آن بزرگوار همین بوده نهایت اگر باین لفظ موجود نباشد در انجیل این معنی
موجود است چنانچه در انجیل متی مذکور است طوبی للمطرودین من اجل
العدل فان لهم ملکوت السموات تا اینکه میفرماید فاقول لکم ان لم یفضل عدلکم
علی عدل الکتبة والفریسیین لا تدخلوا ملکوت السموات وغیر از این مقام نیز
دلیل این مطلب بسیار است خاصه در نصایح ومواعظ خداوند در سلوک
با خلق ومعنی همه انصافست چرا که معنی انصاف عدلست پس شک نیست که انصاف
صفت نیک است وانصاف ندادن ظلم است وهر کس انصاف ندهد بر خود ظلم
نموده وبر غیر خود نیز ظلم نموده واز انصاف در معرفت حق وباطل اینست که
انسان غرض را ترک کند وقلب خود را خالص نماید وبمحض انس قدیم وتقلید
پدران ومادران دینی را اختیار ننماید چرا که میشود انسان دینی را مدتی
اختیار نماید وخطا باشد ومیشود پدران ومادران بخطا رفته باشند چنانکه
دیده ایم وشنیده ایم که پدرها کافر بوده اند ومشرک بوده اند واولاد با متابعت
ایشان را کرده گمراه شدند تا ملتفت شده وهدایت یافته اند پس نباید انسان
عقل خود را بمحض تقلید یا انس ترک کند چنانکه جماعتی چنین کردند وگمراه
شدند وخداوند حالت ایشان را در کتاب خود بیان فرموده جائیکه میفرماید
بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مهتدون وکذلک ما ارسلنا

من قبلک فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی
اثارهم مقتدون پس ملاحظه کن و ببین که خداوند بعضی امم سابقه را
مذمت فرموده است که بر تقلید اباء خود باقی ماندند و عصبیت دامن گیر ایشان
شد و دست از دین پدری خود برنداشتند و ایه بعد از این دلیل است براینکه
انسان باید تابع دلیل واضح باشد نه مقلد اباء چرا که میفرماید اولو جئتکم
باهدی مما وجدتم علیه اباءکم قالوا انا بما ارسلتم به کافرون فانتقمنا منهم
فانظر کیف کان عاقبة المکذبین یعنی ایا اگر انچه من اورده‌ام بهتر باشد و واضح‌تر دلالت
کند شما را بر راه راست از انچه یافتید بر او پدران خود را شما متابعت مینمائید
و در این نوع بیان وضع مهربانی خاص است که بطور ملایمت جواب فرموده
و نفرموده انچه در دست شماست ضلالت است و شاید بملاحظه این بوده که
در دست انها هم بعضی از احکام انبیاء بوده و انها هم طریق هدایت بوده نهایت
بعد از بعثت خاتم صلی الله علیه واله بعض ان احکام منسوخ شده پس از این جهت
مطلقا نفرمود انها طریق ضلالت است با انکه مراد برهان باشد و معنی اینست
که دلیل شما همین است که این دین ما دین پدری میراثی است ما چگونه ترک
نمائیم من اگر برهان واضح‌تر بر شما بیاورم ایا قبول میکنید و محض مدارا و تحبیب
در کلام نفرمود که دلیل شما دلیل نیست و محض سخن مزخرفی است و داب انبیاء
هم همین بوده که با امتها بملاطفت مجادله میفرمودند خلاصه بعد از انکه اینرا فرمود
انها گفتند ما مطلقا بانچه شما فرستاده شده اید کافر هستیم و اعتقاد نمی اوریم
پس انتقام کشیدیم از ایشان پس نگاه کن و ببین که عاقبت مکذبین چه بوده و کلام

خداوند بر مسلمین حجت است و یهود و نصاری هم میدانند که اصل فایده بعثت پیغمبران
همین است که انسان متابعت ایشانرا نماید و دین پدرش را اگر مخالف مذهب پیغمبران
شود باید ترک کرد و در همه حال باید پیرو حق شد پس بر هر عاقل هوشیار واجب است
که شعور خود را جمع کند و خود را هلاک ننماید و اگر کسی غیر از این کند با جان
خود خصمی نموده و خود را بهلاکت انداخته پس ای طالب نجات جهد نما که
حق را بیابی و از طلب حق عار مدار که هیچ ننگ و عار در آن نیست و اگر عار
داری بدانکه عار از نار بهتر است پس عار را بر خود بگذار و بدخول نار راضی مشو
برخلاف عمر بن خطاب که گفت النار ولا العار **مقدمه** بدانکه امور عالم
بر دو قسم است یا ظاهر و مشهود است که هیچ پرده بر او نیست یا پنهان و پوشیده است
اگر ظاهر است که خودش محسوس است و محتاج ببرهان نیست مثل آفتاب و ماه
و ستارگان و روز و شب و آب و خاک و هوا و آتش و غیر اینها از امور ظاهره
محسوسه و در معرفت اینها انسان محتاج ببرهان دیگر نیست مگر در وقتیکه مدرک
مخصوص بدرک آن شیء را نداشته باشد در آنوقت بر وجود آن باید طلب برهان
کند و آن نیز ملحق بقسم ثانی است و اگر مخفی است محتاج است ببرهان و دلیل
که بهدایت آن دلالت پی ببرند بامر مخفی و دلیل آن چیزیست که خود آن ظاهر
باشد بنفسه یا بواسطه دلیل دیگر و الا دلیل نمیشود از این جهت است که اهل
علم میگویند برهان باید ضروری باشد چرا که اگر نظری شد خودش مشکوک
فیه است و باید ببرهان ضروری علم بآن پیدا کرد و از برای فهم مسئله مثلی عرض
میکنم تا درست واضح شود بدانکه اشیاء یا خود روشن هستند یا تاریکند اما

انچه روشن است مثل چراغ وافتاب وماه وانچه تاریک است مثل خاک واب
وهوا وانچه بی نور است از مرکبات اما انچه نیر است خود او مرئی ومحسوس است
ومحتاج بروشنائی دیگر نیست وانچه بخودی خودش روشن نیست باید
بسبب چیزی روشن روشن شود خواه ان چیز بذاته روشن باشد مثل
افتاب یا بواسطه نیری روشن شده باشد بحدی که نور بخشیدن بدیگری هم بتواند
مثل ماه یا ائینه که برابر افتاب بگیری ومنعکس شود روشنائی از او وبر جسم
غاسقی بتابد بفهم این مثال شریف را پس امور عالم اگر خودشان مرئی و
محسوس نیستند برهان مشهود محسوس بر فهم انها لازم است واز جمله امور
مخفیه حقیقت اشخاص وبطلان ایشانست این امری نیست که محسوس وملموس
باشد مثل سفیدی وسیاهی وگرمی وسردی که با حواس خود ببینیم ودرک
کنیم بلکه از امور نفسانیه است وامور نفسانیه مثل خود نفس مخفی هستند و
لابد باید برای فهمیدن انها برهان ظاهری طلب کنیم چنانکه خداوند
در قران مجید فرموده است قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین یعنی بگوای
پیغمبر که برهان خود را بیاورید اگر راست میگوئید وغیر از این نیز ایات دلیل
این مطلب متعدد است ودر تورات نیز می بینیم که خداوند دلیل صدق انبیا را
ایات وعلامات قرار داده وبنی اسرائیل را امر فرموده که هرکس مدعی
وحی الهی شود بی برهان از او نپذیرند وبنای همه امم بر این بوده که هرجا
که غرضی نداشته اند از هرکس وهرجا برهان حق وصدق میدیدند تسلیم
میکردند پس از هرکس که ادعاء حقیقت نمود وبر ادعای خود برهان حق اقامه نمود

باید

باید سخن او واید برفت بلا شك واگر دلیل نداشته باشد یا دلیلی داشته
باشد که قابل دلالت نباشد قول او باید پرفته نخواهد بود واین حکم جاریست
در جمیع امور حقه و باطله نیز و هرحقی ببرهان دانسته میشود اینست که امام
علیه السلام فرمود الحق یعرف بالمثل والباطل یعرف بالجدل یعنی حق شناخته
میشود بمثال ومثال برهان شیء است وباطل شناخته میشود بجدل یعنی بمحض
حرف بی برهان نیز **مقدمه** بدانکه برهان یا عقلی است یا نقلی اما برهان
عقلی اینست که عقل انسان حکم کند بر چیزی بواسطه ایات وعلامات که
براو مکشوف شده مثل اینکه حکم میکنی بر امور مغیبه بادله عقلیه وانواع ان
ادله بسیار است ووجهاتش بی شمار واما نقلی حکایات وروایاتی است که
بانسان میرسد وروایت یا بواسطه ثقات میرسد یا بواسطه اشخاصی که ثقه
نیستند اما انچه بواسطه ثقات میرسد لابد باید قبول نمود بضرورت همه ادیان
بلکه همه عقلا بلکه بنای عالم براینست واگر روایت ثقه مقبول نباشد امر عباد
منظم نمیشود وبناء شرایع ودول همه فاسد میشود واما روایت غیر ثقه تنها
محل اعتنا نیست مگر اینکه شاهد صدق دیگر باشد وروایات یا از امور محسوسه
است یا از امور معقوله اگر از امور محسوسه است باید روایت از کسی باشد که حاسه
داشته باشد مثل اینکه کسی روایت میکند که من ماه را دیدم یا فلان ماه را
دید انکسیکه مدعی رؤیت است باید چشم داشته باشد والا قول او قابل اعتنا
نیست وروایتی که از او شود معتنی به نیست وهمچنین اگر کسی روایت کند که
قند شیرین است اگر خودش میگوید چشیدم باید ذائقه داشته باشد واگر

از دیگری روایت میکنند و باید ذا ثقه داشته باشد اگر چنین نباشد این روایت
معتنی به نیست و همچنین در روایت معقولات باید روایت منتهی بعاقل شود
والا آن روایت معتنی به نیست و عاقل حقیقی پیغمبران هستند زیرا که مؤید اند
بروح القدس چنانکه در کتابهای دیگر ثابت کرده ایم علاوه بر آنکه محل وحی
خداوند هم هستند و غیر ایشان عقولشان کامل نیست چرا که می بینی اعقل این مردم
مجهولاتی چند دارد و در بسیاری از امور اشتباه میکند پس احتمال میرود دیگران
امری را هم که فهمیده و اعتقاد دارد که درست فهمیده خطا باشد از این جهت است
که پیغمبران امتهای خود را نهی کردند از اینکه برای خود راه روند و بر ایشان واجب
کردند که همیشه تقلید از انبیاء کنند پس روایت معتنی به روایتی است که از پیغمبران
خدا باشد و اگر از دیگری است شاهد صدقی از ایشان باید با او باشد خلاصه
پس هر روایتی که تصریح نماید از انبیاء باید قبول کرد و این مسئله امری ظاهر و بیّن است
و شکی در آن نیست و بدانکه گاه میشود روایت غیر ثقه هم مقبول می گردد و
آن وقتی است که قراین صحت و صدق با آن جمع شود و از جمله قراین صدق اینست
که روایتی را جمع کثیری ذکر کنند مثل آنکه اتفاقی در شهر افتد و صد نفر اطفال
وارد خانه شوند و بر تو خبر آورند که این اتفاق افتاده تو یقین میکنی بر وقوع
این امر با آنکه روایت یکی یکی این اطفال محل اعتنا نیست و اگر یکنفر ایشان بر تو
روایت میکرد ابدا اعتنا بروایت او نمیکردی ولکن چون جمعی از ایشان بر یک قول
اجماع کردند انسان یقین میکند و گاه میشود که جمعی بسببی یک قولی قایل میشوند
یا روایتی میکنند ولی باز انسان روایت ایشان را قبول نمیکند مثل آنکه جمعی قایل

بقبولی بشوند و شواهد صدق بر کذب ایشان موجود شود ابداً قول ایشانرا
قبول نمیکنیم مثل اینکه بت پرستان همه اتفاق دارند بر حقیت عبادت بت و
روایتها دارند بر صدق خود و با وجود کثرت ایشان ملیین تکذیب ایشانرا
میکنند و اعتنا باجماع ایشان ندارند و کذلک هندوان مذاهبی دارند و کتب و
روایات در دست دارند ولی مع ذلک یهودان اعتنا بقول ایشان ندارند و کذلک
یهودها کتابها دارند و روایتها میکنند و اتفاق دارند نوعا بر روایاتی ولی
نصاری برهان نیز ظاهر در دست دارند بر کذب ایشان و تصدیق ایشانرا نمیکنند
و کذلک حال نصاری نسبت بمسلمین نصاری بر ملت خود اجماعی دارند و روایاتی
میکنند ولی مسلمین بجهت اینکه شواهد معتبره بر صدق مدعی و روایات خود دارند
تصدیق نصاریرا نمیکنند و کذلک در میان مسلمین نیز فرق مختلفه هستند و اهل حق
تصدیق ایشانرا نمیکنند چونکه روایات ثقات و اخبار و شواهد دیگر مکذب
ایشانست خلاصه پس حاصل کلام اینست که دلیل عقل و نقل مطاع و حجت است
و نقل یا بواسطه ثقاتست یا شاهد صدقی با اوست و هر دو مطاع است چنانکه
خداوند در قران مجید فرموده است در باب طاعت قول ثقات فلولا نفر
من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم
یحذرون و فرموده یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و در باب روایت غیر ثقات
میفرماید یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة
فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین یعنی ایکسانیکه ایمان آورده اید اگر فاسقی بر شما
خبری آورد طلب بیان کنید یعنی سعی کنید از شواهد و بینات دیگر صدق آنرا

بفهم

نفهمید مبادا برسید قومی را بجهالت پس بر انچه کرده اید پشیمان شوید و این
امریست طبیعی بشر نهایت اینست که بعد از انکه در مباحث علمیه بیان میشود
اذهان مرتاضه بعلوم دران شبهات میکنند و اگر بدانند که خداوند تکلیف
عباد نفرموده مگر انچه طبیعی انها بوده و فطرت ایشان بران جاری شده
دیگر شبهه نمیکنند و اینست فطرت جمیع خلق در همه امور مثل اینکه در امور
دنیویه و معاملات عادیه انسان طلب علم میکند و مادام که علم حاصل نکند
بنفع و ضرر و صدق و کذب هیچ معامله نمیکند کذلک در معاملات اخرویه
هم انسان باید طلب علم کند و علم حاصل نمیشود مگر ببرهان یا کشف و بغیر این دو
انسان در تیه جهالت خواهد ماند **مقدمه** بدانکه چیزهائیکه گذشته
یا از حضور ما غایب شده ولو موجود باشد علم بانها حاصل نمیشود مگر ببرهان
مثل اینکه سالهائی چند گذشته و ما ندیده ایم گردش اسمانرا در استوا
یا هندوستانرا ندیده ایم و ندیده ایم افتاب در انجا چه طور طلوع و غروب
میکند علم باین دو مسئله حاصل نمیشود مگر ببرهان عقل یا نقل پس اگر کسی
علم هیئت دارد و مطلع است بر وضع افلاک و دوایر میفهمد که وضع افلاک
همیشه همین بوده و در همه کره زمین امر بهمین منوالست نهایت تفاوت در
وقت طلوع و غروبست بحسب افاق مایله و اگر کسی علم ندارد بواسطه نقل
ثقات علم باین مسئله حاصل مینماید و ازین جمله است خبر پیغمبران صلوات
الله علیهم اجمعین اگر کسی را عقل باشد ببرهان عقلی میفهمد که باید پیغمبرانی
باین عالم بیایند و شرایع و احکام بگذارند اگر عقل ندارد بواسطه نقل می
فهمد

که پیغمبران

که پیغمبران آمده اند و بغیر از این دو جز علم ببعث رسل حاصل نمیشود و بعضی
از امور جزئیه هست که عقل راهم در آنها راهی نیست و فهم آنها منحصر بنقل است
مثل اینکه مکه هست و کابل و قندهار موجود است اینرا ما بعقل نمیتوانیم
اثبات کنیم چرا که عقل ما محیط بجزئیات نیست ولی بدلیل نقل مطلع بوجود
آنها میشویم و نقل هم یا بواسطه ثقه و امین باید باشد یا بتواتر برسد بطوریکه
علم عادی حاصل شود و از آن جمله است علم بنبوت اشخاص پیغمبران من اگر
چرا اثبات نمایم بعقل که باید پیغمبران باشند ولی من بعقل نمیتوانم ثابت کنم
که حضرت الیاس پیغمبر خدا است یا باید پیغمبری الیاس نام مبعوث شود ولی
بواسطه روایات معتبره و شواهد بینه که بمن رسیده میفهمم که الیاس پیغمبر
خدا بوده و اگر در مسئله دلیل عقل معتبر یا نقل معتبر قائم شد شخص عاقل را
نمیرسد که انکار نماید بمحض احتمالات واهیه و خیالات فاسده مثل اینکه اگر
بچشم دیدی که آفتاب طالع شده است دیگر باحتمالات بعیده و شکوک فاسده
انکار آنرا نمیکنی و اگر کسی در مثل این مورد شک نماید مردم اورا دیوانه میخوانند
وکذلک امری اگر ببرهان ثابت شد اگر کسی در آن شک کند عقلا اورا تسفیه
میکنند مثل اینکه امروز اگر من منکر وجود لندن شوم با اینکه جماعتی خبر آورده اند
که شهریست مسمی بلندن و ادله چند بر من قائم شد که همه حکم کرد بوجود
لندن مردم مرا مریض و سفیه میخوانند و هکذا اگر بدلیل مسلم شد که فلان نبی
مبعوث شد و دعوی فرمود من نمیتوانم منکر شوم که من ندیده ام و اگر انصاف را
شیوه خود قرار دهی و با عقل و دین خود خصمی ننمائی این بیانات را اعتراف میکنی

و مبدأ ثانی که اینست فطرة اولیه و بنای همه مسالك بر همین است لا غیر مقدمه
چون دانستی که انچه ما با حواس خود درك نکردیم در معرفت انها محتاج بدلیل
هستیم و دانستی که دلیل منحصر است بعقل و نقل و ثالثی نیست و دانستی که علم
بلزوم وجود انبیاء بدلیل حاصل میشود و کذلك علم باشخاص انبیاء و از بابت احکام
ایشان عرض میکنم یکی از جمله اموریکه از انظار خلایق بیرونست و در معرفت ان
محتاج ببرهان هستیم نبوت شخص پیغمبر است چرا که نبوت امریست نفسانی و دخلی
بظاهر بدن ندارد که من بچشم خود ببینم اگر بچشم میدیدم بدون دلیل تصدیق
مینمودم مثل انکه اثار بیرونیه دلیلی جز دیدن لازم ندارد مثل بلندی و کوتاهی
و سیاهی و سفیدی و امثال اینها پس اگر کسی مدعی شود من سفیدم من نگاه
میکنم اگر دیدم سفید است تصدیق میکنم والا فلا و اما امور نفسانیه محسوس
نیست پس کسیکه مدعی نبوت باشد باید دلیل بر مدعای خود اقامه کند و دلیل
هر مرتبه و مقامی از مختصات خود ان مقام است نه صفات مشترکه چرا که صفات مشترکه
میان انواعی یا اشخاصی چند مشترك باشد اسباب معرفت شخص نمیشود ولی
همان صفت که مخصوص شخص است دلیل اوست مثل انکه اتش بر اثبات خود اگر
دلیل بیاورد طول و عرض و عمق را این سبب معرفت و امتیاز نمیشود چرا که هر جسمی
صاحب طول و عرض و عمق است ولی دلیل اتش بودن گرمی و سوزندگیست اگر
اینها را دارد باید تصدیق او را کرد که اتش است همچنین پیغمبر اگر دلیل نبوت خود
بیاورد که من حرف میزنم این دلیل نمیشود چرا که این دلیل مشترکست میان
همه اناسی ولی دلیل نبوت امریست که مخصوص او باشد که این فرد از نوع ممتاز گردد

بفهم

بفهمیم چه میگوییم حال انصاف ده که دلیل نبوت چیست باید معنی نبوت و رسالت را
دانست تا دلیل آن را بفهمیم معنی نبوت اینست که این شخص از جانب خداوند آمده
و دعوت بسوی خدا میکند و نبی میگوید مرا خداوند از برای رسالت خود برگزیده
پس باید دلیلی خدائی در دست داشته باشد و آن امریست که خارق عادت بندگان
باشد پس باید علم او فوق علم رعیت باشد و قدرت او فوق قدرت خلق باشد
و در جمیع کمالات اشرف از عامه ناس باشد نهایت این است که پیغمبران بعضی
کمالات خود را ظاهر کردند بقدر اتمام حجت و بعض را ظاهر نفرمودند نه اینست
که نداشتند بلکه داشتند ولی حاجت نبود همه را اظهار فرمایند اینست که حق
هر یکی چند معجزه مخصوص اظهار فرمودند حضرت موسی علیه السلام نه آیت
ظاهر فرموده و حضرت عیسی سه چهار آیت ظاهر فرمود نه اینست که قادر بر فعل
دیگر نبودند بلکه قدرت ایشان فوق قدرت بشر بوده نهایت بحسب مصلحت روزگار
راه میرفته اند خلاصه مطلب همین قدر است که قصد نفی نبوت احدی را نمیتوان
کرد مگر در صورتیکه برهان بر نبوت خود اقامه کند و برهان اینست که علاوه
بر کمالات بشریه آیات و علامات ربوبی با خود داشته باشد یعنی کاری بکند
که خلاف عادت بشر باشد پس اگر کسی برخواست در زمانی که جایز باشد
پیغمبری قائم شود و مدعی نبوت شد و آثار نبوت را ظاهر نمود و ما مطلع
بران شدیم بر ما واجبست اطاعت او چرا که ما ببراهین عقلیه ثابت کرده ایم
که باید پیغمبری از جانب خداوند قائم شود و این شخص هم ادعای امری که عقل
حکم بامکان آن میکند کرد و برهان هم بر ادعای خود نمود و در دین راه ندارد که

کاترا انکار نمائیم بلکه انکار کردن چنین شخصی از سفاهت است، وجنون واگر
کسی شکوک وشبهات جاری سازد بعد از براهین نیره حمل بر سفاهت او میشود
وهمیشه در عالم سفها بوده اند مثل اینکه حضرت موسی علی نبینا واله وعلیه السلام
قایم بامر شد ومدعی نبوت بود در زمانیکه ممکن بود پیغمبری قائم شود وایات
وعلامات اظهار فرمود مع ذلک فرعون وقبطیان منکر شدند وشبهه در او
نمودند واو را ساحر خواندند وکذلک حضرت عیسی علیه السلام قایم شد با دله
جمعی از یهودیان تکذیب او را نمودند وکذلک پیغمبر خاتم صلی الله علیه واله
مبعوث شد با همان ادله وبراهین وفرمود ما کنت بدعا من الرسل وجمعی
در او شبهه کردند بعضی گفتند ساحر است بعضی گفتند مجنون است نعوذ بالله
من بوار العقل وقبح الزلل وحال اینکه ایات ان بزرگوار ظاهرتر وزیادتر از همه
پیغمبران بود بفهم چه میگویم وانصاف ده تا بر حق واقف شوی **مقدمه**
چون دانستی که معرفت پیغمبران بواسطه برهانست عرض میکنم ما اگر در زمان
باشیم که پیغمبر مبعوث شده وما بچشم خود او را ببینیم وبگوش خود صدای
او را بشنویم او را وبرهان او را درک میکنیم وحجت خداوند هم بر ما قائم میشود
ولی اگر در ان زمان نباشیم یا غایب از او باشیم وبرهان نشود مهاجرت
بسوی او کنیم تو را بخداوند انصاف ده که تکلیف چه خواهد بود ایا باید بطور
نقل رفت یا عقل یا بکلی تکلیف ساقط است وما باید سر خود راه رویم اما
عدم تکلیف که کلامی باطل است بدلیل عقل ونقل وچون امری ظاهر است
ومحل حاجت هم نیست اقامه برهان بران در این مقام نمیکنیم ودر رسائل

دیگر این مطلب را مفصلاً ثابت کرده‌ایم که همه عباد مکلفند مگر جاهل محض یا سفیه
باشند یا خواب یا طفل یا در حال اغما والا همه مکلفند بطلت دین پس منحصر میشود
علم بنبوت نبی ببرهان و دلیل عقل هم بر هر کس میسر نیست که دست بیاورد
بر اینکه فلان پیغمبر پیغمبر بوده و معجزه داشته پس منحصر است بدلیل نقل پس مرا
چاره امروز نیست مگر اینکه با دلیل نقلیه بگیرم پس بواسطه کتب و اخبار دانسته‌ام
حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابرهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی
پیغمبران بوده‌اند و برهان ایشان هم بروایت بمن رسیده و کذلک شریعت ایشان
همه را من بروایت فهمیده‌ام و این نقص بر من نیست چراکه بنای ملل بر همین است
در امور جزئیه و کلیه رسم ما همین است مثل اینکه در چیزهای دیدنی عادت
ما اینست که با چشم می‌بینیم و در چیزهای شنیدنی رسم اینست که با گوش می
شنویم هم چنین کذا شنیدنیها را با خبار و کتب میفهمیم و دروغ بودن بعض اخبار
باعث شبهه در تمام خبرها نمیشود مثل اینکه در دیدنی‌ها اگر چشمی کج بیند
اسباب شبهه سایر چشم داران نمیشود نهایت اینست که چون احتمال خطا
در بعض اخبار میرود من کوشش مینمایم در تصحیح خبر و اگر خبری بمن رسید که شاهد
صدقش موجود نباشد متوقف میشوم و اگر شاهد صدق موجود شد تصدیق
میکنم و همه ملل امروز بنای ایشان بر اینست یهود اعتقاد بنبوت حضرت موسی
نکردند مگر بواسطه اخبار نصاری اعتقاد بنبوت حضرت عیسی نکردند مگر بواسطه
اخبار چون خبرهای متواتر بایشان رسید که این دو بزرگوار ادعای نبوت
کرده‌اند و معجزه داشته‌اند ایشان تصدیق کردند و اگر کسی بگوید که محتمل این

اخبار دروغ باشد همه او را تسخیر میکنند و میگویند چه طور میشود چیزی باطل
تواند دروغ باشد با اینکه آثار و علامات ایشان هم موجود است و همه اینها شهادت
بر صدق اخبار میدهد پس در این زمان که پیغمبری از خداوند در میان مردم
ظاهر نیست ما را چاره نیست مگر اینکه باخبار صادقان بگیریم از این جهت است
که از ائمه ما رسیده است که یک حدیث که از صادقی روایت نمائی بهتر است
برای تو از دنیا و ما فیها و در انجیل مرقس است در باب چهارم بعد از مثال
زراعت و زارع میفرماید برزگر آنست که کلمه را میکارد و آنانکه بر کناره
راهند اینجاست که کلمه در آن کاشته میشود و چون کلمه را میشنوند فی الفور
شیطان میاید و کلمه را که در دلهای اینها کاشته شده است میرباید و همچنین
وضع اینها که بر زمین سنگلاخ کاشته شده بودند آنانند که چون کلمه را
میشنوند بخوشنودی فی الفور قبولش می نمایند و در خود ریشه ندارند بلکه
چندی مانده چون زحمتی یا تصدیعی بجهة آن کلمه واقع گردد بی درنگ
لغزش می یابند و اینها که میان خارها کاشته شده بودند آنانند که کلمه را می شنوند
لکن افکار دنیوی و فریب توانگری و هوس چیزهای دیگر داخل گشته کلمه را خفه
مینمایند و بی ثمر میگردد و اینهائیکه بر زمین نیکو افتاده بودند آنانند که کلمه را
شنیده قبول مینمایند و بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد مانند ثمر می آورند
و این آیات دلالت میکند بر اینکه باید تصدیق مخبرین صادق را کرد و در انجیل
متی در باب دهم در نصیحت بحواریین میفرماید در هر شهر یا قریه که داخل
شوید تفحص نمائید که در آنجا کیست که قابلیت داشته باشد و در همان مکان

باشید

باشید تا بیرون روید تا اینکه میفرماید وچون کسی شما را قبول نکند و سخن شما را
استماع ننماید چون ازان خانه یا شهر بیرون روید غبار قدمهای خود را برافشانید
تا اخر ایات که درهمین باب فرموده تا انکه اخر باب میفرماید و هر انکه او شما را
می پذیرد مرا پذیرفته است وانکه مرا پذیرفته است انکسی را پذیرفته است که مرا
فرستاده است هر انکس که نبی را باسم نبی قبول نماید اجر نبی را خواهد داشت و
انکه عادلی را بنام عادلی پذیرد مزد عادلی را خواهد گرفت خلاصه دلیل اینکه
باید سخن راست گویان را پذیرفت در انجیل بسیار است و منکر نمیتوان شد و دیده
نبودند هم نوعا شاهد این مطلب بسیار است بلکه بناء حضرت موسی علیه السلام
نیز بر همین بوده و مسلم ابلاغ بهمه بنی اسرائیل بنفس نفیس خود نفرموده است
واز این جهت است که یهود و نصاری اعتقاد بقول احبار و رهبان خود میکنند
حتی انکه وثوق یهود با حبار این قدر شد که ایشان هر چیز خواستند حلال کردند
و حرام نمودند وانها تقلید نمودند وچون بیجا اطاعت کردند وایشان برای
و هوای خود حلال و حرام مینمودند خداوند تعالی ایشانرا مذمت فرمود
و فرمود اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله عرض کردند خدمت
پیغمبر ما صلی الله علیه واله که جمیع انچه از احبار یهود ان فرمودید حق بود
و صدق ولکن ایشان پرستش علماء ننمودند و علماء را خدایان نگرفتند فرمود
ایا نبود که انها برای خود حلال کردند و حرام نمودند و شما اطاعت کردید عرض
کردند اری فرمودند همین معنی پرستش است پس تصدیق نمودند چون دیدند
فرمایش ان بزرگوار حق است و موافق است با کتب سماوی که اگر در کتب سماوی

و توریة خداوند ایشانرا نهی کرده از پرستیدن خدایان غیر و معنی انها اشخاص
خلق بود و هرگاه علماء ایشان ثقه و امین بودند و روایت از انبیاء مینمودند
و بنی اسرائیل هم بصرف روایت از علماء اقتصار می کردند خداوند ایشانرا
مذمت نمیفرمود و از ایشان قبول مینمود چنانکه انبیاء سلف امر میفرمودند
باتباع علماء و رسولان بجهة هدایت خلق باطراف میفرستادند و مراد ایشان
این بود که خلق بروایات ایشان عمل نمایند **مقدمه** چون دانستی
که بنای عالم بر اخبار است عرض میکنم که تو خود انصاف ده که مثل امروز تکلیف
خلق چیست در باب خاتم صلی الله علیه و آله شکی نیست که شخصی در هزار و
سیصد و کسری قبل از این قائم شده و ادعای نبوت هم نموده و خبر او هم بما رسیده
و معجزات بسیار هم از او روایت شده آیا باید مطلقا او را انکار کنند یا از روی
بصیرت و فهم تصدیق او کنند و متابعت او نمایند اما انکار او مطلقا که جایز
نیست چرا که مانعی از بعث رسول در آن زمان نیست و هیچ یک از پیغمبران
نفرمودند دیگر پیغمبر نمی اید و ممکن بوده است که پیغمبری بیاید بعلاوه اینکه انبیاء
سلف خبر امدن چنین پیغمبری را داده اند چنانکه در همین توریة موجود خواه
مصحف یا صحیح باشد اشاره باین بزرگوار در مواضع هست بلکه مثل صریح
بیان حال ان سرور شده و اگر بعضی از یهود منکر شوند انکار ایشان دلیل
چیزی نمیشود یهود .. همانوقت هم که حضرت موسی تشریف داشت اغلب
دایم معصیت او را میکردند و اذیت و آزار مینمودند و نسبت بسایر انبیاء
هم کردند آنچه کردند تا خداوند ایشانرا ذلیل و خوار نمود در همه جا بطوریکه

تاکنون در هیچ دولت نمیتوانستند بمیل خود راه روند و در سایر کتب سماوی
هم ذکر آن سرور هست در انجیل هم خداوند بیان بعثت آن بزرگوار را فرموده
در دوحی کودک هم تفصیل حال آن بزرگوار موجود است و خود یهود اگر
تکذیب نکنند و انصاف دهند قبل از بعثت منتظر قدم آن سرور بودند
و جمع کثیری از ایشان مدعی بودند که او را می‌شناسند و بعلم خود تصدیق
او را نمودند و هکذا نصاری آن بزرگوار را میشناختند و وصی او را میشناختند
و چون در این رساله در صدد اثبات این مسئله نیستم باشاره و اختصار کوشیدم
والا عین عبارات کتب عهد عتیق و جدید را در اخبار خاتم صلی الله علیه
و آله روایت مینمودم تا بدانی که در همین کتب ذکر آن بزرگوار موجود است
پس واضح و آشکار است که در این زمان می‌بایست چنین پیغمبری مبعوث
شود و یهود هیچ دلیل ندارند که نباید رسولی بعد از حضرت موسی بیاید
مگر مثل اینکه خود ایشان معنی میکنند و میگویند دلالت دارد بر ابدیت
حکم توریت و دروغ میگویند در خود توریت شاهد صریح هست بر اینکه
معنی که ایشان میکنند ضعیف است و دروغ و دلیل عقلیه نیز گواه است بر اینکه
نمیشود حکم توریت ابدی باشد و البته باید تغییر نماید بلکه یهود با این برهان
دیدند چاره ندارند و اخبار ظهور خاتم صلی الله علیه و آله بسی علانیه است
و منکر نمیتوان شد گفتند ما منتظریم که او بعد از این بیاید خلاصه خاتم
صلی الله علیه و آله در زمانی برخواسته که ممکن بوده است پیغمبری برخیزد
پس انکار کردن آن بزرگوار بدون برهان مسلما جایز نیست چرا که احتمال

میرود پیغمبر باشد بلی اگر در این زمان که ضروری است میان مسلمین که پیغمبر ما خاتم
پیغمبران است و بعد از او دیگر پیغمبری قائم نمیشود کسی برخیزد و ادعاء نبوت نماید
ما مطلقا او را انکار میکنیم اگر چه خارق عادتی داشته باشد چرا که خاتم صلی الله
علیه و آله با آیات بینات و معجزات باهرات اثبات فرمود که من خاتم هستم
و فرمود لا نبی بعدی پس هر کس ادعای رسالت کند بعد از او کافر است
و مبدع و خارق عادت تنها دلیل حقیت نمیشود چرا که بسیار دیده ایم زنادقه
و کفار ادعائی نداشته اند و مع ذلک خارق عادت هم از دست ایشان جاری
شده و بعضی از فرنگیان شعبده ها دارند که هوش از سر انسان میرود پس میشود
که این شخص مدعی شعبده داشته باشد یا آنکه اهل ریاضت باشد و ارواح
خبیثه با او تعلق که همره باشند مثل کهنه و سحره و بعضی کارهای خارق عادت
بکند و بعضی اخبار غیب هم بدهد و می بینیم امروز بعضی مردم را که هیچ ملتفت
این مسئله نیستند و ایراد بر بعضی مبدعان که مدعی نبوت میشوند مثل میرزا علی محمد
باب لعنه الله یا تابعان او میکنند که معجزه او کو و معلوم میشود که اگر یکی از آنها
خارق عادتی داشته باشد هم تصدیق میکنند و حال آنکه مسلم شده که بعد از
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله دیگر رسولی نخواهد آمد و بعد از قرآن دیگر کتابی از آسمان
نازل نمیشود و عجب اینست که ملعون کتاب مزخرفی آورده و اینرا معجزه خود
پنداشته با اینکه ضروری مسلمین است که بعد از قرآن کتاب از آسمان نازل نمیشود
و اتباع او بجهت اصلاح امر او متمسک باین حدیث نادر میشوند که فرموده در صفت
امام علیه السلام یأتی بشرع جدید و کتاب جدید و این حدیث را معنی میکنند که

شرعی

شریعتی از تو میگذارد و کتاب تو نازل میکند و غافلند از اینکه اولا بجدیت
تا در ضرورت را نمیتوان ترک کرد و از این گذشته که در اخبار صحیحه معتبره بسیار
وارد شده که انسرور بسیره خاتم صلی الله علیه و آله و بشرع او بر میخیزد و مراد
از کتاب جدید آن قرآنی است که حضرت امیر علیه السّلام بعد از رحلت پیغمبر ص
جمع فرمودند و آن همین قرآنست نهایت آنچه از او عثمان دزدید باز ظاهر میشود
و از همه اینها چشم پوشیده انصاف نمیدهند که کتاب این مرد جمیعش مزخرف است
نه معنی دارد نه عبارت و هیچ ادنی طلبه از این بهتر کتاب مینویسد و من لم
یجعل الله له نوراً فما له من نور خلاصه میشود اهل باطل خارق عادت داشته
باشند پس ما امروز اگر کسی مدعی سالت شود و خارق عادت هم داشته
باشد او را تکذیب میکنیم ولی تو و زمانع نداشته پس تکذیب آن بزرگوار را نمیتوان
نمود ولی باید طلب دلیل و براهین و آیات کرد که از روی بصیرت تصدیق نمایند
حال انصاف ده که چاره این مطلب چیست اما آنجماعت که خدمت آن بزرگوار
مشرف شدند که چشم خود را گشودند و علامات و آیات دیدند و اما امروز
چاره جز سماع نداریم پس خبر بعثت آن بزرگوار را شنیدیم و اخبار معجزات او را هم
شنیدیم نهایت تکلیف ما اینست که بذل جهد نمائیم تا بروایات یقین حاصل نمائیم
پس کوشش کردیم و مجاهده نمودیم تا همان طور که علم بسایر انبیا و معجزات ایشان
حاصل نمودیم علم بخاتم صلی الله علیه و آله حاصل کردیم و بر یهود و نصاری هم
واجبست که انصاف دهند و نظر نمایند بروایات و اخبار و سیر که در کتب
خود ایشان و کتب ما مسطور است تا علم حاصل نمایند و اگر بگویند بر ما علم حاصل

میشود

نمیشود دروغ میگویند چرا که جماعتی از خود ایشان پیغمبر واسطه ایمان آورده اند
وایمان ایشان کامل هم شده و بغیر از این چاره نیست چنانکه شخص نصرانی خدمت
امام علیه السلام مباحثه میکرد فرمودند تو که حضرت عیسی را ندیده از کجا فهمیدی
پیغمبر بوده عرض کرد از اخبار ثقات آگاه شدم فرمود همین طور ثقات اصحاب
محمد صلی الله علیه و آله خبر آوردند که آن بزرگوار معجزات داشته پس کافر
شد و هیچ جواب نتوانست بدهد و یک چیز دیگر هست که خداوند بآن
چیز پیغمبر ما را بر سایر پیغمبران فضیلت داده و برهان آن در همه اعصار و امصار
ظاهر و نیر میشود و از برای بیان این مسئله هم مقدمه مخصوص عنوان میکنیم
مقدمه بدانکه هر پیغمبری معجزه او مخصوص بوقت مخصوص بود و
مکان مخصوص غالب معجزات ایشان دوام نداشت بلکه یک آن بود و
بعد از وقوع روایتش در میان میماند مثل اژدها شدن عصا و ید بیضا
وامثال اینها و بعضی هم که چند صباحی باقی بود باز ابدی نبود و همه جا
وهمه کس نمیدیدند ولکن خداوند عالم پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را فضیلت
داد بمعجزه ابدی که امروز هم که ما خدمت او نرسیدیم معجزه او را می بینیم
که این قرآن باشد که از همه حیث معجزه است واحدی مثل آن نمیتواند بیاورد
وخود آن بزرگوار هم بآن تحدی فرموده و هیچ کس مثل آنرا نیاورده و نمی
آورد و اگر بگوئی همه کس آنرا نمیفهمند عرض میکنم همه معجزی همین قسم است آنچه
دیدنیست صاحبان چشم می بینند و کوران نمی بینند و آنچه شنیدنیست صاحبان
گوش میشنوند و کران نمیشنوند همچنین قرآن هم فهمیدنیست صاحبان فهم میفهمند

نهایت کسانیکه فهم ندارند نفهمند کهپیغمبر ایشان تحدی فرمود واحدی
نتوانست مثلش را بیاورد با اینکه مدعی بسیار داشت همین قدر هم بس است وکافی
علاوه براینکه رجوع باهل خبره میتوانند بکنند مثل اینکه جهال در معرفت قیمت
رجوع باهل خبره میکنند وبهمین قدر علم هم یقین بنبوت حاصل میشود وهرگاه
اعجاز قرآن راضم نمائی بنابر روایات که در باب معجزات دیگر هست نور علی
نور میشود ویقین بر یقین تو میافزاید وهرگاه بروایاتی که در سایر کتب است
اعتماد نکنی معجزاتیکه خداوند در قرآن مجید ذکر فرموده مسلم است ودرانها
شکی نیست چنانکه در توریة وانجیل معجزات حضرت موسی وحضرت عیسی را
نقل فرموده واعتماد یهود ونصاری بران بوده وهست کذلک در قرآن
مجید هم ذکری از بعضی معجزات آن بزرگوار شده ومسلم قرآن کتابیست معتبر
که احتمال دروغ دران نمیرود وخداوند حکایت کذب درکتاب خود نمیفرماید
واگر معتقد نیستی باینکه کتاب خداست پس باین قلب خود را تسکین بده که
مردی با این علم وفهم وکمال درحالیکه مدعی نبوتست کتابیکه دران دروغ
باشد درحضور هزاران مدعی که همه درصدد انکار او هستند وبهانه
میجویند نمی آورد پس جمیع حکایات آن راست ودرست است پس همینکه
فرموده اقتربت الساعة وانشق القمر باید شق القمر شده باشد وهمچنین اینکه
درمقامات عدیده خبر از ما فی الضمیر بعضی داده یا از اعمال واقوال هائی
ایشان خبر داده اگر العیاذ بالله خلاف واقع بود اعادی می بایستی کذبش را
ظاهر کنند واحدی تکذیب ایشان را ننموده بلکه خطا ایشان را [illegible] ظاهر فرمود

وفتوی انها وصدق پیغمبر ظاهر شد وکذلک اشعار بآیات و معجزات دیگر درا
واخبار از ازمنه بعد از نزول قران داده شده که بعضی از انها شده و بعضی
هنوز نشده وخواهد شد وانها چیزی نیست که تکذیب بتوان نمود زیرا که
ظاهر است واشکارا خلاصه معجزات پیغمبر خاتم صلی الله علیه واله بین و
اشکار است وانکار کردنی نیست مگر انکه کسی مغرض باشد و یک معجزه عظیم
دیگر از معجزات ان بزرگوار شریعت مقدسه اوست که هر عاقل هوشیار که
نظر کند در حکمتهای احکام ان بزرگوار میفهمد که حد او فوق حد خلق است اگر
نمیفهمی عقل خود را جمع کن تا بتو بفهمانم امروز که نصاری قدری بخود امدند
دیدند که احکام توریة وانجیل کفاف انها را نمیکند وصلاح زمان انها هم
در ان شرایع نیست وهمین اعظم شاهدیست بر نسخ ان شریعت چرا که
شریعت را خداوند بجهة اصلاح خلق میگذارد واصلاح ایشان در هر زمانی
بحکمی خاص وشرعی مخصوص میشود پس خداوند در وقت ان حکم را میگذارد
ودر زمانی بان حکم اصلاح نمیشود پس خداوند ان حکم را مرتفع میفرماید
وشرعی دیگر میگذارد واز این بابست اختلاف شرایع مثل اینکه دیدی در
زمان حضرت موسی علیه السلام صلاح در عید کردن سبت بود در زمان
حضرت عیسی حکم سبت مرتفع شد در زمان حضرت موسی ع حکم بحفظ خیالها
وفکرها از عصیان نشد در زمان حضرت عیسی حکم بحفظ خیالات شد
در زمان حضرت موسی جهاد تکلیف ایشان بود در زمان حضرت عیسی امر بجهاد
نفرمود بلکه جهاد ایشان جهاد نفس بود خلاصه شرایع بحسب صلاح زمانست

ازمان اگر بخواهند بشرع حضرت موسی راه بروند امر ملک فاسد میشود با اینکه
چیزی هم از آن احکام بجا نمانده چه طور میشود کتاب و شرعی که حامل ندارد
در دست جهال باقی بماند اگر کسی در تورات نگاه کند می بیند قلیل حکمی هست
آنهم در امور متفرقه و امر ملک با آنها نمیگذرد اگر شعور داشته باشد از همین میفهمد
که باید پیغمبر صاحب شریعت دیگر بیاید ولی آنها ملتفت نشدند نخواستند
برای خود قانون بگذارند در هر مملکتی فحول و عقلای ایشان جمع شدند
و آنچه از پیغمبران سلف دست داشتند میان گذاردند و هرچه در این از
تجربه داشتند همه را جمع کردند با مشورتها و زحمتها قانونهای ناقص در بعضی
از امور جزئیه دنیائی خود گذاردند و آنهم با قرار خودشان ناقص است و
روز بروز سعی میکنند که تکمیلش کنند ولی شخص عاقل اگر انصاف دهد می بیند
که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله یکنفر عرب در یتیمی بزرگ شد آنهم در بیابانها
در منزل دایه و گاهی مثل حضرت موسی گوسفند چرانید گاهی بیکار گشت و
مشغول شد بعبادت تا بزرگ شد از گوشه مکه که از همه شهرها و دولتها
بعید بود نه سلطنت دیده بود نه حکومت نه علم نه علما نه تجارت نه
زراعت نه زارعین نه صنعتی و نه شغلی در واقع در همه چیز امی بود یکمرتبه
مبعوث شد و شریعتی گذارد که عقلها در آن حیران مانده حکم سلطنت فرموده
مثل کسیکه تمام عمر دنیا را سلطنت کرده حکم ریاست و سیاست فرموده مثل
افضل رؤسا و سائسین بیان علوم و اسرار فرموده که فحول علماء در بحر
علمش غرق میشوند حکم ریاضت و عبادت فرموده که اگر کسی به دستور العمل او

بجهل

چهل روز راه رود بدرجه کمال میرسد حکم طب فرموده مثل افضل اطبا و حکم تجارت
فرموده حکم زراعت و فلاحت فرموده حکم صنایع دیگر بیان فرموده در هریک
مثل ماهرترین اهل آن صنعت بلکه اگر انصاف دهند فرنگیان میفهمند که
چیزها که آنها بعد از زحمتها حالا میفهمند آن بزرگوار آن روز بیان فرموده
و در احکام می‌بینی که جزئی و کلی از امر روزگار را بی حکم نگذارده فرنگیان
بیچاره زبان ما را که نمیفهمند از علم شریعت هم که سر رشته ندارند یکنفری
از ایشان احیانا یکوقتی آمده چیزی از ملاهای جاهل مسلمین آموخته حالا
چنین می پندارند که همه حکم همین است و حال اینکه خود معلمین نفهمیده اند و
غالب کتابهای ما پر شده از احکام برای و اجتهادات ظنیه مگر بعضی کتب
از بعض ایشان و آنها هم شاید بدست فرنگان نیفتاده و اگر بدست ایشان افتاده
نفهمیده اند مثل اینکه قرآن را نمیفهمند و بخیال خود ترجمه کرده اند و این معنی قرآن
نیست و علم آن نزد جمعی خاص است که آنها علم خود را از جهال کتمان می کنند
خلاصه اگر عاقل در این شریعت غراء نظر کند میفهمد که خود این معجزه ظاهر
و بین است و همان حکمای فرنگستان هم که قانون میگذارند خورده خورده
رجوعشان بهمین شرع مطهر شده و میشود چنانکه اهل فهم ملتفت اند
میفهمند خلاصه مطلب من این بیانها نبود ولی خورده خورده بمناسبت
کلام کشید باینجا   اگر ناخدا جامه بر تن درد   خدا کشتی آنجا که خواهد برد
در خانه اگر کس است   یکحرف بس است   مقدمه چون دانستی که بنای
عالم بر دلیل است و هیچ چیز را بی دلیل نمیتوان قبول کرد عرض میکنم از جمله

امور یکی دانستن و فهمیدن این مطلب است که این کتاب که در دست است کتاب خداست
با کتاب خلق بی برهان و دلیل نمیتوان این سخن را از کسی پذیرفت پس از جمله کتب
قرانست که مسلمین مدعی این هستند که ان کتابی که خاتم انبیاء اورده است همین است
عرض میکنم این سخن را بی دلیل نباید پذیرفت چرا که بسیار سخت است که کتابی
هزار و سیصد و کسری دست این مردم باشد و تصحیف و تحریف نشده باشد
پس باید از در انصاف پیش امد و چشم دل را باز کرد و از روی بصیرت نگاه
کرد عرض میکنم براهین قطعیه بر این مطلب در دست مسلمین هست که بینی و
بین الله نمیتوان منکر ایشان شد یکی دلیل محکم ایشان اینست که قران حافظ
دارد خلیفه پیغمبر ما صلی الله علیه و اله که امام معصوم است حی است و از وقت
که پیغمبر ما صلی الله علیه و اله از میان رفته وقتی نشده که ما امام معصوم نداشته
باشیم نهایت امام دوازدهم شخص او غایب شده اما حفظ دین و کتاب جدش را
میفرماید و وجود او مسلم است و در ان شبهه نداریم بلکه همه ملل علم باو دارند
و در انجیل و بعض کتب منسوبه بانبیا ذکر او موجود است و خبر ظهور او ثابت است
و در روحی کودک موجود است و اثار وجود او را هم خود ما دیده و میدانیم و
از زمان غیبت او هم باز خبر او را بواسطه روات ثقات داریم و علم ما
بوجود او کمتر از علم ما بسایر مغیبات نیست مثل اینکه شما اگر انصاف دهید
علم دارید باینکه عیسی در اسمانست و حی است و میدانید که روح القدس موجود است
ما هم علم بامام خود داریم و از جانب او همیشه مستحفظین حی و موجود هستند
که کتاب را نگاه میدارند پس اگر مستحفظ نداشت شاید فاسد میشد ولی

حال چنین نیست شرع و کتاب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله هر دو محفوظ است و
برهان دیگر ایشان اینست که قران پیغمبر شاهدش همراه خودش است چرا که
معجزه است که کسی مثل او را نمیتواند بیاورد پس اگر کسی چیزی از او را تغییر دهد
ظاهر میشود و مشتبه نمیماند و این هم خودش برهان نیراست اگر کتاب کسی
باشد که غیر او مثل او را بتواند بیاورد میتوان احتمال داد که تصحیف شده
باشد ولی اگر کسی نتواند مثل او را بیاورد پس خودش دلیل خودش است افتاب
امد دلیل افتاب و برهان دیگر ایشان اینست که دایما مسلمین در صدد حفظ
قران بوده اند و همیشه میخوانده اند و این عبادت ایشان بوده و هرگز هم
نشده که فراموش شود و کتاب از دستشان برود که احتمال دهد که انچه تا حال
دست اورده اند غیر از اول است عثمان ملعون هم که دستی در ان انداخت
بعضی ایات را دزدید نه اینست که چیزی توانست بر او بیفزاید بلکه هر ایه که
دو شاهد عادل شهادت ندادند بر اینکه ان از قرانست جرات نکرد بنویسد
و حضرت امیر علیه السلام که عالم بتمام قران بود تصدیق فرمود که همه قران است
نهایت بعضی از ان کم شده و این ضرر بحکم قران ندارد و مسلمانان همیشه حریص
بودند بنگاه داری قران و نگذاشتند از هم گوفتند تا امروز پس احتمال تغییر و تصحیف
در چنین کتابی نمیرود و برهان دیگر ایشان اینست که اخبار عدیده که از ائمه
ما رسیده در بعضی از انها عین ایات قران ذکر شده که مطابق با این قرانست
و اخبار بسیار هم در شرح قران از ایشان بما رسیده که همه مطابقست پس از ایات
میفهمیم که این قران همان قرانست که ایشان قراءت میفرموده اند و برهان

دیگر شاهد اینست که ما قرانهای بسیار داریم که در زمان ائمه ما علیهم السلام نوشته شده بلکه قرانها داریم که گفته میشود خط خود ایشان است واگر یقین باین مطلب نکنیم ظن متاخم بعلم باین مطلب داریم واگر باین ظن اعتماد نکنیم اینرا یقین داریم که همان زمانها نوشته شده است واین شاهد صدقی است که این همان قرانست مثل اینکه یادری یفرینه نسخ قدیمه اعتماد داشته و بمحض احتمال میگوید ما بیقین میگوئیم خلاصه ادله مسلمین براینکه این قران همان قران حضرت پیغمبر خاتم است صلی الله علیه واله بسیار است وهمه هم ادله محکمه است از این جهة است که احدی از مسلمانان در قران شک نمیکند ولو در همه چیز شک نماید اینست بعضی از ادله مسلمین بر قران که عرض شد حال انصاف ده که دلیل یهود بر توریة چیست و دلیل نصاری بر توریة وانجیل چیست از کجا میفهمند که اینها همان کتب است و در واقع انها باید دلیل بیاورند بر مدعای خود چو اگر ایشان مدعی این هستند که این کتب همان کتب است واما ما که میگوئیم نیست از ما نباید دلیل بطلبند اگر انصاف دهند چو اگر نافی دلیل نباید بیاورد در هیچ مذهب وملتی و شک نیست که این مرد که خواسته رد بر ما کند تمام ادله محکمه خود را اورده وهوش خود را جمع کرده وانچه تتبع میبایدبکند کرده وهمه دلیلش همین بوده که اورده که سابقا ذکر شد و دانستی که این ادله همه سست است ولی معنی بلی این قدر بر ما ثابت شده که توراتی بوده وانجیلی بوده و زبوری بوده و صحفی هم بوده که مجموع صد و چهار کتاب و صحیفه بوده این قدر را هم میتوان احتمال داد که در این توریة و

انجیل چیزی از آن کتب باشد ولی قطع بر این نمیتوان کرد ولی احتمال نمیتوان داد
که جمیع انچه در این کتب مزبور است اسمانی است چرا که خود انها دلیل اند براینکه
از خداوند نیستند چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور میشود و چون ما مدعی
این مطلب شدیم که این کتب اصلشان از اسمان نازل شده ولی بعد تحریف شده
برماست اثبات این ادعاء ولا حول ولا قوة الا بالله و از برای ذکر ادله
فصولی چند ذکر میکنیم و در هر فصلی نوع برهانی اقامه مینماییم انشاء الله تعالی

فصل در ذکر اخباریکه از ائمه ما صلوات الله علیهم رسیده است در این
باب و بر همه کس فرض است تصدیق این اخبار اما شیعه که بیشک بوجوب فرض
میدانند اتباع اخبار اهل بیت سلام الله علیهم را و اما سنیان انچه از حضرت
امیر علیه السلام روایت شده بدون شبهه تسلیم میکنند چرا که آن بزرگوار را
امام و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانند نهایت اینست که خلیفه چهارم
میخوانند و اهل فضل و علم ایشان انکار فرمایش آن بزرگوار را نمیتوانند نمود
و اگر کسی از ایشان منکر شود ناصبی است و خارج از مذهب و اما یهود و نصاری
هم بقاعده مذهب خودشان باید سخن ایشان را بپذیرند چرا که دانستی که سخن
راستگو را در جمیع ملت و مذهبی هیچ عاقلی تکذیب نمیکند و دانستی که صریح
حکم انجیل است که اطاعت کلام راستگو را باید کرد با اینکه اگر انصاف پیشه
خود کنند از کتب خود یقین مینمایند بر اینکه این بزرگوارانند حجتهای خداوند
و تسلیم کلام ایشان را مینمایند و اگر بهیچ نحو تسلیم نکنند عرض میکنیم این قدر را
که یقین دارند که یهود و نصاری در هر ازمنه مدعی ایشان بوده اند و سعی

داشته‌اند که بر خلق امر ایشان مشتبه کنند و این فرمایشها هم از ایشان می‌شنیدند
چرا بر ایشان معترض نکردند که این کتب بر حال اول باقیست و بر خلق ظاهر
نکردند که آنچه ائمه میفرمایند موافق واقع نیست و فضیحت را بر خود گذاردند
و ساکت شدند بلکه مجالس عدیده با ایشان نشستند و گفتگوها کردند و مغلوب
هم شدند و اگر در مطالبی غالب آمده بودند خبر آنهم بما میرسید بلکه خبر خلاف آن
بما نرسیده که بعضی یهود و نصاری میگفتند که ما در کتب خود اسم
مقدس پیغمبر و وصی و اسباط او را ندیده‌ایم بلکه تغییر علامات اسلام محو او را
جاری حال بر سر مقصدی که داشتیم برگردیم پس بعضی از اخبار را که دلالت
دارد بر تحریف و تبدیل یهود و نصاری توریة و انجیل را روایت میکنیم مجلسی
مرحوم در کتاب بحار الانوار روایت کرده است از حضرت امیر علیه السلام
در حدیثی در بیان حال کسانیکه تحریف و تبدیل کردند بعضی آیات قرآنرا
میفرماید و قد بین الله تعالی قصص المغیرین بقوله الذین یکتبون الکتاب بایدیهم
ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا و بقوله و ان منهم لفریقا یلوون
السنتهم بالکتاب و بقوله اذ یبیتون ما لا یرضی من القول بعد فقد الرسول مما
یقیمون به اود باطلهم حسب ما فعلته الیهود و النصاری بعد فقد موسی و
عیسی من تغییر التوریة و الانجیل و تحریف الکلم عن مواضعه و بقوله یریدون ان
یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره یعنی انهم اثبتوا فی الکتب
ما لم یقله الله لیلبسوا علی الخلیقة فاعمی الله قلوبهم حتی ترکوا فیه ما دل علی
ما احدثوه فیه و حرفوا منه تا آخر حدیث شریف یعنی خداوند بیان فرموده

قصص مغیرین را بقول خود الذین یکتبون تا اخر وبقول خود وان منهم تا اخر
وبقول خود اذ یبیتون ما لا یرضی تا اخر بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله
شبها شور میکنند وقرار میدهند چیزیرا که خداوند راضی نیست از چیزهای
راست میکنند کجی باطل خود را بآنها مثل اینکه یهود ونصاری بعد از حضرت
موسی وعیسی تغییر دادند توریة وانجیل را وتحریف نمودند کلمه ها را از جایی
خود وبقول خود یریدون تا اخر قصد فرموده که ایشان اثبات می کنند
در کتب انچه خداوند نفرموده است تا امر را مشتبه نمایند بر خلق پس خداوند
کور کرداند چشمهای ایشانرا تا اینکه باقی گذاردند در ان ایاتیرا که دلالت
میکند بر عمل ایشان وصاحب مرآة الانوار در تفسیر خود روایت نموده است
از حضرت باقر علیه السلام که فرمود ان بنی اسرائیل اختلفوا کما اختلفت هذه
الامة فی الکتاب وسیختلفون فی الکتاب الذی مع القائم الذی یاتیهم به حتی
ینکره ناس کثیر فیقدمهم فیضرب اعناقهم یعنی بنی اسرائیل اختلاف کردند
مثل اینکه این امت اختلاف کردند در کتاب وزود باشد که اختلاف کنند
در کتابیکه با قائم است تا اینکه مردم بسیاری انرا انکار نمایند پس انها را پیش
میاورد وگردن همه را میزند پس از این حدیث شریف هم معلوم میشود
که میان بنی اسرائیل نیز در توریة اختلاف شده واختلاف نمیشود مگر
بتغییر وتحریف یا در لفظ یا در معنی واز حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که فرمود ان رسول الله قال لعلی علیه السلام یا علی ان القران خلف
فراشی فی الصحف والحریر والقراطیس فخذوه واجمعوه ولا تضیعوه کما ضیعت

الیهود

الیهود بالتوریة فانطلق علی علیه السلام فجمعه فی ثوب اصفر ثم ختم علیه فی بیته وقال
لا ارتدی حتی اجمعه قال کان الرجل لیاتیه فیخرج الیه بغیر رداء حتی جمعه یعنی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله فرمودند بحضرت امیر علیه السلام یا علی قران پشت
فراش من است در صحیفها وچوبها وکاغذها بگیرید انرا وجمع نمائید وضایع نکنید
انرا چنانکه یهود توریة را ضایع نمودند پس حضرت امیر رفتند وجمع فرمودند
نوشته‌ها را در جامه زردی ومهرش فرمودند واوردند انرا بخانه وفرمودند
رداء بردوش خود نمیگیرم تا قرانرا جمع نمایم پس اگر کسی خدمت ایشان میامد
دران ایام بی رداء نزد او میامدند که خلاف عهد نشود تا تمام قرانرا جمع
فرمودند واین حدیث هم صریح است درانکه یهود ضایع کردند توریة را
واز این اخبار ظاهر میشود که بعد از رحلت حضرت موسی انجماعت یهود که گمراه
شدند این کار را کردند وسید هاشم بحرینی در تفسیر خود روایت کرده
از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تا ویل فویل لهم مما کتبت ایدیهم
تا اخر قال علیه السلام قال الله عز وجل لقوم من هؤلاء الیهود کتبوا صفة
النبی ص وهو خلاف صفة النبی المبعوث فی اخر الزمان انه طویل عظیم البطن
اصهب الشعر ومحمد خلافه وهو یجیٔ بعد هذا الزمان بخمسمأة سنة وانما ارادوا
بذلک لتبقی علی ضعفائهم ریاستهم وتدوم اصاباتهم ویکفوا انفسهم مؤنة خدمة
محمد ص وخدمة علی واهل خاصته فقال الله عز وجل فویل لهم مما کتبت ایدیهم من
هذه الصفات المحرفات المخالفات لصفة محمد وعلی ع الشدة لهم من العذاب
واسوء بقاع جهنم وویل لهم من الشدة من العذاب ثانیة مضافة الی الاولی مما

یکسبون من الاموال لئلا یاخذونها اذا اثبتوا عوامهم علی الکفر بمحمد رسول الله ص
والجحد لوصیه اخیه علی ولی الله حاصل معنی فارسی این اینست که خداوند فرمود
در حق قومی از یهود که نوشتند صفت پیغمبر صلی الله علیه و اله را بر خلاف صفت
آن بزرگوار که نبی آخر الزمان طویل است و شکم بزرگ و قرمز مو و حال اینکه
پیغمبر صلی الله علیه و اله میان بالا بود و سیاه مو و شکم مبارکش هم بزرگ
نبود و نوشتند که پانصد سال بعد از این زمان باید مبعوث شود و مراد شان
این بود که ریاست ایشان بر ضعفا ایشان باقی باشد و منفعت ایشان
دایم باشد و باز دارند خود را از مؤنه خدمت پیغمبر و حضرت امیر و خواص
ایشان صلوات الله علیهم پس خداوند فرمود وای بر ایشان از آنچه دست
ایشان نوشته از این صفات محرفه که مخالف صفت پیغمبر است و حضرت
امیر علیه السلام یعنی بر ایشانست شدت عذاب در سخت ترین بقعه های
جهنم و وای بر ایشان از شدت از عذاب دوباره از آنچه کسب کردند از
اموالی که از عوام بدست میاورند هرگاه ثابت داشتند عوام را بر کفر محمد
صلی الله علیه و اله و انکار نمودن وصیه برادرش علی ولی الله را و شیخ
طبرسی در احتجاج روایت نموده در احتجاج حضرت امام رضا علیه السلام
با اصحاب ملل فرمود یا جاثلیق الا تخبرنی عن الانجیل الاول حین افتقدتموه
عند من وجدتموه و من وضع لکم هذا الانجیل قال له ما افتقدنا الانجیل
الا یوما واحدا حتی وجدناه غضا طریا فاخرجه الینا یوحنا و متی فقال علیه
السلام ما اقل معرفتک بسنن الانجیل و علمائه فان کان کما تزعم فلم اختلفتم

فی الانجیل

فی الانجیل و انما وقع الاختلاف فی هذا الانجیل الذی فی ایدیکم الیوم فلو کان علی
العهد الاول لم تختلفوا فیه ولکنی مفیدک علم ذلک اعلم انه لما افتقد الانجیل
الاول اجتمعت النصاری الی علمائهم فقالوا لهم قتل عیسی بن مریم وافتقدنا
الانجیل وانتم العلماء فما عندکم فقال لهم الوقا ومرقابوس یوحنا ومتی ان
الانجیل فی صدورنا ونحن العلماء نخرجه الیکم سفراً سفراً فی کل احد فلا تحزنوا
علیه ولا تخلوا الکنائس فانا سنتلوه علیکم فی کل احد سفراً سفراً حتی نجمعه کله
فقعد الوقا ومرقابوس ویوحنا ومتی فوضعوا لکم هذا الانجیل بعد ما افتقدتم
الانجیل الاول وانما کان هؤلاء الاربعة تلامیذ تلامیذ الاولین اعلمت
ذلک قال الجاثلیق اما قبل هذا فلم اعلمه وقد علمته الان وقد بان لی من فضل
علمک بالانجیل ما بان وقد سمعت اشیاء مما علمته شهد قلبی انها حق واستزدت
کثیراً من الفهم فقال له علیه السلام فکیف شهادة هؤلاء عندک قال جائزة
هؤلاء علماء الانجیل وکل ما شهدوا به فهو حق فقال علیه السلام للمامون
ومن حضره من اهل بیته ومن غیرهم اشهدوا علیه فقالوا قد شهدنا ثم قال للجاثلیق
بحق الابن وامه هل تعلم ان متی قال ان المسیح هو ابن داود بن ابرهیم بن اسحق بن
یعقوب بن یهودا بن حضرون وقال مرقابوس فی نسبة عیسی انه کلمة الله احلها
فی الجسد الادمی فصارت انساناً وقال الوقا ان عیسی بن مریم وامه کانا انسانین
من لحم ودم فدخل فیهما روح القدس ثم انک تقول من شهادة عیسی علی نفسه
حقاً اقول لکم انه لا یصعد الی السماء الا من نزل منها الا راکب البعیر خاتم الانبیاء
فانه یصعد الی السماء وینزل فما تقول فی هذا القول قال الجاثلیق هذا قول عیسی لا ننکره

قال علیه السلام فما تقول فی شهادة الوقا و مرقانوس و متی علی عیسی و ما نسبوه الیه
قال الجاثلیق کذبوا علی عیسی قال علیه السلام یا قوم الیس قد زکاهم و شهد انهم علماء
الانجیل و قولهم حق فقال الجاثلیق یا عالم المسلمین احب ان تعفینی من امر هؤلاء
قال علیه السلام فانا قد فعلنا تا آخر حدیث شریف و این حدیث طویلی است
و بسیار شریف است و همان نص حضرت امام رضا علیه السلام بر غایب شدن
انجیل از برای مسلمانان کافیست و آن برهان که در آن اقامه فرموده که
جاثلیق نصرانی از آنحضرت قبول کرد دلیل است بر همه نصاری و من قبل از این
اثبات نمودم که باید دلیل حق را پذیرفت و چاره غیر از این نیست و حال ترجمه
مضمون حدیث را و حاصل آن را بفارسی بیان میکنیم تا عوام از عمده معنی آن بهره
برند فرمود ای جاثلیق خبر بدهید مرا از انجیل اول وقتیکه آن را گم کردید نزد که
یافتید و که بر شما واضح ساخت این انجیل را عرض کردند ما گم نکردیم انجیل را مگر
یکروز و آنرا تازه پیدا کردیم یوحنا و متی برما بیرون آوردند فرمود چه قدر
کم معرفتی بسنن انجیل و علماء او اگر این طور است که تو گمان میکنی چرا در انجیل
اختلاف کردید و در این انجیل که در دست شما است اختلاف افتاده و اگر
بر عهد اول باقی بود اختلاف در آن نمیکردید ولی من تعلیم تو میکنم بدانکه
چون انجیل اول مفقود شد نصاری جمع شدند در نزد علماشان و گفتند
عیسی کشته شد و ما انجیل را گم کردیم و شما علمای ما هستید چه نزد اینید
از انجیل پس لوقا و مرقانوس و یوحنا و متی گفتند که انجیل در سینه ما است
و ما میدانیم سفر سفر مینویسیم و هر یکشنبه سفر برا میاوریم شما غصه نخورید

وکنیسه‌ها را خالی نکنید پس نشستند و این انجیل‌ها را نوشتند و این چهار نفر
شاگرد شاگرد حواریین بودند اما دانستی ای جاثلیق عرض کرد تا حال نمیدانستم
حال فهمیدم و دانستم که تو عالمی بعلم انجیل و چیزها که نمیدانستم تعلیم گرفتم
پس فرمود شهادت این چهار نفر نزد تو چه طور است عرض کرد جایز است
اینها علمای انجیل هستند فرمود بمامون و سایر حاضرین که شاهد باشید
انوقت فرمود ای جاثلیق ترا بحق پسر و مادرش قسم میدهم میدانی که متی
در نسب عیسی گفته که عیسی پسر داود است تا اخر اباء که شمرده و مرقابوس
گفته کلمه خداست که او را در قالب بشری گذارده بصورت انسان شده و
لوقا گفته عیسی بن مریم و مادر او انسان بودند از گوشت و پوست روح
القدس باینها تعلق گرفت پس تو میگوئی که عیسی خود شهادت داده از نفس
خودش که کسیکه از اسمان نیامده باسمان نمیرود مگر شتر سوار خاتم انبیاء
که او باسمان میرود چه میگوئی در این کلام گفت این کلام عیسی است فرمود
پس چه میگوئی در قول این جماعت که خلاف قول عیسی گفتند عرض کرد اینها دروغ
بستند بر عیسی حضرت فرمود ای قوم ایا نبود که تزکیه این جماعت را نمود و گفت اینها
علم انجیل دارند و قول ایشان حق است حال تکذیب ایشان میکند عرض کرد ای
عالم مسلمین دوست میدارم مرا از امر ایشان معاف داری فرمود معاف داشتم
تا اخر حدیث شریف و این حدیث از برای مسلمین دلیلی واضح و نیر است بر تصحیف
انجیل و از برای نصاری هم دلیل است از چند وجه یکی اینکه این شخص نصرانی
از فحول نصاری بود و در ان روز هم هنوز علماء و رهبان در میان ایشان

بسیار بود و وهن زیادی بر نصاری وارد نیامده بود و قادر بودند از کتب خود
و تواریخ و حکایات اگر حقی داشتند اثبات نمایند مع ذلک جاثلیق مجاب شد
و تسلیم نمود پس معلوم است دلیلی دست نیاورده که جواب آن حضرت را عرض
کند و وجه دیگر اینکه حضرت بیان فرمود که این اناجیل مختلف است و همان
اختلاف دلیل این است که از جانب خدا نیست چنانکه خداوند در قرآن
فرموده است لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و وجه
دیگر اینکه این اناجیل را تلامذه حواریین نوشتند هر کدامی بر حسب حفظ
خودشان و پیغمبری هم که تصدیق این اناجیل را نفرموده و خاتم صلی الله علیه
و آله هم که مبعوث شدند تصدیق این اناجیل را نفرمودند بلکه فرمودند اینها
مصحف است و بعضی احکام و آیات روایت فرمودند از انجیلی که تغییر نیافته بود
که در این اناجیل نیست پس نصاری از کجا فهمیدند که این انجیل است ملتفت
باش که چه عرض نمودم و انصاف ده و اخبار در این باب متعدد است و ما
بهمین قدر اکتفا میکنیم و شروع میکنیم بادله که یهود و نصاری بپسندند اگر انصاف
دهند **فصل** از آنچه سابقا عرض کردم معلوم شد که اصل تورات و
انجیل در نزد اوصیاء محفوظ بوده و تا زمان خاتم صلی الله علیه و آله دست
بدست رسانیده اند تا بآن بزرگوار رسیده و الآن هم در نزد امام زمان علیه
السلام محفوظ است ولی سخن در این کتابها است که در دست مردم است و
بدانکه یهود بعد از حضرت موسی هفتاد و یک فرقه شدند و این خبر را خود حضرت
داد و اهل حق ایشان یک فرقه اند و آن یک فرقه همانجماعتند که پیرو اوصیاء حضرت

موسی اقرار کردند و بر دین باقی ماندند و اخر متابعت حضرت عیسی علیه السلام
نمودند و باقی همه هالک اند و کذلک نصاری هفتاد و دو فرقه شدند چنانکه
خود حضرت عیسی علیه السلام بحواریین فرمود و یک فرقه ناجیند و آن همان
طایفه اند که متابعت شمعون الصفا نمودند و بعد از آن بزرگوار نیز مصدق
اوصیا شدند تا منتهی شد امر بخاتم صلی الله علیه و اله پس هر کس مسلم شد او
بر حق است و سایر همه هالک و توریة و انجیل همیشه در نزد وصی ثابت بوده یا بظاهر
یا در پنهان ولی آنکه در دست است اصل توریة و انجیل نیست و ما اولا
مختصری اشاره باحوال یهود می کنیم و بعد بعضی از حالات نصاری ذکر میکنیم تا از همگی
حال ایشان تو بفهمی کار شان را اما یهود تا آن زمان که حضرت موسی علیه السلام
در میان ایشان تشریف داشتند در اوایل که توریة نازل نشده بود و شرع هم
تغییر نیافته بود بر شرع حضرت ابرهیم خلیل علیه السلام و علی نبینا و اله الصلوة را
میرفتند تا زمانیکه فرعون هلاک شد و مدتی در سفرها در بیابانها و شهرها
بودند تا آنکه خداوند عالم توریة را برایشان نازل فرمود و شریعتی جدید برایشان
قرار داد و قلیلی از ایشان مؤمن بخدا و رسول بودند و باقی ضعفاء و منافقین
بودند و حضرت موسی علیه السلام همیشه از ایشان صدمه میخوردند تا آنکه از میان
ایشان رفتند و امر بدست یوشع افتاد جمعی کافر شدند و برخی بر ایمان بودند
و بهمین منوال بر ایشان گذشت سالها تا آنکه اختلاف در میان ایشان زیاد شد حتی
آنکه با پیغمبران خدا عداوت کردند و پیغمبران را کشتند و کفران نعمت خداوند را
کردند حال جماعتی که حال ایشان چنین است ابا حفظ توریة را بکنند حاشا

وکلا در حفظ توریة ابدا سعی نکردند و حفظ از آن نمودند تا آنوقت که خداوند بخت
النصر را بر ایشان مسلط فرمود که ایشان را ذلیل و خوار کرد و بنی اسرائیل را از بیت
المقدس کوچانید و جماعتی از پیغمبران و پیغمبرزادگان را اسیر و دستگیر کرد
بکلی اسم دین از میان ایشان برداشته شد و مؤمنین در پنهان عبادت خدا
میکردند و در ظاهر خایف و ترسان بودند و پیغمبران خدا پنهان بودند و
بعضی در حبس بودند و ابدا دعوتی نمیکردند و از بنی اسرائیل هفتاد سال
بر این منوال گذشت توریة از میان رفت و شرع برطرف شد طوری شده
بود که زبان و خط خود را فراموش کرده بودند و بعضی از یهود میگویند که لفظ
توریة را نمیدانستند ولی معنی را میدانستند و این هم محض ادعا نیست بلکه اکثر
علمای بنی اسرائیل گفته اند که اصل خط عبری را فراموش کردند و این خط که
مینویسند خط آشوریت است یعنی خط جماعت بابل زمین و از همین هم معلوم میشود
که توریة را اگر ثانیا نوشتند چه قدر مشوش میشود خود انصاف ده و من با یکی
از علمای بنی اسرائیل در این باب تکلم نمودم از خجالت سر بزیر انداخت و رنگش
متغیر شد ولی مدعی بود که خط عبری را فراموش نکردیم اما دروغ میگویند
این فقره مسلم است که حضرات یهود بعد از اسیری هیچ علم و فهم و دین و مذهب
نداشتند و بعد از بخت النصر تا مدتهای مدیده هر روز بر ایشان بلائی نازل
شد و بیت المقدس را بارها خراب کردند و دین و آئین از میان رفت و آن
تابوت که الواح و توریة در آن بود دزدیدند تا زمانیکه یکی از سلاطین
خارج مذهب بر ایشان مسلط شد که بکلی نسخ توریة را جمع کرد و بعد باد

وبنی اسرائیل را مغلوب ساخت و در همین زمان انبیاء بودند و توریه نزد
ایشان بود ولی نمیتوانستند ان طور که باید دین را ظاهر کنند و خورده و
خورده کار بجائی رسید که اسکندر از یونان بسمت بیت المقدس امد و بکلی اهل
بیت المقدس را مغلوب ساخت و بعضی حکایت کرده اند که دیوان خانه برقرار
کرد و جمعی ساحرین را جمع کرد و در دیوان خانه حاکم قرار داد و بعضی اینرا ذکر
نکرده اند بهرحال توریه صحیح دست ایشان نبود و این توریه را دستی ورده اند
و معلوم نیست بانی ان کیست و خود علمای ایشان دانستند که این کتاب خدا
نیست و کفاف ایشانرا نمیکند پس اول امدند کتابی نوشتند او را میشناه نامیدند
و این کتاب در بیت المقدس ثانی عهد اسکندر شروع شد و اسم انرا توریه
شُبعل په گذاردند یعنی توراتیکه از حفظ گفته شد یعنی از روی کتاب خدا نیست
و همه احکام برخلاف توریه اول است و میگویند این احکامیست که در کوه طور
بر موسی نازل شد ولی در توریه نیست و شصت باب است و تا دو هزار سال
ثبت نشد میگویند در سینه ضبط داشتیم بعد از این مدت علماء نوشتند حال
خود انصاف ده بنی اسرائیلکه هفتاد سال زبان خودشانرا فراموش کردند و
توراتیکه نیرا که حفظ کردن ان شرط دین ایشان بود فراموش کردند چگونه
متصور است که میشنای بان بزرگیرا حفظ کنند و این چه طور کتابیست که
حضرت موسی ذکر انرا در توریه نکرده باری در صدد رد این مطلب نیستم مراد
محض ذکر بود و بعد از چندی کتاب دیگر نوشتند گمارا نامیدند و تا یکصد و
هفتاد دو سال بعد از خرابی بیت المقدس ثانی مینوشتند و گفتند توریه

موسیو

موسی را در این زمانها مامور نیستیم عمل کنیم و بهمان خواندن باید اکتفا کرد و
عمل بکمال را باید کرد بعد از این کتاب دیگر حلاقا اسم گذاردند تا وقتیکه ربی
یوسف قارو کتابی نوشت شولحان عاروح نامید و همه بر خلاف حکم خداست
و عمل یهود از روی این کتب است حال ملاحظه کن این کلام که یادی گفته
یهود چگونه تضعیف میکنند توریه را و حال آنکه خداوند فرموده توریه را
حفظ کنید و بر آن زیاد و کم نکنید چه معنی دارد توریه اول دست کیست
و کجا هست اگر موجود بوده که چرا گفتند ما بآن نباید عمل کنیم و چرا کتاب برای
خود می‌نوشتند معلوم است که چون دیدند توریه درست نیست و آنچه در دست
دارند بعضی احکام ناقص است آمدند کتاب ساختند و حکم قرار دادند که اقلا
صورت شرعی در دست داشته باشند اگر بگوئی انبیاء در میان ایشان بودند
و ایشان عالم بودند بحکم خدا و بتوریه عرض میکنم اولا چنین بود قدری که
گذشت دیگر تصدیق انبیاء نکردند الا قلیلی و جمعی از ایشانرا کشتند و مخذول
نمودند و خود متفرق شدند و مذاهب شتی گرفتند حتی جمعی بت پرست شدند
خلاصه حال ایشان در کتب ثبت است و معین این مرد خواسته سخنی محض القاء
شبهه بگوید والا بر عاقل امر ایشان مشتبه نمیشود و این توریه که در دست داشتند
باز بوجوه دیگر تضعیف شد چنانچه بعضی مورخین نقل کرده اند که بعضی ابات را
در زمان حضرت عیسی محض عداوت بآن بزرگوار تضعیف کردند چرا که ذکر حضرت
عیسی در توریه صریح بوده خواستند امر را مشتبه کنند و از این اینها بایست که
آنچه در توریه از ذکر آن بزرگوار موجود است یهود معنیهای دیگر میکنند و شاید

هم این آیات که موجود است از دلایل حضرت عیسی ایانی باشد که نصاری از تورات
اول ملحق کرده اند و نسخه از تورات از قبل از حضرت عیسی علیه السلام در میان نیست
که معلوم شود این آیات در انجا هیچ نخواست بهر حال این قدر معلوم شده که انها
تصحیف کرده اند و سابق هم اشاره باین مطلب شد و این سخن باد دیگر چه طور
میشود اینهمه کتاب ها را تغییر داد سخنی بیجاست بعد از انکه بر عداوت اجماع کنند
و سلطان شریک انها باشد همه کار میتوانند بکنند از توقف کرد در فتنه بخت النصر
تورات طوری از میان رفت که کسی ندانست تورات چه طور بوده چه طور شد
و کذلک ان سلطان که همه کتب را بدریا ریخت اگر واقع است چه طور ریخت امور
عادیه دنیا را نمیتوان انکار کرد با تسلط و قدرت و عزم همه کار میشود خاصه
در جانب بنی اسرائیل که بعد از حضرت یوشع واقعاً معرض بلاها شدند چرا که
غالباً از دین بیرون رفتند و خداوند هم ایشان را انتقام فرمود و میان خودشان
فتنه بزرگ شد و بیت المقدس بی پرانه شد و فتنه های بزرگ در ان شد مثل
فتنه بخت النصر و فتنه طیطوس و سایر فتن که ذکر انها طولی دارد پس با این حال
ایشان نه کتابی ماند و نه دینی و اگر یک کوشه از زمین پیغمبری یا عالمی هم بود
از شر خوف بنی اسرائیل ایمن نبود که دین را ظاهر کند و کتاب برای مردم بخواند این بود
مجملی از حال بنی اسرائیل در باب تورات و اما نصاری تا زمانیکه حضرت عیسی
تشریف داشتند که از بسیاری عداوت یهود نشد امری شایع شود از این جهت
بود که حضرت عیسی هر روزی در نقطه قرار میگرفت و بقوت معجزات امر
خود را ظاهر میفرمود تا انزمان که از میان مردم تشریف بردند نوبت بحواریین

رسید و ضعف در نصاری پیدا شد بطوریکه نمیتوانستند زیست کنند زیرا
حال مسلم است که ضعفاء از دین خارج میشوند واقویاء سرّ خود را نمیتوانند
فاش نمایند پس حواریین در پنهان بعضی را هدایت میکردند و تعلیم مینمودند
و حضرت شمعون که وصی بود سرّ خود را پنهان میداشت و در میان خود
نصاری اختلاف افتاد بولس ملعون برخواست و بدعتها در دین گذارد و
مردم را از اتباع شمعون باز داشت و شریعت حضرت موسی و عیسی را تغییر داد
و غالب آنچه در میان نصاری شایع شده امروز که مخالف است با شرع حضرت
موسی از دست باین دلیل که خود حضرت عیسی ع علیه السلام مکرّر میفرمود
که من نیامده ام شریعت تورات را برگردانم بلکه مراد من تکمیل همان احکام است
والحال می بینی در میان نصاری احکامی چند شایع است که ابدا در تورات
نیست خلاصه بر این منوال امر ایشان گذشت تا اینکه نصاری بخود آمدند و دیدند
انجیل در دست ندارند و دین ایشان از دست میرود آمدند و دوید نزد علمای
خودشان که ما انجیل نداریم علمای آنها که از تلامذه حواریین بودند گفتند
که ما برای شما انجیل را میاوریم پس این اناجیل ط که معروف است برای
آنها نوشتند و وضع خود این انجیل ها شاهد این مطلب است و بعد از این
مذکور شد میشود انشاء الله حال خود انصاف ده که با این وضعها چه گونه
تصور میشود که کتابی صحیح بماند حاشا و کلا عاقل چنین سخنی نخواهد گفت
اگر کتاب تاریخی از ابناء روزگار باشد و مستحفظی نداشته باشد البته ضایع
میشود بلکه اگر یک کتابی را دقت مقابله نکنند و نسخه های متعدده شود

البتہ منحرف میشود و این تفصیل را محض اطلاع از حال توریت و انجیل عرض کردیم تا اسان شود بر تو اقرار نمودن بانحراف و تصحیف شدن انها و همه اناجیل موضوعه هم باز بر صراف اول باقی نیست بلکہ تغییر و تبدیل شده چنانکہ در زمان جویسنتین سہ کتاب نوشتند کہ تقویت قول استنیش میکرد کہ باسایر نصاری در باب تثلیث اختلاف داشت و جمعی از تابعین انها را رواج دادند بکیرا ئید رث خلیفہ شام نوشت دو ہم را ابیاس کہ خلیفہ اناتولی بود سیوم را تاودار کرد را خلیفہ قراسہ خلیفہ بود و انہا را سہ باب انجیل قرار دادند علماء اجماع کردند و جوسینتین کہ قیصر بود در قسطنطنیہ بجہت تعیین حیران ماند نمیتوانستند بفہمند حق کدام است باطل کدام است امدند نذریری کردند کہ ما کتب را میاندازیم در اتش هرچہ سوخت باطل است هرچہ نسوخت حق است چنین ذکر کرده اند کہ در اتش انداختند این سہ باب سوخت باقی نسوخت گفتند پس انها حق است حال تو خود انصاف ده کہ باین نحو برهان میتوان حق و باطل را تمیز داد و برفرض کہ بگوئی معجزہ چنین اتفاقی بیفتد صاحب معجزہ تو قت کہ بوده و کہ تصدیق کرده کہ انچہ سوخته ملحقاتست و باقی مانده انجیل حق است خلاصہ همہ اسباب تحیر است و برفرض صدق نسبت این اناجیل بمصنفین اول کہ معلوم است کہ اصلش از حضرت علیسی نیست و بعد از این بیان میشود برهان این مطلب انشاء الله

فصل

وجہ تصحیف دیگر در وقت ترجمہ شدن این کتب است و بیان انرا هم در فصلی مینمائیم کہ بر منصف ظاهر شود برفرض کہ قایلی بگوید اصل توریت دو مرتبہ بدست امده است میگوئیم بروایت از بعضی ثقات از قول خود یهود و نصاری

بر تو شاهد میآورم که بدانی توریت را اگر تصحیف کرده بدانکه جواتم نصرانی میان
نصاری مرد بست معتبر بعضی میگویند روح القدس در او حلول کرده و مؤید
من عند الله بوده مدتی بعد از حضرت عیسی علیه السلام بوده ظاهراً سیصد
هشتاد سال بعد از آن حضرت و بعضی پادریان میگویند عبارد بن نصاری
بواسطه او ست و امر دین ایشان باو منتهی میشود او بخواهش شخصی دیزی دریون
نام توریت را از عبری بلاتینی نقل کرده نوشته است ای دیزی دریون مکرر التماس
میکنی که من توریت را از زبان عبری بزبان لاتینی در آورده خلاصه از ترجمهای
دیگر که بزبان یونانی و عبری شده بر تو بنویسم بدانکه این کار پر خطر است زیرا
که هر گاه بنظر لعن کنندگان من برسد مرا ملامت میکنند و فریاد میزنند که من ترجمه
از ترجمهای هفتاد نفر مترجم که بطلیموس نوشته اند میکنم چون آن ترجمها مانند
بدن کسی است که برص دارد بسبب چیزهای بسیار که داخل شده و بیرون کرده اند
لکه پیسی بهم رسانیده پس بعد از کلامی چند میگوید من تنها این کار نکردم بلکه
ادری جنبس مترجم که هم مذهب من بود ترجمه از روی ترجمه انها و ترجمه شاداز
یوس کرده همه را مخلوط کرده و میگوید این دو را بعلامت ممتاز ساختم یکی شکل
ستاره ریزه و دیگری بشکل سیخ چه از برای آنچه فرق شود میان آنچه از توریت است
و آنچه زیاد و کم شده و چیزهای چند که حواریین و علمای انجیل هم اقرار بآنها
کرده بودند که در ترجمه ایشان نیست بعد میگوید جواتم نمیدانم این هفتاد اوطاق
پر از دروغ را که بنا کرده و مرادش این ترجمهاست و بعد از آن عذری خواسته
از زیاد و کم کردن میگوید چون در توریت خبر از بعضی امور آینده بود از قبیل

آمدن عیسی و کشته شدن و رجعت نمودن او و در آنها شك داشتند چنین کردند
بعد میگوید اما این قدر میدانم که ترجمه‌ها کرده که بزبان لاتینی کرده اند از ترجمه یونانی
اصح است و ترجمه یونانی اصح از اصل عبری است تمام شد روایت از جرائم حال
ملاحظه نما و که اهل لسان است و اهل مذهب است میگوید مترجمین زیاد و کم
کردند و این تحریف غیر از تحریف است که بحسب لغت شود که پادری در کلام
خود عذر خواسته که تقصیر در ترجمه مشتبه نمیشود بلکه میگوید آیات از توریه را
انداختند و چیزی چند زیاد کردند این کتب هم که مسلماً در عالم منتشر شده
حال تو چه میدانی صحیح کدام سقیم کدام است و آن علامت هم که ادری جنیس
معین کرده از نادانی نفهمیده چه کند نسخ و چه ستاده چیزی نسبت در کتاب
محفوظ بماند در نسخه دو یم و سیم تغییر میکند پس از کجا معلوم میشود توریه
کدام است غیر توریه کدام و این هفتاد مترجم را میخواهی بشناسی بدانکه بطلیموس
که سلطان مصر و حبشه و بعضی عربستان بود هفتاد نفر از اهل هر ملتی جمع کرد
تا کتب انبیاء را برای او ترجمه کنند هر یك برای خودشان نوشتند و زیاد و کم کردند
و همه را از عبری ظ بیونانی آوردند و مدار غالب خلق بر کتب یونانی بود بعد
بزبان لاتینی کردند چنانکه عرض شد و جرائم گفته است که اگر از یهود بپرسیم
چرا چنین کردند میگویند بجهة مصلحت چنین کردند مثلاً چون بطلیموس باعتقاد
افلاطون شد و قایل بود بوحدت خداوند خواستند هر عبارتی که در کتب
عبری است که دلیل تثلیث است ساقط کنند که او را خوش آید خلاصه مجمل
کلام او این است که کتب تحریف شده است و هم چنین از جرائم نقل شده عبارتی

در ترجمه زبور که بخواهش دو نفر نوشته که حاصلش اینست که مسوده انچه من
نوشته ام بنویسید و شکل سبنچه و ستاره را حفظ کنید در پیش هر عبارت که
بشکل سبنچه نقش کرده بر ببینید تا جائیکه دو نقطه کنار ده ام ان چیز نیست که در ترجمه
هفتاد مترجم نبوده و من در اینجا زیاد کرده ام و هر جا که ستاره بر ببینید تا جائیکه
دو نقطه دارد چیزی در ترجمه انها نداشته و من از نسخه عبری دیوان تیادا ذیوس
مترجم نصرانی فراهم اورده زیاد کرده ام پس ملاحظه کن که زبور را هم با اینکه
ماخذ حکمی نبوده تغییر دادند و از همه جا ائم نقل شده از ترجمه دیگر که بعضی پادریان
نقل کرده اند که در این زمان از کتب سما و بر نسخه صحیحی نیست زیرا که همه با هم
مختلف است و از بعضی پادریان نقل کرده اند که در دیباچه بعضی اناجیل
نوشته اند که شما کتاب کردار شمعون و انجیل و کتاب شمعون که خبر میدهد از وقایع
اینده در دروغ پنداشته و اعتقاد میکنید و شاهد دیگر اینکه پادری نصرانی که
چندی قبل ردی بزعم خود نوشته بر اسلام و مسلمین خودش در اواخر کتاب
مینویسد در مقام مذمت یهود میگوید بعد از ذکر بعضی اخبار از امدن حضرت
عیسی علیه السلام اخر الامر بعد از امدن یحیی بن زکریا که بحسب اخبار پیش روی
او بود امد مسیح از دختر دوشیزه از خاندان داود در بیت اللحم و هر قسم معجزه نمود
لکن خود یهود انتظار میکشیدند چنین کسی را لکن میخواستند که ان شخص با جاه و جلال
دنیوی باشد پس او را قبول نکردند و بقتل رسانیدند و کتابرا لاعن شعور کامل
کردند موافق اخبار خود تا اخر کلامش و در جای دیگر همین کتاب میگوید انجیل
توریه را کامل کرده حال انصاف ده اگر توریه ایشان همان کتاب حضرت موسی

بود که نقصی نداشت که بعد حضرت عیسی تکمیل فرماید پس معلوم است که از کتابی
که در دست یهود بود ناقص بوده و آن بزرگوار تکمیل فرموده از توریة حق و صا
که میدانستند و از این جهة فرمود که من شرع توریة را تغییر نمیدهم بفهم اینچه گفته
و اما اینچه حکایت از خود حضرت عیسی شده که تکمیل آن شرع فرمود و فرمود
تکمیل میکنم مراد اینست که بعضی تکلیفات را که حضرت موسی بجهة مصلحت نمیفرمود
من اظهار میکنم مثل اینکه میفرمود حضرت موسی شما را امر فرمود زنا نکنید من میگویم
خیال زنا هم نکنید و این قسم تکمیل غیر از آنست که پادری گفته چرا که مراد پادری یعنی
که توریة ناقص بوده انجیل کاملش نموده و این خطاست نسبت بتوریة اول پس معلوم است
که توریة اول در دست ایشان نیست و در زمان عیسی هم نبوده و عجب اینست که
خود یهود مقرند که این توریة موسی نیست بلکه میگویند تا و یا ان یعنی پیغمبران
بعد از مفقود شدن نوشته اند این هم محض ادعاست چرا که بعد خواهی یافت
که این اسفار توریة مشحونست بکلمات کفرآمیز که در جمیع ملل و ادیان اینها خطاست
و مزخرف و پیغمبران چنین کلمات نمیفرمایند بلکه ایشان محض این آمده اند که خلق را
بخدای واحد دعوت کنند و مردم را از شرک و کفر برهانند نه آنکه خلق را بشرک
و کفر وا دارند بلی بعضی احکام و آیات در آنها هست که بعید نیست از انبیا
باشد ولی بعضی آیات در توریة ثبت است که یقینا از جعل ملاها ست
چنانکه یکی از علمای ایشان که خودش چندی یهودی بوده بعد از کتب انبیا
و ادله و براهین فهمیده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله خاتم موعود است
و ایمان آورده بعضی از آن مزخرفات را که یهود مخفی کرده اند در کتاب خود

جمع کرده ومیگویند این آیاترا علمای یهودان وقت که مست شراب میشده اند
وشعورشان تمام شده ملحق کرده اند وخود او میگوید که یهود بعد از حضرت موسی
علیه السلام بهیچ پیغمبری اعتقاد نکردند وهر فسق وفجور بکه خواستند مرتکب
شدند وشرع حضرت موسی را بکلی تغییر دادند وپیغمبران خدا را کشتند
حال با این حالت ببین چگونه متصور است کتاب خدا را حفظ نمایند وتنگی مجال
مانع است از اینکه حالات ایشانرا درست بیان نمایم والا از برای تو ظاهر
مینمایم که این یهود عنود اگر اصل توریه هم از میان ایشان نرفته بود خودشان
ضایعش مینمودند حال که اعداء دین اصلش را دزدیدند واز میان رفت

فصل سابقا در مقام نقل اقوال پادری از او نقل نمودم که گفته است
که بعضی مجتهدان از مسیحیان شنیده بودند که در نسخه های قدیم توریه و
انجیل سهو کاتبان بسیار یافت شده پس گفته که این دلیل است که کتب مقدسه
تحریف شده تا آخر کلامش وجواب مختصری در آنجا عرض کردم در این مقام
مفصل جواب میگوییم که ای پادری نادان این سخنانرا از جهل خود میگوئی
با آنکه با چهار نفر مسلم جاهل نشسته ودیده اطلاع از کتب شرع وآئین شما
ندارند که جواب دهند باور شده وسخن مزخرف خود را در نظرها زینت
میدهی غافل از اینکه اسلام ناصر دارد وخداوند کسانیرا برمیانگیزاند که
جواب تورا ترا بگویند این تحریفها که در کتب عتیقه وجدیده شما است اینها
سهو قلم نیست که اصلاح پذیر باشد وغلط ترجمه تنها نیست که اصلاح شود اولا
که دانستی که همان توریه وزبور عبری شما وانجیل یونانی شما مغشوش است

واینها

وانیها تماماً مثل اسمانی نیست چنانکه از قول جرائم که خودشان مقر بعلم و فضل او هستند
حکایت کردم و بعد هم ادله دیگر نقل میشود و ثانیاً در همینها علمای خودشان چیز
چند ملحق کردند که خود توریة مکذب اینهاست واگر میگوئی نسخه قدیمه صحیحه در
داریم که اصل توریة انست چرا اینهمه کتابها که بزبانها ترجمه کرده اند و باطراف
منتشر کرده اند و بقیمت نازلی بهر فرقه میدهند یا مجاناً میدهند تصحیح نمیکنند
که مثبت ایشان باز نشود پس معلوم است که اینها مطابق است با نسخ صحیحه ایشان
واگر سابقاً هم کتابی صحیح در میان ایشان بود از میان رفته چنانکه بعضی علما
حکایت کرده اند که قسطنطین کتابها را از میان جمع کرد و انچه موافق میل خودش
بود فرمان داد نوشتند و تحریف کرد کتب یهود و نصاری را و بدعت تثلیث
میگویند از زمان او شد والله اعلم و قالب خانه مخصوص هم در فرنگ ساخت و قرار
داد که توریة و انجیل را از همان بلد نسخه کرده باطراف ببرند دیگر چاپخانه او بچه قاعده
بوده خدا داناست و تا چندی قبل هم رسم همین بود که همه توریة و انجیل در لندن چاپ
میشد و باطراف میرفت حال هم گویا این رسم شایع است حتی ترجمه ها هم چاپ همان
جاست و اول بناء محض این بود که نسخه های دیگر که مخالف عقیده اوست از عالم
برچیده شود حتی اینکه نوشته اند که مامور مخصوص در هر بلد گذارد که هر کس کتابی
داخل شهر کند بگیرند بخوانند و ان شخص را انکی ننبور میناميدند و نایب او را دوی دور
مینامیدند او کتاب را ملاحظه میکرد اگر خلاف اصول یا فروع ایشان بود میسوزانیدند
واگر میفهمیدند کسی کتابی را پنهان کرده میکشتند و او بر همه یهود و نصاری مسلط شد
وانکه پادری کفته ما نسخه از دویست سال بعد از حضرت عیسی داریم عرض میکنم

آنوقت زمان قسطنطین بود واگر بگوید که قسطنطین خود نصرانی شد عرض میکنم
اگرچه نصرانی شد ولی نه نصرانی که پیرو دین عیسی علیه السلام باشد بلکه مثل سایر
علمای ایشان قایل بربوبیت عیسی بود واگر کسی میگفت عیسی خدا نیست او را بقتل
میرسانید وکذلک بسا برید عنها مثل این بود وچنین کسی البته آنچه بر میبیند در تورات
وانجیل که ابطال مذهب او را میکند تحریف میکند خلاصه عرضم اینست که این سخن
که میگویید که ما نسخه اصل درست داریم پس اگر ترجمه غلط شود اصلاح میشود حرفیست
بیجا ومزخرف واز این گذشته آنچه هم که نصاری پیش دارند از تورات باز ترجمه است
وعبری نیست وانجیل از اول بالسنه مختلفه نوشته شد ومیگویند اول بلسان
یونانی نازل شده وشاید سخنی بیجا باشد حال نقل کلام میکنیم بترجمه‌ها عرض میکنم
بعضی الفاظ هست که اگر ترجمه شود معنی بر نمیگردد نهایت اینست که بد عبارت
میشود ولی بعضی الفاظ هست که بعد از ترجمه بکلی بر میگردد وآن معنی لغت اولرا
افاده نمیکند وکذلک زبانها فرق میکند بعضی از السنه است که بلسان دیگر نزدیک است
پس اگر عبارتی از آن زبان بزبان قریب نقل شود معنی تفاوت نمیکند مثل این
زبان فارسی متداول میان اهل ایران و زبان عربی بجهة آنکه عرب وعجم مخلوط
شدند زبان عجم مرکب شد با زبان عرب پس غالب الفاظ عربیه در عجم شایع شده
وحروفی که فرس قدیم مخرجش را نداشتند وعرب داشتند حال مخرجش در عجم
هست مثل صاد وضاد وظاء وطاء وهم اینها متعارف است پس اگر مطلبی را از لفظ
عربی بفارسی بیاورند مشتبه نمیشود ومعنی ظاهر میشود از این جهة است
که بعضی قرآن را ترجمه کرده اند بلغت فارسی ومطلب از آن درست ظاهر میشود ولی

در بعضی

دوم بعضی لغات چنین نیست مثلاً در لغت لاتینی عین ندارند و با این جهت در ترجمه

تورات هر جا عین است با الف منویسند چنانکه در طی پسران حام کنعان را کنعان

منویسند و راعو پسر فالغ بن عابر را راو نوشته‌اند و حرف صاد ندارند لهذا صالح را

شالح گفته‌اند از این باست که می‌بینی چه قدر اختلاف در نسخ افتاده مثلاً

در اسماء پسرهای نوح بسی اختلافست در بعضی در اسماء اولاد یافث منویسند

عامر و ماموج و مادی و یادان و توبان و موسوخ و تیرس و در بعضی نوشته‌اند

عامر و ماجوج و مدائی و یاوان و توبال و موضوف و تیراس حال ملاحظه کن

این اختلاف از چه چیز است و پسران یاوان در بعضی نسخ الیسنا و ترشیش و

کانیم و دودانیم نوشته‌اند و در بعضی دیگر بجای ترشیش ترسیس ید و سین و بجای

کانیم المیم نوشته شده و ناحور پسر سارو عرا تارح نوشته و این ناحور پدر تارح است

که پدر ابرهیم باشد و شک نیست که از این قبیل تفاوتها بسیار پیدا شده و میشود

و بیشک بعضی الفاظ که مصحف لفظ دیگر است معنی دیگر هم دارد و از این

معنی مطلب دیگر ظاهر میشود که بکلی آنچه مراد گوینده است از میان میرود

چنانکه در ترجمه جرانیم میگوید در امر بقربانی که بحضرت ابرهیم شد فرموده است

بگیر پسر خود که یگانه و وحید است و او را دوست داری و برو بزمین رویا و

در اینجا یگانه و وحید را معنی لفظ ای جنیتوس قرار داده و باین معنی کرده و حال

آنکه این لفظ در لغت لاتینی هم چنانکه کالوپین که مصنف کتاب لغت است تصحیح

کرده و از بعضی یادربان هم حکایت شده که گفته‌اند این لفظ بمعنی فرزندی است

که برادر و خواهر نداشته باشد و بر اسمعیل صادقست و کذلک لفظ را که رویا

تعبیر آورده گفته‌اند بمعنی معجزه است خلاصه از قبیل الفاظ بسیار است که ترجمه
باختلاف نموده‌اند و همه اسباب اشتباه است و بسا باین واسطه احکام بر میگردد
و شریعت تفاوت میکند و چه بسیار بواسطه اختلاف ترجمها مذاهبشان فاسد
شده بسا ایرادیست در یکی از کتب سماویه یک مفسر ترجمه میکند آنرا در شأن حضرت
عیسی مفسر دیگر ترجمه میکند در شأن پیغمبر ما دیگری در باب کس دیگر و
مطلب دیگر چنانکه از برای متتبع ظاهر و بین است پس باختلاف ترجمها مطلب
فرق میکند بی شبهه و علمای یهود هم معترفند باین مطلب اعظم شاهد اینکه همه
مدعی این هستند که ما عمل بتوریة میکنیم و مع ذلک اختلاف دارند و اگر بگوئی
در قرآن هم چنین است عرض میکنم آیات متشابهه که متعلق است باصول عقاید
در قرآن قلیل است و اغلب محکم و مجمع علیه است و در همان متشابهات اختلاف
در ترجمه آنها کمتر شده ولی اختلافات در معرفت معنیهاست و باین سبب اختلاف
در مسلمین افتاده ولی ائمه ما علیهم السلام دستور العمل فرموده‌اند که ما بعقل خود
عمل بقرآن نکنیم و تفسیر برای نمائیم و عمل بفرمایش ایشان کنیم ولی یهود چنین
حکمی در میان ندارند و همه برای علمای خودشان عمل میکنند و علمای ایشان
هم که هیچ نمیفهمند و هر از بر تمیز نمیدهند و با این قلت فهم و بصیرت میخواهند
از این کتاب مجمل متشابه خودشان حکم خدا را هم استنباط نمایند حال انصاف دهد
که چنین چیزی میسر میشود حاشا و کلا **فصل** یکراه استدلال در فهم
صحت نسبت کتب بصاحبانش اسلوب خود کتابست مثل صنایع که از شکل و
هیئت و اعتدال و انحراف و سایر صفات استدلال بصاحبان آنها میکنیم و فهم
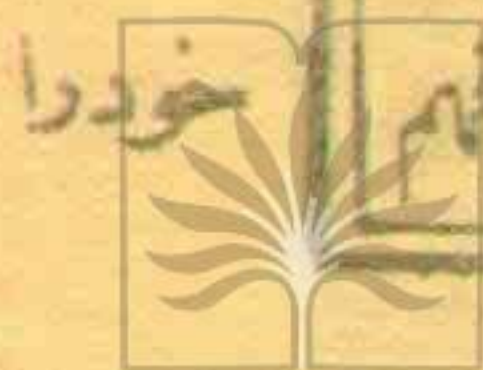
خود را

خود را جمع کن تا آنچه عرض میکنم بر خوری و انصاف را شیوه خود قرار ده تا بفهمی
مثلا حافظ شیرازی شاعر معروف است و در غزل سرائی بنهایت کمال رسیده است
و دیوان او مشهور است حال اگر کسی غزلی را از او روایت کند که شاهد صدقی از
خارج نداشته باشد ما از نفس این غزل میتوانیم استدلال نمائیم که مال حافظ
هست یا نیست اگر دیدیم شعر بسیار بسیار خوب و محاسن شعریه و صنایع بدیعیه همه را
دارد و لحنش هم شبیه بلحن حافظ است میگوئیم شاید شعر حافظ باشد و بعدی ندارد
ولی اگر شعر بسیار بد بود نمیتوان گفت این شعر حافظ است و کذلک اگر شعرش خوب است
ولی لحنش شبیه بلحن حافظ نمیماند بلکه مثل لحن سعدی است فی المثل میگوئیم این شعر حافظ
نیست و همچنین جدا از لحن شعراء شخص ادیب میتواند شاعر را بشناسد و کذلک در صنایع
مثلا کسی یکنقش بدی را ابراز دهد و بگوید این عمل مانی است میگوئیم کار او نیست بلکه
شبهه نمیکنیم در این مساله و کذلک در کتب علمیه مثلا اگر شناختیم عالمی را و بر حد علم او
مطلع شدیم بعد کتابی بر بینیم که بعضی نسبت باو بدهند صحت و سقم را از لحن کتاب
میفهمیم و اگر مطلع شویم بر صحت عقاید کسی بعد عقاید فاسده بشنویم باو نسبت
داده میشود میفهمیم دروغ است و اینها امری مسلم است و بدیهی در نزد همه عقلا
بلکه بنای همه در اخبار انشان همین است و این نحو معرفتها از عقلی است که
ممیز هر خیر و شر و مصلح هر فساد و مدبر هر امر است و بنای عالم بر این عقل است و شرف
ایشان باینست بلکه غایت ایجاد انست و عاقل تکذیب عقل مستقیم را نمیکند و
اگر کسی خلاف اینرا بگوید لازم میآید قول هر یاغرضی را در باره هر کسی انسان
قبول کند و بر هیچ عقیده ثابت نماند و حال آنکه می بینیم اهل هیچ ملتی دست از ملت

خود

خود با فتراهای مفترین نمیدانند چنانکه می بینی مجوسان مثلا توهین حضرت
موسی و عیسی میکنند و بد نسبت بایشان میدهند ویهود ونصاری کلام ایشانرا
قبول نمیکنند وشان حضرت موسی و عیسی را بلند تر میدانند از این نسبتها قارون
نسبت بحضرت موسی جسارت کرد وتهمت باو زد وساحرش خواند مؤمنین
بر قول او وقعی نگذاردند چرا اگر عقل ایشان حکم میکرد که شان حضرت موسی اجل
از این نسبتها است همچنین نسبت بحضرت عیسی جسارتها میکنند و نسبت بدعت
بآن بزرگوار میدهند ومعجزات که از آن بزرگوار صادر شده میگویند اسم اعظم را
از بیت المقدس دزدید واز این جهت صاحب اثار شد نصاری انها را تکفیر میکنند
ومیگویند ساحت آن بزرگوار اجل است از این تهمتها اگر بگوئی انها که تکذیب مفترینرا
میکنند از جهت اخبار است عرض میکنم صرف خبر مورث یقین نمیشود اگر صرف خبر
مورث یقین میشد اقوال مفترین هم اخباری بود چرا بانها یقین نمیکنند ولی
اخباریکه عقل حکم بصحت انها میکند تصدیق کرده میشود واگر بگوئی پس نصاری
چه تقصیر دارند که اخباریکه رسیده در باب معجزات حضرت خاتم صلی الله علیه
واله تصدیق نمیکنند وچرا عیب بر ایشان میگیری شاید عقل انها حاکم است بکذب
این اخبار عرض میکنم از همان راه که انها داخل شده اند ویقین بانبیاء سلف کرده اند
وعقل ایشان فهمید که انها انبیاء هستند اگر اینجا هم داخل شوند میفهمند ولی
داخل نشدند وتجسس نکردند از این جهت حیران شدند واز این جهت ما ایشانرا
تقبیح میکنیم ومحالست که طلب کنند ونفهمند بلکه گمان میکنم که اغلب پادریان
ایشان فهمیده اند وعالما عامدا تکذیب میکنند لهذا ایشانرا برخطا میدانم خلاصه

عرضم اینست که عقل در این باب خالق خوبیست و از علامات هر چیزی هر چیز را
خوب میفهمد حال خود انصاف بدهد اگر امروز کسی یک کتاب مزخرف بیاورد
که نه مطلب آن درست باشد نه عبارتش صحیح باشد نه سر و پایانی داشته باشد
و بگوید این صحیفهٔ حضرت ابراهیم است یا کتابیست که آن بزرگوار تصنیف کرده
تو را بحق ابراهیم قسم میدهم که در دل خود شبهه در این باب میکنی که این کتاب از آن
بزرگوار باشد حاشا که چنین احتمالی بدهی اگر چنین احتمالی بدهی عقلا تو را دیوانه نیز
میخوانند و هکذا اگر کسی برای تو روایت کند که فلان پیغمبر دائم شراب میخورد
زنا میکرد رقص مینمود غنا میکرد تو را بحق همه پیغمبران قسم میدهم که چنین روایتی را
تو قبول میکنی حاشا و کلا و اگر بواسطهٔ انصباغ ذهنت بروایات دروغ یهود در این
شبهه کنی عرض میکنم در نزد عقل خودت این عمل را پسند میدهی میشمری یا قبیح میدانی
البته میگوئی قبیح است موافق آیات صریحهٔ تورات نه این کار را خوب میداند عاقل
منکر این یهودی نمیتواند تکذیب کند این مسائل را که در تورات خداوند شراب را
حرام فرموده زنا را حرام فرموده لغو و لهو و لعب را منع فرموده پس در این صورت
عقل چه طور باور میکند که پیغمبری این عمل را بکند حال که قدری فهم خود را
جمع نمودی و شعورت جای خود آمد عرض میکنم کلام خدا اسلوبی دارد غیر از
اسلوب کلام خلق کتابی که خدا بر پیغمبری مثل حضرت موسی و حضرت داود و حضرت
عیسی علیهم السلام بفرستد سبکی دارد مخصوص که انسان عاقل همینکه ملاحظه میکند میفهمد
که اینها کلام خدا است و بزرگی نازل فرموده مثل اینکه فرمان سلطان که بر سلطنت
اعظم بنویسد البته وضع و سبکش دلالت میکند بر اینکه از کسی [illegible] که

باید میدانی

و این کتبی که امروز در دست مردم است و نسبت میدهند آنها را بجد ابائی
دلالت بر این ندارد و اولا در نبودن آنها سخن میگوئیم و از باب مقدمه عرض میکنم که
جناب رفعت اکتساب سایل دام توفیقاته در فرمایشات خود فرموده بودند
که بعضی از علما جواب این مسئله را بمحض استغراب داده اند و این مقبول نیست
عرض میکنم این جواب داعی محض استغراب نیست بلکه کشف مسئله را مینمائیم مثلا
اگر کسی بشما بگوید که این شعر که شاعر گفته   ای آنکه جزء لا یتجزی دهان تو است
طولی که هیچ عرض ندارد میان تو است   شعر سعدی است شما میفرمائید لحن این شعر
خودش شاهد است که این شعر سعدی نیست چرا که اولا باید گفته سعدی با این بدی
شعر نمیگفته ثانیا این مضمون ملائی نیست سعدی شاعر بوده و با این لحن شعر نمیگفته
ثالثا این بی مزه است سعدی شعرش مزه دارد حال نمیتوان گفت که این فرمایشات
محض استغراب است بلکه این کلام کسی است که لحن میفهمد امام میفرماید انا لا نعد الرجل
من شیعتنا فقیها حتی یلحن له فیعرف اللحن پس انسان باید لحن فهم باشد حال خود
انصاف دهید که حضرت موسی پیغمبری است عظیم الشان و جلیل القدر خداوند
او را کلیم خود قرار داده و بر چندین هزار خلق مبعوث کرده و شریعت او را
عام فرموده که همه خلق میبایست باین شرع تا زمان خاتم صلی الله علیه
و آله عمل کنند حال چه طور کتابی برای او باید نازل کند آیا کتابی متین و محکم که
خودش گواه باشد بر اینکه کتاب خداست مشحون بشرایع و احکام بقدری که
خلق محتاجند و عبر و امثال و حکم و مواعظ بقدری که خلق را اکتفا نماید یا
براو بفرستند با یک کتاب تاریخ تا قصص از انبیاء سلف و تاریخ خود از زمان او چند

حکم

حکم جزئی بعض از هم خلاف واقع مسلم است که عاقل بر پیغمبری مثل موسی علیه
السلام جایز نمیدانند این طور کتاب نازل شود و نسبت بخدای قادر عالم چنین
کتابیرا نمیدهند و علماء یهود خودشان هم اینرا فهمیده‌اند و از این جهت پس از چندی
علماء جمع شدند و خودشان برای خود احکام و شریعت قرار دادند و عذر
آوردند اینکه احکام توریة بکار زمان ما نمیخورد و این زمان مصلحت خلق
اینست که ما نوشته‌ایم خلاصه عاقل منصف میفهمد که کتاب خداوند این طور
کتابی نیست و کسانیکه توریة را خوانده‌اند میدانند و مطلعند و اگر بی انصافی
نکنند خودشان میفهمند ولی برای عوامی که اطلاع از آن ندارند من خلاصه
عرض میکنم تا بفهمند و آنچه عرض میشود از روی ترجمهای فارسی و عربی معتبره است
که خود ایشان می‌پسندند و نمیتوانند بگویند اینها خطاست پس بدان اولا که
توریة پنج سفر است سفر براشیت و سفر شموت و سفر ویقرا و سفر بمیدبار
و سفر دباریم یعنی باب تکوین یعنی بیان کیفیت خلق آسمان و زمین و بنی آدم چنانکه
عرض خواهد شد و باب خروج و باب احکام و باب اعداد طوایف و قبایل بنی
اسرائیل و باب توریة مثنی یعنی توریة دوباره اما سفر اول تاریخی است از
زمان گذشته و فی الجمله هم که در بیان تکوین آسمانهاست آنهم بسیار مختصر است و این
تاریخ هم تاریخی نیست که مثمر ثمری باشد و فایده داشته باشد که کتابیکه خداوند
بر پیغمبر خود نازل کند بجهة هدایت خلق تاریخ قرار بدهد چرا اگر فایده معتنی به
ندارد و اگر کسی بگوید در قرآن هم قصص و تاریخ است عرض میکنم بنای قرآن
بر قصه و حکایت گذارده نشده بلکه جمیعش حکمت و موعظه است و احیانا اگر قصه

حکایتی

حکایتی از انبیا سلف فرموده یا محض موعظه و اعتبار است که امت متنبه که حال
انبیا سلف شوند و معاملات ایشان را با امم بفهمند و از این متنبه شوند یا معاملات
خدا را با انبیا بفهمند و همان طرز بیان دلیل این مطلب است اگر کسی غور کند
در قران میفهمد و از این جهة است که در هیچ سوره یک تاریخ مفصل و مشروح
از هیچ پیغمبری نفرموده بلکه همان قدر از حکایت که دلیل مطلبی بوده بیان
فرموده است اگر مقصود تاریخ بود البته بوجه کامل قصه پیغمبرانرا میفرمود نه
باین اختصار و اما سفر پیدایش چنین نیست تاریخ حضرت ادم و اولاد او و اولاد اولاد
و هکذا تا زمان نوح و تفصیل حال طوفان و بعد از طوفان و هکذا تا زمان
حضرت ابرهیم و فصول عدیده در قصه ابرهیم و اولادش و وقایع اتفاقیه تا
زمان حضرت یوسف حالات سلف را بیان نموده بر سبک سایر تاریخ ها که بعضی
مورخین بعینه از روی تورات حالات سابقینرا می نویسند و کفایت از تاریخی
میکنند حال خود انصاف ده که صرف قصه ریاضتی نمیخواست و مناجاتی لازم نبود
و خلوتی لازم نبود که ایام چند حضرت موسی علیه السلام امت را بگذارد و تشریف
ببرد که برای ایشان قصه بیاورد مورخین ایشان هم همین قصه ها را میدانستند علاوه
بر اینکه در این سفر چیزی چند نوشته شده که عقل و نقل دلالت می کند بر اینکه
افترا بر خدا و رسول بسته اند از جمله در فصل یازدهم در بیان حال پسران
نوح که خواستند بنای شهر را گذارند میگوید خدا بجهة ملاحظه شهر و برج که
ادمیان میساختند بزیر امد و باز میگوید مطلبی که حاصل اینست که خداوند پایین
امد و زبان ایشانرا مخلوط کرد خود ملاحظه نما بعقل خود که چه طور معقول است

خدا پائین آید از خود تورات و زبور ملاحظه کن در مقام تقدیس خدا میشود
آیا تجویز شده نسبت دادن نزول و صعود بخداوند پس معلوم است که این لفظ از خدا
نیست و اگر این مطلب در تورات هم بوده شاید بلفظ دیگر بوده مردم کج کرده اند
و منکر دیگر اینکه در فصل نوزدهم نوشته آنچه حاصلش اینست که حضرت لوط
علیه السلام دختران خود را بعد از خرابی شهرها از صوعر برداشته بکوه آمد
یک دختر شب شراب باو خورانید و پهلوی او خوابید و ابداً لوط خبردار نشد و
دختر حامله شد و از او مواب عمل آمد شب دیگر دختر دیگر او را مست کرد و پهلوی
او خوابید و لوط نفهمید و حامله شد و از او بن عمی عمل آمد حال تورات بحق موسی
و ابرهیم قسم میدهم چنین حکایتی را میتوان تصدیق کرد که لوط پیغمبر اولاً تمیز ندهد
و شراب را نشناسد و بخورد و مست شود و زنا کند بعد هم نفهمد چه کرده غافل
چنین نسبتی بنبی مرسل نمیدهد با اینکه در تورات خوانده که خداوند مذمت شراب
میکند و حرام میفرماید و میفرماید باولاد هرون و هرون که اوقاتی که بخیمهٔ مجمع
داخل میشوید شرب نکنید و در کتاب اشعیا و زبور شراب را مذمت فرموده اند
و نهی فرموده اند و شرع ایشان همان شرع موسی است و از این معین میشود
که در تورات هم حرمت خمر صریح بوده بعد برداشته اند و تغییر داده اند و صریح
تورات است که پیغمبر معصوم است پس چطور عصیان باین بزرگی میکند و اگر جاهلی
بگوید شاید در شرع او حلال بوده عرض میکنم چنین احتمالی نمیرود شراب در شرع همه
پیغمبران حرام بوده و ثانیاً از خود عبارت ظاهر است که دختران پنهانی این کار کرده اند
اگر حلال بود چرا پنهان میداشتند و کذلک نسبت زنا با دختر خود بر رسول

خدا میدهند خداوند انشاء الله عقل را از انسان زایل نکند پس بداهةً این قول
خدا نیست بلکه ملاهای یهود چون خواستند شرب خمر کنند این را و مثل این را ملحق
کردند که برایشان عذری شود و کذلک نسبت بحضرت نوح ع داده که
شرب خمر نموده و خوابید و عورتش مکشوف شد و هم در این سفر است که ابرهیم
خدا را دید و غذا برای او آورد و خوردند و حاصل آیات را بزبان فارسی می‌نویسیم
تا عبرت عقلا شود نوشته روزی حضرت ابرهیم در خیمه نشسته بودند دیدند سه مرد
بالای سر ایشان ایستاده اند برخواستند بتعجیل استقبال کردند و بخاک افتاده
سجده کردند حضرت ابرهیم بخدا عرض کرد که خدایا اگر من نزد شما آبروئی دارم
از اینجا نگذرید تا آب بیاورم پای خود را بشوئید و بعد تکیه باین درخت کرده
زیر آن قرار گیرید قدری نان بیاورم بخورید و قناعت کنید بعد از آنکه مرا
سرافراز کردید از اینجا بروید هرجا میل دارید جواب دادای ابرهیم بکن هرچه
میل داری حضرت بتعجیل آمد بساره فرمود سه کرده نان زود بپز و گوساله
نازک خوبی بدست غلام داد و خود آن حضرت قدری کره و شیر با سه قرص
نان برداشته پیش روی خدا و جبرئیل و میکائیل گذارد آنها مشغول خوردن
شدند تا آخر حکایت که نقل میکند که رو بسدوم رفتند و ابراهیم مشایعت نمود
از قرینه عبارت معلوم است که آن دو نفر دیگر ملک بوده اند و صریح عبارات است
که یکی خدا بوده نعوذ بالله و بعضی از اهل قد و هم روایت کرده که یکی خدا بود یکی
میکائیل یکی جبرئیل حال تو را بخدا انصاف ده این چه مذهب درست است که خدا
بشکل بشر باشد و بخورد و بیاشامد و بیاید و برود اگر از یهود و نصاری عجب

نیست

نیست این اقوال چرا که پسرهم بر خدا قایل شدند و عجب اینکه جعل کننده این قصص این
جاهل بوده که مخالف صریح مذهب یهود جعل کرده چرا که از اصول دین ایشان است
که خدا را جسم ندانند و باز نوشته پادشاه خدا را خواب دید نعوذ بالله و نهی کرد
اورا از نکاح کردن ساده و نوساخته اورا و از این قبیل منکرات مکرر دارد و همه
سیاق و سباق دلیل است که کلام خدا نیست واحدی از بنی اسرائیل و ائمه رسید
که بگوید شما در معانی قرآن میگوئید ما نمیفهمیم بجهة اینکه کلام خداست و در قرآن
نازل شده وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم هم چنین توریة کلام
خداست و شما نمی فهمید شاید این تفاصیل که مذکور است در توریة معنی
دیگر دارد چرا که مسلم است که توریة طوری نازل نشده که خلق نفهمند و حضرت
موسی و همه انبیا و بنی اسرائیل امر میفرمودند که از روی این توریة عمل کنید و
هیچ شرحی نفرمودند اما تو پس ما هم میفهمیم آنها را و بعقل خود نظر میکنیم میفهمیم
که این کلمات متحمل معنی دیگر نیست و هر ذی شعور این را میفهمد که این طرز
بیان که حضرت نوح علیه السلام تاک زراعت فرمود و از انگورش شراب
تحصیل کرد و آشامید و مست شد و خوابید در خیمه و عورتش مکشوف شد
و حام دید برادرانرا خبر کرد و سام و یافث آمدند عورت اورا پوشیدند
متحمل معنی دیگر نیست و نمیتوان گفت این رمز است و سر است ولی قرآن چنین
نیست جمیعش بیان علم و حکمت است و بطور رمز بر پیغمبر نازل شده پس اگر امر را
خود پیغمبر یا اهل بیت او معنی نکنند بر ما مشتبه میماند با اینکه دانستی که اصل
این کتاب توریة آسمانی نیست خلاصه برویم سر مطلب و اما سفر دویم هر کس

وضع انرا ملاحظه کند مسلم میفهمد که غالب این سفر از نورت نیست چرا که
اغلبش تاریخ حالت حضرت موسی است از ابتداء ورود مصر و خروج از مصر
وحالات بنی اسرائیل وفتون ومنازل وکلمات وبلاها وصدمات وحال
فرعون وقبطیان وانچه برایشان وارد شد تا انوقت که امر موسی بالا گرفت و
تفصیل خیمه و مجمع وساختن ان و بعضی احکام جزئیه و تو میدانی که این سبک کتاب
اسمانی نیست و رسم نیست که پیغمبر تفصیل حال زمان خود را که همه امت دیده اند
وفهمیده اند ومطلع شده اند باین تفصیل بیاورد برای خود امت بلکه این
وضع معلوم است که بعد کسی تاریخ موسی را نوشته و هر عاقل نگاه کند اینرا
میفهمد و اگر می بینی در قران مجید چند مقام ذکری از حال خاتم صلی الله
علیه واله با امت وحال امت و ذکر بعضی غزوات شده این مجمله تاریخ گوئی
نیست بلکه ایا تیست که در همان حال نازل میشده مجمله حکم و دستور العمل با
مجمله منع بعضی از بعض اعمال یا مجمله اخبار پیغمبر از بعضی نیتها و صحبتها که منافقین
پشت سر میکردند و این دخلی بان وضع ندارد و بعضی هم محض اظهار نعمت است
مجمله تشکر عباد و با وجود اینهمه هم بر نسق نازل شده که همان قصص حکمتها و علوم است
این غیر از قصه حال سفر مجزء و کلی است و غالب این سفر تورته همان قصه حال
حضرت موسی و امت است و احداث ایشان بلی بعضی شرایع دران مندرج است
و اگر کسی سبک انها را ملاحظه کند می بیند که طوری نیست که انسان تغییر
کند که این همه غیر حکم خداوند باشد بحضرت موسی بلکه احتمال کلی میرود که
اینها حکایت از قول موسی باشد چنانکه اهل لسان میفهمند و من غیر ذی

احکام

ازان احکام را از روی ترجمه ولیم گلین فسبس اکیشی که در لندن چاپ شده نقل میکنم و مطابق است با ترجمه عربی که چارد واطس چاپ کرده و کتاب معتبر است که محض کتابی شرفیه پسند یده اند مثلا در فصل نوزدهم است در ماه سیوم بعد امدن بنی اسرائیل از زمین مصر در خود ان روز به بیابان سینا رسیدند یعنی از رفیدیم کوچیدند و به بیابان سینا درامده اردو در بیابان زدند و در انجا برابر کوه بنی اسرائیل خیمه نشین شدند و موسی نزد خدا برامد چونکه خداوند از کوه اواز کرده گفت که بخاندان یعقوب چنین بگو و بنی اسرائیل را اخبار نمای که شما انچه که بمصریان کردم دیدید تا انیکه مینویسید و موسی فرود امده مشایخ قوم را اواز کرد و تمامی این کلام که خداوند باو امر فرموده بود پیش ایشان بیان کرد و تمامی قوم متفق جواب داده گفتند که هرچه خداوند فرموده بجا خواهیم اورد و موسی سخنان قوم را بخداوند باز رسانید و خداوند بموسی گفت اینک من در غمامه مظلمه نزد تو می ایم مراد اینکه وقت متکلم شدنم بتو قوم بشنوند و نیز بتو ابدا باور کنند و بعد از اینکه موسی سخنان قوم را بخداوند رسانید بود خداوند بموسی گفت که نزد قوم روانه شده ایشانرا امروز و فردا تقدیس نمای تا اخر و هکذا همه بر این سیاق است در مقام ذکر احکام در فصل بیست و پنج میگوید و خداوند بموسی چنین فرمود که بنی اسرائیل بگو که از برای من هدیه بیاورند و هکذا غالب بر این وضع است حال خود انصاف ده که خداوند که حکم برسول خود فرماید باین لفظ بیان میکند حاشا که چنین احتمالی رود مسلم است سلطان که حکم میفرماید با خود و زیرا مخاطب میسازد که بکن و چنان کن

پیغمبر باید دعا با چنین کنند و چنان با پیغام پیغمبر باید چنین کنید چنان کنید
ولی این وضع وضع تاریخ است مثل اینکه کسی حکایت کند که خداوند بموسی
چنین و چنان فرمود و باز بدقت ملاحظه کن و انصاف ده که از تفصیل که عرض
شد از قصه نزول بنی اسرائیل و صعود موسی بجبل هیچ ثمری در نقل آن هست
که خداوند مجدد بر موسی نازل فرماید و وحی کند مسلم که در این امر ثمری
نیست و خداوند کار لغو نمیکند پس معلوم شد که از وضع احکام نقل از عین
لفظ تورات نیست بلی احتمال میرود که آن کسیکه این قصص را نقل نموده احکام را
هم نقل کرده باشد ولی اطمینان نمیتوان حاصل کرد که اینها عین حکم خداست
چرا که روایت مقبولست اگر راوی ثقه باشد و ما نمیدانیم که راوی اینها از حضرت
موسی ثقه است یا نه بلی بعضی از آنها مطابق است با حکم قرآن و میتوان گفت
که انقدرش یقین حکم خداست چرا که کلیه شرایع یکیست و چندان فرقی نکرده
ولی بعضی احکام انبیاء سلف در شرع ما نسخ شده برحسب صلاح روزگار
ولی در این سفر چیزی چند ذکر شده که عقل از سر انسان میرود و شخص متدین
یقین میکند که اینها کلام خدا نیست بلکه کلام نبی نیست بلکه کلام عالم متدین
نیست مثلا آیاتی در این سفر است که دلالت دارد بر تجسم خداوند و نزول
او بر انکه بطور سیناء و شنیدن جمعی صوت خداوند را و کلمه کفرآمیز غریب اینکه
خدا بروی منکی مثل باغوث نازل شد و از غریب تر انکه بموسی فرمود
تو بمن نمیتوانی نظر کنی ولی برو بمغاره من میایم دست در مغاره میگذارم و میگذرم
تو بعقب من نگاه کن تو را بخدا خود ملاحظه نما این کلام بچه مذهب درست می آید ابرهانا

این هیا نا از جملهای نانست که بت پرست شدند و خواستند الفاظی نسبت بحضرت
موسی بدهند که چندان منافی بابت پرستیی ایشان نباشد و شاید هم از مطلب دیگر
تورات اول بالفاظی که صالح بوده بیان شده بعد از ان ناقلین بد نقل کرده اند یا
تحریف نموده اند بهرحال اینها مسلم مصحف است و کلام عجیب غریب اینست که در سی
سی و دویم نوشته که هرهو شیاری میفهمد دروغ است و افتراء که نسبت بهارون
میدهد که گوساله ساخت و اینست عین عبارت او که نقل میکنم بشنو و عبرت
بگیر میگوید و هنگام دیدن قوم که موسی در فرود امدن از کوه درنگ مینماید
ان قوم نزد هرون جمع امده و یرا گفتند که برخیز و از برای ما خدایانی بساز که
در پیشاپیش ما بروند زیرا که این موسی مرد یکه ما را از ملک مصر بیرون اورد
نمیدانیم و یرا چه واقع شد و هرون با یشان گفت گوشوارهای زرینی که در گوش
زنان و پسران و دختران است بیرون کرده نزد من بیاورید پس تمامی قوم
گوشوارهای زرینی که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده نزد هرون اوردند
وانها را از دست ایشان گرفته انرا با الت حکاکی تصویر نموده ازان گوساله ریخته
شده ساخت و گفتند که ای اسرائیل اینها یند خدایان تو که ترا از زمین مصر
بیرون اوردند بعد نقل میکند وحی خداوند را بموسی و غضب خدا و دعای
موسی و برگشتن او و غضب فرمودنش بر هرون را تا اینکه میگوید هرون تفصیل را
عرض کرد و عرض کرد من بایشان گفتم هرکس که طلا دارد انرا بیرون نماید
پس بمن دادند و انرا باتش انداختم و این گوساله بیرون امد و حال تورا بخدای
موسی قسم میدهم انصاف ده ایا می شود از قصه راست باشد والله چه طور

تصور میشود که هرون پیغمبر که چند فصل قبل تصریح کرده در خود توریة که او
نبی است و اجماعی یهود و نصاری و مسلمه است که هرون پیغمبر و معین و خلیفه
موسی بوده بت بسازد و قوم را بت پرست کند وانقدر امانت و دیانت
نداشته باشد که چهل روز صبر کند و از دین خدا بیرون نرود علاوه که در مقام
اعتذار دروغ بگوید اول میگوید با الات حکاکی خودش ساخت گوساله را
اینجا میگوید من زیورها را بجم در اتش خودش گوساله شد پس پیغمبری که هم
بت بسازد هم دروغ بگوید چه طور پیغمبر است و اگر بگویند که این هرون
پیغمبر نیست بلکه همان سامری است که باز اسم من کو راست عرض میکنم دروغ
میگویند سامری موسی بن مظفر است که در مصر بدنیا امد در عصر فرعون
و بعضی یهود میگویند سامری پسر بلعم بوده و بظاهر ایمان اورد و همراه موسی
امد و بعضی از اهل لغت نوشته اند که سامری یکی از علوج کرمان بوده و اگر
بگویند هرون دیگر است عرض میکنم اولا که سباق و سیاق عبارات خود این فصل
شاهد است که مراد هرون خلیفه است و ازاین که گذشته عرض میکنم قصه سامری
عالم را پر کرده چیزی نیست بر کسی مشتبه شود و شک نیست که ان شخص که گوساله را
ساخته سامری بوده و در سامریان هرون نام نشنیده ایم و در قران هم که
خداوند بلفظ سامری فرموده احدی از یهود منکر این مطلب نشدند اگر صانع
گوساله سامری نبود البته یهود دست اویز بدست میاوردند و بحثی میکردند
ولا اقل سؤالی میکردند که چرا سامری فرمودی و مثل عبد الله بن سلام با ان
فضل و علم این حکایت را انکار نکرد پس بداهة او از سامریان بوده و از ان

طایفه نشنیدیم هرونی باشد و از توریة هم چنین مطلبی برنمی اید و با یکی از علما
در این باب مباحثه نمودم این مساله را منکر نبود که مراد هرون پیغمبر است ولی
میگفت مقصود هرون بت ساختن نبود بلکه خواست انها را مشغول کند تا
حضرت موسی تشریف بیاورد همینکه طلا را در بوته ریخت سامری پنهانی ان
خاک را که از اثر جبرئیل برداشته بود ریخت یکدفعه گوساله شد با صدا و معلوم
میشود که این تفصیل را خود ایشان بجهة اعتذار ساخته اند خلاصه مسلم است که مراد
گوینده هرون پیغمبر است و از بنی اسرائیل بعید نیست این تهمت را بهرون بزنند
چرا که تهمت بلوط پیغمبر هم زدند بنوح پیغمبر هم افترا بستند و این تهمت را نیز بهرون
زدند تا برانها که بعد بت پرست شدند عذری باشد خلاصه بر ذی عقل مشتبه
نمیشود که سفر خروج هم بالتمامه از توریة اول نیست و اگر چند حکمی هم از توریة است
معین نیست کدام است و اما سفر سیوم که سفر ویقرا باشد و انرا سفر لویان
میگویند و مراد سفر احبار است که در ان احکام ذکر شده و اگر سیاق و
سباق انرا هم ملاحظه کنی خواهی یافت که بروش روایتست مثل اینست که
کسی حکایت کرده باشد احکامیرا که بحضرت موسی شده و اطمینانی هم نداریم
که همه حکم خداوند باشد بعد از ان حوادث که بر توریة وارد شده و سابقا
عرض کردیم و سفر چهارم سفر بمیدبار است و بعضی دیدبار روایت کرده اند
و مراد از ان عدد است و این سفر هم بیان طوایف بنی اسرائیل است و تفصیل
کارها و سفرها و اسامی قبایل و اعمال ایشان و توالدی که اینها دخلی بکتاب
حکم ندارد و بنا نیست که خداوند این طور کتاب نازل فرماید بلکه باین

شبیه است که کسی تاریخ عمل حضرت موسی را با قوم نوشته باشد و بعضی تفاصیل هم
دارد که عقل استبعاد مینماید که حکم خداوند باشد مثل آن تفاصیل هدایای مجلس
اجتماع بآن وضعها که حکم شده ولی انکار هم نمیکنیم شاید خداوند فرموده
باشد بجهة امتحان و شاید هم ملاها بجهة مداخل خود شرحی نوشته باشند
و بعضی منکرات هم در این سفر ثبت است از آنجمله که بلعام بن باعور عراق خدا را
خواب دید و ملائکه را دید و خر او ملائکه را دید و هم چنین در آن مذکور است
که شراب بقربانگاه ببرند و قربان کنند و مسلم است که خداوند امر بحرام
نمیکند با اینکه در خود توریة نهی از آن فرموده چگونه امر بآن میکند و
این نه سخنی است که من میگویم بلکه بعضی از یهود بآن مقرند که این افترا بر خدا
و رسول است و ابدا حضرت موسی علیه السلام شرب خمر را تجویز نفرموده و از جهة
تنگی مجال نمیتوانم در این مقام همه آیات که در توریة و کتب انبیا در حرمت خمر
موجود است نقل نمایم ولی آیه از توریة نقل میکنم که در نزد یهود معتبر تر
از سایر کتب است تا بدانی حرمت و خباثت شرابرا در سفر لویان میفرماید ه

ویدبر ادونای ال اهرون لئمور یین وشخار ال تشت اتاه وبانیخا ایتاخ ببؤاخم

ال اوهل موعد ولؤ تاموتو حقت عولام لدوروتیخم یعنی خداوند هرون را متکلم
شده گفت تو و پسرانت بهمراهت هنگام درآمدن شما بخیمه مجمع شراب و مسکرات را
نخورید مبادا که بمیرید و در قرنهای شما قانون ابدی باشد پس قبح
شراب خوردن از این آیه ظاهر است و در بعضی کتب انبیاء تصریح بحرمت
ان شده و در بعضی کتب عهد جدید هم ذکر حرمت هست پس چه طور

با وجود این خداوند امر فرماید که شراب هم ببرند خلاصه بطلان این کلمات
ظاهر است و توریة اجل از این بوده که در آن این قسم اباطیل باشد و سفر پنجم
سفر تثنیة الاشتراع است قدری از آن باز تاریخ است و قدری احکام در آن
که شاید از حضرت موسی باشد و در نزد یهود خیلی معتبر است و شاید کمتر
تصحیف شده باشد و در این سفر است اخبار به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
که نتوانستند تحریف کنند و باقی گذاردند و خداوند خواست که حجت خدا
برایشان تمام شود پس این چند آیه را خود روایت کردند و در این سفر باز
تاریخ حال موسی و اسفار او و موتش و گریستن بنی اسرائیل و نبوت یوشع
بعد از او و عجب اینست که در این سفر در فصل آخر معین و صریح نوشته که قبر
موسی تا امروز معلوم نیست کجاست و من عین همان عبارت را از توریة صحیح
برای تو نقل میکنم که یهود و نصاری نتوانند منکر شوند و بدانند که بعضی مسلمین
مطلع بر کتاب ایشان هستند و گول ها را نخورند و مسلمین یقین کنند که آنچه عرض
میکنم حق و صوابست در آخر توریة است بعد از آنکه حضرت موسی از بیابانهای
مواب آمد سر کوه برابر یریحو برآمد و آن اراضی را مشاهده فرمود و یومر ادونای
الاو زوث ها ارص اشر نشبعتی لابراهام لیصحاق و لیعقوب لمور لزرعخا اتننا
ابیتا بعیناخا و شاما لو تعبور و یامت شام موشه عبد ادونای بارص مواب عل پی
ادونای و یقبور او تو بگی بارص مواب مول بیت پعور و لو یادع ایش ات
قبوراتو عد هیوم هزه و موشه بن ماه و عسریم شانا بموتو لوخا قصا عنو
ولو نا لحو و ییکو بنی یسرائیل ات موشه بعربوث مواب شلوشیم یوم و سیمو یام

نجی ایل موشه یعنی فرمود خدا باو اینست آن زمین که عهد کردم با برهیم و باسحق
و بیعقوب بگفتن بنسل تو بدهم آنرا بنمودم تو را و نظر تو و با نجا نگذری و رحلت
کرد آنجا موسی بنده خدا در زمین مواب بامر خدا دفن کرد او را در گای
در زمین مواب برابر خانه بعور و ندانست مردی قبر او را تا امروز اینک و
موسی پسر صد و بیست ساله رحلت کرد او نه کند شده بود چشمان او و نه تغییر
یافت چهره او و گریه کردند بنی اسرائیل موسی را در عربوت مواب سی روز
تمام ایام گریه تعزیه موسی بعد فقره نبوت یوشع را میفرماید و فارسیش اینست
که یوشع پسر نون پر الهام عقل زیرا که مالید موسی دستهای خود را براو
و شنیدند از او بنی اسرائیل و عمل کردند بقول او و بعد از موسی در بنی اسرائیل
پیغمبری مثل موسی بر نخواست تا اخر آیات که اینجا تمام تورات است حال تورات
نجی موسی میخوانم خودت انصاف ده که این تفصیل کتاب خداست که در اول
امر موسی بر موسی نازل شده حاشا و کلا عاقل خود میفهمد که همه اینها بعد
نوشته شده معنی ندارد قصه موت و دفن و عزاداری خود شخص را شخص
باین طور بگوید و اگر بنا بود این حالات بر موسی نازل شود می بایست بطور
اخبار از زمان آینده باشد نه قصه حال گذشته و حال اینکه می بینی که همه
قصه گذشته است حتی همین آیه اش که حاصلش اینست که در بنی اسرائیل پیغمبری
مثل حضرت موسی بر نخواسته و یهود میخواهند باین سند لال نمایند که مطلقا
پیغمبر بزرگی مثل موسی نمی آید معلوم میشود این از موسی نیست و از خدا نیست
بلکه فضلی است که آنکه تورات را نوشته خواسته آخر تورات از آن بزرگوار ذکر کند

کند و هریک از اینها اگر بر تو مشتبه شود این فقره که میگوید تا امروز قبر موسی
معلوم نشده دلیل صریح است که این فقرات از توریة نیست و اگر بگوئی همین
سوره ملحق شده بتوریة یا آیات چند باین سوره ملحق شده میگوییم پس همه براهین
تو دروغ شد و اگر قدری از انجویز نمودی تحریف کرده باشند باید هم جایز است
تحریف شده باشد پس مسلم شد الحمد لله از همین اسلوب توریة که این کتاب خدا
نیست و خود یهود معترفند که توریة از دست رفت ولی میگویند انبیا بعد نوشتند
و بعضی میگویند عزیر نوشته ولی آنهم معلوم نیست دلیلی در دست نداریم و اگر هم
انبیا از روی نوشته‌اند اصلش در دست اوصیا ایشان نیست و انهمه تحریفاتی که عرض
کردم سابقا بران نسخ که در دست مردم بوده وارد آمده است این بود حال توریة
و اما سایر کتب عهد عتیق که ابدا محل اشتباه نیست خود شان مینویسند در ترجمه‌ها
که اینها تاریخ انبیاء است و خود انها را هم که ملاحظه کنی می‌بینی بعضی قصص است
بعضی مشحون بمنکرات است و علی ای حال هیچ یک از انها ثابت نیست و اگر ثابت هم
باشد کتاب آسمانی بعید است که باشد چرا که لحن و سبک انها دلالت براین ندارد
خود یهود هم چنین ادعائی ندارند که اینها کتاب آسمانی است و اما زبور اصلش
کتاب آسمانی بود ولی حکمی در ان نیست الا قلیل و انچه از حکایات بر میاید باید
تصحیف شده باشد اخبار ما هم فی الجمله دلالت براین دارد و بعضی فقراتش هم
از قبیل همان مزخرفات که بسایر کتب ملحق کرده‌اند و مسلما از خدا و رسول نیست
در ان موجود است و بناء هذا الحاقی است ولی نوعش باین شبیه است که
کسی مناجاتهای حضرت داود علیه السلام و بعضی ایات زبور منزل را

جمع نموده باشد واما انجیل بهتر اینست که فصلی خاص در باب آن عرض کنم

فصل چون سابقا وعده نمودم کیفیت جمع نمودن اناجیل را عرض نمایم
در اینجا موقع بیان نیست عرض میکنم بعضی مجملا روایت مینمایند که این اناجیل را
شاگردان حواریین جمع نمودند و در حدیث هم همین قدر مذکور بود که سابقا
عرض شد وچون پادری در ایرادش گفته که مسلمین مدیون نصاری هستند
در بیان وقت وتحریف کتب عرض میکنم امر نوشته از آنچه عرض شد معلوم شد
واما انجیل بدانکه بعد از رفع عیسی علیه السلام نصاری بسیار کم بودند و ضعیف
گفته اند که هفتاد و یکنفر بودند و بعد از این واقعه عظیمه پریشان و مضطرب
شدند و مدت دعوت حضرت عیسی علیه السلام هم بسیار کم بود نصاری
میگویند که تمام دعوت سه سال و سه ماه و سه روز بوده و بعید هم نیست که
همین قدرها بیشتر نباشد چراکه مدتها خائف وپنهان بودند بعد از ظهور هم
مدتها امرشان مکتوم بود و از اول ولادت تا غیبت ایشان هم سی سال بیشتر
نبود در این مدت قلیل با عدم صلاحیت زمان وکثرت اعداء وبد نفسی یهود
که از قتل انبیاء باک نداشتند بحدیکه یکروز هفتاد پیغمبر کشتند و رفتند عقب
کسب خودشان وهیچ غمشان نبود وحال اینکه جبلی بشر است که اگر یک طفل
ششماهه از طایفه بمیرد هرچه قسی القلب باشند یک روز عزاداری میکنند اینها
از قتل هفتاد پیغمبر غم نداشتند خلاصه با این شقاوت ایشان حضرت عیسی
علیه السلام نمیتوانست امر خود را ظاهر فرماید این بود که هیچ وقت دعوتهم
یکجا مقیم نبودند و دائم سیاحت فرمودند وتنها بشهرها داخل میشدند و در خفیه بند

دعوت

دعوت میفرمودند خلاصه طولی نکشید که حضرت غایب شد انجیل هم مسلّم
که نسخ عدیده نشده بود موافق آنچه بعضی اهل سیر حکایت کرده اند در این آشوب
وفتنه انجیل هم از دست رفت و امر باین منوال گذشت و تا حواریین در میان
بودند آسوده بودند بعد از حواریین ملاحظه کردند که حواریین رفتند و
انجیل هم در دست نیست با اوصیاء هم که گروشی نداشتند بلکه اختلاف در میان
ایشان پیدا شده بود و اوصیا هم از ترس یهود و سلاطین عجم و غیرهم پنهان
وخاموش بودند پس دست مردم با انجیل حق نرسید یکدفعه ملتفت شدند
ومضطرب شدند بجدّیکه خواستند از دین یکلی بیرون بروند و درهای کلیسا را
ببندند لوقا و مرقس ایشانرا تسلی دادند و گفتند ما انجیل را ضبط داریم و برای
شما مینویسیم و نصاری میگویند اول کسیکه انجیل را نوشت متی بود که بلفظ
عبری نوشت بعد از پانزده سال از صعود علی ما قیل یک انجیل دیگر مرقس
نوشت بلغت سریانی و بعد از هفده سال یکی دیگر لوقا در انطاکیه بزبان یونانی
نوشت و یکی دیگر یوحنا که از همه اکمل بود بعد از پنجاه و سه سال از صعود
در شهر ابی سوس بزمان رومانی نوشت و اینرا زبان لاتینی ولیتین میگویند
وبعضی خود این چهار را از حواریین میدانند ولی اهل سیرت میدانند که
اینها حواری نیستند و اسما حواریین را خود ایشان در اناجیل نوشته اند
واین یوحنا دیلمی است و آن یوحنای حواری غیر از اینست زیرا که علامتی
که یوحنا ذکر حواریین را همه جا بغیبت میکند و کذلک متی هم همه طور مینویسد
علاوه که اسماء همه را نوشته و اسم متی را که مینویسد مینویسد متی که عشار بود

رعیسی با نها چنین گفت و چنان گفت اگر خود شان از انها بودند اشاره در کلام
میگذاردند و در حدیث هم که شنیدی امام میفرماید که اینها تلامذه هستند
و لوقا و مرقس که مطلقا اسمشان در حوارین نیست این است تاریخ نوشتن انجیلها
و سبب تعجب است از کسی که ادعا کند که این انجیلها عین انجیل اسمانیست و حال انکه
خود نویسندگان چنین ادعائی نکرده اند اما اولا اگر بخوانی انها را می بینی
که هر یک از شاگردان حوارین تاریخی نوشته اند از اول ولادت حضرت عیسی
تا انوقت که ان بزرگوار را بنابر رای ایشان بردار کشیدند و فوت شد و دفن
نمودند جسد مقدس او را بعد زنده شد و بنابر رای حق نه دارش کشیدند
نه فوت شد بلکه عکس خود را روی یکی از حوارین گذارد و خود بالا رفت
باسمان جمیع تاریخ است نهایت در این تاریخها بعضی مواعظ و نصایح ان بزرگوار را
نوشته اند و بعضی فرمایشاتوا روایت کرده اند از کجا بفهمیم که اینها این انجیل یا مواعظ
ان حضرتست و ثانیا ملاحظه کن در انجیل مرقس در اولش نوشته اغاز بشارت
عیسای مسیح فرزند خدا چنانچه در رسایل رسل نوشته شده است که اینک من
رسول خود را در پیش روی تو میفرستم که راه ترا در پیش تو اراسته کند ملاحظه
نما که خودش اول نوشته که اول رسایل چنین نوشته بعد بنا گذارده تاریخ
نوشتن و اول انجیل لوقا خودش نوشته از انجا که جمعی شروع نموده که
انوقایعیرا که در میانه ما بیقین پیوسته است تبیین نمایند همچی که انانکه
ز اغاز بچشم خود میدیدند و خادمان کلام بوده بما رسانیده اند من نیز مصلحت
چنان دیدم که انوقایع را تماما من البدایه بکمال تفتیش نموده برحسب اتصالشان التحریر

تحریر نمایم برای نوای تیوفیلس گرامی حال تو خود انصاف ده که خود لوقا
در باره خود شهادت میدهد که من وقایع مینویسم واگر عادلش میدانی که
میگوید سایرین هم تاریخ نوشتند واین اشاره بصاحبان انجیلهاست که سابق
نوشته اند پس تو چرا ادعا میکنی چیزی را که خود شان نگفتند اما که نگفتند ما
حکایت انجیل آسمانی میکنیم تو برایشان می بندی بلی شاید در این میانه مثل
اینکه فرمایشات عیسی را روایت کرده اند بعضی هم از انجیل باشد از این قدر
استنکاف ندادیم وثالثا عرض میکنم کتاب آسمانی مختلف ومتعدد نیست اولا
خود نصاری میگویند چهار انجیل انجیل اول که یکی بوده چرا چهار شد خود
نسبت میدهند اینها را بصاحبانش بر سر ورقهای کتب مطبوعه علانیه مینویسند
که بر هیچ عاقل مشتبه نماند ومینویسند ومیگویند انجیل متی وانجیل مرقس
وانجیل لوقا وانجیل ماریوحنا اگر اینها انجیل عیسی است چرا باینها نسبت
میدهی واگر بگوئی اینها روایت کرده اند از یک کتاب عرض میکنم پس چرا
مختلف است مسلما ترتیب ومعنی اینها مختلف است وزیاد وکم دارد وتفاوت
دارد کدام یک حق است وکدام یک باطل واگر بگوئی هر یک بعض انجیل است
وچهار کتاب تمام انجیل است عرض میکنم دروغ گفتی هر یک تاریخی است علاحده
که چهار نفر خواسته اند تاریخ یکزمان ویکوقت را بنویسند پس هر کدام بسلیقه
خود چیزی نوشته اند وعجب است که بعضی مطالب را اگر هر یک نوشته اند
مختلف نوشته اند مثلا نسب حضرت عیسی را ماریتی نوشته اند در همان
اول کتاب وما ولوقا هم نوشته در فصل دهم وهر یک بقسمی نوشته اند ما رستی

مینویسد عیسی بن یوسف بن یعقوب بن متان بن العازار بن الیهود بن اکیم بن صادوق
ابن عازور بن الیاقیم بن ابیهود بن زربابل بن شلتئیل بن یکنیان یوحانیا بن یوشیاه
ابن امون بن منسه بن حزقیاه بن احاز بن یوثام بن عوزیاه بن یورام بن یهوشافاط
بن مصلی بن مطاث بن لاوی اسا بن ابیاه بن رحبعام بن سلیمان بن داود ملک
ومار لوقا نوشته یوسف بن مصلی بن مطاث بن لاوی بن ملخی بن ینا بن یوسف بن
مطاثیا بن عاموس بن ناحوم بن اسلی بن نکی بن ماات بن مطاثیا بن شمعی بن یوسف
ابن یهودا بن یوحنا بن ریصا بن زربابل بن شلتئیل بن نیری بن ملخی بن ادی بن قوصام
ابن المودام بن ایر بن یوسی بن العازر بن یوریم متثات بن لیوی بن شمعون بن
یهوداه یوسف بن یونان تا اخر بهمین قسم نوشته و ابتدا نسب را بداود و سلیمان نرسانیده
حال میگوئی کدام یک حق است و این اختلاف عظیم از چه جهة است در این امر
باین واضحی یا باید اقرار نمائی که یکی باطل است یا باید بگوئی که هر دو باطل است
واگر بگوئی هر دو حق است و نقل بمعنی کرده اند اسما را عرض میکنم باز اختلاف
حاصل است و در کتاب خدا اختلاف نبوده باز اختلاف دیگر اینکه در انجیل متی
نوشته که هیرودیس در همان اول امر که حضرت عیسی را یوسف بمصر برده بود
مرد و بعد از مردن او در خواب وحی شد با و که عیسی را بردار و بسرزمین بوم اسرائیل
برو و از خود انجیل متی چنین بر میاید که مدت مدیدی هیرودیس بوده بلکه
قاتل حضرت یحیی هم خود اوست و از انجیل مرقس و لوقا چنین مستفاد میشود
که هیرودیس بعد از ان زمان هم زنده بود و حاکم بیت المقدس بود این اختلاف
از چه جهة است هیرودیس دو نفر نبودند همان هیرودیس است که از جانب قیصر حاکم

شلتائیل غ
عاموص غ
متاثیا غ
حسلی غ نجا غ
شلتائیل غ

حاکی آن صفات بوده بلکه در کتاب حواریین در باب دوازدهم نوشته که هیرودیس
یعقوب برادر یوحنا را بقتل رسانید و این فقره مدت زمانی بعد از حضرت عیسی
بوده و هکذا در تولد حضرت عیسی ملاحظه کن متی چه مینویسد و لوقا چه مینویسد
چه قدر اختلاف در میانست و نیز ملاحظه کن یوحنا از چه زمان نوشته و
سایر از چه زمان و بعضی که عالم بوده اند بعلم کتب سماویه روایت کرده اند
که سایرین تصریح نموده اند که هیرودس تا زمان گرفتن عیسی بوده پس اینها
چه قسم درست می آید و سابقا شرح دیگر از حدیث نقل نمودیم که حضرت امام
رضا علیه السلام بر جاثلیق ایراد فرمودند و در همین اناجیل همان عبارات موجود
پس چه طور میان اینها جمع میشود و رابعا عرض میکنم که منکرات متعدده در این
اناجیل ثبت است که ساحت حضرت عیسی علیه السلام اجل از این فرمایشات است
در انجیل مرقس مینویسد که حضرت نانی را پاره پاره کردند باصحاب دادند
فرمودند بخورید این جسم من است و جامی باینها دادند فرمودند بنوشید
این خون من است بشما میگویم عهد کردم بعد از این از دختر رز ننوشم تا آنروز
که در ملکوت آسمان تازه اش را بنوشم و در ترجمه عربی مینویسد عصیر الکرم
و عصیر در زبان عربی محتمل حلال و حرام هر دو هست ولی چون مترجم فارسی
مطلع بر لغت یونانی بوده معلوم است که مفهوم از آن لفظ خمر بوده و در ترجمه
عربی ندانسته باین لفظ ترجمه کرده و در این انجیل متی هم همین طور است و
در انجیل یوحنا در اصحاح دویم در آیات اولی بیان میکند حاصل مطلب را
عرض میکنم در قانای جلیل سوری واقع شد مادر عیسی ع آنجا بود و خود

آنحضرت

آنحضرت و حواریین را دعوت خواسته بودند شراب ایشان کم شد مادر عیسی
خدمت آن حضرت عرض کرد که شراب کم شد فرمود ای زن مرا با تو چه کار است
هنوز وقت من نرسیده مادرش بخادمان گفت هرچه بفرماید عمل نمائید
در خانه شش کوزه سنگی بود فرمود اینها را آب کنید آب کردند بمعجزه
آن حضرت خمر شد فرمود قدری نزد میر مجلس ببرید میر مجلس چشید دید
شراب خوبیست بداماد گفت مردم شراب خوب را اول مجلس می آورند
تو آخر آوردی این سخن یعنی چه اما شراب را که همه انبیا حرام کردند حضرت
عیسی حلال میدانسته یا احرام میخورده و از جام که بحواریین داده چه بوده
و حاضر شدن پیغمبر بمجلس شراب یعنی چه و مستی دادن مردم یعنی چه و معجز
نمودن بشراب نوشانیدن یعنی چه اگر مراد معجز بود که استحاله نمودن آب
بچیزهای حلال هم ممکن بود اگر میگوئی هنوز عیسی حکمش را ظاهر نکرده
بود عرض میکنم حکم موسی که ظاهر بود و موسی از خمر منع فرمود پس مریم چه
طور شراب بمجلس آورد و آن حضرت چرا باعث شد و اگر بگوئی عیسی حلال
میدانسته عرض میکنم اولاً که عقل قبول نمیکند که پیغمبری که بجهة اصلاح نفس
و تکمیل عقل مبعوث میشود و مردم را بعبادت وامیدارد اذن دهد که مسکر
استعمال نمایند چراکه مسلم شعور را زایل میکند و ایشان بجهة تکمیل شعور آمده اند
و ثانیاً حضرت عیسی شرع موسی را تغییر نداد اینک در توریة و بعضی از کتب
انبیاء موجود است نهی از استعمال مسکر بلکه در کتاب شوقطیم شرحی مفصل
نوشته از مردیکه در صرعاه بود و شرح حال داده تا اینکه فرموده ملکی نازل شد

شد بزن او و گفت تو عاقره بودی اما حال حامله شدی پسری خواهی زائید
یعنی انکه با حذر باشی شراب و مسکرات ننوشی و از هر چیز ناپاک اجتناب کنی
زیرا که ان پسر در رحم مادر نزد خدا خواهد بود و رهانیدن اسرائیلیان از
فلسطینیان اغاز مینماید تا اخر عبارت و مکرر ملک ان زن را نهی از مسکر خوردن کرد
و پسر بعد از انکه متولد شد او را شمشون نام نهاد و نبی شد حال ملاحظه
کن که خدا و ملک ان مادر را که مادر رسول او و در رحم اوست از مسکر منع میفرماید
پس چگونه تصور میشود که خود پیغمبر مسکر بیاشامد و در کتاب شعیا ست وای
بر کسانیکه صبحگاه بر میخیزند تا پیروی مسکرات نموده تا شام درنگ مینمایند که
شراب ایشانرا گرم کند و در مجالس خود بربط و دف و سنطور و نای و شراب
موجود میکنند تا انکه میفرماید وای بر کسانیکه بنوشیدن شراب پهلوان
و در مزج مسکرات قوت میدانند و هکذا در جای دیگر در مذمت شاربین
خمر فرمایشها نیست تا انکه میفرماید که ایشان یعنی مدعیان باطل که مسکرات
مینوشند در رؤیا خاطی و در فتوی ساهی اند پس بنابراین محالست که شارب
خمر رسول شود و همچنین در سایر کتب انبیا حرمت خمر موجود است پس وای
بر انکسیکه نسبت این کلام را بعیسی روح الله دهد اگر نویسنده این انجیل مردی
بر حق بوده لا محاله این کلام را محرفین ملحق کرده اند یا تصحیف نموده اند و اگر بر
باطل بوده که کلام خود اوست و انچه از قول جاثلیق در احتجاج حضرت امام رضا
علیه السلام معلوم شد خود نصاری هم در حق ایها بدگمان بوده اند چرا که همینکه
از او سؤال فرمود حال یوحنا را و بعد بیان فرمود اختلاف کلام او را با سایر

عرض کرد

عرض کرده‌ام معاف دارید از ذکر حال آنها پس معلوم میشود که اعتقادی بآنها
ندارند و عجب است از نصاری که این فقره که در خمس عرض شد از انجیل تصدیق
میکنند و حال اینکه ما و بولس که کثیری از ایشان باو معتقدند در نامه که باهل
غلاطیا نوشته تصریح بمنع از مسکر کرده اگر باو اقرار دارند پس چرا قول مرقس را
قبول دارند و حال اینکه میگویند بولس پیغمبر است و خود او در کتابش ادعای
نبوت کرده است و مرقس نه نبی بوده نه وصی بلکه شاگرد حواریین بوده و
بعد از عیسی انجیل را نوشته و عجب اینکه در انجیل لوقا مینویسد که از میوه رز
نخواهم آشامید و این مطلب با آن مطلب خلاف دارد و اگر کلام خدا بود
مختلف نمیشد و همین یک شاهد است بر تحریف انجیلهای دیگر خلاصه نصاری
نزد عالم نمیتوانند ادعا کنند که این اناجیل از حضرت عیسی است و این پادری
در اصطلاح تنها بقاضی رفته و قول او مسموع نیست و خود اناجیل منکر اوست
و مارلوقا که شاهد صادق است بقول ایشان گواه این مطلب است بلکه چنین
معلوم است که کتاب برکسیس یعنی اخبار حواریین هم از اوست چرا که سر این کتاب
نوشته که تاریخ احوال عیسی و امور دیگر پیش از این افتاده نوشتم برای تاوفیلا
حال احوال حواریین را مینویسم این حاصل کلام اوست و تاوفیلا همان تیوفیلس
و همین شهادت میدهند که مصنف هر دو مارلوقا باشد و یکی از نصاری میگفت
مصنف آن کتاب یوسف قاروا است ولی این بعید است والله اعلم باری و
از منکرات عجیبه اینست که در این اناجیل خدا را باسم پدر خوانده و عیسی را پسر
و گاه عیسی را خدا خوانده و این مسلم تصحیف و تحریفست یا افتراست بر حضرت

عیسی و شاید در انجیل اول روح القدس را حضرت عیسی علیه السلام
پدر خوانده باشد یا خاتم صلی الله علیه و آله را باسم پدر خوانده با
اینها تصحیف کرده اند و همچنین باز ملاحظه نما در حکایت تکلیمیکه حضرت
فرمود در کتاب مرقس حکایت میکند از وقتیکه حضرت رو بدهات قیصر
فیلیپوس میرفتند در اثنای راه با شاگردان صحبت فرمودند که مردم
میدانند جواب دادند که بعضی میگویند یحیی و بعضی ایلیا و بعضی یکی از انبیا
اینها فرمود که شما مرا چه کس میدانید پطرس جواب داد که تو مسیح هستی
پس اینها را قدغن فرمود که هیچ کس را مطلع نسازید و شروع در تعلیم ایشان
و فرمود که فرزند انسان را ضرور است متحمل چیزهای بسیار شدن و از مشا
و رؤسای کهنه و نویسندگان مردود شدن و کشته گشتن و بعد از روز
برخواستن و این فقره را آشکارا فرمود چنانچه پطرس او را گرفته شروع
بملامتش نمود و او برگشته بر شاگردان خود نظر افکنده پطرس را
فرمود که ای شیطان از عقب من برو زیرا که اندیشه تو از الهیات نیست بلکه
از انسانیات است حال ملاحظه نما این کلام مرقس است که نسبت به پطرس داده
تصور کن پطرس که وصی حضرت عیسی است چه طور میشود عیسی علیه السلام
باو بفرماید ای شیطان و او را ملامت فرماید و همین قصه را متی ذکر
میکند بنحو دیگر بعد از آنکه فرمود شما مرا چه کس میدانید شمعون پطرس جواب
داد تو مسیح پسر خدای حی هستی فرمود خوشا حال تو ای شمعون که از این جهت جسم
و خون ترا اندیدی بلکه پدر من که در آسمانست بر تو ظاهر کرد و من نیز ترا میگویم

که توئی پطرس و بر این سنگ کلیسای خود را بنا خواهم نمود و درهای جهنم
بر تو استوار نخواهد بود و کلیدهای مملکت آسمان را بتو خواهم بخشید و
هرچیز را که تو در زمین عقد کنی در آسمان معقود است و هرچیز را که در زمین
حل کنی در آسمان حل است حال تو انصاف را پیشه خود نموده این کلمات کدام یک
حق است و کدام یک باطل و بعد از همه این عیوب که بر اناجیل وارد آمد و همه
برها نیست قاطع بر اینکه اینها کتاب خداوند نیست و از روی انصاف در اسلوب
اینها نگاه کن و خودت عقل خود را حکم کن و با نفس خود تکلم کن که این قسم کتاب
خدای حکیم برای چه نازل میکند و این چه سبک است اینها که همان تاریخ حال
عیسی است و قدری از حال حواریین و مردم تا زمان رفع عیسی ثم نزول این
تاریخ چه بوده خداوند بر پیغمبر خود چیزی نازل میکند که ثمری بخشد و سبب
هدایت بندگان شود تاریخ که خودشان میدانند و اگر بگوئی بعضی مواعظ هم
دارد عرض میکنم اینها هم حکایت فرمایشات عیسی است و خدا بنا نیست از قول
پیغمبرش حکایت کند بلکه خدا امر میکند چنین بگو و چنان بکن باری درخانه
اگر کس است یک حرف بس است و بهمین قدرها هم که عرض کردیم اتمام حجت میشود
و اما سایر کتب عهد جدید یکی که سفر ابرکسیس است تاریخی است از اعمال
بعضی حواریین و بعضی اخبار و سلوک خلق با آنها در اینها که حجتی نیست فرض
میکنم راست هم باشد در حکم سایر تواریخ است و الا که همان هم بعضی مزخرفات
دارد و سایر کتب کاغذهائیست که بعضی علما و حواریین باطراف نوشته اند
مثل نامه بولس و یوحنا و یهودا و اینها هم سندش معتبر نیست و بر فرض معتبر باشد

کتاب آسمانی نیست چه صدق است چه کذب محض کاغذ است که باطراف نوشته‌اند
و در انها بعضی بدعتها و مذاهب باطله هم موجود است با اینکه اکثر انها هم نامهای
مار بولس است و او مردی مبدع بود در دین عیسی علیه السلام و در همین
کاغذهای او مکتوب است بطور ظاهر که انکار شرع موسی و عیسی را نموده و بدعت
ختنه نکردن و تثلیث گذارده و نامه مار یعقوب حواری صریح است در خلاف
قول او و توریة و انجیل برخلاف و حکم فرموده پس چه حجتی در این نامهاست
و بکوسا لزهم که در مکاشفه یوحنا ست ان هم که خوابیست که دیده دخلی بکتاب
اسمانی ندارد و بعضی که از شمعون است انهم سندش معتبر نیست علاوه بران که
قراین تحریف هم در ان موجود است پس ثابت و محقق شد والحمد لله والمنة
بعقل و نقل از طرق اسلام و خود یهود و نصاری که کتاب اسمانی در دست
یهود و نصاری نیست و اگر در این کتب چیزی هم از کتب اولی باشد نمیدانیم
کدام حق است و باطل کدام و اگر بگوئی پس شما مسلمین چرا باین کتب استدلال میکنند
بر نبوت خاتم صلی الله علیه و اله عرض میکنیم از جهاتی چند اول انکه بر ما
ثابت و محقق شد بادله بسیار که انبیا سلام الله علیهم امم خود را خبر داده اند
که حضرت خاتم صلی الله علیه و اله مبعوث [illegible] میشود و مسلم شده که در کتب
ایشان هم ذکر ان بزرگوار بوده پس در این کتب که می بینیم ان ذکر را میفهمیم که
این اخبار را از کتب سماوی نقل کرده اند و ثابت مانده و خداوند محافظت فرموده
که اتمام حجت بر امم بشود و مسلمین در دین خود بر یقین شوند و ثانی اینکه مسلم
میدانیم که خود امت غیب نمیدانستند که این اخبار را جعل کنند پس مسلم اینکه از انبیا

شنیده اند که در این کتب نوشته اند و سیوم بدلیل تقریر میگوییم که خداوند روا
نمیگذارد امت را که جمیع حجت او را پنهان کنند اگرچه بجهة امتحان ایشان در
جزئیات ایشانرا منع نکند پس امر مهم کلی را خداوند مسلم حفظ میفرماید چنانکه
اخبار عیسی را در توریة حفظ فرمود و نگذارد که یهود با آن عزمی که بر ابطال
امر حضرت عیسی و کتمان نبوت و حجت او داشتند خبرهای حضرت موسی را یکجا
پنهان دارند و اگر بعضی کتابرا آنها تحریف کردند کتاب دیگر را خدا ظاهر کرد
تا بر یهود حجت تمام شود و آن کسانیکه طالب حق اند نجات یابند و همچنین
امر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نگذارد بکلی حضرات از توریة و انجیل
و زبور محو کنند و محض اتمام حجت این قدر را ظاهر فرمود اگرچه بعضی تفاصیل را
باز دزدیدند و در توریة اصل صفات خاتم صلی الله علیه و آله از این ظاهر تر
بوده و خداوند هم ایشانرا مفتضح فرمود و رابع اینکه دلیل ما بر نبوت آنسرور
منحصر بنص حضرت موسی و عیسی نبوده و لازم هم نکرده که نبی صاحب شریعت
از نبی سابق منصوص باشد بلکه همان دلیل که نبی سابق را تصدیق کردیم نبی
لاحق را هم تصدیق میکنیم حجت خدا همه جا برهانست و هر پیغمبری با خود برهان
دارد پس خاتم صلی الله علیه و آله در وقتی برخواست که جای بود نبی مبعوث
شود و هیچ پیغمبری نفرموده بود که دیگر پیغمبر نخواهد آمد و اینکه هم جهال یهود
میگویند که بعد از موسی مثل موسی نمی آید یا آنکه شرع موسی ابدیست دروغ
محض است و در توریة خود شما چنین چیزی نیست پس حضرت پیغمبر برخواستند
با براهین نیره و ما تصدیق ایشان کردیم و چون در این کتب هم تصدیق آن بزرگوار را

دیدیم و اخبار را مطابق واقع یافتیم تصدیق نمودیم و پنجم آنکه استدلال
باین کتب یهود و نصاری است که اگر شما راست میگوئید و باز توریة
و کتب انبیا سلام الله علیهم اعتقاد دارید در اینها خبر پیغمبر هست چرا قبول
نمیکنید و اگر بگوئی قرآن دلالت میکند بر اینکه این توریة است چرا که بجا می
و کیف یحکمونك و عندهم التوریة فیها حکم الله ثم یتولون من بعد ذلك و ما اولئك
بالمؤمنین و بجا میفرماید قل فأتوا بالتوریة فاتلوها ان کنتم صادقین عرض
میکنیم نفرموده توریة اول نزد شماست بلکه مراد اینست که کتابی که شما توریة
میخوانید دستشماست و اینکه فرموده حکم خدا در انست شك نیست که بعضی
از حکم خدا در ان هست و نزول آیه در انوقت است که در باب رجم در زنای
محصنه یهود راضی شدند بحکم پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی نازل شد اینها چگونه
راضی شدند بحکم تو و حال آنکه این حکم در توریة موجود است و اینها اعراض
کردند و در همین توریة هم این حکم هست و یهود عمل بان نمیکنند و بعد بیان میفرماید
صفت توریة را و لوا که انا انزلنا التوریة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون تا آخر یعنی
توریة را نازل کردیم و در ان بود هدی و نور یعنی بشارت به پیغمبر صلی الله
علیه و آله و حضرت امیر در ان بود و نبیین بان حکم میکردند بعد از حضرت موسی
و این دلیل نمیشود که این توریة بر صورت اول باقیست بقرینه آنکه بعد میفرماید
بفاصله آیاتی و آتیناه الانجیل فیه هدی و نور تا آخر و قبل از این میفرماید و
لیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیه و مسلم است این اناجیل انجیل عیسی نیست و حکمی در آن
نیست مگر قلیلی آن هم از مواعظ و نصایح و معدودی بسیار قلیل از احکام شرعیه

پس معلوم شد

پس معلوم است که مراد انجیل اول بوده و اگر بگوئی چه طور حکم فرموده که باید
اهل انجیل بانچه خداوند دران نازل فرموده حکم نمایند عرض میکنم نسبت
باین اناجیل مشهوده این خاص است همین قلیل حکمی که دران هست و در باطن
مراد همان مژده ایست که خدا در انجیل داده در باب پیغمبر یعنی بان حکم راه
روند پس مسلم شوند و در این دیگر فرمود اگر راست میگوئید توریه را بیاورید
بخوانید بجهت این بود که انچه مطلب بود از همین توریه ظاهر میشد پس اینست
مراد خدا نه اینکه این کتاب اصل است بلکه صریح قرانست که این توریه
اول نیست چه اگر میفرماید که خداوند الواح بر موسی نازل فرمود و در انها
از هر چیزی موعظه نوشته بود اینست ایه کریمه وکتبنا له فی الالواح من کل
شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء و این توریه کتاب تاریخی است ناقص و قلیلی
از احکام جزئیه دارد باقی کجاست پس معلوم است که این توریه که خدا
نیست و زیاده حاجت بتفصیل دادن نیست و اگر مراد برهان بود
اقامه نمودیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون چندان مساله عمده
نیست زیاده از این حاجت تفصیل دادن نیست و لا محاله ناظرین در این جوابه
ملتفت هستند که پادری ادعاش همه محض حرفهای نرم ولافهای گزاف بود
و برهانی بر ادعای خود نداشت مگر همین دو سه حرف یکی اینکه چه براین ده
واداشته یهود را که تحریف کتاب خود را نمایند یکی اینکه خدا ایشانرا در توریه
منع کرده که توریه را زیاد و کم نکنند یکی اینکه مدعی داشتند و جمعیت زیاد بود
و کتاب بادم چه طور با این حال منصور بود تغییر دادن یکی هم اینکه نسخ قدیمه

ما دست داریم با این نسخ موافق است و از آنچه عرض شد ظاهر شد که اینها دلیل
نیست اما چه بر این وا داشته بود تحریف کنند مطلبی نشد اما اولاً که دانستی
که اصل تورات از میان رفت و خود شان میگویند انبیا نوشته اند و بعضی میگویند
عزیر و همان راهم که بعد نوشته از حکایات که عرض شد فهمیدی که چه ایشان را وا
داشت بر تصحیف نمودن و تحریف کردن و اما این سخن که خدا منعشان نموده بود
از تحریف خدا از بسیاری چیزها منع فرمود چرا مخالفت کردند این سخن را عاقل نمیگوید
شخص ناقص خطا کار است مخصوص اگر بی دین هم باشد و در هر ملتی این قسم مردم
بی باک بسیارند که از این اعمال بکنند خاصه اگر پای غیرهم در میان بیاید و الا
در میان خود نصارای در انجیل اختلاف است و مذاهب عجیبه در میان ایشان
هست و خود شان سرگردان و حیران مانده اند و متدینین ایشان تنها
هستند که مبدع بوده و فرع حضرت عیسی را خواست تغییر دهد
از عمل توریة منع نماید و میگفت دین یعنی اقرار بر ربوبیت عیسی دیگر
معنی ندارد و از این قبیل مزخرفات بسیار گفته حال چنین خلقی چه
کتب خود دارند و چه اعتقادی بدین و مذهب دارند و کذلک این حس
داشتند و جمعیتشان زیاد بود اینها هم استغرابا نیست و با آن تفاصیل که از بعض
ایشان پیشتر عرض شد و با آن حالات که یهود داشتند و من عرض نکردم هیچ بعدی
ندارد اینکارها کردن و اگر بر کسی صعب آید تواریخ احوال یهود را ملاحظه کند
می بیند این کارها را آنها از ایشان بر می آید خود شان جمع شدند شیع تورات را
تغییر دادند خود شان انبیا را کشتند خود شان نفاق کردند خود شان بت پرستیدند

گر اینها دلیل
که دانستی
وبعضی مسکو
چرا ایشانرا
ن نموده بود
عاقل مسکو
قسم مردم
ید و الان
یشان
یا دیو

بسم الله الرحمن الرحیم

صفحات هذا الکتاب

۱۳۴۲
سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین و اولاده المنتجبین اجمعین و بعد چنین گوید حقیر المذنب العاصی ابونصر بن محمد القطان الغزنوی که این رساله ایست در غرایب پیشینیان و قصه های گذشتگان و اخبار پیغمبران تا بندگان خدای عز و جل را بشناسند و اینها سؤالاتی است که جهودان از جناب رسول صلعم پرسیدند در حل مشکلات آنحضرت جواب فرموده و مسمی نمودیم بسراج القلوب تا دلهای مؤمنان از آن روشن گردیده باشد که این بی بضاعت را بفاتحه شاد گردانند و اسئل الله التوفیق والعصمة من الزلل و مجموع را بچهل و چهار باب قرار داد

باب اول در آفرینش اینجهان ذکر کرده شد بتوفیق الله تعالی بدانکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که یا رسول الله خبر ده ما را که خدا تعالی این جهان را بچند روز بیافرید جواب آنحضرت فرمود که بدانید خدا تعالی این جهان را بشش روز بیافرید که اول او روز یکشنبه بود تا روز آدینه و آسمان و زمین را بیافرید در روز دوشنبه آفتاب و ماه و ستارگان را بیافرید در روز سه شنبه جانوران عالم و خلقان را بیافرید جماعتی که در زمین هستند و جماعتی که در دریا باشند

و میان هوا را پیدا کرد و چهارشنبه آبهای عالم را پیدا فرید و نهرها را روان گردانید

درخت گوناگون و نباتهای رنگارنگ از زمین رویانید و روزی همه جانوران را قسمت

و تقدیر براند قوله تعالی وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواءً للسائلین در روز پنجشنبه

بهشت و حوران را پیدا فرید و در روز آدینه فرشتگان را آفرید و اصل گوهر آدم و حوا را در آن روز بیافرید

و در این روز فرمود تا آدم علیه السلام را سجده کردند و تخت آدم را برگردن گرفتند و در

بهشت بردند و گرداگرد بهشت گردانیدند چنانچه عجایب های بهشت را بدیدند که تخت را فرود آوردند و

باد دادند و در روز دوشنبه همه جهان را فرسایید چنانچه هیچ قصوری بهم نرسید قوله تعالی ولقد

خلقنا السماء والارض فی ستة ایام وما مسنا من لغوب خدای عزوجل میفرماید که همه را در شش روز

بیافریدم هرگاه خواستمی که اینهمه را و هزار چندان را بیک طرفة العین ساختمی ولیکن تأنی بنا نهادم تا بندگان

در کارها صبر و تأمل کنند و تأنی کارها را بسازند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید العجلة من الشیطان

والتأنی من الرحمن   آنجا که کمال کبریای تو بود   یک قطره هم از بحر عطای تو بود   ما را چه حد حمد و ثنای

تو بود   هم حمد و ثنای تو برای تو بود   **باب دویم**   سؤال از حضرت رسول ص پرسیدند که یا رسول

الله خبر ده ما را اول چیزی که خدای تعالی آفرید چه بود جواب آنحضرت فرمود که آن گوهری

بود از نور بر حد سبز و بزرگی او را کس ندانست الا خدای تعالی پس ایزد تعالی بر آن گوهر نظر کرد

آن گوهر از هیبت عزت آب شد و موج برآورد پس از وی بخاری برخاست چون دود و در هوا

بایستاد آن آب چنان از هیبت خدای تعالی میلرزید پس آنچه دود که در هوا بود ایزد تعالی از آن هفت

پاره گردانید پس هر پاره آسمانی را بیافرید و بقدرت خود معلق بطبقات و بستون در
و سطبری هر آسمانی را پانصد ساله راه قرار داد پس از آن کفی که بر روی آب جمع شده بود هفت
هر پاره زمینی را بیافرید و در زیر یکدیگر نگهداشت و سطبری هر زمینی را پانصد ساله راه قرار داد
یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یو
هفت طبقه زمین را بیافرید فرشته را بفرمود تا زیر هفت طبقه زمین آمد و بر گردن خود گرفت
و بازوی در مغرب سبحان میدارد تا روز قیامت پس پای آن فرشته اندر هوا معلق بود بعد
یاقوتی بیافرید از جنات فردوس و فرمود که این یاقوت را در زیر پای فرشته نهاد تا آن
یاقوت قرار گرفت یاقوت اندر هوا معلق بود و بعد از آن حق تعالی گاوی را بیافرید اندر
آنگاو چندین هزار دست و پا دارد و بزرگی آن گاو چندانست که شاخهای او از هفت آسمان
پس حق تعالی فرمود تا آن یاقوت را بر دو شاخ آنگاو قرار دادند تا یاقوت بر گاو قرار گرفت
آن یاقوت پانصد ساله راه است پس آنگاو بقدرت حق تعالی در هوا معلق ماند پس حق تعالی کم کم گاو
ماهی نهاد و آن ماهی آنستکه در قرآن مجید یاد کرده است ن والقلم و ما یسطرون در کتب
که روزی عیسی ع دعا کرد گفت الهی معبودا مرا آرزو است که آنماهی را بچشم ندار
آمد که یا عیسی در کنار دریا رو تا صبح ماهی تماشا کنی عیسی ع در لب دریا رفت و منتظر بود دید که ما
سر بر آورد مانند کوهی و بتعجیل تمام بآسمان روان شد و میرفت هرچند عیسی ع از چپ و راست
کرد هیچ جه پهنای او را ندید پس عیسی ع مدت پانزده روز در کنار آن دریا بود آن ماهی چون باد صر
میرفت عیسی ع و تعجب ماند و سر برآورد و گفت پروردگارا این ماهی آنستکه تمام عالم بر پشت او

حضرت پروردگار ندا آمد یا عیسی بدان و آگاه باش آن ماهی که تمام عالم بر پشت اوست
روز هفتاد هزار از این ماهی طعمه دست عیسی از این قدرت در تعجب آمده بیهوش شد چون
بهوش آمد این کلمات بر زبانوی جاری شد سبحان الملک الجبار سبحان الواحد القهار در قدرت
نظاره کردن چه خوش است اکنون آمدیم بر سر سخن پس آن ماهی که تمام عالم بر پشت اوست
سر او از جانبی و دم او از آسمانها در میانها گذشته پس چون گاو بر پشت ماهی قرار گرفت ماهی
عاجز بماند حق تعالی ابر آفرید تا آن ماهی بر روی آب مسکن گرفت پس خدای تعالی او را نگاه
میدارد تا روز قیامت آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود ما را چه حد حمد و
ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود **باب ششم** در صفت تمام آسمانها از حضرت رسول
پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما که این هفت آسمان که حق تعالی آفرید هر آسمان را چه نام است
و در هر یک چگونه فرشتگان باشند و عبادت ایشان چیست و چه تسبیح میکنند و بزرگ ایشان را چه
نام است **جواب** آنحضرت فرمود بدانید که خدای تعالی این هفت آسمان را از دود آفرید چنانچه
در اول یاد کردیم پس آسمان اول را از زبرجد سبز آفرید و نام وی برقیاست و فرشتگان این آسمان
جمله تسبیح شان این است و در سجودند سبحان ذی الملک والملکوت و مهتر ایشان فرشته ایست نام او
اسمعیل و فرشته هم هست که او را رعد خوانند و موکل باران است و رعد و باران و این بانگ رعد از
وی است و آسمان دویم از نقره خام است و نام وی اقلوم است و فرشتگان این آسمان جمله در
سجودند و رکوع ذکر ایشان سبحان ذی العزة والجبروت و مهتر ایشان فرشته ایست و نام وی حبیب است
نیم وی از برف و نیمی از آتش که نه آتش برف را بگدازد نه برف آتش را فرو نشاند بقدرت حق تعالی

و تسبیح او اینست سبحان الف من الثلج والنار کما الف بین عباده پاک و منزه آن خدائی است که
را با برف سازگاری داد چنانچه در میان بندگان خود الفت و سازگاری افکند آسمان سیوم است
سرخ رو و نام وی قیدوم است تسبیح فرشتگان او اینست سبحان الحی الذی لا یموت حلقه بند گوش
فرشته ایست نام او کوکائیل آسمان چهارم از زر سفید است نام وی ماعونست فرشتگان
در تحمید و تسبیح ایشان سبحان الملک القدوس ربنا و رب الملائکه والروح مهتر ایشان فرشته
نام او سومائیل است آسمان پنجم از زر سرخ است و نام او لواست تسبیح فرشتگان او اینست
سبحان خالق النور سبحانه و بحمده مهتر ایشان فرشته ایست نام وی صطفائیل است آسمان
ششم از زمرد سبز است نام آن برقیاست فرشتگان وی در تسبیحند ذکر ایشان سبحان الله و بحمده
و مداد کلماته مهتر ایشان نام او روبائیل است و در آسمان هفتم فرشتگانی هستند که ایشان را کسی
از بسیاری عدد آنها جز خدا کس نداند و هریک بصورتی علیحده هستند که دو تن ایشان
نمی مانند و هرگز با هم سخن نگویند و گفته اند تا روز قیامت از زمانی که خدای تعالی ایشان را
گریسته اند از هیبت خدای که اگر آواز گریه ایشان را خلق بشنوند یکباره بیجان گردند حضرت رسالت
پناه فرمود آن شب که مرا بمعراج بردند در آسمان هفتم آواز گریه ایشان بگوش من رسید از جبرئیل
که این آواز زاری چیست و ایشان کدام اند که چنین میگریند از عبدالله ابن عباس روایت
که گفت از حضرت رسول (ص) شنیدم که فرمود خداوند جل جلاله چون این هفت آسمانرا از دود بیافرید
چنانکه یاد کردیم و برزبر یکدیگر بداشت و هفت زمینی که بیافرید بطوری هر یک پانصد سال راه از
در میان هر زمین و آسمان پانصد سال مسافت و در آسمان هفتم دریائی آفرید معلق داشت و بالای

...که بسال راه است و آب اندر جا ما گر فرشته ایست که در اندر یاست و پیوسته آن ملک تسبیح میگوید و از
...ت بحمد میگوید و آمرزش و مغفرت از حضرت عزت طلب می کند ای لطف عمیم تو خطا پوش همه
...حلقه بندگیت در گوش همه بردار خدایا ز کرم بار گناه در روز فرو ماندگی از دوش همه باب چهارم
...یان نام زمینها سؤال از حضرت رسول صلعم پرسیدند یا رسول الله خبر کن ما را که این هفت آسمان و زمینی که
...دای تعالی بیافریده هر زمینی را چه نام است و در هر یک چگونه خلقانند جواب آنحضرت فرمودند
...انند که زمین اول مسکن آدمیان است زمین دوم جایگاه باد است که ایزد تعالی بادهای روی
...ین را و بادهای مخالف را بدانجا باز داشته است آن مقدار بدنیا فرستد که خواهد و صلاح باشد
...آنحضرت فرمود قوم عاد را بمقدار سوزنی فرمان داد همه آنقوم را هلاک کرداند و زمین سیم را خلقان
...فریده که روهای ایشان بروی آدمی ماند و پاهای ایشان بپای گاو و گوشهای ایشان بگوش گاو و موی های
...ن ایشان مانند گوسفند و هرگز ایشان بخدا عاصی نشده اند و خلاف امر خدا نکرده اند تا روز قیامت
...ثواب باشد ایشانرا و نه گناه هرگاه ما را روز بود آنها را شب است هرگاه ما را شب بود آنها را روز
...از بهر آنکه فلک گرد است و آفتاب را می گرداند چون باز آفتاب فرو شود ایشانرا بامداد است زمین چهارم
...جایگاه سنگ است از کبریت که آنرا نفط خوانند ایزد تبارک و تعالی آنرا آفریده از بهر افروختن آتش
...که زود تر فروزد و بوی وی گنده تر بود قوله تعالی فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة یعنی
...بترسید از آن وعده هائی که خدای تعالی کرده روایت است از حضرت رسول صلعم که فرمودند بآن خدائی که جان
...من در قبضه قدرت اوست که در دوزخ وادی هاییست از کبریت و نفط و نفت او چنان است که اگر بمقدار
...سوزنی سوراخ باز شود در مشرق مردی ایستاده باشد در یکساعت بسوزد و خاکستر شود اگر همه کوه های روی

در وی اندازند در ساعت چون موم فرو گدازد آورده‌اند که منصور عمار گوید من وقتی خواستم
بکوفه رسیدم شب تاریک بود از خانهٔ آوازی شنیدم که شخصی میگریست و میگفت معبودا
اینهمه بدیها که کردم نه از برای آنها که بجا آوردم مرادم آن بود که چون تو خداوندی را بیازارم لیکن نباد
اکنون که مرا نفس بباد رسید و از عذاب این آیه تو بار دارد و برهاند کجا بردم که همه جا ملک تست
از وی شنیدم این آیه برخواندم فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة آخر چون این آیه را ا
طپیدن و نالیدن گرفت مدهوش شد بعد از ساعتی چون بهوش آمد دیگرباره بسیار بنالید چا
تصور نباید بعد از آن خاموش شد من در آنخانه را نشان کردم و براه خویش رفتم بامداد چون از
شدم برخواستم و بر در آنخانه آمدم جنازهٔ دیدم که بر در خانه نهاده پیرزنی را دیدم مینالید و می
و والدا میگفت گفتم این ترا چه شده است گفت دوش فرزندم را حالتی دست داده از
رفت گفتم فرزند تو چه کس بود و چگونه شد رفتن وی از دنیا گفت فرزند من پارسا و روزه دار
زاده از خاندان نبوت ناگاه شخصی بدر خانه فراز آمد و آیتی از تهدید و وعید قرآن بخواند و او معنی
بدانست با قاضی الحاجات در مناجات بود بر خویشتن زدن گرفت چندان اضطراب و زاری نمود
سحرگاهان جان بجانان تسلیم نمود منصور گوید بر خویشتن بلرزیدم و گفتم این سیدزاده را من کشتم
از آن پنداری حاصل شد یارب نظر لطف عطا کن همه را داریم دل خسته دوا کن همه را هرچند
کار و پریشان حالیم زوار شهید کربلا کن همه را بازگشتیم بر سر حدیث و در زمین پنجم کژدمانند
چنان شتری و دهنهای هر یک را سیصد سبو زهر نهاده‌اند که اگر قطرهٔ از آن زهر در دنیا بزنند جانوران
روی زمین از گند او بمیرند و هم در آن مارانند هر یکی چون کوهی روان و این مارانرا پا فرید از جهه عقوبت دوزخیان

ایشان را زاد و ستوری باشد که بدنیا آید بیک زخم دندان کوههای عظیم را از جا بر کنند چون دوزخیان
او را ببینند همه اندامهای ایشان جدا شود و زمین ششم جای دوزخیانست هر که در دنیا از دوزخیان بمیرد
جانهای ایشان را همانجا برند و آنرا سجین گویند کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم و زمین هفتم
جایگاه ابلیس است و لشکر ملعون تخت نهاده بر آن تخت نشسته و همه لشکر وی بوند در پهلوی او و سموم دوزخ
است و در پهلوی دیگر زمهریر هر که از لشکر او شریرتر و بیگنیز تر و فساد کش بیش تر است نزد ابلیس مقبول تر است
انس بن مالک گوید که زمین اول نام او دمعاست زمین دوم نام بسطاست زمین سیم را نام مطیحا است زمین
چهارم را نام عربیا است زمین پنجم را نام ماسکه زمین ششم را نام او دلیاهست زمین هفتم را نام سیریست

باب پنجم در صفت آفرینش بهشت است سؤال از حضرت رسول ص پرسیدند یا رسول الله خبر کن ما را
که خدای تعالی بهشت را از چه آفریده است و چند بهشت است و هر بهشتی را چه نام است و امروز بهشت
در کجاست آنحضرت فرمود بدانید خدای تعالی بهشت را از نور آفرید و هشت بهشت است در زیر یکدیگر
و امروز بهشت در آسمان است و از همه برتر فردوس اعلی است و هر بهشتی را نامی است نام اول دار السلام
نام دویم دار القرار سوم دار الخلد چهارم جنة المأوی پنجم جنات عدن ششم جنات النعیم
هفتم جنان هشتم فردوس است ایزد تبارک و تعالی هر بهشتی را از گوهری آفریده است و جنات النعیم را
از زمرد آفریده جنات عدن را از زبرجد و هر بهشتی را دری آفریده از زبرجد و زمرد پهنای هر دری از مشرق
تا مغرب و در هر دری نوشته است انا لا اعذب من قال لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله یعنی
منم آن خدائی که جز من خدائی نیست هر که مرا بشناخت و بمن گروید منکه خدایم او را عذاب نکنم ای لطف
تو دستگیر هر خود رائی وی عفو تو پرده پوش هر رسوائی بخشای بر آنکسیکه اندر همه جا

دیا هیچ ندارد جای باب ششم در صفت آفرینش دوزخ سؤال از حضرت رسول صلعم پرسید
رسول الله خبر کن ما را که خدای تعالی دوزخ را از چه چیز آفریده است و چند دوزخ است و درا
چه کسانند و کدام جماعت را در دوزخ اندازند و امروز دوزخ در کجاست جواب آنحضرت فر
که خدای عز و جل دوزخ را از خشم آفرید و اندر زمین هفتم است و در زیر یکدیگر است میان
پانصد ساله راه است و هر یکی از دیگری هفتاد بار سوزنده تر است و درک زیرین را اسفل خوانند
درک منافقان باشند قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار درک دویم را حطمه خوا
فرعون و لشکرش در آنجا باشند و آنانکه دعوی خدائی کنند قوله و ما ادریک ما الحطمه و درک
خوانند در آنجا ترسایانند درک چهارم را لظی خوانند و اندر آن مغاک یهودان باشند قوله تعا
کلا انها لظی نزاعة للشوی درک پنجم را غی خوانند و اندر آنجا ترسایانند قوله تعالی فسوف یلقون غیا
درک ششم را سعیر خوانند و اندر آنجا صابیان باشند که هم کیش ترسایانند قوله تعالی و سیصلون سعیرا
هفتم را جهنم خوانند و در آنجا عاصیان امت من باشند آنانکه گناه کبیره داشته باشند از
توبه رفته باشند قوله تعالی و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم و
ایشان را بقدر گناه عقوبت کنند بجهت ایزد تعالی و شفاعت من و محبت علی و یازده فرزند معصوم
از دوزخ بیرون آورند و در بهشت عنبر سرشت در آورند نماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین
سیدی پیشرو و جهنم از همه سهلتر و آسان تر است با همه آسانی هفتاد هزار شهرستان
آتشین دارد و در هر شهرستانی هفتاد هزار صفه است از آتش و در هر وادی هفتاد هزار دره
آتشین و در هر دره هفتاد هزار ایوان عذابست و در هر ایوانی هفتاد هزار کوشک آتشین

سکی هفتاد هزار سرای آتش است و در هر سرائی هفتاد هزار عذابست که هیچ یکی دیگر
پادشاها خیر از تو که التجا بریم و با وجود این همه عصیان و نافرمانی که عمر برا صرف بیهوده
نموده ایم و ندانستیم و بخود ظلم کردیم اکنون که خبردار شدیم کار از دست رفته و گنه کاریم رفته کارم ز
کرم تست طاعت امید از تو هست بیچاره غافلی از خود را چنین در مهلکه اندازد و با وجود
همه دوزخی را که از همه سبکتر و آسان تر است اگه بمقدار سر سوزنی باز کنند به یکچشم زدن
عالم را بسوزاند ای وای بر عاصیان نعوذ بالله بار خدایا معبودا پادشاها قادرا امرزگارا
بحق آن کسانی که بر درگاه تو مقرب و درست کارند که ما گنه کاران را از لطف خود و الطاف
بی نهایت خود رستکاری بخش گر تو بخشی چکنم های های ور تو نگیری چکنم وای وای و بهشت
برین سرشت را روزی همه امت محمد ص گردان بحق محمد و آله یارب ز کرم بر من درویش نگر تو
رحمتی بر من دلریش نگر هرچند نیم لایق لطف و کرمت بر من منگر بر کرم خویش نگر

باب هفتم در صفت کسانیکه ایزد تعالی در زیر عرش آفریده عبدالله عباس از حضرت رسول ص
سوال نمود از چیزهائی حقتعالی در زیر عرش آفریده است جواب آنحضرت فرمود که خدای
تعالی عمودی در زیر عرش آفریده است مثال ستونی از نور و بر سر آنعمود فرشته آفریده مثال خروسی
که سر وی در زیر عرش است و پای وی در هفتم زمین و سر وی از یاقوت سرخ و چشم وی از گوهر
و گردن وی از زبرجد و پاهای وی از لعل و در وی هزار پر است از عنبر تر و چهار هزار پر از کافور و در
هر پری سه خط نوشته خط اول بسم الله الرحمن الرحیم خط دویم لا اله الا الله محمد رسول
رسول الله علیاً ولی الله حقاً حقاً خط سیم کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و هو الحی الذی

یاقوت و هر روزی که در دنیا باران بارد از پر وی دو چندان سنگ و مرجان و عنبر
چون آن مرغ بالها از هم بگشاید و بر یکدیگر زند از هر پری هشتاد هزار الحان برخیزد که همه در جنان
و حرکت آیند و آواز غلغله و شور و ترحی و طربی و شوقی در بهشت افتد چنانکه حوران بهشت
پاکیزه سرشت و غلمان که ذکر کردیم سر از دریچه و کوشک و منظرها و غرفه ها بیرون کنند و از کنگره
عالی و غرفه و کنگره ها روند و سر برآورند و بیکدیگر مژده دهند و شادی و نشاط نمایند که
اگر حوری انگشت خود را در دنیا فرود گذارد نور آفتاب و ماه را فرو نشاند از غایت حسن و جمال
عز و جل با ایشان کرامت فرمود این حوران گویند با یکدیگر وقت نماز آمد که در دنیا شوهران
و عبادت مشغول شوند و فریضه ایزد تعالی بجای آورند و چون آن مرغ پرها بجنباند آن هنگام
آید از حضرت عزت ندا آمد ای مرغ ترا چه بود و این حرکت تو از چیست آن مرغ گوید ملکا معبودا
دانائی که بندگان تو از سر سود دنیا گذشته بنماز و عبادت تو مشغولند و فریضه تو را بجا
بیاورند از حضرت عزت ندا آید که واجب گردانیدیم برخود که هر روز پنجمرتبه بدیشان
کنیم پس هر بنده که یکبار نظر رحمت بر او اندازد آتش دوزخ بر او حرام گردد و هر گاه
کاهلی کند پس از کرده خود پشیمان شود و بگو یا رب تو بفضل خویش دلشادم کن ...
آبادم کن بگریختم از در که تو یک چندی بد کردم و آمدم تو آزادم کن **باب هشتم** در صفت
طوبی و کوثر است سوال از حضرت رسول صلعم پرسیدند که یا رسول الله خبر کن ما را که کوثر از
و بهشت کدام است آنحضرت فرمود بدانید که کوثر اندر بهشت است که او را خداوند تعالی
من و وصی من و داماد من و ابن عم من امیر المؤمنین و یازده فرزند مطهرش و برای دوستان و شیعیان او

تالی انا اعطیناک الکوثر حضرت فرمود که پهنای آن حوض چندانست که سیصد فرسنگ است
ی او از زیر عرش است و اندر فردوس اعلی میرود و تیزی چنان رود که تیری از کمان سخت
و هر جا برود و بر نگردند و اگر کسی در وی افتد غرق نشود و آب وی سفیدتر از شیر است و شیرین‌تر
سل و خوشبوتر از مشک و هر کس یک شربت از او بخورد هرگز تشنه نشود و گرسنه و بیمار نگردد
رد و جاوید در بهشت باشد کنارهای آنحوض از زر سرخ باشد و عرق او مشک و عنبر و زعفران است
سنگریزهای وی در و مرجان است و در وی مرغانست که هر یک چون شتری و در اطراف
وی قدح هائی است بعدد ستارگان و چون روز قیامت شود خلق اولین و آخرین
بسات آیند پس پیغمبر ما صلی الله علیه و آله امتان خود را از آن حوض آب دهد حضرت امیر
سن ع موالیان خود را از آنحوض آب دهد حضرت پیغمبر ص فرمود اول کسیکه از حوض کوثر
خورد دوستان و محبان امیر المؤمنین باشند و درویشان امت من باشند اول کرد آلودگان
خوار بودگان که بچشم خلق خوار بودند نزد حقتعالی قدر و منزلت یافته اند اما درخت طوبی
خدای تعالی آفریده است اندر بهشت است و منزلگاه پیغمبر اندر نزد آن درخت است و بزرگی
وی چندانست که مرغ تیزپری هزار هزار سال پرواز کند از شاخی بشاخی نرسد و هیچ شاخی
نیست که فرشته در وی نباشد کار آن فرشته این است که تسبیح و تحمید حضرت حق تعالی کند و صلوات
بر من و آل من فرستند و از برای دوستان و محبان اهل بیت استغفار کنند تا روز قیامت [illegible]
چنانکه در دنیا آفتاب طلوع کند از همه جا پیداست و تمام اشیا از نور او فیض یابند درخت طوبی نیز در
جنانست و هیچ کوشکی و سرای و خانه و قصری نباشد که در آن شاخ و برگی از آن درخت نباشد و در زیر زمین

از یاقوت سرخ است گیاه وی از زعفران است و در وی دو چشمه است یکی از کافور و یکی سل

که بهشتیان در بهشت آیند و دیدار یکدیگر ببینند فرشتگان بیایند با مرکبان که زین و لجام ایشان

گویند که حق تعالی میفرماید ای بندگان من بمهمانی بیائید مرکبان که زین و لجام آنها از نور باشد سوار

بهوا پرند و مومنانرا ببرند و نور از ایشان میبارد و اندر آنجا جایگاهی است که آنرا سوق

و مهمانی مومنان در آنجا باشد و در آن مهمانی شراب محبت بنوشند و سلام رب تعالی بشنو

خرم شوند و هر یک بمقام و منزل خویش باز گردند و با حوران دمساز باشند اللهم ارزقنا بفضلک

یا ارحم الراحمین روزیکه زتو سلام باشد ما را آنروز فلک غلام باشد ما را آفتاب تمام

ترازوی قیامت از حضرت رسول ع پرسیدند یا رسول الله خبرده ما را که ترازوی قیا

است جواب آنحضرت فرمود بدانید که ترازوی قیامت آنستکه حق تعالی در کلام خو

والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و ترازوی قیامت بدست میکا

یک کفه از نور و یکی از ظلمت و آن کفه که از نور است طاعت خلقانرا بدان سنجند و آنکه ظلمت است

خلقانرا بدان سنجند و عمود آن ترازو از مشرق است تا مغرب و هر کسی را بیاورند که پیش آن ترازو

طاعتهای ویرا بیاورند و در کفه نور نهند و گناهان او را در کفه ظلمت نهند و بکشند تا کدام گران

و هر کرا طاعت گرانتر آید بمقدار سپندی در حال فرشته بر زیر عرش مجید آواز دهد که نیک بخت

فلان بن فلان و هرگز بدبخت نگردد بروایتی دیگر چنانست که در روز قیامت هر کسی با جوال خود

است و درمانده است و هیچ کس را از دیگری خبر نیست حتی با در بفرزند نگاه نکند و فرزند بمادر

گناه گرانتر آید از حسرت و ندامت سر در پیش اندازد و در آنوقت فرشتگان بر آنها آواز بر

گر از رسول ص و هم همه خلق بزانو درآیند و حضرت رسول صلعم فرمود بنده باشد او را بیاورند در پیش
و باشد پس همه نامهای معصیت کار او را بیاورند آنگه او را طاعت نباشد که در پله نور نهند
آن همه معصیت چند بر سد و نومید شود و حسرت و ندامت خورد و گریان شود ناگاه از لطف اله
ه کاغذی پران بیاید و در کفه طاعت نشیند از همه معصیت ها گرانتر آید پس ندا از حضرت
ت آید که بنده مرا به بهشت برید و تاج کرامت بر سرش گذارید جمله خلق عرصات در تعجب بمانند
یند این پارچه کاغذ چه بود که بدین خوردی تمام گناه او را سبک گردانید پس نگاه کنند به بینند
د کلمه نوشته شده یکی آنکه روزی درویشی گرسنه را طعام داده سیر کرده دوم آنکه این بنده در همه
عمر خود یکمرتبه لا اله الا الله محمداً رسول الله علیاً ولی الله گفته پس ندا آید که هر که خدای خود را
شناخت و برسول وی اقرار کرد و وصی او را باز شناخت منکه خدای اویم او را عذاب نکنم
کریما رحیما پروردگارا کرم و لطف صفت تست و ما بندگان گنه کاریم   از لطف تو هیچ بنده نومید
نشد   مقبول تو جز مقبل جاوید نشد   لطفت بکدام ذره پیوست دمی   کان ذره به از چشمه
خورشید نشد **باب دهم** در صفت صراط است سؤال از حضرت رسول صلعم پرسیدند یا
رسول الله خبر ده ما را که صراط چه چیز است و صفت او چگونه است جواب آنحضرت فرمود بدانید
صراط مانند پلی است که بر روی دوزخ کشیده و آنچنان بود که خداوند دوزخ را در زمین هفتم
بیافرید از پیش وی فرشتگان هفت آسمان بخروش آمدند پس ایزد تعالی بقدرت خود ماری بیافرید
و نام او را عاشیه نهاد و بزرگی او را کس نداند بجز خدای تعالی چنانچه سر وی در زمین هفتم و دم وی
در زیر عرش است پس خدای تعالی آن مار را فرمان داد تا دوزخ را بدهان خود فرو برد نیم

سه هزار سال لب برلب گرفت و باز نگرد آنگاه با حق تعالی مناجات کرد گفت ملکا پادشاها مرا امر
ده تا یکدم برهم ایزد تعالی با وی عتاب کرد بدان گستاخی و مالک دوزخ را امر کرد تا او را ادب کند
رست تازیانه بست که بزرگی او را کس نداند بجز خدای تعالی چون حاشیه را خواست ادب کند
از بیم مالک سر برآورد و با خدای تعالی بنالید ناگاه چشمش بر ساق عرش افتاد که نام محمد و علی
و حسن و حسین نقش است و ایشان گرامی ترین خلقانند گفت خدایا بحق محمد و آل محمد ص که این گناه
از من بگذر در حال فرمان آمد ای مالک دست از وی بدار که او شفیعان بزرگ را شفیع کرد
منکه خدایم او را آزاد کردم و بگذشتم و دستوری دادم که سالی دو نوبت دم زند یکی در فصل گرما یکی در فصل
اکنون آن سموم که در تابستان است دم گرم وی است و آن زمهریر که زمستان است دم سرد
پس چون روز قیامت شود خلایق جمع شوند و حسابها کنند فرمایند کانرا فرمان آید تا حاشیه را
باز کنند و در خضراء البصر آورند آنگه از موی سبیلهای وی یکی از لب زیرین و یکی از لب بالا بر زمین
و خلق را خبر نمایند که از آنجا بگذرند و این صراط است و بر وی عقبها است قوله تعالی فلا اقتحم العقبه و
وی سه هزار سال است هزار سال بالا روند هزار سال هموار است و هزار سال بر نشیب
روند و صراط از موی باریکتر است و از شمشیر تیزتر و فرشتگان ایستاده باشند و قلابها
کافران و منافقان را میربایند و در درک اسفل میاندازند و حضرت رسول در گوشه صراط ایستاده
اللهم سلم و آنروز با هول و هیبت هر کسی از بهر خود رستگاری خواهد و چنان بود که پدران و مادران
از فرزندان گریزان باشند از هیبت و سطوت آنروز حضرت رسول ص نجات و رستگاری امت
زهی شفقت و مهربانی بر امتان خود نماید بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو

بر صراط گذرند پس هر کس بقدر طاعت خود بر حسب طاعت عبادتهای خویش سریع باشند روند بر رو
باشند که چون برق لامع گذرند و گروهی چون باد صرصر و گروهی چون اسب تازی و گروهی چون اسب
و گروهی چون مردم پیاده گروهی چون کشتی که بر روی آب رود گروهی چون بیماران افتان و خیزان
بر زانو روند گروهی بشکم میغلطند چون شکم ایشان بسوزد بدستها بیایند چون دستهای ایشان بسوزد بپایها بروند
خواری و ذلت بدوزخ افتند و بسوزند و گروهی که مؤمنان و محبان و موحدان باشند متوجب دوزخ
شوند رفتار ایشان را کس نبیند گروهی بیکبار بگذرند گروهی بیکسال گروهی بانصد سال بگذرند گروهی
سال بگذرد و پس اندک روزی باشد از روز اینجهان زیرا که درازی روز قیامت پنجاه هزار سال
قوله تعالی تعرج الملئكة والروح في يوم كان مقداره خمسين الف سنة روایت است از انس بن
مالک که از رسول خدا شنیدم که فرمود بنده باشد که چون آن بنده از صراط بگذرد بدانکه بر صراط بود
بایستد و بدوزخ نگاه کند و فزع و زاری دوزخیان بیند که بسوزند و وایلا و احسرتا گویند گوید پاکست
خدایی که مرا ازین دوزخ نجات داد و رهایی داد گوید که روی او همچنان بسوی دوزخ باشد آنگه آن بنده
دعا کند گوید الهی روی مرا از دوزخ بگردان که از گرمی دوزخ میسوزد من بهمین راضی شدم و قبول کردم
که زیاده ازین چیزی نخواهم پس ندا آید که ای بنده بهمین راضی شدی که روی ترا از دوزخ بگردانیم آن
بنده سوگند خورد که بیش ازین چیزی نخواهم ایزد تعالی روی او را از دوزخ بگرداند بنده نگاه کند
درختها چند سبز و خرم شاخها باز کرده بابرگ و شکوفه و سایه دلکش و فرحناک و جای لطیف و طربناک
گوید خدایا پروردگارا مرا در سایه درختان اگر ساعتی امر فرمائی که آرام گیرم و آسایش نمایم از کرم و لطف تو
دریغ نباشد خطاب در رسد که ای بنده تو عهد کردی و سوگند خوردی که بیش ازین نخواهی که روی ترا

دوزخ بگردانم اکنون بسایه درختان طلب مینمائی بار دیگر عهد نماید که خداوندا پیش ازین چیزی

پس ایزد تعالی فرماید تا آن بنده را در زیر سایه درختان برند و در زیر سایه درختان

استراحت کند پس نظر کند بسوی بهشت چشمش بر نعیم الوان و حوران و کوشکها و منظره ها د

و آبهای روان در پای قصرهای عالی و آواز مرغان خوش الحان بر درختان شنود دلش

و بصد هزار شوق آرزومند بهشت گردد و پرده از روی خود بردارد و گوید پروردگارا را

ده تا به بهشت روم و تماشای بهشت نمایم بعد از آن بیرون آیم خطاب عزت در رسد

چند بار عهد کردی و شکستی بنده گوید الهی توبه کردم که دیگر از عهد بیرون نروم آنگه فرمان

که ای بهشت رو پس داخل بهشت شود و از چپ و راست بهشت را بیند با نعمتهای الوان

گوناگون و حوران عنبر سرشت و رضوان پاکیزه سرشت همه بر کوشکهای نشسته و از غرفه ها در نگر

کرده واله و حیران بماند و هیچ سخن نتواند گفت فرمان آید که ای بندهٔ من چه شد که خاموش

بنده گوید پادشاها تو دانا و عالم السر و الخفیاتی من چند بار عهد کردم و شکستم اکنون این نعمتهای

می بینم و آرزوی آن دارم اما شرم دارم که باز از حضرت تو درخواست کنم از بهر آن خاموش ش

پس فرمان از اکرم الاکرمین آید که ای بندهٔ من بدان مقدار از نعمتهای دنیا که آفریده ام

پسند تو آید گوید بارخدایا پسند کردم آنقدر که خداوند ترا سزد بمن ده آنگه فرشتگان را فرمان

که بیارید از آن حله های بهشت و در وی پوشانید و تاج عزت بر سر وی نهند و بر براق سوار کنند

بگاه خودش فرود آرید پس وی را چنانچه فرمان شده باشد حله ها پوشند و بر براق سوار کنند

و بجایگاه خودش فرود آرند قصر وی چنان بزرگ بود که از گوشه تا گوشه دیگرش هزار سال راه با

خبارک

تبارک الله احسن الخالقین و این کرامت و منزلت بجهة دوستی و محبت امیر المؤمنین علیه السلام و
منکر نمودن از دشمنان ایشان بود که بی محبت و ولایت ایشان اگر هزار سال طاعت کنی جمله هباءً
منثورا شود و بدرگاه عزت قبول نیاید   گر جمله عملهای بود حاصل تو   در چرخ برین برگذرد
منزل تو   چون مهر علی نباشد اندر دل تو   مسکین تو و کرده های بیحاصل تو   بیوفای علی بحق
خدای   ننهد در بهشت آدم پای   **باب یازدهم** در صفت آفرینش عرش از حضرت رسول ص
پرسیدند خبر ده ما را که خدای تعالی عرش و کرسی را از چه آفریده و بزرگی او چند است جواب
آنحضرت فرمود بدانید که خدایتعالی عرش و کرسی را از نور آفریده و بزرگی او چند است که هفت
آسمان و هفت زمین در پیش کرسی دانه ارزنی است که در بیابان بیندازند از عبد الله بن عباس
روایت است که حضرت رسول ص فرمود خدایتعالی فرشته آفرید نام وی قرقائیل و بود وی چهار
صد بال است و در هر بالی هجده هزار پر است از عنبر تر و هجده هزار کافور خشک وقتی در خاطر
آن فرشته گذشت که کاش بدانستمی که بزرگی عرش چقدر است فرمان آمد که ای قرقائیل برخیز و برگرد
عرش اندر آی و پریدن گیر پس قرقائیل بفرمان رب جلیل با آن بزرگی که از پری تا پری پانصد سال
راه بود برخواست و پریدن آغاز کرد پس هر بالی که میزد پانصد سال راه میرفت بدین نحو هزار سال
راه میرفت تا مانده گردید پس بایستاد و ساعتی بیاسود خدای تعالی او را قوت داد و فرمود که
ای قرقائیل برخیز و پریدن گیر پس برخواست پریدن آغاز کرد سی هزار سال دیگر پرید دیگرباره
فرو ماند بایستاد و عرض کرد الهی عاجزم و بیش ازین نتوانم پرید هنوز بزرگی عرش باز مانده است فرمان
آمد که ای قرقائیل چشم باز کن و اندر نگر تا چه مقدار پریده قرقائیل یک نظر کرد از قائمه عرش که بود

کرده

کرده بود بعنایتی دیگر رسیده بود متحیر شد و بعجز اقرار کرد حضرت رب العزة خطاب
که ای تیر فاتیل بعظمت و بزرگی خودم سوگند اگر تا روز قیامت میپریدی بساق عرش نمیرسیدی
زهی بزرگی و عظمت تعالی کبریائه **باب دوازدهم** در صفت حاملان عرش از حضرت ر
پرسیدند یا رسول الله صلعم خبر ده ما را که خدای تعالی عرش را بر چه چیز نهاده جواب آن
فرمود بدانید که خدا تعالی فرشتگان آفریده است که بنزد حق تعالی گرامی تر از ایشان نیست
کسیکه خدایتعالی آفریده از فرشتگان ایشان بودند و اینجمله حاملان عرش شدند چهار فرشته
چهار رو داشت یکی از پیش و یکی از عقب و یکی از چپ و یکی از راست و سرهای آن فرشتگان از
است و پاهای ایشان در هفتم زمین و ایشان سرها بزیر افکنده اند و عرش الهی بدین عظمت
افکنده اند در کتاب بستن آورده اند که از آنجا که سرهای ایشانست تا آنجا که قدمگاه ایشان
و هفتاد هزار ساله راه است حق تعالی ایشانرا آفریده و فرمود هر بامداد و شبانگاه بسلام
روند از آنوقت که حق تعالی ایشانرا آفریده ایستاده اند و عرش برگردن ایشانست و بدین عملها
یکی آنکه تسبیح خدای تعالی بجا می آورند یکی آنکه گناه امت محمد را از حقتعالی عذر میخواهند وای
و حرمت پیغمبر ما است قوله تعالی الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون و یستغفرون لمن فی الارض
و بزرگی خدایراست جل شانه **باب سیزدهم** در صفت پیغمبرانست از حضرت پیغمبر صلعم پرسیدند که یا رسول
الله خبر ده ما را که خدای تعالی در روی زمین چند پیغمبر فرستاده کتابهای پیغمبران چند بوده و هر کتابی
آمده جواب آنحضرت فرمود بدانید که خدای تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاد
ایشان سیصد و سیزده تن مرسلند و دیگر پیغمبرانرا نبی خوانند و آنکه مرسل بود رسول گویند و مرسل

بود که بنزد ایشان جبرئیل آمده بود و سافتها با ایشان سخن گفته بود و پیغمبران آن بودند که ایشانرا جبرئیل
آمده بود و ایشان در جواب دیدند وحی را که چنین شنیدند و از میان ایشان سیصد و سیزده نفر بودند که
مرسل بودند و بیست و هشت نفر بودند که برگزیده تر بودند نزد حق تعالی ایشانرا در قرآن یاد کرده
هجده تن را در سوره انعام یاد فرموده و تلک حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومه نرفع درجات
من نشاء ان ربک حکیم علیم و وهبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود
و سلیمان و ایوب و یوسف و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من
الصالحین و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلا فضلنا علی العالمین و من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیناهم
و هدیناهم الی صراط مستقیم ثم اجتباه ربه فتاب علیه هو التواب الرحیم و این هجده تن پیغمبر که یاد
کردیم نوزدهم آنها آدم است بیستم رسول ما ست گفت و ستایش فرمود قوله تعالی ولکن الله
یجتبی من رسله من یشاء و هفت تن از ایشان صاحب کتاب بودند و حق تعالی ایشانرا کتاب
فرستاده بود اول ایشان شیث بود و ادریس و دیگر ابرهیم و دیگری موسی و داود و عیسی و دیگر محمد مصطفی
و دیگر کتابها که به پیغمبران آمد جمله در ماه رمضان بود اول صحف ابراهیم آمد در اول ماه رمضان بود
بعد از پانصد سال دیگر توریة بموسی آمد پس از نهصد سال زبور فرستاده شد بداود در
دوازدهم ماه رمضان بود بعد از سیصد سال دیگر قرآن آمد بحضرت خاتم انبیا در پنجم ماه رمضان
بود قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و هیچ پیغمبری نزد خدای تعالی برگزیده تر و گرامی
تر از پیغمبر ما نبود و هیچ کتاب و شریعت برتر از قرآن نبود و هیچ امت نزد خدای تعالی گرامی تر
از امت محمد نبود باب چهاردهم در صفت ملک الموت از حضرت رسول صلعم پرسیدند یا رسول الله

خبر ده ما را که ملک الموت چگونه فرشته ایست و جان بندگان خدا را چگونه ستاند جواب
فرمودند بدانید ملک الموت فرشته ایست آندر آسمان چهارم و صفت وی آنست که چون مرا
در آسمان چهارم فرشته ایست با هیبت بر کرسی نشسته و لوحی در پیش خود نهاده در آن لوح
یکپای وی در یک کنار آسمان و پای دیگر در یک کناره آسمان و هر چهار آسمان را میان دو را
گرفته و در آن لوح نظر میکرد پس من از جبرئیل پرسیدم که این کدام فرشته است با این عظمت و جهان
جبرئیل گفت یا رسول الله این عزرائیل است و از چپ و راست نظر میکند و هیچ وقت
پس من در وی نظر کردم آخر جبرئیل گفت یا عزرائیل چرا چنین غافل شده نمیدانی که این
که جمله فرشتگان هفت آسمان در آرزوی وی میباشند که روی او را ببینند چندین هزار
است که انتظار می کشند امشب بدین جایگه تشریف آورده عزرائیل گفت یا اخی جبرئیل
گفت این سید اولاد آدم است و مهتر بنی آدم خاتم انبیاء و سرور اولیاء محمد
پس چون عزرائیل این بشنید از جای خود برخواست و مرا در کنار گرفت عذرخواهی
یا رسول الله معذورم دار که مشغول بودم ندانستم که شمائید پس مرا مژده بسیار داد از حق
پس من گفتم یا عزرائیل تو در آسمان چهارم نشسته جان بندگان خدا را چگونه میستانی گفت یا
اینک در لوح محفوظ نظر میکنم چون اجل بنده فرا آید من از اینجا که نشسته ام و بر دست راست من فرشتگان
رحمت و بر طرف چپ فرشتگان عذاب و جمله فرمان بردار منند باذن الله تعالی چون عمر بنده
و ایام حیاة او بر آید من بهیبت بر او نظر کنم همه ایشان ببالین او آیند با تحفه ها و کرامتها اگر بنده صالح
باشد جان او را بخوشی و آسانی بستانند و نام بنده را از لوح محفوظ پاک کنم و فرشتگان روح وی را همی برند

علیین مرغزاری از مرغزار بهشت آنجا گشت می‌کنند و با سایش باشند تا روز قیامت و اگر نعوذ باللہ
باشد فرشتگان عذاب نزد وی روند با عذاب جان او را از تن برگیرند و بسوی سجین برند تا روز
یارب رخ ایمان ما چون مه کن قول ما لا اله الا اللہ کن گوینده لا اله الا اللہ ترا
کار محمد رسول اللہ کن **باب پانزدہم** در صفت منکر و نکیر سوال از حضرت رسول پرسیدند
رسول اللہ خبر ده که خدای تعالی منکر و نکیر را چگونه آفریده است **جواب** آنحضرت فرمود
نکیر و منکر دو فرشته اند که ایزد تعالی ایشان را فرموده که چون مرده را در گور نهند ایشان مامور منکر از
هولناک تر باشند بیایند و سلام کنند و آتش از چشم او آنها بیرون جهد و از دهانشان آتش بیرون آید
عمودی بدست دارند که اگر بر کوه زنند کوه را بر زمین فرو برد پس اگر نعوذ باللہ جواب سوال ایشان را
نتواند داد عمود آتشین بر وی زنند و نعره زنند چنانچه همه جانوران بشنوند بلکه دیوان و پریان نیز بشنوند
هر که آن نعره بشنود بر خود بلرزد و بر آن بنده عاصی لعنت کنند و یلعنهم اللاعنون چون بنده مومن را
مرگ در رسد فرشتگان رحمت نزدیک وی روند با مژده آمرزش و در پائین پای بنده بایستند و مهر و
شفقت گویند که ای جان پاکیزه بسوی آمرزش حق تعالی خرام همچنانکه قطره آبی از سر چیزی بیرون آید بفضل
خدای تعالی جان آن بنده بیرون آید و آنجا نرا در حریری بپیچند و بوی خوش از او می‌آید بردارند و برند
هر آسمانی که رسند درهای آسمان گشوده شود بامر خدای تعالی فرشتگان هر آسمان بپرسند که این جان
پاک کیست گویند از فلان بنده نیک بخت است آنگه گویند الهی چه میفرمائی فرمان آید که بنویسید نام این بنده
در اعلی علیین و جان او را باز برید در آن زمینی که او از زمین خلق شده است در روز قیامت در برابر انگیزانم آنگه
فرشتگان جان او را بدان زمین برند و بقالب باز رود چنانکه نکیر و منکر از وی سوال کنند پس از وی

که خدای تو کیست و دین و پیغمبر تو چیست آن بنده گوید خدای من الله است و دین من اسلام و پیغمبر من محمد
مصطفی است باز گویند چه گوئی در حق وصی و جانشین او گوید وصی و جانشین پیغمبر ما امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
و یازده فرزند او که معصومند و معین پرسند علم تو چیست گوید قرآن که کلام خدا است علم من
فرمان آید که راست گفت بندهٔ من که صدیق است بروید و حلهای بهشت با وی بپوشانید و درهای
بر او بگشائید تا پیوسته راحت بیند و بوی بهشت بشنود پس روزنی در قبر وی باز شود و همیشه راحت
باشد و گور بر وی فراخ گردد آنگه بیاید نزدیک وی صورتی نورانی و نیکو و خوشبو بر او سلام کند گوید
دلخوش دار که من یار تو ام تا روز قیامت پس بندهٔ مؤمن گوید کیستی تو بدین نیکوئی و خوشبوئی گوید من کردار
تو ام که در دنیا بجا آورده امروز خدای تعالی نزد تو فرستاده یار و رفیق تو ام تا روز قیامت
و اگر بنده عاصی گناه کار را مرگ در رسد فرشتگان عذاب ببالین وی آیند و پلاسی آورند
در وی پوشند پس ملک الموت بیاید و قلاب آتشین در دست وی باشد که در او شاخهای خسکها
باشد گوید بیرون آی ای جان پلید بخشم و پراکنده گی از آن هیبت و صلابت جان آن بدبخت از وی
بگریزد و پراکنده شود و بصد خواری بمرتبه که همه رگها و پیوندها از هم بگسلد آنگه جان وی را از ملک الموت
بستانند در آن پلاس کهنه و پاره بپیچید چون بوی بدی از دهان وی آید نگذارند جان وی را در
برند درهای آسمان بر وی بسته گردد چنانچه حضرت رسول صلعم فرمودند هر بنده که از دنیا کافر شد
و بکتابهای خدا منکر گردید هرگز جان وی را نگذارند بآسمان برود و بوی بهشت نشنود تا آنکه بسوراخ
سوزن سر اندر آید جان وی را بسجین برند و وی را عذاب کنند تا روز قیامت آنگه منکر نکیر آیند
و وی را بگیرند و بنشانند و گویند خدای تو کیست و دین تو چیست گوید ندانم پس حقتعالی فرمان دهد که دروغ

وقت پس دری از درهای دوزخ باز کنند بسوی قبر وی تا سموم دوزخ و زمهریر بوی رسد تا روز قیامت
در عذاب باشد پس عمودی بوی زنند که تمام قبر وی پر آتش شود و گور ویرا فرا گیرد چنانچه استخوانهای
وی از هم بیرون رود آنگه بیاید نزد او شخصی سیاه و گنده بو چون درابه چند بترسد گوید تو کیستی
بدین سهمناکی گوید من کردار و گفتار توام که در دار دنیا کرده اکنون همنشین و رفیق توام تا روز قیامت و
این وعده ایست که خدای تعالی خبر داده بود و پیغمبران را فرستاده خدایا بعزت تو خوارم مکن
از جرم گنه شرمسارم مکن مرا شرمساری بنزد تو بس دگر شرمسارم مکن پیش کس باب شانزدهم
در صفت بیت المعمور از حضرت رسول صلعم پرسیدند که یا رسول الله خبر ده ما را که خدای تعالی بیت المعمور را
از چه آفریده و صفت وی چگونه است جواب آنحضرت فرمود بیت المعمور خانه ایست در آسمان
چهارم و خدای تعالی آنرا در قرآن یاد نموده والطور و کتاب مسطور فی رق منشور والبیت المعمور رسول خدا
فرمود بزرگی بیت المعمور پانصد ساله راه است و ویرا چهار در است یکی از یاقوت سرخ و یکی از زبرجد سبز
یکی از زر سرخ یکی از نقره خام و برابر خانه کعبه است در گوشه او منارا آفریده از نقره خام و هر روزی
هفتصد هزار فرشته آنخانه را زیارت میکنند از بسیاری فرشتگان تا روز قیامت چون روز
آدینه شود در روی زمین مؤذن بانگ نماز کند بمسجدهای جامع فرمان آید بجبرئیل تا به بیت
المعمور آید و بر آن مناره شود مثال مؤذنان بانگ نماز گوید پس آواز باسمانها رسد هر چه
فرشته در آسمان است همه در بیت المعمور جمع آیند و چون حاضر شوند میکائیل بمنبر شود آن
منبر از یاقوت سرخ باشد و خطبه خواند بر خدای عز و جل ثنا گوید بر رسول و اولاد او صلوات
فرستد و از منبر فرود آید همچنان که مؤذنان دنیا قامت کنند امام دو رکعت نماز با جماعت

گذارد و ایشان نیز همان دستور نماز کنند و سلام باز دهند آنگه میکائیل برخیزد و گوید ای
بشنوید بدانید هر ثوابی که ایزد تعالی مرا در این خطبه خواندن داده همه را در کار امت
صلی الله علیه و آله قربت کردم آنگه فرشتگان همه برخیزند و گویند که شما گواه باشید
ایزد تعالی در این نماز گذاردن کرامت فرموده ها همه را بنماز گذارندگان امت محمد صلعم قربت
از حق تعالی ندا آید که ای فرشتگان شما را گواه کردم که هر کس از امت محمد صلعم که نماز آدینه بگذارد
بر محمد و آل او بفرستد من که خداوندم ویرا بیامرزم و بر آبا و اجداد و محبان او رحمت
ای عزیزان کرم و لطف او لطفی است بیرون از عدد فضل او فضلی است بیرون از شمار
موئی زبانی باشدت شکر یک نعمت نگوئی از هزار **باب هفدهم در آفرینش کوه**
از حضرت رسول صلعم پرسیدند که یا رسول الله صلعم خبر ده ما را که کوه قاف چیست و صفت
چگونه است آنحضرت فرمود کوه قاف کوهی است بر گرد جهان کشیده و این کبودی
از شعاع وی است زمین بر خداوند بنالید که مرا بیافریدی تا بندگان بر روی من معصیت
و مرا پلید و ملوث کردهند ازین سبب زمین قرار نمیگرفت پس ایزد تعالی آنکوه را
بیافرید و در قرآن یاد فرموده ق والقرآن و عبدالله بن عباس گوید خدا تعالی در
کوه قاف زمینی آفریده است که هفت مقابل دنیاست و پر از فرشته و هر فرشته علمی دارد
هر علمی چهل فرسنگ بود از بسیاری چنان بود که اگر سوزنی در میان ایشان بیندازند بر زمین
و هر علمی نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله حقا حقا چون شب آدینه شود
کان بپای آن کوه جمع شوند دعا و زاری کنند تا صبح و گویند الهی بر امت محمد رحم کن و عذاب

را این بردارد از عذاب و روح ایمن گرداند چون صبح شود ایشان را رستگار گردانند و ایمن شوند بر اینکه روز
قیامت نخواهد بود پس جمله بیک بار آواز بر آورند گویند ملکا پادشاها بیامرز بنده را که غسل کند در آن روز
و نماز جمعه حاضر شود آنگاه فرمان رب العزت آید که هر بنده از امت محمد که نماز جمعه کند ملکه خداوندم
تمام اقوام و اتباع او را بیامرزم و او را از عذاب خود ایمن گردانم و بهشت جاوید برسانم کیست که از این ثمره
کامجو خواهد شد ای لطف تو در کون و مکان عام همه جود و کرمت گشته سرانجام همه آگاه توئی چو از ضمیر همه کس
کام من در مانده ده و کام همه **باب هجدهم** در صفت خراب شدن اینجهان از حضرت رسول صلعم پرسیدند که
یا رسول الله خبر ده ما را که خدای تعالی اینجهان را در آخر الزمان چگونه خراب کند آنحضرت فرمود بدانید که
خدای تعالی در قرآن فرموده ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة یعنی شهری نیست مگر آنکه خدای تعالی
پیش از نفخ صور قیامت خراب کند و خرابی جهة آن بود که معصیت بسیار کند و فساد ها آشکار شود در میان
خلق پس هر شهر را بعذابی خراب کند اول مدینه رسول صلعم را بگرسنگی خراب کند و مصر را بزلزله و عمان را دریا
خراب کند بصره را از آسمان آتش ببارد دمشق را باد خراب کند روم را صاعقه خراب کند و بسوزاند
موصل را اعرابیان خراب کنند بغداد را آب دجله خراب کند و بسوزاند ری را دیلمیان خراب کنند اصفهان را
مردی پیدا شود نام وی عتبه از بنی ثقیف خراب کند طبرستان کرم در بینی ایشان افتد جگر و دل ایشان را بخورد
مرند و نیشابور را از آسمان سنگ ببارد و هلاک شوند مرو را یکی از بیابان پیدا شود خراب کند طالقان را باد خراب
کند بلخ از درد گلو بمیرند کشمیر و نخشب را خلجیان خراب کنند سمرقند را مردی بیاید از بنی قیطان با لشکر بسیار
و خراب کند کاشغر را لشکر هند خراب کنند چین و ختا را از آسمان عقرب ببارد هر یکی چون مکی هر که را
بزنند هلاک کنند ماوراء النهر را مردم غزنین خراب کنند خوارزم را جیحون خراب کند هند و سند را خراب

آید همه را هلاک کند اسکندریه و سومنات را کافر خراب کند بعد دجال علیه اللعنه بیرون آید بر خر خویش
و بخدائی دعوی کند پس هر که وی را ببیند تابع وی شود الا مؤمنان موحدان و مسلمانان و عجب تر آنکه
هرچه خواهد چنان شود و مردمان بوی فریفته شوند همه جهان را بگیرد و شهرها را خراب کند مگر مکه و مدینه
و بیت المقدس و طور سینا و چون کوفه رسید مردمان کوفه بحرب وی بیرون آیند پس مردی بود احمد نام مرد
کوفی پیش آید و بجنگ دجال در آید دجال ورا گوید ای احمد مگر دیوانه که بحرب خدا بیرون آمده احمد گوید ای ملعون خدا
بود در بر خر سوار بود من شک ندارم در کافری تو که حضرت رسول خبر تو را داده است که با خر از
بیرون آئی دجال در لشکر خود گوید میخواهید که وی را بکشم و زنده کنم گویند بلی آنگه آن لعین با زبانه
اشاره کند احمد بمیرد دیگر باره با زبانه را اشاره کند فی الحال زنده شود بفرمان ایزد تعالی همچنین
بمیراند و زنده میکند بعد از آن هیچ نتواند پس جنگ در گیرد و کوفیان از لشکر آن ملعون بسیار بکشند
دجال از ایشان عاجز آیند آن ملعون گوید بیائید تا بمکه رویم کوفه از آن ماست پس لشکر آن ملعون روی بمکه آرند
چون نماز خفتن شود احمد بن عبد الله نماز خفتن بگذارد و با کوفیان رو بمکه آورند پس در همین راه خواب ببیند
که فرشته گوید ای احمد برخیز با کوفیان تعجیل بمکه برو و اهل مکه را نصرت ده تا ملعون آنجا نرسیده پس حق تعالی
آن فرشته که موکل زمین است فرمان دهد تا رگهای زمین را در هم کشد پس چون روز شود احمد با کوفیان
در مکه رسیده باشند دیگر باره دجال وی را ببیند بحرب وی بیرون آید قصد کشتن احمد کند هرچند حمله کند
احمد را نتواند کشت از حرب وی عاجز شود پس قوم خود را گوید بیائید تا به بیت المقدس رویم چون
به بیت المقدس رسد مردمان بحرب وی بیرون آیند هیچ نتواند کرد از آنجا نیز باز گردد رو بطور سینا
نهند و نتوانند گرفت پس دجال گوید بیائید تا بمدینه رویم باز گردند کار بر ایشان تنگ شود عاجز شوند

برداری کنند پس خدا تعالی از سمت و فرشته بر لعنت محمد و آل محمد داد لا دلو عاهی اهل مدینه را
ب کند فرمان بعیسی آید تا بزمین بحرب دجال آید پس فرشتگان و پیرا تیخمی نشانه د بزمین آید زنند د
ان باز روند مردمان مدینه شاد گردند آنکه عیسی بحرب دجال آید دجال چون آنجمیع عیسی را
ند روی بهزیمت نهد از حق تعالی فرمان ازین زمین بگیر خشن زمین دجال را بگیرد تا از نو عیسی در رسد حربه
یت وی زند چنانکه از پیش سه تن بیرون آید دجال جان بمالک دوزخ سپارد پس از آن ملعین چندان
ون برود که دوازده میل زمین را ملوث کند آنکه مسلمانان بیرون آیند و شمشیر بر آن کافران نهند همه را
شند پس هرجا که از خیل دجال گریخته باشند از آن موضع آواز آید که لشکر دجال را بکشید در اینجا پنهان هست
آنکه هر سالی چنان ماهی و هر ماهی چنان هفته گردد روزی چنان ساعتی و جهان پر از عدل و داد شود
پس عیسی زنی از امت محمد بگیرد و او را از آن زن فرزندان آید چهل سال در میان امت محمد بماند آنکه عیسی
روزی روی مبارک بر سنگ صخره نهد و سجده رود در سجود باشد که از دنیا رحلت کند بفرمان حق تعالی
پس خروش و زلزله از مسلمانان برآید پس وی را غسل دهند و کفن کنند و بر وی نماز گذارند و در روضه
حضرت رسول صلعم او را دفن کنند و حضرت رسول فرمود که خدا تعالی عذاب نکند امتی را که اولش من
من باشم و آخرش عیسی و حضرت مهدی آنکه بفاصله هفت روز یاجوج و ماجوج بیرون آیند همه
جهانیان بگریزند در آنجد شرق شهرستانی است که آن را شهرستان ارصف گویند و ایشان در آن شهر
در سه ملک اند یکی را نام طاپردن و یکی طولان و ایشان چهار قومند هر قومی هزار که چهار صد هزار باشند
هر یکی از آنها با چند مرد برابری کند آن در که بیرون آیند اول قوم طولان بیرون آیند با لشکر خویش
در آن شهر رود و خانه ایست چندانکه هفت برابر جیحون همه را بخورند چنانکه هیچ نماند پس دفعه دوم

الجمع بیرون آیند با قوم خود هرچند آب در دنیا باشد بخورند دفعه سیم طایر بیرون بیرون آیند
و نیمی است از تلخ و شور بخورند و بالای ایشان دویست گز باشد و هر کدام ضعیف باشند
بردارند بیک درسنگ مدوند ماننده نشوند ایشانرا ریش نباشد اما گیسیهای دراز
زنخ ایشانرا بپوشانند و چشمان ایشان تنگ باشد و گوشهای ایشان تا پشت پای ایشان باشد چون
یک گوش در زیر خود افکنند و یکی را بخود پوشند و مرگ خود را میدانند هر زنی که از ایشان
شان بسر آید مرد از نکو و زن از نکو بنفشند و جان بمالک دوزخ سپارند و این قوم همه آب
مگر که و مدینه و طور سینا و بیت المقدس و گفته اند که کوفه را هم نتوانند گرفت چون بمدینه
مردمان مدینه بحرب ایشان بیرون آیند چون کار بدیشان تنگ شود بر حظیره رسول خدا
بیکبار فریاد برآورند و گویند یاجوج آمده اند که شهر ما را بگیرند ما را فریاد رس آنگاه از تربت
آواز برآید ای قوم نترسید که خدای تعالی ایشانرا نصرت ندهد بر شما آنگه مسلمانان دعا
نمایند حق تعالی جانوری بر ایشان گمارد مانند اشتر گزنده بدهان و بینی ایشان رود و جگر
بخورد بعد از سه روز یکتن از ایشان زنده نگذارد و دنیا از ایشان گنده و مردار شود آنگه ایزد تعالی
باد را فرماید تا از شرق بیرون آید همه را بغلطاند و بدریای مغرب فرو برد آنگه باران را فرماید چهل
بارد و اینجهانرا از نجاست پاک کند بعد از آنگاه ایزد تعالی دابة الارض را فرماید تا از زمین
و روی او چون آدمیان و گردن وی چون گردن اشتر و تن او چون تن مرغان و پای او چون پای
و بدست راست وی خاتم سلیمان و بدست چپ عصای موسی همه خلق بر وی گرد آیند هر بنده که
نیک بخت بود عصای بروی فرو مالد روی او سفید گردد هر که بدبخت بود خاتم الوی با اندر روی او

گرد و هفت روز چنان ایستاده بود و بعد از آن تا هفت روز باید بشود بفرمان خدای تعالی
یکدیگرا بنام بخوانند الا هر که سفید رو باشد او را بهشتی خوانند و هر که سیاه رو بود دوزخی
تعالی فرشته را فرمان دهد تا از آسمان بزمین آید و برآدمیان کند فرمان آید مر اسرافیل را
صور دمد قیامت برخیزد و عالم نیست گردد بفرمان خدای تعالی   ایزدا تو بر کل ممالک مالک
راه روان کوی شفقت سالک   من مدح تو از زبان تو میگویم   انت الباقی و کل شیء هالک
نوزدهم در صفت دمیدن صور از حضرت رسول پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را که صور
دمیدن او چگونه است آنحضرت فرمود بدانید که صور هفت شاخ دارد در هر شاخی هزار سال
چنانکه تمامی بیست و یکهزار سالی راه است اول دمیدن فزع را بود دوم خلق را
کند سیم زلزله در جهان افتد و همه خلق بمرده شوند و آن بانگ در آسمانها و زمینها افتد الفزع
بیهوش شوند قوله تعالی ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا ما شاء الله و این بانگ چنین
باشند که هر کس بشنود و اند که دمی میدمند از الفزع کوهها و زمینها از جای برخیزند چون پشم زده
بهوا پرا شود قوله تعالی و اذا البحار سجرت یوم یکون الناس کالفراش المبثوث و تکون الجبال کالعهن
المنفوش بدان حال از هیبت و صلابت مادران کودکان را شیر ندهند و کودکان سفید موی شوند
هر جانوری که باشد از هول بچه اندازد ماه و آفتاب سیاه شوند ستارگان از آسمان
فرو ریزند یوم تمور السماء مورا آنگه فرمان آید اسرافیل را که یکبار دیگر بدمد اسرافیل دیگر بار
صور در دمد از آنجا که عرش است تا تحت الثری یکتن زنده نماند مگر حاملان عرش و جبرئیل و
میکائیل و عزرائیل بعد از آن فرمان آید عزرائیل را تا قبض روح جبرئیل و جماعتی که زنده باشند

بکند پس عزرائیل را فرمان رسد که جان بسپار پس اندر هفت آسمان و زمین کس ن
الا واجب الوجود که وی را آفت و زوال نیست آنکه نمرده است و نمیرد توئی آنکه تغیر
ما همه فانی و بقا پس تر است ملک تعالی و تقدس است هو الحی الذی لا یموت
چهار صد سال جهانیان بمانند پس ایزد تعالی جانها را زنده گرداند و در زیر عرش دریائی
است که آنرا حیوان گویند از آن دریا بدین جهان چهل سال باران آید پس این دنیا چهل گز
جانوران دنیا هر چه باشند بمیرند و خاک شوند و آنجا که همه یکدیگر آمیخته باشند پس ایزد تعا
خود آنجا که آنها را از یکدیگر جدا و هر جانی را از خاک خویشتن باز آفریند و پدید آورد در
چنانکه نباتها را در اول بهار اول کسی که خدا تعالی زنده گرداند حاملان عرش و جبرئیل
و عزرائیل باشند آنکه جانهای فرشتگان را در شاخ اول صور کنند جانهای پیغمبران در شا
جانهای صدیقان و شهیدان در شاخ سیم و جانهای مومنان در شاخ چهارم جانهای
در شاخ پنجم جانهای منافقان در شاخ ششم آنکه از حق تعالی فرمان آید با سرافیل که
بیکبار همه جانوران از صور بیرون آمده از راست و چپ و پیش و پس از مشرق تا مغرب
تا آسمان همه جا از یکدیگر جدا شوند جانهای کافران چون ابر سیاه بمانند و جانهای مومنان
چو چراغ نورانی آنکه از حق تعالی فرمان آید که بعزت و جلال خودم که هر جانی را بقالب خود
و این تقدیری طول کشد که کسی چشم بر هم نهد و بگشاید که همه خلق زنده باشند و زبان گویا
العالم فی علمه القادر علی خلقه و هو العلیم القدیر باب بیستم در صفت
از حضرت رسول صلعم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را که کلید آسمانها چیست و قفل آسمانها کدامست

حضرت فرمود که کلمهٔ ایمان توحید است که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و وصی رسوله و فضل آسمانها کلمهٔ کفر است که خدا را
زن و فرزند منسوب کنند نعوذ بالله و پیغمبر ص فرمود که هر که کافر شد و مجتنبهای خدای عز و جل
منکر شد هرگز درهای آسمان بر وی او گشاده نشود و عمل و کردار وی را که دارند باسمان برند و هرگز توبهٔ وی
قبول نشود و جان وی را همچنین برند و عذاب کنند تا روز قیامت و توحید آنست که امر خدای تعالی را بجای
آورند باعتقاد درست مطیع امر حق بودن چون بمیرد درهای آسمان بر وی گشاده شود و جملهٔ طاعات
وی را باسمانها برند و لطف و رحمت حق بر وی فرود آید جان وی را باعلی علیین برند بعز از بهشت باشد
تا روز قیامت پس ای عزیز جهد کن تا مؤمن از دنیا بروی

ای ستر تو در سینهٔ هر صاحب راز پیوسته در رحمت تو بر همه باز
هر کس که بدرگاه تو آید بنیاز محروم ز درگاه تو کی گردد باز

باب ۴۱

در صفت فاتحة الکتاب سؤال از حضرت رسول ص عبد الله بن عباس عرض کرد یا رسول الله
الحمد را که فاتحه خوانند فضل او چیست حضرت فرمود که ای عبد الله همچنین که تو میپرسی از جبرئیل
پرسیدم گفت همچنین که تو از من میپرسی من از اسرافیل پرسیدم او گفت من از لوح و قلم پرسیدم گفت
که چون خدای تعالی لوح را بیافرید مرا فرمان داد که بنویس الحمد لله رب العالمین نوشتم بیشتر نتوانستم
نوشت زیرا که همه پادشاهی حقتعالی را در ستائی کرد آنچه ایزد تعالی آن ستائی را بدو نصف نمود
از یک نصف وی فرشتگانرا آفرید و ایشانرا مشغول کرد بنوشتن ثواب خوانندگان الحمد لله رب
العالمین و از نیمه دیگر بهشت را با همه نعمتها از برای امت محمد و جملهٔ مؤمنان آفرید باز فرمان آمد که یا قلم
بنویس الرحمن الرحیم بنوشتم دیگر نتوانستم نوشت از بهر آنکه همه پادشاهی ایزد تعالی را نور گرفت پس

خدا تعالی از امید ترسانی دریای رحمت آفرید و عرش را بر آن بداشت بعد از آن
یا قلم بنویس مالک یوم الدین نوشتم دیگر نتوانستم نوشت که همه پادشاهی خدا را نور گر
حق تعالی از آن نور بحری آفرید او را بحر العدل گویند و از آن عدل روز قیامت را آفرید
که یا قلم بنویس ایاک نعبد و ایاک نستعین بنوشتم دیگر نتوانستم نوشت زیرا که همه ملک حق تعالی
گرفت پس حق تعالی آن نور را بدو نیم کرد یکپاره از طاعت مومنان آفرید پاره دیگر را
پس قلم را فرمان آمد که بنویس اهدنا الصراط المستقیم بنوشتم دیگر نتوانستم نوشت زیرا که همه عالم
پس حق تعالی آن نور را برداشتم که این هدایت برای امت محمد باز فرمان آمد که بنویس صراط الذین
انعمت علیهم بنوشتم بیشتر نتوانستم نوشت زیرا که همه پادشاهی عالم را نور گرفت و آن نور هول
و آن هول را با سرافیل سپرد فرمود که نگاهدار تا وقت دمیدن صور فزع روز قیامت از هول
آن صور بود باز فرمان آمد که ای قلم بنویس و لا الضالین بنوشتم و بیشتر نتوانستم نوشت
همه عالم را نور گرفت پس ایزد تعالی آن نور را اجابت دعای محمد گردانید باب در صفت
گور روان سوال از حضرت رسول پرسیدند که یا رسول الله خبر ده ما را که گور در ان
و آن که بود که در آن گور بود جواب آنحضرت فرمود که آن گور روان ماهی بود که حضرت
یونس در آن گور بود و آنچنان بود که یونس قوم خود را بخدا تعالی میخواند ایشان ایمان نمی آوردند
یونس بخدای عز و جل بنالید فرمان آمد که من ایشان را عذاب فرستم پس یونس امر حق تعالی را
برخواست از میان قوم بیرون شد ایزد تعالی فرشته را امر نمود تا ذره از آتش دوزخ برداشته در مقابل
ایشان بداشت قوم یونس آن هول و شعله آتش بدیدند بترسیدند دعا و زاری کردند و یونس را طلب کردند

جانشند

فتند پس خدای تعالی آن آتش را بفرمود تا همه آنقوم را بسوخت پس ایزد تعالی با یونس عتاب کرد که چرا بی
فرمان من از میان قوم و دبیرون رفتی یکبار در دریا برد یونس بفرمان حقتعالی یکبار در دریا رفت ایزد تعالی آنجا ماهی را
فرمان داد تا سر از دریا بیرون آورد و دهان باز کرد یونس را فرو برد آنگه بدان ماهی فرمان آمد که یونس پیغمبر
برگزیده ماست و را روزی تو نکردانیدیم بلکه نگهبان وی گردانیدیم پس آن ماهی دهان فراز نکرد چهل
شبانه روز طعام نخورد و با جفت خود صحبت نداشت پس ایزد تعالی پوست آن ماهی را تنک کردانید
تا آنچه عجایبات دریا بود یونس میدید پس چون در شکم ماهی قرار گرفت جگر ماهی را قبله خویش کرد و نماز
و تسبیح میخواند فرشتگان مناجات میکردند که بار خدایا آواز تسبیح یونس را میشنویم پس از قعر دریا آواز
میآید فرشتگان که بلی چون پیغمبران ما از میان قوم خود بیرون رفت بلا نازل گشت ایشان مضطر گشتند خواستند
ایمان آرند هرچند یونس را طلب کردند نیافتند همه مردند و هلاک شدند پس ما که خداوندیم اورا
بدین خطا در شکم ماهی باز داشته آنگه فرشتگان دعا و شفاعت کردند تا حق تعالی دعای ایشانرا اجابت
نمود و شفاعت ایشانرا قبول کرد پس آن ماهی را امر کرد تا بر لب دریا آمد یونس را از شکم خود بیرون
آورد بقدرت خدای تعالی **باب ۲۳ در صفت فرزند بی پدر و مادر است** آنحضرت
رسول صلعم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را که ایشان که بودند که نخستین بودند بی پدر و مادر موجود شدند
جواب آنحضرت فرمود که یکی از ایشان آدم صفی الله بود که ایزد تعالی ویرا از خاک بیافرید و تاج
عزت بر سر وی نهاد و حله های بهشت در وی پوشانید و انگشتر خلافت در دست وی کرد و کرسی از
زر سرخ بر میانش بست و ویرا بر تخت نشانید و فرشتگانرا امر فرمود تا تخت ویرا بگرفتند و گرد بهشت
بگردانیدند تا همه عجایب بهشت را بدید آنگه تخت را فرود آوردند و بنهادند دوم حوا بود که خدای تعالی

اورا

او را از پهلوی آدم چپ بیافریده که اگر او مرا رنجی رسیدی هرگز مرد زن را دوست نداشتی پس چون از خواب...
حوا را در پیش خود نشسته دید چنانکه یاد کردیم پس فرشتگان خواستند که آدم مرا بیازمایند گفتند یا
آدم این چیست گفت زنست گفتند او را چه نام است گفت حوا گفتند چرا حوا نام دارد گفت
انکه او را از زنده آفریده اند گفتند تا تو با وی چکنی گفت دلارام و هم جفت من باشد و این
و از برای آنست که زنان هر چند پیرتر شوند زشت تر و مردان هر چند پیرتر شوند خوبتر و
از برای آنکه آدم را از خاک آفریده و خاک هر چند کهنه تر خوبتر شود اما حوا را از
آفریده هر چند پیرتر شود گنده تر شود و استخوان وی چرکین و پژمرده تر شود اما زیرا که
که اصل مردان از دنیاست و اصل زنان از بهشت چه آدم را از دنیا آفریده و حوا را از
پس از آنست که هر کاری که سخت تر و برنج تعلق دارد بر مردانست و آسانی و راحت برای زنان
انکه بی پرده مادر بود ناقه صالح بود که ایزد تعالی وی را از سنگ بیرون آورد و آنچنان بود که
پیغمبر مردم را بخدای عز و جل دعوت میکرد ایشان ایمان نمی آوردند تا روزی که ایشان را عید بود
بصحرا آمده بودند زنان و کودکان را همراه آورده بودند پس چون صالح پیغمبر بصحرا آمد گفت ای
از پرستیدن بتان باز گردید بخدای تعالی ایمان آورید به پیغمبری من مقر و معترف شوید تا رستگار
گردید آن قوم گفتند اگر تو پیغمبری معجزه بنما تا بتو بگرویم و ایمان آوریم بخدای تو صالح گفت چه
میخواهید گفتند از این سنگ اشتری خواهیم بیرون آری سیاه چشم و سرخ موی بلند و آبستن
صالح گفت آری میدانی که این کافران چه میخواهند قدرت خود را بنما در ساعت بفرمان رب العزت

سنگ بلرزه درآمد نالیدن گرفت و دو نیمه شد از میان آن سنگ اشتری بیرون آمد چنانکه خواسته
بودند در ساعت بزائید و بچه او بچریدن مشغول شد جانور بی پدر و مادر چهارم کبش حضرت ابراهیم
بود که بفدای اسمعیل آمده و کبش گوسفندی بود که خدای عزوجل ابراهیم را فرمود که اسمعیل را قربان کن
ابراهیم سر بسجده نهاد و گفت الهی فرمان بردارم سر از سجده برداشت و بخانه رفت بمادر اسمعیل
گفت ای هاجر مرا دوست عزیزیست و اسمعیل را میخواهد مهمانی کند باید که سر ویرا بشوئی و جامه نو در بر
وی کنی تا ویرا نزد او برم پس هاجر اسمعیل را در ساعت سر و تن بشست و جامه نو در بر وی پوشانید و بوی خوش را
بیافت پنداشت که پدر ویرا بمهمانی میبرد ندانست که او را بقربانی میبرد آنگاه ابراهیم کاردی و
رسنی برداشت به پنهانی دست اسمعیل را گرفت و از پیش مادر بیرون آورد پس ابراهیم از
پیش اسمعیل از عقب میرفت پس ابلیس علیه اللعنه بیامد مانند پیری گفت ای هاجر میدانی که ابراهیم
پسرت را کجا میبرد هاجر گفت بمهمانی ابلیس گفت ویرا میبرد قربان کند هاجر گفت ویرا که گفت فرزند
خود را قربان کند گفت خدا گفته گفت پس تو کیستی ابلیس چون این سخن را از هاجر شنید بدنبال اسمعیل رفت
گفت ای اسمعیل میدانی که پدرت ترا کجا میبرد گفت نمیدانم گفت میبرد ترا قربان کند گفت ویرا که فرموده
گفت خدای تعالی گفت پس تو در میان چه میگوئی آنگه اسمعیل پدر را دریافت گفت ای پدر پیری فراز
آمده میگوید که پدرت ترا می برد قربان کند ابراهیم گفت ای فرزند آن ملعون شیطان است
هات الحجر سنگ بیاور تا بر او زنم اسمعیل سنگ بر او انداخت بار دویم بیامد همان گفت اسمعیل دیگر بار
سنگ بر او انداخت بار سیم نزد اسمعیل آمد اسمعیل شکوه او را بپدر کرد ابراهیم گفت هات الحجر اسمعیل دیگر بار
سنگ بر او انداخت اکنون حاجیان از آن سبب شده که چون بدانجا رسند سنگ اندازند که آنرا جمره نامند

چون ابراهیم و اسمعیل بکوه بالا رفتند ابراهیم روی باسمعیل کرد گفت ای پسر دانسته که ترا چه کار آورده‌ام
اسمعیل گفت ای پدر تو میدانی و ایزد تعالی ابراهیم چشم پر آب کرد گفت ای پسر دانسته که خدای تعالی
آفریده است امر فرموده که ترا قربان کنم اسمعیل عرض کرد که تو فرمان بردار خداوندی و پیغمبر اوئی ترا
آنچه او ترا فرموده است بجای آر آنگه ابراهیم دست در گردن پسر افکند و پسر دست در گردن
پدر چندان گریستند که از گریستن ایشان سنگ کوه بنالید آنگه اسمعیل گفت ای پدر در فرمان حضرت الله تعالی
تاخیر مکن و فرمان حق تعالی را زود تر انجام ده پس ابراهیم اسمعیل را بخوابانید و کارد بر گلوی او نهاد
بکشید نبرید ابراهیم گفت باسمعیل کارد نمی برد گفت ای پدر دست و پای مرا محکم به بند تا تیزی کارد
بر گلوی من اثر کند من بیتاب نشوم مبادا بر حضرت پروردگار عاصی شوم ای پدر چون بخانه روی
مادر بیچاره ام را سلام برسان و بگو اسمعیل گفت ای مادر مبادا بیتابی کنی و بدرود باش از من تا روز
که دیدار با قیامت افتاد جامه خود را نگاه دار تا از خون من آلوده نگردد چون بخانه روی پیراهن خون
آلود مرا نزد مادرم بر تا هر گاه غمگین و اندوه او را غالب آید بوی پیراهن من غم او را تسکین گرداند
چون کارد بر گلوی من نهی زود بکش تا بر من آسان گردد که مرگ تلخ است و کشتن سخت ابراهیم چون
از اسمعیل اینچنان شنید دیگر باره گریان شد پس دست اسمعیل را سخت به بست و کارد بر گلوی وی کشید
باز کارد نبرید ابراهیم گفت ای فرزند این کارد هیچ نمی برد اسمعیل گفت ای پدر چون نظر بر روی من کنی
محبت پدری نگذارد که کارد را محکم بکشی مرا بر در افکن تا روی مرا نبینی آنگه مرا بکش پس ابراهیم
اسمعیل را بر در افکند و کارد بر گلوی وی نهاد بقوت هر چه تمامتر بکشید کارد روی تیزی بگردانید
ابراهیم بشک افتاد کارد را بر زمین زد گفت ای کارد این چه نافرمانی است که بر خدای تعالی میکنی

خدای تعالی گاو را بقدرت خود گویا گردانید بحضرت ابراهیم عرض کرد یا رسول الله این چه دلتنگی است
با من یکی چگونه ببرم که از یکطرف فرمانست که ببر و از دیگری که ببر بین در میان دو دست عاجز شدم
حیرانم که چکنم پس از چون این سخن بگفت ابراهیم سر برآورد و آواز جبرئیل بگوش ابراهیم رسید نگاه کرد جبرئیل را
دید که میاید گوسفندی سفید و شاخ دار میاورد و میگوید الله اکبر الله اکبر دانست که نجات آمد گفت لا اله الا الله
و الله اکبر پس اسمعیل نیز دانست که نجات آمد گفت الله اکبر و الحمد لله پس جبرئیل گفت یا خلیل الله آنچه
بر تو بجا آوردی و فرمان خدا را مطیع شدی اینگوسفند را بگیر و بدل اسمعیل قربان کن قوله تعالی وتله
للجبین و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا کذالک نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین و فدیناه بذبح
عظیم و ترکنا علیه فی الآخرین سلام علی ابراهیم پس ابراهیم برخواست و دست و پای اسمعیل را بگشاد
و گوسفند را قربان نمود چهار هزار سال بود که خدای تعالی آنگوسفند را در بهشت آفریده بود و چرا میکرد
و در شکم هیچ مادری نبود و مادری او را نزاده بود پنجم عصای موسی بود که حق تعالی چون موسی را
بفرعون فرستاد تا او را بخدای تعالی دعوت نماید و پیغمبری موسی ایمان آورد هر چند میدانست که ایمان
قبول نمی کند اما اتمام حجت نمود تا روز قیامت او را هیچ حجتی نباشد و نگوید پیغمبری بر من نفرستادی
که مرا تنبیه کند پس فرعون با ندیمان خویش مشورت نمود با ایشان گفت که موسی ساحر است و جادوگر
هرچه میکند از سحر است ما نیز جادوانرا بخواهیم تا جادوئی کنند و آنچه موسی کند ایشان ناچیز کنند پس فرعون
را این تدبیر خوش آمد کس فرستاد تا هر جا جادوگری بود همه را جمع کردند تا هشتاد هزار جادوگر جمع
آمدند و مهتران ایشان چهارصد نفر بودند که در روی زمین بجادوئی ماهر بودند و کسی مثل ایشان نبود کس فرستادند
بموسی که بمیدان حاضر شود و در آنروز فرعون جشنی کرده بود تمامی مردان مصر از زن و مرد بزرگ و کوچک

پردن

بیرون آمده بودند فرعون با خاصان و محرمان و مقربان خود در آنجا تکیه که از آن بلند تر بود نشست
فرعون با آن چند هزار جادوی که چندین سال ساخته بودند آورده در میدان بداشتند پس موسی با
درکنار میدان ایستاده و موسی بر عصا تکیه زده پس جادوان کس نزد موسی فرستادند که ای
کن موسی فرمود که ای دل شما هر چه میخواهید بکنید که من جادو نیستم و آنچه بعمل آورم بقدرت حق
معجزه پیغمبری است و از خدای بترسید و توبه کنید و بخدا باز گردید که در این ساعت از کرده خود پش
هر چند ایشان را نصیحت کرد سود نبخشید پس جادوان هفتاد هزار خروار چوب و ریسمان جادوئی بر
چون آفتاب گرم شد با آنها تابید آنچوبها و رسنها را با نقره میان آنها را تهی کرده بودند سیماب و نفط
آن ریسمانها و چوبها کرده بودند بر ریگ تفتیده افگنده بودند چون ساعتی برآمد حرارت آفتاب بر آنها
تمامی بجنبش در آمدند و بر یکدیگر پیچیدند هر یک چون اژدها سر بسوی هوا بر داشتند همه بیابان و میدان را فرو گر
آنگاه فرمان آمد که یا موسی القِ ما فی یمینک ای موسی بیفگن عصا را پس موسی عصا را بیفگند آن عصا بقدرت
کامله ربانی اژدهای عظیم شد و سر بهوا بر آورد و آتش و دود از دهانش بیرون میآید و بروی ست
پدید و بروی موی بسیار بهم رسید پس هشتاد گز سر بهوا بر آورد و دهان باز کرد هر چه در آن دشت
از سنگ و چوب و ریسمان که این جادوها در چندین سال ساخته بودند و آنچه آلت و ساز جادوان
بود تمامی را بیکبار فرو برد پس هفتاد دندان بروی پدید آمد هر دندانی تیغی بقدرت خدای تعالی
واند، کتاب تفسیر چنان آورده اند که از لب زیرین تا لب بالا هشتاد گز بود پس چون تمامی ساحران
و جادوگران را فرو کشید قصد فرعون و لشکر ایشان کرد و سپاه فرعون از هیبت آن اژدها روی
بهزیمت نهادند بانگ و غلغله بر خواست و فرعون بگریخت و با خاصان خود باندرون حرم رفت و

دیدکه سپید گز بالای آن عمارت بود قبه‌ها بر سر وی ساخته بودند چنانکه مانند چراغ آن گوهرها فرسنگ
در فرسنگ در تافتی پس چون فرعون در آمدن انقصر شد درها را محکم ببست پس آن وقت که رود
بهم نهادی بیست و چهار هزار مرد در زیر پای یکدیگر کشته شدندی چون ساحران آن معجزه را از موسی
دیدند و قدرت خدا را مشاهده نمودند همه یکبار ایمان آوردند و بخدای تعالی گرویدند و پیغمبری
موسی اقرار کردند قوله تعالی فالقی السحرة ساجدین قالوا آمنا برب العالمین رب موسی و هرون پس
پس اندشت خالی شد و کسی نماند آنگه موسی روی بهارون کرد و گفت ای برادر ما نیز برویم پس ایشان
روی بمصر نهادند و اژدها از عقب ایشان میرفت و هر ساعتی روی بپای موسی بمالید چنانکه گربه از خواجه
چون موسی میان بنی اسرائیل رسید فرمان آمد که یا موسی عصای خود را بگیر موسی دست دراز کرد و
اژدها چون عصای اول شد بفرمان خدای تعالی پس این نخستین اول آدم بود دویم حوا سیم ناقه
صالح چهارم کبش ابراهیم پنجم عصای موسی و صفت هر یک گفته شد در قدرت حق نظاره کردن
چه خوش است و ز مردم بد کناره کردن چه خوش است هر دل که در او مهر الهی نبود آن دل
هزار پاره کردن چه خوش است باب ۲۴ در صفت غرق شدن فرعون سؤال
از حضرت رسول صلعم پرسیدند که یا رسول الله خبر ده ما را که کدام زمین بود که یکبار آفتاب بر او
تابید دیگر نتابید تا روز قیامت جواب آنحضرت فرمود که آن رود نیل بود که در کنار مصر است
و آنچنان بود که موسی چون با بنی اسرائیل از مصر بیرون رفت آن روز فرعون با هزار هزار مرد بر
اسبان سوار و با لباسهای مصری از حریر و دیبا و هر اسبی را طوقی از زبرجد بر گردن و جلی از دیبای
در کشیده هزار هزار مرد پیاده اندر پیش فرعون با هزار جلال میرفت و تقدیری سپاه وی از حد بیرون

گرفتند

که از حد و حصر و اندازه بیرون بود کناره او اصلا پیدا نبود برسیدند گفتند یا نبی الله لشکر
عقب رسیدند چندانکه اندازه و نهایت ندارد و در پیش روی ما دریاست اکنون ما را
خواهند نمود موسی گفت غم مخورید که ایزد تعالی ما را از دشمن نگاه میدارد پس مؤمنی
در میان قوم بود که او را یوشع بن نون میگفتند پیش موسی آمد و دعا کرد که اللهم الیک
وانت المستعان چون موسی دعا کرد فرمان آمد که یا موسی عصای خود را بر دریا زن موسی
بر دریا زد بفرمان خدا آب مطبق گشت و اندر هوا بایستاد دوازده طاق در دریا پدید
ظاهر شد قوم موسی نیز دوازده گروه بودند هر گروهی پنجاه هزار بودند از زن و مرد موسی گفت
ای یاران بسم الله بگوئید و هر یک بطاقی اندر روید گفتند یا نبی الله چندین هزار سالست که در زیر
آب و گلست اگر ما در وی رویم آب و گل ما را فرو گیرد نتوانیم که دست و پا زنیم پس موسی دعا
ایزد تعالی آفتاب را فرمان داد تا بر آن تابید و باد را فرمان داد تا در آن زمین بوزید بفرمان خدای تعالی چنان
که گویا آنجا هرگز آب نبود آنگه موسی بدریا فرو رفت و قوم او از پس او در رفتند گفتند یا نبی الله قوم برادران
ما بدریا فرو رفتند و از ایشان خبری نداریم موسی دعا کرد در ساعت آب دریا خشک شد تا قوم موسی
یکدیگر را دیدند و بسلامت از دریا بیرون آمدند پس فرعون با سپاه خود بلب دریا رسیدند دریا
بر آنحال دیدند آن لعین گمراه پنداشت که دریا از هیبت او چنان شده آنگاه آن ملعون روی بسپاه خود
گفت نگاه کنید آیا دریا را از هیبت من چنان شده و خود را ستایش میکرد و میگفت انا ربکم الاعلی یعنی منم
خدای شما چون سپاه وی این را شنیدند او را سجده کردند پس فرعون را هراسی در دل پیدا شده از اینکه
کردن دانست که زیاد روی کرده است خواست که از آن گفتن برگردد جبرئیل بر او بگذشت بفرمان

اسب لعرت بر مادیان ابلقی سوار در پیش اسب فرعون و اسب در آمد در آمد دریا ملعون بر اسبی بود و
جبرئیل بر مادیانی سوار بود بوی مادیان را شنید سر کشیده خود را برانگیخت در دنبال اسب جبرئیل خود را بدریا انداخت
پس لشکر همه یکبار روی بدریا نهادند و فرشتگان از پس ایشان در آمدند و آنها را میراندند و میگفتند
زود از خدای خود بر وید پس چون سپاه فرعون همه بدریا ریختند و کسی از ایشان باقی نماند موسی بازگشت
و عصا را بر دریا زد که ایشان هلاک شوند از خدای تعالی فرمان آمد که یا موسی واگذار ایشان را و آنگاه
فرمان آمد بدریا که فرا گیر ایشان را قوله تعالی واترک البحر رهوا انهم جند مغرقون پس طراق در دریا افتاد
چنانچه قوم موسی همه بشنیدند و گفتند یا نبی الله این چه صدا بود بدین مهیبناکی موسی گفت این بانگ آن بود
که خدای تعالی دشمن را هلاک کرد و ما را از شر ایشان ایمن ساخت پس قوم موسی شادی کردند اما اعتبار
شان گفتند ما میخواهیم دشمنان خود را ببینیم خدای تعالی چگونه ایشان را هلاک کرده است پس موسی دعا
کرد بفرمان خدای تعالی آب کشتگان را بر لب دریا انداخت و همه دیدند که فرعون با لشکرش تمام هلاک
شدند

باب ۲۵ در صفت پند دهندهٔ سلیمان

از حضرت رسول صلعم پرسیدند یا رسول
الله خبر ده ما را که آن پند دهنده سلیمان که نه آدم بود نه پری و نه فرشته که بود آنحضرت فرمود
بدانید که آن موری بود که سلیمان پیغمبر را بعد از وی و قبل از وی که هیچکس را چنین پندی نداده بودند آنچنان
بود که خدای تعالی پادشاهی و سلطنتی که بسلیمان داده بود هیچ پیغمبری نداده چنان بود که هرجا سلیمان
فرود آمدی صد فرسنگ خیمه زدی بیست و پنج فرسنگ لشکرگاه دیوان و بیست و پنج فرسنگ
آدمیان و بیست و پنج فرسنگ پریان و بیست و پنج فرسنگ لشکرگاه نخجیران بود و در او بساطی بود
از ابریشم و زر که چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بود در آن بساط و دیست هزار کرسی از زر و سیم

بود بر کرسیهای زرین پیغمبرزادگان نشستندی و بر کرسیهای سیمین مهتران و پریان و آدمیان
و بر آن بساط هفتاد هزار محراب بود که زاهدان ایستاده و پلاسها پوشیده عبادت میکردندی
از ایشان در مقامات و کرامات اشاره کردی کوه از جای خود برفتی و بر آن بساط دوازده هزار
واعظان و ناصحان و عالمان نصیحت و موعظه گفتندی و باد سخن ایشان بگوش سلیمان رسانیدی
در میان آن بساط نشستی و در میان مردم و پریان حکم کردی و مرغان بالای سر او بایستادندی
سایه افکندندی تا آفتاب بر سلیمان نتابد و تختی ساخته بودند از زر سرخ و زمرد و زبرجد سبز و
ساخته بودند از زر تا بگرد تخت می گردیدند پس سلیمان بر آن تخت نشسته بود و مردمان بیامدندی
با یکدیگر دعوی کردندی اگر کسی دعوی باطل میکرد آن شیرها دست بر زمین زدندی سلیمان بدانستی که
باطل است و اژدهائی بود که چون دو کس با هم دعوی کردی بر گرد او میگردیدندی تا از ترس کسی
دعوی باطل نکنند چهار بنا ساخته بودند از زر سرخ شکمهاشان از مشک و عنبر بود بر چهار گوشه تخت
و آنجا رها مشک و عبیر و عنبر پاشیدندی و اهل مجلس را معطر نمودندی سلیمان با این عظمت و شوکت
در پیش خود نهاده زنبیل بافی میکرد چون تمام می شد میفروخت و از بهای آن نان جوین میگرفت
میخورد و بقیه را بدرویشان و مسکینان صدقه میداد و چون وقت شام شدی پلاس سیاه بپوشیدی
و بجائی رفتی که درویشان بودند با ایشان روزه بگشادی چون بر تخت نشستی پیغمبرزادگان پیاده
و بر آن کرسیهای زرین نشستندی دیوان در پیش ایشان و فرشتگان ایستاده بودند و شمشیر آتشین
اگر دیوی از فرمان وی بیرون رفتی آن فرشته بدان شمشیرش زدی در حال بسوختی قوله تعالی ومن یزغ
منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر سلیمان زبان مرغان بدانستی و مرا گفتند یا نبی اسرائیل زیرا که

و مرا ملکی داد که کسی را نداد است تا فضل او با من چه حاجت است سلیمان گفت من ملک نخواستم و الا بیازارم
ملک ملک خداست و من مسکین و ذلیل و بیچاره ام و پیوسته با کفار و مشرکین از آدمیان و دیوان جنگ
کردی و اشیا را بامر خدای تعالی آوردی و بر بساط وی میدانی ساخته بودند یک نیمه آدمیان و یک نیمه
دیوان و پریان دیوان سنگ آورده بودند و دیگها تراشیده هر یک چون حوضی که چند اشتر در یکبار
توانستی پخت و هم کاسها تراشیده بودند هر یک چون حوضی قوله تع و جفان کالجواب و قدور راسیات
اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور سلیمان هزار زن داشت از آنجمله هفتصد کنیز بودند و سیصد
هزار دیوان از برای او کوشکی ساخته بودند از آبگینه شامی و در وی هزار خانه بود هر زنی از زنان
در یکخانه بودند و بکار خویش مشغول و آن کوشک را هزار رکن بود هر رکنی را دیوی در گردن خود نهاده
هر جا که سلیمان رفتی دیوان آن کوشک را همراه سلیمان بردی و خلایق بعدد در آن بودند بعضی نور میخواندند خبازان
و طباخان نان پختن و طعام مشغول بودند و باد بساط را بر روی هوا معلق بداشتی بفرمان خدای تعالی و هیچکس را
خبر نبودی هر جا که رسیدی مردمان بنظاره او آمدندی تا وی بگذشتی و باد تخت ویرا چنان بردی که برگ
نجنبیدی قوله تع فسخرنا له الریح تجری بامره رخاء حیث اصاب و الشیاطین کل بناء و غواص و چون خواستی به
بیت المقدس بود باد را بفرمود تا تخت ویرا برداشتند بامداد تا شبانگاه که مسافت یکماه راه بود بر سیری
از شبانگاه تا بامداد همچنین قوله تع و لسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر و همچنین بود تا روزی از رسید
بزمینی که حبه نکه بود در آنجا وادی بود که موران مقام داشتند پس مهتر موران قوم خود را گفت که بخانهای
خود روید تا لشکر سلیمان آفتی نرسانند و در زیر پاشان پامال نشوید قوله تع یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان
و جنوده و هم لا یشعرون پس باد سخن این مور را بگوش سلیمان رسانید بفرمود تا مور را حاضر کردند پس وی

گفت تو چرا این سخن گفتی نه دانستی که من پیغمبرم و بر کسی ظلم نکنم و نگذارم لشکرم تیز بر کسی ظلم کنند مور گفت با
چنین است لیکن از بهر آنکه من بزرگ ایشانم از نصیحت کردن چاره و چاره ندارم گفتم که مبادا بی
کسی قدم بر ایشان گذارد هلاک کردند یا از عظمت و جبروت تو از طاعت حق تعالی باز مانند مور
این سخن بگفت سلیمان عم تبسم نمود و تبسم ضاحکا من قوله پس سلیمان فرمود که این سخن را حکیمانه گفتی و مرا
بود گفت یا رسول الله میدانی چرا ترا سلیمان نام نهادند یا سلیم و معنی او چیست سلیمان گفت بگو
برای آن سلیمان نام نهادند که سلیم باشی زیرا که بزرگترین امری را گردن نست و چگونه ارشد آن
یا رسول الله دانی که چرا ایزد تعالی باد را مسخر تو گردانیده است سلیمان گفت نه مور گفت تا بدانی که کار
بر سر باد است ناگهان بر تو بگذرد و پایدار نماند و ملک تو بر دیگری بماند نه بر او در فستی سحرگاه
شام سریر سلیمان علیه السلام با آخر ندیدی که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و داد ر
کسی زین میان گوی دولت ربود که در بند آسایش خلق بود سلیمان این سخن را از مور بشنید گر
وا او را ندید گوه و برفت **باب ۲۶ در صفت بانگ مرغان** از حضرت رسول پرسیدند یا
خبر ده ما را که مرغان در بانگ کردن چه میگویند آنحضرت فرمودند که بانگ خروس این است که غافلا
یاد کنید ای غافلین و بیدار شوید و هشیار باشید و بطاعت و عبادت پروردگار خود مشغول باشید و توشه
بردارید که راه دور و دراز در پیش است طاوس گوید که در رحمت و آسایشم که از خلایق دورم هما
و دنیا داران اگر عمرشان دراز باشد عاقبت مرگست و باید مردن که دنیا دار فناست دراج گوید
الرحمن علی العرش استوی هزار دستان گوید لعنت بر دنیا داران و جهودان و منافقان کبوتر گوید کاش این
خلق بروی زمین نبودند غراب گوید لعنت بر دنیا داران زاغ گوید یا غافلان از مرگ نترسند ایمن مباش

...ک گوید توشه قیامت بردارید که روز قیامت حسرت و ندامت سود ندارد کار امروز بفردا
مفکنید که معلوم نیست فردا چه خواهد شد هدهد گوید ای دنیاداران فریفته مشوید که این دنیا غدار و مکار
است بط گوید که خود را از غیبت و حرام نگاهدارید که فردا عقوبت دوزخ خواهد بود عقاب گوید
بهر زندگانی از مرگ است دایم و باقی واجب الوجود است تذرو گوید که فریاد از دست نفس بد آدم بر سر...
گوید هرکس در اینجهان رحم بر کسی نکند در آنجهان خدا بر او رحم نکند توسیچه گوید بیا سائید از یاد کردن
خدای تعالی چند گوید که آبادان کرده اید بوم گوید سبحان الملک القدوس اسب گوید یا رب بنصرت ده
مومنان را بر کفار خر گوید لعنت بر غش کاران باب ۲۷ در صفت اول بنائی که در اینجهان پیدا
شد از حضرت رسول پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را اول بنائی که در اینجهان پیدا شد کدام بود آنحضرت
فرمود بدانید که اول بنائی که در اینجهان پیدا شد بیت المعمور بود که ایزد تعالی برای آدم فرستاده چنان
بود که ایزد تعالی آدم را در دنیا فرستاد بهندوستان فرود آمد از فراق بهشت میگریست که از گریستن او
کوه تنگ آمدی پس مدت سیصد سال بر سر آنکوه گریست چنانکه از گریه او بر رخساره او جوی همی
و آب چشم او از کوه جاری شدی و نخچیران بخوردندی گفتندی این چه آبی است بدین خوشگواری پس ایزد
تعالی خواست تا آدم را خورسند گرداند خانه از یاقوت از بهشت فرود فرستاد آنجا که کعبه معظمه است
بنهادند و آنخانه را دو در بود یکدر بسوی مشرق و یکدر بسوی مغرب و در آنخانه سه قندیل بود از قندیلهای بهشتی
که نور آنها تا بقاف در اطراف عالم و همه را روشن میکرد و آن سنگی که او را حجر الاسود خوانند پاره از یاقوت
بود که فرشتگان از بهشت آورده بودند خدای تعالی امر فرمود تا فرشتگان از آسمان فرود آمدندی و
طواف آنخانه میکردندی و آنجا که بنای آنخانه بود امروز کعبه است و آنجا که نور قندیلها تابیده بود امروز

مسجد است و آنجا که زیر قدم فرشتگان بود امروز حرم است پس ایزد تعالی آدم را فرم
را طواف کرد این زمان آنخانه در آسمان چهارم است و هر روز آنخانه را هفتصد هزار فرشته
در زیارت مینماید و هر فرشته که یکبار زیارت کند دیگر نوبت باو نمیرسد تا روز قیامت بقدرت

باب ۲۸ در صفت بلندترین عمارتها از حضرت رسول پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را که بلند
که در جهان بنا نهاده اند چه بود آنحضرت فرمود بدانید آن عمارتی که بلندترین عمارتها در جهان بنا
فرعون بود قوله تعالی فاوقد لی یا هامان علی الطین صرحا لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاط
وانی لاظنه کاذبا آن ملعون گفت ای هامان از برای من بنائی بساز بلند تا من بآسمان بروم و خدای
به بینم که من چنان گمان میبرم که وی دروغ میگوید پس هامان که وزیر وی بود بفرمود تا خشت بپختند
خشت پخته ایشان بودند آن ملعون بفرمود تا چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بنای آن مناره نهاد
اند که هر روزی پنجاه هزار مرد در آن عمارت کار کردند از استادان و شاگردان و گچ پزان و نجار
حدادان و در مدت هفت سال چندین خلایق کار میکردند و دیگر در بیکار نبودند تا آن عمارت چنان بلند
که هیچ کس [illegible] را ندانست که تا کجاست و آنچنان ساخته بودند که آن ملعون سواره در آنجا رفتی تا
رسیدی چون موسی آن دلیری و شوکت از آن ملعون دید بر خود بلرزید فرمان آمد یا موسی رها کن آن ملعون
تا هر چه خواهد کند از گمراهی و ضلالت خویش که هر چه او بسالها بسازد بیک طرفة العین آنرا خراب و ناچیز
که از او اثری پس ایزد تعالی جبرئیل را فرمود از آسمان فرود آمد پر خود را بر آن عمارت زد آن بنا را از
و بر هوا برد سه پاره کرد یکپاره بزمین هند و یکپاره بزمین مغرب افکند و آتشی بفرستاد و آنکسانیکه در آن
کار میکردند همه را بسوخت و این همه بقدری شد که کسی چشم برهم نهد و بگشاید جز درگه لطف دوست

دین ملک و مال و سیم و زرها هیچ است هر چند بروی کارهای نکوم نیکست که نیکی است و گرها هیچ است

در صفت مائده عیسی علیه السلام از حضرت رسول صلعم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را که آن طعام که از آسمان

فرود آمده طعام دنیا بود یا بهشت چه بود آنحضرت فرمود آن مائده عیسی بود که قوم خود را فرموده بود روزه بدارید تا هر چه

از حق تعالی بخواهید بدهد پس چهل روز روزه بداشتند آنگه نزد عیسی آمدند گفتند یا روح الله ما را فرمودی که روزه بدارید

و تضرع و زاری کنید تا هر چه از خدای تعالی بخواهید بدهد فرمود اکنون خاموش باشید تا آنچه خواهید شما بدهد ایشان گفتند

ما میخواهیم بدانیم که تو پیغمبر خدائی و آنچه گوئی راست است قوله تعالی نرید ان ناکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان

قد صدقتنا و نکون علیها من الشاهدین پس عیسی برخاست و در نماز ایستاد و از ترس و هیبت حق

بلرزید بعد از آن دست برداشت چنانچه حق تعالی میفرماید ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون عید

لاولنا و آخرنا و آیة منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین پس فرمان آمد که یا عیسی آن مائده که ایشان میخواهند

فرستم ولیکن بعد از خوردن طعام هر که منکر شد او را عذاب بفرستم قوله تعالی انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد

منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین پس عیسی با ایشان شرط کرد که کافر نشوند جمله شرط کردند که بفرمان خدای تعالی

باشند آنگه بفرمان حق تعالی سفره اندر زمین در آسمان دو پاره کردند ابر سفید آن سفره را در میان گرفته و

بزمین فرود آمد پس عیسی علیه السلام دست بدعا برداشت گفت اللهم اجعلنا رحمة و لا تجعلها عذابا آنگه عیسی

بقوم خود کرد و فرمود یکی از شما که دلیرتر و گستاخ تر است کدام است تا این دستار از سر این سفره بردارد

و خدای تعالی را سپاسداری کند و بهر چه تمامتر شکر گوید پس هیچکس دست دراز نکرد گفتند یا روح الله این کار تست

آنگه عیسی گفت بسم الله الرحمن الرحیم دستار از روی خوان برداشت خوانی دید آراسته پنج گرده نان

بر روی نهاده یک ماهی فربه بریان کرده و یک سکره سرکه و از همه انواع سبزیها بود آنگه عیسی روی با ایشان کرد و گفت

بیائید

بیایید و بخورید گفتند یا روح الله ما را معجزه دیگر بنما تا بدانیم که تو پیغمبری و هر چه میگوئی راست است عیسی دل
تنگ شد روی بدان ماهی کرد و گفت ای ماهی زنده شو بفرمان خدای تعالی در ساعت بفرمان سبحانه
آن ماهی زنده شد و چشم باز کرد بخشم بر ایشان نظر کرد همه بترسیدند و از پس بگریختند گفت [illegible]
از آن وست که شما میخواهید چون می بینید بدان طاقت نمی آورید آنگه عیسی گفت مسکینان و مفلوجان و
درویشان و نابینایان و معلولان و دردمندانرا طلب کردند و بایشان فرمود که ازین طعام بخورید پس بخوردند
هر که نابینا بود بینا شد هر که مفلوج بود دردا بگذشت هر که معلول بود تندرست شد و هر که تهیدست و محتاج
بود توانگر گشت و سیصد کس از آن طعام بخوردند و سیر شدند و از آن ذره کم نشد پس خوان بسوی آسمان بلند
شد روز دیگر همان وقت باز آمد توانگران گفتند درویشان خوردند یا بایشان بترسیدند ما نیز بخوریم آنگه توان
گران غلبه کردند درویشانرا منع کردند آنگه عیسی نوبت نهاد که روزی توانگران بخورند و روزی درویشان چون
نوبت درویشان آمد خوان بیامد نوبت توانگران گردید نیامد و خطاب رسید که یا عیسی ما این خوان از
برای درویشان فرستیم نه از برای توانگران پس توانگرانرا حسد آمد گفتند این همه جادوی و سحری است که
عیسی میکند عیسی بشنید گفت کافر گشتید ای قوم باشید تا عذاب برسد پس آن خوان تا چهل روز بیامد
آنگه فرمان آمد که یا عیسی همه عهد کردند که چون مائده بخوریم اقرار نمائیم که تو پیغمبری و دیدند و منکر شدند
من اکنون ایشانرا عذاب کنم قوله تعالی ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم القصه
القصه ایشان سیصد و سی تن بودند که این سخن گفته بودند پس شب با عیالان خود بودند چون روز شد همه خرس
و خوک شده بودند و گرد خانهای خود می گشتند پلیدی و نجاست میخوردند چون خلق ایشانرا دیدند خروش
و فزع در میان ایشان افتاد آن خوکان بیامدند گریان و نالان پیش عیسی بخاک افتادند پس عیسی ایشانرا بشناخت

ف تو فلان بردی ایشان سر بجنبانیدند پس معلوم شد که خدای عز و جل آنها را بد صورت گردانیده و مهر بر دهان
ایشان زده و غضب کرده چون بخانه خود رفتند زنان و فرزندان از ایشان بگریختند چون مدت هفت روز بر آمد
کسی از ایشان نماند همه بدوزخ و عذاب الیم گرفتار شدند **باب ۳** در صفت اصل دریاها از حضرت رسول
پرسیدند که یا رسول الله خبر ده که اصل دریاها چیست و در روز قیامت آب دریاها کجا است آنحضرت فرمود
بدانید که آب دریاها بقیه طوفان نوح است که بدنیا فرستاده قوم نوح را هلاک کرده قوله تعالی ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر و چون باران آید اگر میغ باشد در هوا و چون ابر پاره پاره شود باران قطره قطره باشد و همچنان که خدای
تعالی دریاها را آفریده که عمق و ژرف آن سی سالست و از آنجا که گوشه زمین است تا آنجا که اثر آب است و بیست و پنج
سال راهست و لیکن خدای تعالی بقدرت خود آبرا در دریاها فرو ریخته بر آن آب بهیبت و سیاست نظر کرد اگر
چنین نبودی بیم آن بود که همه دریا فرو شدی و عالم خراب گشتی لیکن خدای تعالی از رحمت و رأفت خود
از زمین آب بر آورد و چشمه ها بگشاد چنانکه در کلام خود خبر باید و فجرنا الارض عیوناً فالتقی الماء علی امر
قد قدر و از آنجا که زمین است از مشرق تا مغرب چنانکه هیچ جانور زنده نمانده بود پس هشتاد گز آب
تمام شد خدای تعالی وحی کرد باسمان که ای آسمان آب خود باز گیر و ای زمین تو نیز آب خود فرو بر
و قیل یا ارض ابلعی مائک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعداً للقوم
الظالمین پس زمین آب خود بر گرفت و آب آسمان باسمان باز گشت دریاها از آن آب پر شده بود همچنان
بماند و از آنستکه آب دریا بعضی شور و تلخ است که عذاب خداست چهل شبانه روز آب از آسمان
بزمین آمد با آب زمین بیامیخت و روز قیامت جمله خلایق از مؤمن و کافر بر یکدیگر آمیخته اند چون از صراط
بگذرند کافران بمانند و هیچ ضرری بمؤمنان نرسد اینک احوال دریاها چنانست که گفته شد چنانچه

که

که خدای تعالی پیغمبر باید و از آنجا رپیغمبر است یعنی روز قیامت دریاها را بهمدیگر اندازند تا همه یکی بود
دنیا را آب گیرد پس خداوند جبرئیل را فرماید تا بدنیا آید و آن آب را بر زور بگستراند و هرچه
و جویها و رودها آب بود همه را برآورد که یک قطره آب بر روی زمین نماند و ببرد تا بآسمان هفتم
الهی آورد دم فرشتگان آید که همه را در گلوی کاد ریزد آنگاه چنان باشد که مردی تشنه شود یک قطره
در گلوی او دریزند جگر او نرسد اندرین خبر بزرگ است و مژده عظیم است مومنان را که کار ایزد
که اگر گناه مخلوق بسیار است اما دریای رحمت ایزد تعالی را پایان نیست الهی رحمت دریای
عام است وز آنجا قطره ما را تمام است   خداوندگارا نظر کن بجود   که جرم آید از بندگان در وجود
کریما بلطف تو پرورده ایم   بانعام عام تو خو کرده ایم   باب ۳۱ در صفت جرجیس پیغمبر از حضرت
رسول پرسیدند یا رسول الله از آدمیان که بود که او را چهار بار بکشتند و خدای تعالی باز او را
زنده گردانید آنحضرت فرمود آن شخص جرجیس بود و پیغمبر خدا بود احوال وی چنان بود که بعد از
عیسی علیه السلام بروزگار ملوک طوایف بزمین موصل ملکی بود نام وی داذیانه و ستمکار و بت پرست او
آنملعون بتی داشت که نام او افلون بود روزی بت را بزر و سیم و گوهر بیاراست و تاجی مکلل
از زر و مروارید بر سر آن نهاد و او را بیرون آورد و بر تخت نشانید و بفرمود تا هیزم زیادی آوردند
و آتش افروختند مردمان را فرمود تا آن بت را سجده کردند هر که آن بت را سجده کردی او را
رها کردی و هر که سجده نکردی او را اندر آن آتش بسوختی جرجیس مردی بود از سر حد فلسطین و مالی بسیار
داشت و بازرگانی کردی پس روزی هدیه های بسیار ترتیب داد گفت من اینها را نزد ملک
داذیانه برم خویشتن را در سایه او بدارم تا کسی را بر من دستی نباشد پس جرجیس بیامد آن هدیه ها را

بیاوردند ملک را دید آتشی فروخته مردمان را امر میکند تا بتان لعین لعینی را سجده کنند و کسی که سجده نکند
در آتش اندازند جرجیس چون اینحالت را بدید گفت بجهت رضای خدا باید مردانه کوشید و این کافر را
از بت پرستی منع کرد پس اول هرچه داشت از نقد و جنس همه را بفقیران و درویشان داد تا او را هیچ نماند
آنگه بیامد پیش ملک داذیانه بایستاد گفت ایملک اینچه کاریست که میکنی و بندگان خدا را میگوئی بت را
سجده کنند و اگر نکنند آنها را باتش میسوزانی بت سنگی که بدست مخلوق تراشیده شد او را زینت
داده بمردم میگوئی وی را سجده کنند چرا تفکر نکنی بآنخدائیکه که خالق زمین و آسمان است جان
میدهد و می ستاند شب را بروز و روز را بشب مبدل مینماید همه جا حاضر است و می بیند و می شنود
و رزاق است و از چوب خشک میوه دهد و آسمانرا بی طناب معلق داشته و آنچه خواهد کند و کسی را
براو دستی نباشد و اگر ازین کار بر نگردی بر تو غضب فرستد چون داذیانه این سخنان شنید خشم
آلوده گشت بفرمود تا او را بگرفتند و چوبی بزرگ بیاوردند و جرجیس را بر آن استوار ببستند و
شاخهای آهنین بیاوردند و گوشت از بدن جرجیس فرو کشیدند پس جرجیس با آواز بلند حمد و ثنای
ملک منان میگفت و خدایتعالی درد و رنج را بر وی آسان گردانید پس چون داذیانه بدید که وی را از
آن عقوبت هیچ رنجی نیست بفرمود تا میخ آهنین بیاوردند و در کوره آهنگران بتافتند تا سرخ شد
بر سر مبارک جرجیس بزدند و کوبیدند تا بدماغ او رسید مغزش بگداخت پس خدای عزوجل باد نگاهداری
فرمود که رنجی براو نرسید پس مردمان چون این بدیدند جمع شده نهان و آشکار از بت پرستیدن
بیزار شدند و بخدای عزوجل ایمان آوردند و کار جرجیس بالا گرفت و مردم بیشتر براو
جمع شدند و اعتقاد آوردند پس آنها که ندیمان ملک بودند گفتند زندگانی ملک دراز باد

از دست رفت و بیم آنستکه در این شهر فتنه پیدا شود بفرما تا این مرد را بزندان برند و هیچکس
طعام و شراب باو ندهد تا در زندان بمیرد پس امر کرد جرجیس را بیاوردند در زندان کردند در
زندان را استوار نمودند و ستونی سنگین بیاوردند و بر پشت جرجیس نهادند جرجیس خدا را یاد
و هیچ پروا نداشت پس خدا تعالی فرشته را بفرستاد تا آن سنگ را از پشت او برداشت و تا
شب با او حدیث میکرد چون صبح شد دست ویرا بگرفت و از زندان بیرون آورد پس جرجیس
بیامد نزد پادشاه بایستاد و گفت ای ملک بترس از عذاب الهی و بندگان خدا را عذاب مکن که او
طاقت عذاب او را نداری داد یا نه گفت که ترا از زندان بیرون آورد گفت آن خدائی که
ترا آفریده است و پادشاهی داده است و هرچه خواهد کند پس ملک در غضب شد بفرمود تا دو
پاره چوب بیاوردند جرجیس را در میان چوب نهادند و اره بر سر او گذاشته تا بپائین بر آوردند
و بدو نیم کردند آنگه هر دو پاره او را نزد شیران انداختند شیران چون جسد او را دیدند سر در
پیش افکندند و بدور آن نعش گردش مینمودند و دم بر زمین میمالیدند چو شب شد خدای تعالی
بقدرت خود او را زنده گردانید و فرشته را بفرمود تا از برای او طعام و شراب آورد تا بخورد
آنگه آن فرشته او را بشارت داد که ای جرجیس خدا تعالی ترا بر این خلایق برگزید و پیغمبری داد دل
خوشدار که ترا سه بار بکشند خداوند جان ترا باز دهد نوبت چهارم بکشند جان ترا نزد خود
باز گیرد و شهادت ترا روزی گرداند پس چون روز دیگر شد جرجیس شادان و خرم خلعت پیغمبری
در بر کرده بیامد نزد ملک بایستاد گفت ای یاغی طاغی بخدا ایمان بیاور و از کفر بت پرستی
توبه کن ملک در عجب شد و با ندیمان خود گفت که بگوئید چه باید کرد که این مرد باز زنده شده است

و بار

و بار آمده است پس گفتند تو جرجیسی گفت بلی گفتند براستی گفت آری ولیکن خدای عز و جل مرا زنده
گردانید پس ندیمان ملک بر یکدیگر نگاه کردند و ندانستند چه بگویند یکی از بدبختان خاصیان ملک
بر پای خواست و گفت زندگانی ملک دراز باد او را بمن دهید تا عذابی کنم که هیچکس ندیده باشد پس
ملک گفت او را بتو دادم هرچه خواهی کن پس آن لعین امر کرد تا گاو روئین ساختند و آنگاو را پر نفط
کردند و جرجیس را بیاوردند بر شکم آنگاو اندر کردند و چندان در آتش بدمیدند که آنگاو با نفط
بسوخت چون شب شد خدای عز و جل فرشته را بفرمود تا صورت آنگاو را برگرفت بر هوا برد و بر
زمین زد چنانکه از آن فزع و صدا چندین هزار خلق را زهره درید و جان بدادند جرجیس از میان
آنگاو بسلامت بیرون آمد و تکبیره گفت و رفت پیش ملک در وقتی رسید که ایشان خوان گسترده بودند
پس ناگاه جرجیس اندر آمد و گفت ای دشمن خدا و بندگان نصیحت مرا بپذیر که ترا ازین غذا خوردن بهتر است
بخدای ایمان بیاور چون ملک جرجیس را گفت ای جرجیس ترا عذابهای گوناگون کردند و فایده نکرد
جرجیس گفت خدای من قادر است بر اینکه شر ترا از من باز دارد پس یکی از ندیمان ملک گفت
ای جرجیس اگر ما را چیزی بنمائی که عجب باشد میدانیم راست میگوئی جرجیس گفت چه چیز میخواهید
تا شما را بنمایم بعون الله گفتند این کرسیها که ما بر آن نشسته ایم و این خوانی که نان بر روی او
میخوریم میخواهیم که همچنان درخت گردد که اول بودند تا بدانیم تو راست میگوئی پس جرجیس
دعا کرد که الهی آنچه این کافران میخواهند چنان کن هنوز دعایش تمام نشده که آن کرسیها
درخت شد چنانکه در اول بود شاخ و برگ برآورد بقدرت حق تعالی چون آن کافران دیدند
متعجب شدند پس بسیار کسان با ایمان آوردند ملک را از گردیدن آنها خشم آمد پس گفت این جر

وجادو است و هرچه می کند از سحر است پس خدای تعالی بانگ و صاعقه و تاریکی فرستاد
شبانه روز که ایشان متحیر شدند دیگر باره خدای تعالی فرشته فرستاد بسوی جرجیس و گفت
آن ملک را بنده وار عذاب من بترسان و برحمت من امیدوار گردان پس جرجیس او را
بشنوی از خدای عز و جل را از من و ایمان بیاور و از عذاب او بترس و مغفرت را از او
کن ملک گفت ای جرجیس ما را بتو کاری دیگر مانده است گفت آن کار کدام است گفت از
نیز زنده کن تا اینکه بر پیغمبری تو گواهی دهند تا بتو بگرویم جرجیس گفت این بر خدای
بیائید بگورستان و قدرت حق را مشاهده کنید ملک با جمله ندیمان برخواست و با جمع
بگورستان رفتند جرجیس دست بدعا برداشت گفت الهی تو عالم سر و نخفیاتی میدانی
چه میخواهند بایشان کرامت فرما پس خدای تعالی بقدرت کامله خود از آن مردگان هفده تن زنده
سر از گور برداشتند نه مرد و پنج زن بودند و سه کودک گفتند ای قوم بخدای تعالی ایمان بیاورید
جرجیس بگروید که خبر خدا است و حق است ما که ایمان نیاورده ایم بعذاب و عقوبت گرفتاریم
یا نبی الله ما را بتو یک حاجت است دعا کن با خدای تعالی ما را از امت تو گرداند جرجیس گفت شمار از
دنیا نمانده است ولیکن دعا کنم که عذاب از شما برداشته شود پس جرجیس ایمان بر ایشان عرضه
همه مسلمان گشتند هر یک جرجیس پس جرجیس گفت باز گردید بجای خویشتن در ساعت بجائی که بود
برگشتند عجب آنکه ایشان بعد از مرگ زنده گشته و ایمان آوردند و ملک و ندیمان با این همه اعجاز که دید
نگرویدند و گفتند که این سحر و جادو است که این مرد می کنند پس جرجیس عاجز گشت از ندیمان ملک چند
نفر ایمان آوردند پس ملک رو بسوی خاصان خود کرده گفت در کار این مرد عاجز شدیم و بهر گو

او را عذاب کردیم و کشتیم زنده میشود او را باید بعذاب گرسنگی هلاک کرد پس گفت در این شهر به بینید
از همه درویش‌تر کیست تا او را بخانه وی بفرستیم پس در آن شهر طلب کردند زیرا یافتند درویش و نابینا زن
پسری داشت نابینا بصد هلاکت نان شبی بهم رسانیدی و روز را بگرسنگی بسر بردی جرجیس را بردند بخانه
آن پیرزن بازداشتند سه شبانه روز در آن خانه بماند پس گفت ای پیرزن اگر من دعا کنم تا خدای تعالی
در آن خانه درختی پیدا فرماید پر از میوه تا تو و فرزندان تو بخورید و پسر تو بینا شود بخدا ایمان خواهید
آورد پیره زن گفت بلی پس جرجیس دست بدعا برداشت در ساعت بفرمان خدا ستون آن خانه
درختی شد سبز و خرم و هر میوه که در دنیا بود بر آن درخت پیدا شد همه رسیده و خوشگوار جرجیس و
پیره زن و پسر او هر سه از آن درخت میوه میخوردند و پسر زن بینا شد پس پیره زن و پسر او ایمان آوردند
بخدای تعالی خبر بملک دادند جرجیس را خواست و بفرمود تا او را با میخهای آهنین بر زمین دوختند
آنگه گردونی بیاوردند که تیغهای آبدار داشت گردون را بر سر وی براندند تا همه اندامهای او
ذره ذره گشت آنگه بر گرفتند و بسوزانیدند و خاکسترش را در دریا بریختند چون شب در آمد خدای تعالی
خاکستر او را جمع گردانید و بقدرت خود زنده گردانید گفت ای جرجیس نزدیک آن ملعون رو و پیغام من
بدو برسان و او را بمن بخوان پس روز دیگر ملک بر مسند سلطنت تکیه داده و دل از جرجیس فارغ کرده
ناگاه جرجیس را دید که در نزد او ایستاده گفت ای دشمن خدا از خدا بترس ملک در خشم شد گفت
ای جرجیس من در کار تو حیرانم اکنون را با تو کار دیگر مانده است اگر فرمان بری ترا گرامی کنم جرجیس گفت
چه میخواهی گفت امشب پیش ما باش و فردا بت ما را سجده کن تا من بخدای تو بگروم پس جرجیس خواست
آن بتها را ببیند و عاجزی بتان را ظاهر کند گفت روا باشد ملک پنداشت جرجیس قبول کرده

سجده کند بتخانه باز آمد خبر اندر شهر فاش شد که جرجیس بت سجده می کند مردمان بنظاره
جرجیس شب را تمام بنماز و دعا مشغول بود و انجیل میخواند زن ملک آواز تضرع و زاری او را
با او بگریست و ایمان آورد چند کس از چاکران اهل خانه ملک ایمان آوردند چو بروز شد زن بملک گفت
که چرا بخدا نگروی و ایمان نیاوری بخدا که جرجیس ساحر و جادوگر نیست ملک گفت ای ستمگر
این مرد جادوگر چند گاه است که خواست مرا از راه ببرد نتوانست اکنون ترا بفریب در اینخانه آمد ترا از
برد پس آن ملعون آن زن صالحه را شهید کرد چون روز دیگر شد فرمود تا جمله خلایق حاضر شدند گفت
که جرجیس این بت را سجده می کند پیرزن و پسرش خبر یافتند آمدند بر دست و پای جرجیس افتادند
گفت یا نبی الله دلت می آید که از خدای خویش برگردی که با تو چندین کرامات ها کرده است و در حق
بدهای تو بسیار کرده است و چشم پسر مرا بینا گردانید جرجیس اندر آن وقت هیچ نگفت تا آنکه ملک بیامد و خلایق
جمع شدند پس جرجیس بیامد و در بتخانه رفت و پای خود را بر زمین زد همه بتها بیکبار سرنگون شدند و فرو
افتادند و آن دیوی که در شکم بت بزرگ بود برجست که فرار کند جرجیس او را بگرفت گفت ای ملعون
تا کی خلق خدا را از راه میبری و در رنجه میداری دیو از دست جرجیس بگریخت و دیگر تا روز قیامت هیچ
در شکم هیچ بت نرود پس چون ملک آنحال بدید با مردم خشم آلوده شد گفت ای جرجیس ظلم کردی
و خدایان مرا ناچیز کردی آنگاه خروش در میان خلق افتاد و بسیار کس ایمان آوردند بخدای تعالی گرویدند
ملک خجل گردید پس سپاه خود فرمود تا تیغ برکشیدند و جرجیس را رنجانیدند پس جرجیس دعا کرد گفت
خداوندا پیش از آنکه این ملعون مرا هلاک کند ایشان را نیست و نابود گردان و مرا نجات ده آنگاه آتش از آسمان
باریدن گرفت و ایشان را بسوخت تا هلاک شدند پس کسی که در آنجهان او را بهار بوت کشته شد و از حق تعالی

تعالی حضرت کاظم خود زنده گردانید جرجیس بود والله اعلم بالصواب **باب ۳۲ در صفت عزیر**
از حضرت رسول صلعم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را از پدر چهل ساله و پسر صد و بیست ساله آنحضرت
فرمود که آن عزیر پیغمبر بود و آنچنان بود که در بنی اسرائیل فساد و معصیت بسیار گشت و سخن علما و فضلا
نشنیدند و پیغمبران را می کشتند پس خدا تعالی بر ایشان خشم گرفت و بخت النصر را که از بابل بود بر
ایشان گماشت با لشکر بیشمار همه ولایتها را گرفت و ویران کرد و بسیار خلق از بنی اسرائیل را کشت.
و هر کس زنده بود به بیت المقدس برد تا بیت المقدس را خراب کند و هزار تن از توریه خوانان را بقتل
رسانید هفت هزار از پیغمبرزادگان را کشت و آنچه مانده بود اسیر کرده عزیر از جوان و برنا بود و از فرزندان
هرون بود پس بخت النصر آن جماعت را بزمین بابل آورده همه را بنده ساخت چون بر کاری برآمد خدا تعالی
عزیر را اخلاص نمود و آزاد گردانید پس عزیر روی بشام نهاد و خری داشت و میرفت تا بدیهی رسید دید قلعه
خراب و ویران گشته لیکن درختان بسیار دید همه پر از میوه بغایت رسیده عزیر از اندرختان انجیر
و انگور چیده و بیاورد در پیش خود نهاد با خود گفت آیا دیگر باره این ده آبادان شود در این فکر داشت
بود که خوابش ببرد و خر خود را بر درختی بسته بود آنکه خدا تعالی بفرمود تا جان او را برگرفتند قوله تعالی
او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها بعد از آن او را از نظر خلق پوشیده گردانید و صد سال از مرگ
وی برآمد پس خدا تعالی فرشته را فرستاد بسوی ملکی از ملکان که او را نام هوشنگ بود و بر او گفت ای
ملک خدا تعالی میفرماید که من دشمن خود را تلف کردم بر دست تو و لشکر ترا ظفر دادم برو تا او را با لشکرش
هلاک کنید و همه شام را آبادان کنی پس آن ملک بفرمود تا لشکرش با لشکر بخت النصر حرب کردند و لشکر بخت النصر
را شکست داده و او را کشتند و با سیصد هزار مرد جنگی آمده ولایت شام را آبادان کردند و مرده را از

آورده در آنجا ساکن داده آباد و معمور گشت بهتر از اول گردید پس خدای تعالی عزیر را از
بعد از نماز پسین بود آنگاه آنده آبادان دید و پر از خلق با خود گفت سبحان الله در این یکبار
که من در خواب رفتم این ده چون آباد شد و در این یکساعت این همه خلایق از کجا آمدند و این چه
پس نگاه کرد خر خود را دید پوسیده استخوانهایش از هم فرو ریخته خاک شده در این اندیشه بود که خدای
بجبرئیل امر فرمود که آواز کرد ای عزیر چند گاه است خوابیده گفت یکروز یا پاره از روز جبرئیل گفت
چنین نیست بلکه صد سال است که تو اینجا خوابیده بعضی از مفسرین گفته اند که جبرئیل گفت که تو در
حقتعالی در کلام مجید میفرماید قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک وشرابک لم یتسنه پس جبرئیل
گفت یا عزیر بنگر بسوی انجیر و انگور پس نگاه کرد همچنانکه تازه گذاشته بود بهمان حال بود عزیر از آنحال
آمد و در استخوانهای خر نظر میکرد که بامر خدای تعالی بادی وزید و بر گرد استخوانها بگشت و جمع کرد او را
خر زنده گردید و بپای خواست عبادت خود آواز برآورد قوله تعالی وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها
لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر پس عزیر عجایبات بدید خدای تعالی را شکر کرد و برخاست
بر حمار نشست بشهر خویش باز آمد شهری دید معمور و آبادان هیچکس او را نشناخت از بهر آنکه آنجماعت که
دیده بودند هیچکدام زنده نبودند پس حیران بماند تا بدر خانه خویش رسید پیرزنی را دید بدر خانه نشسته
و کور و نابینا گردیده بسکه نظر کرد دید یکی کنیزان خودش میباشد که روزی که عزیر رفته است بیست سال
اکنون صد و بیست سال عمر داشت گفت ای پیره زن اینخانه عزیر است پیره زن گفت تو عزیر را چه میشناسی
که صد سال است کسی نام وی نشنیده اند عزیر گفت اینک من عزیرم مدت صد سال بود خدا مرا میرانیده بود
اکنون مرا زنده گردانیده بقدرت خود پیرزن گفت عزیر مستجاب الدعوه بود اگر تو عزیری دعا کن تا خدای تعالی

چشمهای تو بینا شود ترا بشناسم پس عزیر دعا کرد و دست بر چشم او مالید در ساعت بامر حق تعالی چشمهای او
بینا شد پس کنیزک چشم باز کرد عزیر را بشناخت و بر پای وی افتاد و دست وی را بوسید و مردمانرا خبر کرد که عزیر
زنده شد فرزندان عزیر همه بیرون دویدند با مویهای سفید عزیر در وقتی که مرده بود چهل ساله بود و بهمان سن چهل باقی
مانده و پسرش صد و بیست سال عمر داشت این بود حدیث پدر چهلساله و پسر صد و بیست ساله و این از
قدرت حق تعالی جل شانه   خدای خالق رزاق دانا   بهر قدرت چنان است او توانا   که در جودی نهد مجموع
عالم   نه بهر جود نه عالم شود کم   باب ۳۳ در صفت عصای موسی ع از حضرت رسول پرسیدند
یا رسول الله خبر ده ما را که عصای موسی از چه بود و بر وی چه نوشته بود آنحضرت فرمود آنعصا از چوب مورد بود
که حضرت آدم از بهشت آورده بود و یکی هم انگشتر سلیمان ع بود و دیگر چهار برگ از برگهای بهشت که ستر عورت
خود کرده بود چنانچه ایزد تعالی میفرماید فطفقا یخصفان من ورق الجنة پس چون بدنیا آمد یکی را از آن برگها
آهو بخورد که در شکم او مشک پدید آمد دیگری را گاو بخورد عنبر از وی پدید آمد سوم را کرم بخورد ابریشم از وی
بهم رسید چهارم را زنبور بخورد عسل از وی پدید آمد آنچه هم ذره ذره گشت هر درختی که در هندوستان است
و هر میوه که خوش بوست از اوست و گویند عصا را ده گز بالا بود و بر وی دو شاخ بود و سه خط بر وی
نوشته بود خط اول لا اله الا الله خط دویم محمد رسول الله خط سیم علیا ولی الله الحسن الحسین سبط
رسول الله پس چون آدم از دنیا برفت آنعصا بدست شعیب افتاد پس موسی از مصر نزد شعیب آمد مزدور
گردید شعیب گوسفندان خود را بوی سپرد و آنعصا را بوی داد گفت چون بصحرا روی بدست راست
مرو بدست چپ برو اگر چه طرف راست علف بسیار است اما اژدهای عظیم در آنجا میباشد چنانکه
نه آدمی میگذارد و نه حیوان موسی گفت چنین کنم پس روز دیگر گوسفندانرا برد بدان مکان رسید خواست

کوسفندانرا بدست چپ برد آنها بدست راست میرفتند هرچند جهد کرد بدیشان برنیامد ا

بدان مرغزار رفتند و بچرا مشغول شدند پس موسی را خواب گرفت و بخفت چون زمانی برآمد اژدها

و قصد گوسفندان کرد آن عصا بفرمان خدا از جا برخواست و اژدهائی شد با آن اژدها بحرب درآمد و ا

و بیامد نزد موسی چون موسی از خواب بیدار شد عصا را دید خون آلوده و اژدها کشته شده بود

پس موسی خدا را حمد و ثنا گفت چون موسی را آب بایستی عصا را بر سنگ زدی بفرمان خدا تعالی آب

و چون بجایگاه تاریک رسیدی آن عصا چون شمع روشن شدی و اگر عصا را بر زمین فرو بردی از زمین طعام

بیرون آمدی و اگر بر سر جایی رسیدی و او را آب بایستی دلو و ریسمان نبودی عصا را در چاه فرو

عصا چهل گز شده باب رسیدی و آب بیرون آوردی و اگر موسی را میوه بایستی عصا را بر زمین

بردی بقدرت حق تعالی درختی سبز شدی شاخ و برگ برآوردی و میوه دادی اگر موسی را از راه

مانده شدی چون اسب تیز گام دویدی اگر راه ندانستی او را راه نمودی و اگر در راه خوف و خطر

گفتی بدین راه برو و اگر موسی را بوی خوش بایستی از یکشاخ عصا بوی مشک بیرون آمدی و از یکشاخ

کافور و برخوشتن بالیدی اگر موسی را شراب و شربتی بایستی از شاخها بیرون آمدی اگر دردی

پیش آمدی عصا را بیفکندی پل گشتی و اگر موسی بخفتی او را پاسبانی کردی چون موسی بمصر آمد

پیش فرعون آن عصا را بهیبت پروردگار بر آن ملعون زد چنانکه بانگی و فزعی از آن عصا برآمد

سرا و خانه آن ملعون بگریختند و ریش آن ملعون در ساعت سفید شد و آن ملعون را شصت نوبت قضا

حاجت شد این بود شرح عصای حضرت موسی **باب ۲۴** در صفت ذوالکفل پیغمبر از حضرت رسول

یا رسول الله خبر ده ما را که ذوالکفل پیغمبر که بود پیغمبری او صحیح است یا نه و چرا او را ذوالکفل خوانند آنحضرت

خدای تعالی هم در کلام مجید در میان پیغمبران یاد کرده است که واذکر اسمعیل والیسع و ذا الکفل کل من الاخیار
و گروهی گویند بدو وحی نرسید و مردی بود مستجاب الدعوة و گروهی گویند که پیغمبر بود و ذکر ما خود داد بود
حق تعالی او را بدو اسم یاد کرده است یکی ذکریا و دیگری ذو الکفل چنانکه عیسی را بدو اسم یاد کرده یکی عیسی
و یکی مسیح و پیغمبر ما را بدو اسم یاد کرده یکی محمد و یکی احمد و دیگر در پیغمبری چهار تن اختلاف کرده اند یکی
ذو الکفل و یکی ذو القرنین و بعضی گویند که او پیغمبر بود و او را وحی آمد قوله تعالی یا ذا القرنین اما ان تعذب و اما ان
تتخذ فیهم حسنا پس این آیه دلیل است که او پیغمبر بود اما گروهی میگویند که او ملکی عادل بود و حکیم بود و از آن جهت
او را ذو القرنین گویند که او شبی در خواب دید که دو گوشه دنیا را بر دست گرفته پیغمبران گفتند که تاویل
این خواب آنست که او همه دنیا را بگیرد از گوشه تا گوشه دیگر گویند که او را از بهر آن ذو القرنین گویند که او را
هر دو سوی کریم بود هم از سوی پدر هم از مادر و نیز گویند که از بهر آن ذو القرنین گویند که او دو نوبت گرد
جهان گردید دیگر اندر پیغمبری خضر خلاف است از بهر آن خضر خوانند که هر جا بنشیند فی الحال سبز گردد
و بعضی بر آنند که او پیغمبر است قوله تعالی فوجدا عبدا من عبادنا الصالحین آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما
دیگری اندر پیغمبری لقمانست خلاف کرده اند گروهی گویند که او حکیم بود و غلامی بود حبشی پیغمبر داود او را مخیر
گردانید میان پیغمبری و حکمت لقمان گفت من طاقت رنج پیغمبری ندارم خدای تعالی او را حکمت داد و داود را
پیغمبری داد و ذو الکفل را بدان جهت ذو الکفل خوانند که اندر بنی اسرائیل دو برادر بودند زاهد و عابد سالها
اندر صومعه عبادت خدای تعالی کرده بودند آنکه یکی از برادران امیری یافت و چند سال مملکت داری
نمود و دست او کارهای ناشایسته رفت و آن برادر خبر یافت آمد برادر را نصیحت و پند داد گفت ای برادر
این چه کارات پیش گرفته در ذکر کار خود را بیاد دادی چرا کار خویش باز نگردی و توبه نکنی گفت ای برادر

که بد است اما از بسیاری گناه که از دست من رفته است نومید گشته ام و دانم خدای تعالی
اگر باز گردم آن برادر گفت نه چنین است که تو پنداری چرا نومیدی که از رحمت الهی نومید بودن
گناه است برای آنکه دریای لطف و مرحمت الهی زیاده از آنست که بزبان آید امیر برادر خود را گو
فلان زاهد برو و حدیث من باز گوی اگر گفت خدای تعالی توبه من قبول کند من از این کار باز گردم
پس آن برادر برخواست و نزدیک آن زاهد رفت و قصه برادر باز گفت زاهد بشارت داد و باز گشت
گفت زاهد میگوید که من ضامن میشوم که اگر توبه کند خدای تعالی وی را بیامرزد و عفو کند امیر گفت
ضمانی بستان پس آن برادر آمد نزد زاهد گفت که امیر خط ضمانی میخواهد تا توبه کند زاهد بار
برداشت ضمانی نوشت که من که فلان بن فلانم فلانرا ضامن شدم که از هر چه کرده توبه کند
خدای تعالی جمله گناه وی را بیامرزد و عفو کند پس برادر خط بستد و بامیر داد امیر آن خط بستد و دست از
باز داشت و بطاعت و عبادت حق تعالی مشغول گردید بعد از چندی از میان مردمان بیرون آمد
زاهد رفت و عبادت همی کرد مدتی چند نزد زاهد بود چون شب در آمدی دو کاسه دیدی که از غیب در
سرپوشیده پس زاهد حق تعالی را ثنا گفت زاهد یک کاسه پیش او و یکی پیش خود نهاد گفت ای جوانمرد
تنها بودم هر شب در اینجا یک کاسه بیامد چون امروز تو آمده دو کاسه آمده است از این طعام
بخور و بذکر الهی مشغول باش چون روزگاری در خدمت او بسر برده بود روزی از وی پرسید که از تو
تر کیست گفت اندرین کوه پیشتر رو که در آنجا زاهدی دیگر هست پس امیر برخواست و آن زاهد را بدرود کرده
بخدمت آن زاهد دیگر رسید پیری را دید در زیر درختی نشسته امیر برفت سلام کرد پیر جواب داد و سخنی نگفت و بعبادت
مشغول شد چون شب در آمد دو نان سفید بر آمد چنانکه آید پیر دست دراز کرد گرفت و خدای تعالی را ثنا گفت

نهاد و دیگر از نزد خود گفت ای جوانمرد هر شب مرا یک نان آمدی امشب که تو آمدی دو نان آمده پس امیر
مدتی در خدمت آن زاهد بود و عبادت میکرد تا گستاخ و دلیر شد روزی از آن زاهد پرسید که از شما زاهدتر
کیست پیر گفت بفلان جایگاه زاهدی است انگاه او را وداع کرده نزد آن زاهد رفت و دید در میان کوه محرابی
از سنگ تراشیده و پیری اندر آنجا نشسته و خدا را عبادت میکند پس امیر آنجا فرود آمده مشغول عبادت
گردید چون شب شد گرد بر گرد زمین سبز شد و چشمه پدید آمد عابد گفت ای جوانمرد نان و خورش من این است پس
مشتی از آن گیاه بهم بچید و بخورد دید از عسل شیرین تر و از گوشت پر قوت تر پس امیر گفت مرا دستوری ده
تا اینجا باشم عابد گفت غذای من اینست اگر مدتی صبر توانی کرد باش گفت توانم پس مدتی در آنجا بود
تا اجلش فرا رسید بعابد گفت ای پیر کار من باخر رسیده چون مرا کفن کنی این خط که در دست منست در کفن نه
تا با من بگور آید چون پیر این سخن بشنید گریان شد گفت ای جوانمرد کاش هرگز من ترا ندیده بودم امروز برای
من دردی بود بدانکه این کوه تمام سنگ است چگونه توانم کند جوان مرد گفت خدا تعالی کار من بسازد
در این سخن بود که جان بحق تسلیم کرد پس پیر او را غسل داد و بر وی نماز کرد بسیار بگریست تا کار وی ساخت
و او را بگور کرد و آن خط را بدست وی نهاد روزی دید که بر سر گور آن جوان خطی افتاده پیر آن خط برداشت
نگاه کرد دید پشت آن خط نوشته ما پیر را از ضمانت بیرون آوردیم و از او پذیرفتیم وعده که کرده بود و جوان
مرد را ببهشت فرستادیم و گناه او را جمله عفو کردیم و تو که زاهدی هر چند ضمانتی کنی ما که خداوندیم
عفو کنیم پس پیر گریان شد و آن خط را برداشت نزد آن زاهد آمد گفت بگیر این خط را که بضمانی بد آن جوانمرد
داده بودی که برحمت حق پیوست و خدا تعالی حجت ترا بتو باز داد و هر دو بسیار گریستند و این قصه در میان
مردان فاش شد بدین سبب او را ذوالکفل خوانند والله اعلم باب ۳۵ در بیان پیغمبرانی که زنده اند از حضرت رسول

پرسیدند یا رسول الله خبر ده که امروز چند پیغمبر زنده اند آنحضرت فرمود که امروز چهار پیغمبر اند
دو در آسمان و دو در زمین آنها که در آسمان اند یکی ادریس و دیگر عیسی و آنها که در زمین اند یکی خضر و دیگر
قصه عیسی چنان بود که جهودان قصد کشتن او کردند وی را گرفتند و می کشیدند و سرزنش میکردند و می گفتند
تو ای عیسی که مرده زنده میکنی و نابینا بینا اکنون چرا از ما خود را نتوانی رهائی داد پس او را بیاوردند
در میان خانه کردند تا روز دیگر او را بردار کشند پس چون شب اندر آمد خدای عز و جل جبرئیل را
تا عیسی را باسمان بردند بامداد جهودان جمع شدند و داری بزدند مهتر خود را گفتند که عیسی را از آنجا
بیرون آورد چون مهتر ایشان در آنخانه رفت عیسی ندید خدای عز و جل بقدرت خود مهتر ایشان را
بصورت عیسی گردانید باز گشت تا بگوید که عیسی در اینجا نیست جهودان او را مانند عیسی دیدند پنداشتند
که عیسی میخواهد بگریزد او را بگرفتند و نزد دار بردند هر چند فریاد میکرد که من عیسی نیستم و مهتر شمایم
سخن وی را نشنیدند هر چه فریاد و زد بجائی نرسید و او را فحش دادند که تا کی سخن دروغ میگوئی
پس او را بدار کشیدند و بصد خواری و زاری کشتند بعد از کشتن وی معلوم کردید که مهتر خود را بدار
فرستاده اند از این سخن همه عیسویان برای عیسی میگریستند و حقیقت وا نمیدانستند پس زنی بود
آنرا انجر لاله خواندند و برادر کار عیسی بیمار بود یکروز او را نزد عیسی آوردند پیش روی عیسی شرم داشت
در عقب سر عیسی شد و دست خود را بر پشت عیسی نهاد خدای تعالی از برکت عیسی آن زن را شفا داد آن زن
عیسی را بسیار دوست میداشت چون این را شنید هر شب ببام آمده میگریست پنداشتی که عیسی را
بر دار کرده اند پس چون هفت روز برآمد خدای تعالی بعیسی وحی کرد که من ترا از دشمنان نگاه داشتم اکنون
بزمین شو و قوم خود را وصیت کن تا بهر گوشه روند و دین ترا زنده دارند و بندگان مرا علم آموزند

ضعیفه صالحه را فریاد رس که از غم تو روز و شب گریانست و چون بزمین رسی اول کسی که بینی او را
بگو چنین پس عیسی از آسمان بزمین آمد و در کوهی از کوههای فلسطین نزول نمود و آنکوه روشن گشت چون روز
چون روز دیگر شد مریم بدانکوه برآمد عیسی را بدید از پای افتاد و بگریست پس عیسی او را در کنف حمایت خدای
عز و جل صورت مرا از شر دشمنان نگاه داشته و آنرا که بکشتند مهتر ایشان بود که خدای عز و جل او را بصورت
من درآورده تا او را عوض من بکشتند ای مادر دل فارغ دار و برو یاران مرا خبر کن مریم برفت و
یاران عیسی را بخواند در پنهانی خبردار گردانید ایشان همه شادی کردند و بکوه برآمدند و عیسی را بدیدند
عیسی ایشانرا وصیت کرد و هر یکی را بجائی فرستاد تا خلق را شریعت آموزند پس ایشان و ضعیفه را بدرود کرد
بآسمان شد و خدای عز و جل لباسی از نور در او پوشانید و طبع فرشتگانرا بوی داد و اکنون در بیت المعمور
در آسمان چهارم میباشد چون روز قیامت شود دجال لعین بیرون آید بعد از آن عیسی از آسمان فرود آمد
بزمین دجال را بکشد و کارهای مردم را باصلاح آرد و خدمت حضرت قائم آل محمد باشد و همه جهانرا پر از عدل
و داد کند چنانچه گرگ و میش با همدیگر بسر برند و کودکان بازی کنند و چهل سال بماند و از امت محمد زنی بگیرد
و از آن زن فرزندان آورد و بر دین پیغمبر باشند بعد از چهل سال او را اجل در رسد و در روضه پیغمبر او را دفن
کنند و حضرت رسول فرمود که خدا عذاب نکند امتی را که اول ایشان من باشم و آخر ایشان عیسی ع
و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و علی آبائه و پیغمبرانیکه در زمین هستند یکی خضر یکی الیاس است
و در آنوقت که حضرت موسی بدیدن خضر آمد او را دریافت دید که در میان دریا حقه و گرداگرد وی سبز
شده و خضر یکی از لشکر ذو القرنین بود که گرداگرد عالم بگشت پس خضر بچشمه آب حیوة رسید و از آن آب
بخورد بدان سبب زنده بماند و پیوسته در میان دریاها باشد هر که در دریا غرق شود اگر خضر را بفریاد

بفریاد وی رسد چون آخر الزمان آید گناه و معصیت در میان مردم ظاهر شود و قرار از میان خلق بر
خضر را اجل در رسد و از دنیا برود الیاس اندر بیابانها پنهان باشد و بعضی گفته اند که هر سال چون محل حج
خضر و الیاس هر دو در عرفات حاضر شوند و یکدیگر را ببینند و موی سر یکدیگر باز کنند و بروند تا سال
و بعضی گفته اند الیاس نیز در آسمانست و پیغمبری بود که کافران قصد کشتن وی کردند الیاس گریخت و اندر کوه
میبود تا هفت سال چون عاجز شد بار دیگر بآبادی آمد در خانه پیرزنی پنهان شد مدت شش سال در آن خانه
بیکرد پیرزن را فرزندی اسیر و مبتلا بود الیاس دعا کرد حق تعالی او را عافیت داد گفته اند که الیسع نیز با وی
بود هر جا که رفتی با او رفتی تا روزی الیاس دعا کرد گفت الهی مرا از دست این کافران باز رهان خدای تعالی
فرمود دعای ترا استجاب کردم در فلان روز بصحرا رو چون مرکبی پیش بر تو آید برنشین و مترس چون آن روز رسید
الیاس برو برفت و الیسع نیز با وی برفت زمانی بودند پس اسپی دیدند آتشین الیاس بر وی سوار شد و الیسع گفت
ای پیغمبر خدا مرا چه میفرمائی الیاس در رفتن بود سخن نتوانست گفت گلیم خود را سوی الیسع انداخت یعنی ترا
خلیفه خود کردم بعد از آن الیسع پیغمبری یافت و الیاس بآسمان رفت و طبع فرشتگان پیدا کرد و خدای تعالی را
عبادت می کند تا روز قیامت باب ۲۶ در صفت سخن گفتن طفل از حضرت رسول ع پرسیدند یا رسول الله
خبر ده ما را کدام کودک بود اندر شکم مادر سخن گفت آنحضرت فرمود که آن عیسی بود که چون مادرش را
ملال گرفتی و دلتنگ و تنها شدی با او سخن گفتی و چون مادر عیسی بکاری مشغول شدی آواز تسبیح کردن عیسی را بشنیدی
والله اعلم بالصواب باب ۲۷ در صفت پیغمبرانی که بآسمان بردند از حضرت رسول ع پرسیدند
یا رسول الله خبر ده ما را پیغمبرانیکه خدا بآسمان برد که اند فرمود که اول آدم بود که چون او را فرید
اسپی برای او خلق کرد از مشک سفید و نام آن اسب میمون بود و فرمود که بر آن اسب سوار شد و فرشتگان

همراه او بودند آسمانها را تمامی بدید و دیگر ادریس بود قصهٔ او یاد کرده شد و دیگر عیسی و دیگر خواجهٔ
کائنات و خلاصهٔ موجودات پیغمبر ما بود که شب معراج او را بآسمان بردند و این خبر مشهور و معروفست
و دیگر هارون بود که او را بآسمان بردند بعد از مرگ و آنچنان بود که هارون را اجل نزدیک شد خدا تعالی
وحی فرمود بموسی که یا موسی هارون را زندگانی نمانده است باید که فلان جا روی پس موسی و هرون
بیرون آمدند تا بجائی رسید که آنجا درختی بود میوه دار که هر میوه در دنیا بود در آن درخت بود چون
هارون بدانجا رسید گفت ای برادر مرا خواب گرفت یکساعت در این تخت بخوابم بعد از آن روانه
شویم موسی گفت روا باشد پس هارون بر آن تخت بخفت آنگاه جان هارون را برگرفتند و آن تخت را
بآسمان بردند موسی تنها بماند گریستن گرفت و بنی اسرائیل را گفت که هارون برادرم بر سر تخت وفات
یافت مردمان سخن او را است ندانستند و گفتند موسی هارون را از حسد کشت برای آنکه وی فصیح تر بود
مردمان هارون را دوست تر میداشتند چون اینخبر بوی شد موسی قوم خود را گفت ای قوم مگر من پیغمبر خدا نیستم
و هارون برادر من نبود گفتند چرا گفت پس بر من گمان بد نبرید هیچ فایده نکرد تا موسی بخدا بنالید آنگاه
خدا تعالی بفرمود تا تخت او را بدنیا آوردند و بنی اسرائیل او را بدیدند که در آن تخت خفته هارون سخن
درآمد با مردمان گفت ای قوم من باجل خود از دنیا رفتم و کسی مرا نکشته است آنگاه بنی اسرائیل قبول کردند

باب ۲ در صفت عصا زدن موسی بر سنگ از حضرت رسول پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را که آن
سنگ که موسی عصا بر آن زد چگونه سنگی بود آنحضرت فرمود که علمای پیشین در آن خلاف کرده اند
گویند که موسی جامه بر آن نهاده بود جامهٔ موسی را برداشتند و هر گاه موسی را آب بایستی عصا بر وی زدی
پس قوم بنزد موسی آمدند بنالیدند جبرئیل آمد گفت خدا تعالی میفرماید آن سنگ را که چندین سال همراه خود

داری عصا بر آن زن موسی بفرمان ایزد تعالی عصا بر آن سنگ زد چشمه آبی از آنجا روان شد چنانچه
دوازده چشمه پیدا شد قوله تعالی و اذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا
قد علم کل اناس مشربهم پس موسی عصا بر آن سنگ زد بقدرت حق تعالی آب روان گشت و آن دوازده طایفه
بودند که آمدند و هر یک از جوی آب برداشتند و بکار بردند بجهت طهارت و شتران از آب دادند و جامه
شستند و چون خواستند بروند موسیٰ آن سنگ را برگرفته روانه شدند و همراه خود بردند باب ۲۹ در
صفت زنده شدن پیغمبران آنحضرت رسول پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را که چند پیغمبر بودند که مرده اند
و باز زنده شدند آنحضرت فرمود شش پیغمبر بودند و این قصه معروف است و آنچنان بود که روزی عیسیٰ بجائی
میرفت و قوم جهود نشسته بودند چون عیسیٰ را بدیدند با یکدیگر گفتند که آن جادوی ساحر آمد عیسی چون این سخن
بشنید دلتنگ گشت و بگریست که مادر او را ناسزا گفتند پس عیسی گفت بار خدایا مرا پیدا فریدی بقدرت
خود و من بنده توام تو فرستادی مرا باین قوم نه خود آمده ام خدایا بر این قوم که مرا ناسزا میگویند
لعنت فرست پس خدا تعالی دعای او را مستجاب کرد و جهودانی که او را دشنام داده بودند همه
بصورت خوک و بوزینه گشتند و فزعی در میان ایشان افتاد پس بنزدیک مهتر خود که نام او یهودا بود آمدند
و قصد برگشتن عیسی کردند پس این خبر بعیسی رسید بگریست و پنهان شد مدتی پیدا نشد آخر او را یافتند و
بگرفتند چنانکه بعضی در قصه او یاد شد پس چوبی بیاوردند و بر زمین فرو بردند خواستند که عیسی را
بر آن بر آنند که گردی و فزعی پدید آمد چنانکه خلق یکدیگر را ندیدند پس خدا تعالی جبرئیل را بفرستاد
تا دست عیسیٰ را بگرفت و از میان جهودان بیرون برد جهودان بخود مشغول بودند خدا تعالی یهودا را
بصورت عیسی نمود پس چون ظلمت و تاریکی برطرف شد جهودان یهودا را خیال کردند عیسی است او را گرفتـ

سیلی زدند و بازجر عظیم اورا بدار کشیدند هر چند میگفت من عیسی نیستم باور نکرده و اورا تیرباران کردند
و اورا بخواری بکشتند و خدا تعالی جان عیسی را برگرفت که در ساعت همچنان بود بعد از آن جان دیگر
در تن وی فرستاد بقدرت کامله خود و اورا زنده کرده بآسمان فرستاد دیگر عزیر بود که اورا زنده گردانیدند
و قصه او گذشت و یکی جرجیس دیگر هارون که کشته شد امّا بروایتی آنست که هارون را اجل فرا رسید خدا تعالی
در دل موسی انداخت تا با هارون بکوهی رفتند هارون را در آنکوه اجل فرا رسید پس موسی بروی نماز کرد و اورا دفن
نمود چون باز آمد بنی اسرائیل گفتند هارون را تو کشتی هر چند موسی گفت من نکشتم و او بمرگ خویش مرد سخن
او را قبول نکردند پس موسی بحضرت حق تعالی بنالید خدا فرمود یا موسی بنی اسرائیل را بر سر قبر هارون بر
موسی ایشانرا بر سر قبر هارون برد پس موسی دعا کرد هارون سر از قبر برداشت پس موسی گفت
ای هارون من ترا کشتم جواب داد نه بمرگ خویش مردم زیرا که زندگانی من همین بود موسی گفت
ای برادر باز گرد بجای خود چنانکه بودی در ساعت بفرمان رب العزت بحال خود بازگشت دیگر یونس
بود و قصه او چنان بود که الیاس از دست کافران گریخته بود تا هفت سال بعد از هفت سال باز تا آنجا
آمد و بخانه مادر یونس آمد و پنهان بود و یونس در آنوقت شیر میخورد و مادر او متی نام داشت و دو پیغمبر را بنام
مادر خوانند یکی یونس بن متی یکی عیسی بن مریم و مادر یونس الیاس را خدمت میکرد تا شش سال در خانه
وی بماند پس الیاس دلتنگ شد و آغاز رفتن کوه کرد و برفت مدتی در کوه بود و مادر یونس در فراق او
میگریست و یونس هم بیمار گشت و در آن بیماری فوت کرد پس مادر یونس را دو مصیبت رسید جزع و فزع
زیاد کرده و پیوسته اضطراب او زیاد میشد تا هفت روز از مرگ یونس برآمد با خود گفت برخیزم از این
کوهها بروم پس بیرون رفت و الیاس را بیافت و در پای وی افتاد و بسیار گریست و زاری و خواهش

نمود الیاس گفت من این نتوانم کردن که خدا خواهد و مرا فرماید تا در یونس چندان بگریست که ابر
بردی رحمت آمد و دو رکعت نماز گذارده و دعا کرد خدای تعالی بقدرت خود یونس را زنده گ
تا آنوقت که پیغمبری فرود آمد چنانچه در قرآن فرموده وانّ یونس لمن المرسلین جواب
اصحاب الرّس از حضرت رسول پرسیدند یا رسول الله خبر کن ما را که اصحاب الرّس که بودند
چگونه است آنحضرت فرمود که اصحاب الرّس قوم انطاکیه بودند آنچنان بود که چون خدا تعالی
باسمان برد دو تن را فرستاد بسوی انطاکیه تا ایشانرا بخدا تعالی خوانند و بعضی گویند که اینها
عیسی بودند آن قول صحیح تر است چنانچه خدا تعالی در قرآن میفرماید اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبو
فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون و بعضی گویند که این دو نفر یکی یحیی و یکی یونس بود و نیز گوی
مقاتل بن سلیمان و محبوب بن قریش بودند و نیز گویند یکی شمعون و دیگری ثویان آمدند هر دو نفر بیا
تا انطاکیه و پیغام خدا را بگذاردند و روزگاری در میان ایشان بودند ملکی بود در آن شهر از فرا
و نام وی فطیحن بود پس این رسولان در میان راه پیش او رفتند و پیغام خدای عز و جل را بگذارد
ملک خشم آلود گشت بفرمود تا ایشانرا هر یک صد تازیانه زدند و بزندان بردند پس آنحضرت عیسی
مهتری که نام او شمعون بود بفرستاد گفت برو یاران خود را نصرت کن پس شمعون بیامد در آن شهر
آمد و منتظر بود که روزی فرصت کند و کاری بنماید و شمعون مردی خوش محاوره و خوش لقا بود پس
او را نزد خود طلبید و از او خوشش آمد و او را مصاحب خود گردانید چنان شد که امیر یکدم بی او آ
نداشت تا آنکه از امیر خاطر جمعی حاصل نمود روزی گفت زندگانی امیر دراز باد شنیده ام که در این ش
دو تن آمده اند دعوی پیغمبری کرده اند ملک ایشانرا بزندان باز داشته ملک گفت چنین است پس

شمعون

شمعون گفت ای ملک از ایشان هیچ پرسیدی اینحال چگونه است و چه میگویند پیغام که میگذارند گفت از خشم و غضبی
که داشتم نپرسیدم شمعون گفت اگر ملک بصواب بیند ایشانرا بخواهد تا من از ایشان احوال پرسم تا چه میگویند
ملک در ساعت فرمود ایشانرا حاضر کردند پس شمعون روی بایشان کرد که شمارا که فرستاده و چه میگوئید
گفتند الله خالق کل شیء یعنی آنکس مارا فرستاده که آفریدگار همه چیزهاست شمعون گفت صفت او
چه گونه است گفتند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید هرچه خواهد کند و هرچه خواست کرد شمعون گفت حجة
دارید گفتند نابینارا بینا کردانیم شمعون گفت اگر ملک صواب بیند بفرماید تا نابینائی بیاورند به بینیم چگونه
اورا بینا کردانند پس ملک بفرمود نابینائی آوردند که مادرزاد بود پس ایشان دست بدعا برداشتند و
گفتند الهی بقدرت خود این نابینارا بینا کردان که حجة باشد در ساعت بفرمان خدا تعالی آن نابینا بینا شد
شمعون گفت ای ملک اگر صواب بینی خدایان خودرا بخوان تا آنها هم چنین کنند ملک گفت از این سخن ما
خجل گردیدیم که خدایان ما هیچ نتوانند کرد پس ملک روی بایشان نمود گفت خدائی که شمارا فرستاده مرده
زنده تواند کرد و اگر مرده را زنده کنند ما باو بگرویم ایشان گفتند قدرت خدا تعالی بیش از این است پس یکی از
نزدیکان ملک هفت روز از مرگش گذشته بود گفتند اورا زنده کنید ایشان دعا کردند در ساعت بفرمان
رب العزت قبر از هم باز گردید و مرده زنده گردید سر از قبر برآورد گفت ایمردمان بخدا تعالی بگروید و
... از زمان درهای آسمان گشاده است و فرشتگان تمامی بشاهده این سه جوان ایستاده اند و برایشان
دعا میکنند ملک گفت آن سه تن کدامند که اینان دو تن پیش نشستید گفت دو تن آنها که ایستاده اند
یکی آنکه پهلوی تو نشسته است پس پیغمبری شمعون آنساعت ظاهر شد و روایت دیگر آمده که پادشاه این
ملک را دختری بود که مرده بود بایشان گفت دختر مرا زنده کنید تا من بدانم شمارا راستگو هستید ایشان چون

شنیدند

شنیدند برخواستند نزد قبر دختر شدند ملک با سپاه خویش نظاره میکردند پس ایشان ندا کردند که
بفرمان خدا تعالی قبر آن دختر باز شد دختر سر برآورد و گفت ای پدر بیدار شو و بخدا ایمان بیاور که اگر
نیاوری در دوزخ جاویدان بمانی پس روی بشمعون کرد و گفت باز گردانید مرا چنانکه بودم که از اینها هیچ نگرد
ایمان بیاورند پس شمعون دست دراز کرد پارهٔ از خاک آن قبر را برداشت و بر سر وی نهاده گفت
بفرمان خدا تعالی در ساعت باز گشت چنان که بود پس هیچکس از آن شهر و از آن دیار بوی بگرویدند مگر یک
که او را حبیب نجار می گفتند که در دکان خویش نشسته بود کار میکرد پیغمبران را بدید گفت شما بچه کار آمدید گفتند
ما آمدیم تا خلق را بخدا بخوانیم که ایمان بیاورند حبیب گفت از ما چه مزد طلب دارید گفتند ما طمعی نداریم
حبیب گفت بگرویدم بخدا و اقرار کردم به پیغمبری شما آنگه تیشه برگرفت و برگردن خود نهاد و بشتاب
نزد ملک و گفت ای ملک بخدای عز و جل بگروید و ایمان آورید قوله تعالی یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا
یسئلکم اجرا و هم مهتدون ملک در خشم شد گفت ای حبیب چرا دین خود بگذاشتی و با ایشان گرویدی اکنون
من ترا جزا دهم پس بفرمود اهل شهر را تا او را بآن تیشه پاره پاره کردند و او را چندان سنگ زدند که
و خاک یکسان گردید و جان حبیب ببهشت رفت و راحت و آسایش بدید گفت ای کاش قوم من بدانستندی
که ایمان بخدا چه فایده دارد چنانچه خدا تعالی میفرماید یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین
یعنی کاشکی ایشان بدانند که بدین ایمانی که من آوردم و بدین کلمه توحید که گفته ام خدا تعالی چه فضل و احسان
کرده و کرم فرموده تا ایشان نیز تمامی از سر اخلاص ایمان آورده ببهشت جاودانی برسیدند حضرت
رسول فرمود که پیشرو امتان من که محمدم حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است پس ملک بفرمود که پیشرو
امتان موسی حزقیل مؤمن است و پیشرو امتان عیسی حبیب نجار است پس فرمود آن هر سه پیغمبر را شهید کردند

اندر چاهی انداختند و سنگ گران بر سر آنچاه نهادند و اصحاب الرس آنها بودند که قصه آنها مذکور
است پس خدای تعالی از جهت خون آن پیغمبران بر آنقوم خشم گرفت و جبرئیل را بفرستاد تا دست بر آستانه
شهر زد و بانکی بر آورد چنانکه از هول آن بانک یکتن در آنشهر نماند قوله تعالی ان کانت الا صیحة الی آخر
باب در صفت اصحاب اخدود از حضرت رسول پرسیدند یا رسول الله خبر کن ما را که اصحاب اخدود
که بودند آنحضرت فرمود که اصحاب اخدود مردمانی بودند که اندر حد نجران و یمن بودند پیش از پیغمبر ما بچهل سال
ایشان را ملکی بود نام او یوسف و ایشان مغان بودند و در آنشهر مردی بود انجیل خوان و این مرد پسر خود را
بفرستاد بنزدیک جادوئی تا جادوئی آموزد در راه آنخانه عابدی بود پس چون آنکودک بر در خانه
عابد گذشتی آواز آن عابد شنیدی که انجیل خواندی پس کودک را بخواندن انجیل میل بهم رسید روزی کودک
بنزدیک عابد آمد گفت ای عابد مرا شریعت آموز پس عابد ویرا شریعت آموخت و پدر او چنان میدانست
که پسر او نزد جادو میرود تا چند روز بر آمد روزی کودک از نزد عابد برگشته بیامد اژدهای عظیمی دید
که بر سر راه ایستاده و خلق را از راه بازداشته و هیچکس را یارای آن نبود که از آنجا بگذرد کودک با
خود گفت اگر دین این عابد بر حقست خدای تعالی مرا از شر این اژدها برهاند و بر وی ظفر دهد پس سنگی بر
داشت نزدیک اژدها آمد و آن سنگ را بر آن اژدها زد اژدها بدان سنگ هلاک گشت مردمان همه
متعجب شدند بعد از آن کودک بازگردید نزد عابد رفت و او را ازین احوال خبر داد عابد گفت ای پسر
دانستن تو کاری عظیم بر آمد و نام تو اندر جهان فاش گردد اما من طاقت هلاک شدن ندارم مرا بکسی نشان
مده پس این خبر در شهر فاش شد که فلان کودک اژدها را بکشت بیک سنگ پس مردمان بنظارهٔ او آمدند
و او را میدیدند و ملک شهر عمزاده بود نابینا و جوانی نیکو و خوش لقا چون این قصه بشنید برخاست و بنزدیک

آنکودک

انکودک آمد و اورا کفت که این اژدها را تو کشتی کفت من نکشتم خدای من کشت ناپینا کفت کدام خدا
خدای دیکر بجز خدای ما هست کودک کفت بلی خدائی هست که آسمانها و زمینها آفریده و آنچه در میان
آنهاست خلق کرده و حکیم و مهربان اوست پس ناپینا اندیشه کرد و کفت اکر راست میکوئی از خدا
بخواه تا چشم مرا بینا کرداند و آنکودک که عبدالله نام داشت کفت اکر چشم تو بینا شود بدو ایمان
میاوری و ترک بت پرستی میکنی کفت بلی آنکه عبدالله دست بدعا برداشت کفت الهی تو آگاهی
که این ناپینا راست میکوید چشم او را بقدرت خود روشن کردان هنوز در دعا بود که چشم نابینا بینا
شد و خوشحال شد و بسوی ملک باز رفت و ارشاد [illegible] پای خود بند نمی شد ملک متعجب شد کفت
ترا که بینا کرد کفت الله عز و جل کفت الله کیست کفت خدای دنیا و آخرت ملک در خشم شد کفت
این سخن را از کجا آوردی که بتو آموخت برکرد و بکیش خود باز آی که این سخن دلپذیر نیست اکر باز
نکردی ترا عقوبتی کنم پس آنجوان کفت من باز نکردم ملک بفرمود تا اره بیاوردند بر سرش نهادند
و کفتند از دین خود باز کرد جوان قبول نکرد پس آن خداشناس را اره نموده و بدو نیم کردند دیگر
کودک را بیاوردند بادی کفت [illegible] پس بفرمود عابد را هم حاضر کردند
نوع بلکه شد پس عبدالله را کفت از دین مسلمانی بر کرد عبدالله کفت معاذ الله که چنین کاری کنم
آنچه خواهی بکن که من از دین حق باز نکردم ملک او را بدست غلامان خود سپرد کفت بر سر
فلان کوه دست و پا بسته بزیر اندازند پس غلامان او را بردند بر سر آنکوه تا فرو اندازند کوه
دست بدعا برداشت کفت یا رب شر این ظالمان را از من باز دار در ساعت بفرمان رب العزت
زلزله در آنکوه افتاد آن غلامان سرنکون افتادند از کوه بزمین و بمردند عبدالله بسلامت باز کشت

پس ملک پای ایستاد گفت ای ملک از کفر و ضلالت باز گرد و طریق اسلام باز گیر ملک او را بدید
گفت این عبد اللہ که ترا رها کرد گفت خدای تعالی گفت آن جماعت که ترا برده بودند کجا رفتند عبد اللہ
گفت ببدترین بلاها مردند ملک در خشم شد گفت این را در میان دریا اندازید تا هلاک شود دیگر جماعتی
از ظالمان و یاران ملک او را بردند در کشتی نشانیدند و در میان دریا رفتند خواستند تا کودک را از
کشتی بیرون اندازند کودک گفت بار خدایا شر اینها را از من بگردان در ساعت زلزله در کشتی افتاد
ظالمان بدریا افتادند و هلاک شدند عبد اللہ بسلامت بیرون آمد بقدرت حقتعالی پیش ملک باز آمد
و گفت ای ملک بخدای عز و جل ایمان آور بار دیگر ملک در خشم شد و دشنام داد گفت بر من استهزا میکنی
پس بکشید این را در پیش من هلاک کنید پس شمشیر کشیدند هر چه ضربت زدند کارگر نیفتاد پس عبد اللہ
بخندید گفت ای ملک دل تو کور است و عقل تو زایل که صنع خدا را نمی بینی بخدائیکه دنیا و ما فیها را خلق
فرموده ایمان بیاور پس مردمان چون آن حال را دیدند با یکدیگر گفتند سخن این کودک حق است و آنچه
میگوید صدق است و بسیاری از آن قوم ایمان آوردند پس آن کودک گفت تو مرا نتوانی کشت مگر چنانچه
من فرمایم ملک گفت بگو گفت بفرما تا تمامی خلق بصحرا روند آنگه تو بر تخت خویش نشین و مرا بر دار
کن بگو که کمان و تیر حاضر کنند و تیری بر دار بگو بنام خدای این کودک و تیر را بینداز آنوقت هلاک
خواهم شد ملک چون این شنید امر کرد تا خلایق بصحرا رفتند از کوچک و بزرگ پس امر کرد تا داری بر سر
پا کردند برابر تخت ملک بداشتند کودک را بیاوردند بر دار کشیدند آنگه ملک بیامد بر تخت خود نشست
و تمامی خلق بنظاره ایستاده بودند پس ملک کمان برداشت و تیر بر آن نهاد گفت بنام خدای این
کودک تیر بینداخت تیر بر بنا گوش کودک آمد [illegible] کودک دست بر بنا گوش خود نهاد گفت لا اله الا الله

عیسی روح الله و جان بحق تسلیم کرد پس مردمان الحال بدیدند گفتند دین این کودک برحق است پس بسیار
مؤمن شدند ملک چون این بدید گفت این کودک بر من ظلم کرد و مرا انفر یغت و دین پدران مرا باطل کرد
پس حکم کرد دروازه های شهر را بستند و هیزم زیادی آورده آتش افروختند آنکه مردمان را گفت هر
دین این کودک باز نگردد او را در آتش اندازم و نظالمان مردم را گرفته در آتش میانداختند تا زنی
آن زن سه فرزند داشت او را گفتند از دین کودک برگرد برنگشت پس یک پسر او را در آتش انداختند
دیگر باره او را گفتند که از دین کودک برگرد برنگشت پسر دیگر او را انداختند برنگشت پس قصد کردند
شیرخواره او را بینداز ند بفرمان خداتعالی آن طفل شیرخوار بزبان آمده گفت ایما در مهربان زنهار که
دین حق برنگردی که برادران من در بهشت شدند و اینک من نیز میروم تو نیز ایما در خواهی آمد پس او را
نیز در آتش انداختند و بسوختند آنگه خداتعالی بر ایشان خشم گرفت و همان آتش در هوا بلند شد و بر
کافران ریخت آنها را با همه شهر بسوخت تا زمان حضرت رسول ص که نامه از یمن رسید که اینجا جوانی
یم مرده که دست بر بناگوش خود نهاده چون دست وی را از بناگوش او بر میداریم خون جاری میشود چون
دست وی را بجای خویش میگذاریم خون باز می ایستد حضرت امیرالمؤمنین فرمود که او را عبدالله نام
... کشته شد چنانکه هست در زیر خاک کنید و بگذارید که قیامت چنان
پیش خداتعالی شود پس همه اصحاب ... شد قتل اصحاب الاخدود والنار ذات
الوقود اذهم علیها قعود وهم علی ما یفعلون بالمؤمنین ... در بیان بهشت ساخته
عاد از حضرت رسول پرسیدند یا رسول الله خبر ... خدا اکه ...
گرد بهشت بنا نمود آنحضرت فرمود که او شداد بن عاد بود که شهر

و قصه او چنان بود که او را القصه که پیغمبران میگویند که خدای تعالی بهشتی آفریده از زر و سیم آن ملعون
ملعون چون دعوی خدائی میکرد گفت من نیز در دنیا چنین شهری بنا کنم و در آن زمان که معاویه در دمشق
شخصی بود که او را عبد الله پلاسه نام بود وطن او در یمن بود و او را اشتری بوده غایب شده پس او رخت
[illegible] بر نشست و روی بصحرا نهاد و بطلب شتر رفت تا به بیابانی رسید از دور او را نظر بر
[illegible] افتاد نزدیک آمد دید مرغزاری خرم درختان بسیار و آبهای روان و شهرستان عظیم و اندر
او کوشکهای بسیار و غرفهای بیشمار پس عبد الله از شتر فرود آمد و زانو شتر را ببست و بکوشک داخل شد
آن کوشک را بدید متحیر شد در حیرانی و بیخودی گفت مگر اینجا یگاه را [illegible] خواب [illegible] از زر
و سیم چنانکه وصف [illegible] نتوان کرد و حق تعالی در قرآن یاد کرده الم تر کیف فعل ربک
بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد پس عبد الله زمانی بگشت و از شاخهای درختان پاره
بشکست و آن جواهر و مرواریدها را قدری بر کف و جوالها پر کرد و بر اشتر نهاد و مهار شتر بکشید و بخانه خود
آورد چون بمقام خود باز آمد مال فراوان پیدا کرد او را پرسیدند که این مال از کجا آوردی خبر با میر دادند
که چنین شخصی پیدا شده و مال فراوان و جواهر بیشمار همراه دارد پس امیر یمن او را بخواست و گفت این مال از
کجا گفت در بیابانی بقصری رسیدم آن قصر در بیابانی از زر و سیم بود و گفت که خاکش از
[illegible] و درختانش تمام بجواهر مکلل و هر یک کوشک آن بنوعی بود که عقل باور نمیکند و سنگریزهای
یاقوت و زبرجد پس امیر یمن در ساعت نامه بمعویه نوشت که اینجا مردی است که او را عبد الله
[illegible] است مفلس بود اکنون می بینیم که مال فراوان دارد او را پرسیدیم که اینها را از
بیابان بقصری رسیدم و صفت آن قصر را چنانکه حق تعالی صفت بهشت را در قرآن

فرموده

درمورد معویه چون این خبر رسید نوشت که آن مرد را نزد من فرست پس امیر یمن عبد الله را روا

کرد و عبد الله چون نزدیک معاویه رسید معاویه از او احوال پرسید عبد الله آنچه دیده بود گفت

جواهراتی که آورده بود از هر یک نشانه همراه خود بشام آورده بود نشان داد معاویه گفت

قصری که تو میگوئی در عالم نیست مگر حضرت سلیمان را که ملک سلیمان را ایزد تعالی باد داده بود دا

خوانده ئیم هرگز در روی زمین چنین قصری نبوده عبد الله گفت ای امیر نشانه او با من است پس

و جواهراتیکه آورده بود نزد معاویه نهاد معاویه از دیدن آنها خیره بماند پس گفت پاره از مشک

حوالی را بوی مشک و عنبر فرا گرفت پس معاویه ندیمان را گفت این

باد اگر کسی از آدمیان این احوال را داند که

بگوئید آنکه عبد الله را جائی فرود آوردند

نامه برخواند بتعجیل تمام متوجه حضور معاویه گردیده

کردند بعد از آن گفت یا کعب میگویند در دنیا شهرستانی است

تو خبری داری بگو کعب گفت شما را کسی از آن شهرستان خبری گفته

پس فرمود تا او را در جائی نیکو فرود آوردند تا آن روز بیاسود روز دیگر او را

پس معاویه گفت ای کعب الاحبار ما را از آن شهرستان خبر کن کعب گفت بدانکه

در قرآن نیز یاد شده الم تر کیف فعل ربک بعاد آن شهرستان ارم است که شداد بن عاد

چنانستکه عاد را دو پسر بود یکی را نام شداد و دیگری را شدید چون عاد بمرد پسرانش بپادشا

و هر دو کافر و ستمکار بودند پس خزانه های پدر را جمع کردند و لشکر را زیاد کردند و همه دنیا را

تمام بلاد را مسخر کردند و چندی بگذشت این برادر که شدید نام داشت بمرد پس شداد بماند و تمام ممالک و
از این باد رسید و پادشاه تمام عالم گردید وی را گفتند که اندر این جهان پیغمبرانند که خلایق را بانچه حق تعالی میخوانند
ایشان را وعده بهشت میدهند شداد گفت بهشت چگونه باشد گفتند بهشت خشتی از طلا و خشتی از نقره است
صفت او چنین و چنانست شداد گفت اگر خدا تعالی ملک آسمانست من ملک زمینم باید مرا نیز چنین بهشتی
باشد که اگر خدا تعالی وعده نعیمات داده من در دنیا کسانی که مطیع و منقاد منند در دنیا آنها انعام نمایم
ایشان را گفت بروید بر گرد جهان بگردید هر جا که زمین خوش آب و هوا و خرم باشد از برای من بهشت بنا کنید
و عمارات که زرین و سیمین و ستونهای یاقوت و زمرد و جواهرهای الوان بسازید پس آن لعین بفرمود تا ندیمان
صد هزار سرهنگ نامزد گردانید هر یک هزار مرد بداد جمله صد هزار شدند تا آنگروه رفته کوشکها و قصرها
بسازند خشتی از زر و خشتی از سیم بیکدیگر پیوسته و کنگره ها از جواهرات و در آن شهرها باغها بنا کنند و درختهای
زرین و سیمین بسازند و جویهای شیرین شراب و عسل روان کنند و تختها و سریرها همه از زر سرخ و خاک ورا
از زعفران و سنگریزه های او را از زمرد و مرجان تمام را همچنان ملک آسمان بهشتی باشد سرهنگان گفتند اینهمه
جواهر و زمرد و مروارید و لعل از کجا آریم گفت نمیدانند که همه جهان از آن من است بروید در همه معادن دنیا
که از زر و سیم و جواهرات باشد همه را جمع کنید پس غواصان بدریاها بفرستید و در هر جا که عنبر و مشک
و کافور باشد جمع کنید پس غواصان در دریا بگماشتند و اندر معادن کارکنان و بشهرها عاملان و فرستاد
و مالهای مردم را میگرفتند زرگران زر میگداختند سوداگران جواهر جمع کرده میفرستادند تا چندان
زر و سیم جمع کردند که قیاس نداشت پس کعب الاحبار گفت ای امیر در کتب چنین آورده اند که سیصد
همه با تاج و تخت پس این سرهنگان برفتند و مدت دو سال گرد جهان بگردیدند

تا جائی را

ما جای را اختیار کردند که خوش و خرم بود و چنین گفته اند که در حدود شام است پس کارکنان

شدند و گچ را بشیر و روغن سرشتند که آن بنا دیری در روی زمین بماند آنگاه فرشش نقره بگداختند

تا تمام زمین او نقره سیم شد پس قصرها و کوشکها بنا نهادند خشتی از زر و خشتی از سیم و در آن کوشکها

و صفه ها بیاراستند و کنگره های آنها را از جواهرات و مروارید غلطان و یاقوت قیمتی مزین نمودند

زرین بپا داشتند و سه جوی در وی روان کردند یکی از خمر دیگری شیر دیگری از عسل و بعلم و حکمت

ساختند که از حال خود بر نگردد و عنبر و کافور سرشتند بر دیوار باغها اندودند و سیصد سال

تا تمام شد و هفتصد سال عمر او بود سیصد سال در طفلی و بعد از پدرش با برادرش شراکت پادشاهی

بعد از برادرش چون بپادشاهی رسید هوس که بهشت بسازد تا مدت سیصد سال که هشت

رسید پس خبر آوردند که شهرستان ارم تمام شد آنگاه گفت گرد اگرد آن شهرستان حصاری

و در آن شهر از سنگ رخام باشد و در بیرون شهر هزار کوشک بسازند با میدانها و باغها تا کارد

ن در آنجا باشند و اندر زمین آن شهرستان بجای سنگریزه ها در و مرجان و عقیق و فیروزه ریزند

درختان مرغان سازند زرین و سیمین که چشمهای آنها از لعل و مروارید و بالهای آنها از جواهر گوناگون

و تختی بسازند و آئینه های چینی و بلور از زر و جواهر و چهار درخت زرین در چهار گوشه تخت

و بر سر درختان هما و عقاب بسازند پس چنان بود که آفتاب بر بلور و جواهرات میتابید و در عکس

خود آتش گرفته و بسوختی چنانکه تمام قصر خوش بوکشتی پس مدت صد سال بسر رفت

گفت اکنون کار بسازید تا بشهرستان روم تا یکسال تدارک رفتن مینمودند و

خود و سرهنگان و خاصان با عزاز تمام منزل بمنزل بیامدند تا به

چون بیک منزلی رسیدند فرود آمدند و منزل کردند که علی الصباح بشهرستان ارم روند چون شب
شد حق تعالی فرشته را فرستاد تا بر ایشان بانگی بزد چنانکه لشکر شداد زهره شان آب شد و جان
بملک دوزخ سپردند بنوعی که یکتن از آنها زنده نماند قوله تعالی انا ارسلنا علیهم الصیحة پس کعب گفت ای
امیر صفت آنشهر زیاده از آنستکه بیان کنم و اکنون آنشهرستانرا خدای تعالی از چشم خلق پنهان کرده و در
توریة چنان خوانده ایم که یکنفر از امت محمد پی شتر جستن آنجا برسد و آنشهرستانرا ببیند و باز اید و صفت
آنشهرستان بگوید مردم او را دروغگو دانند و باور ننمایند معاویه گفت آنمرد نشانی دارد گفت بلی صفت
او خوانده ایم علامت او این باشد که سرخ چشم و کج چنی و کوتاه بالا و بر ابرویش خالی بود پس از ساعتی عبدالله از آنجا
در آمد کعب نگاه کرد چشمش بر او افتاد گفت این مرد است که بآنجا رسیده معاویه جهة آزمایش گفت این مرد چاکر دیرینه
من است و هرگز از من جدا نشده و غایب نگشته گفت اگر ندیده عاقبت خواهد دید و چون آخر الزمان
شود در زمان محمد مهدی صلوات الله خدای تعالی آنشهرستانرا آشکار خواهد کرد تا خلق اندر او روند و نظاره
نمایند پس معاویه گفت یا ابا اسحق خداوند ترا علم بسیار کرامت فرموده کعب گفت هیچ چیزی نیست
که خدای تعالی در قرآن یاد نفرموده باشد آنگه معاویه کعب را خلعت داد و عبدالله را گفت بود آنچه
آورده از آن تو باشد که کسی را با تو کاری نیست این بود قصه شداد بن عاد باب در صحیفه های داود
از حضرت رسول پرسیدند که یا رسول الله خبر کن ما را صحیفه هائی که جبرئیل نزد داود آورده چه بوده
آنحضرت فرمود بدانید که جبرئیل باز آمد و گفت یا داود این مسئله ها را از فرزندان خود بپرس هر یک
جواب داد او را خلیفه و نایب مناب خود گردان تا بعد از تو مملکت ویرا بود و داود زنی خواسته بود و
با داود شرط کرده بود که اگر از تو پسری آید او را ولیعهد خود کنی و داود هم عهد کرده بود که خلاف آن نکند

پس خدای تعالی فرستاد با صحیفه و نگینی از یاقوت از بهشت برای داود و داود فرزندان
و همه جهان و دیوان مطیع و منقاد وی باشند پس جبرئیل آن نگین را داد و گفت ای دا
جمع کن و این مسئله را از ایشان بپرس هر که جواب دهد او را خلیفه و نایب خود گردان و حکم
اند و بسیار داود فرزندان خود را جمع کرده مسئلهها را از ایشان پرسید هیچ یک جواب ندادند گر
سلیمان داود اول مسئله این بود فرزندان آدم کمترین چیزی چیست سلیمان گفت درویشی و
داود گفت بهترین و خوشترین چیزی در جهان چیست سلیمان گفت توانگری داود گفت بدترین
دنیا چیست سلیمان گفت زن بدنام ناسازگار نافرمان بردار گفت دورترین همه چیزها چیست جواب
گفت بلندتر از آسمان چیست گفت عدل سلطان و داد دادن مظلومان داود گفت توانگرتر
چیست سلیمان گفت خورسندی و قانع شدن داود گفت سخت تر از سنگ چیست سلیمان گفت
کافران داود گفت از آتش سوزنده تر چیست سلیمان گفت حرص داود گفت زنده بیشتر است
یا مرده سلیمان گفت مرده زیرا که آنچه مرده اند و آنچه هستند خواهند مرد داود پرسید که آبادان
است یا ویرانی گفت ویرانه برای آنکه آنچه آبادی است ویران خواهد شد داود گفت زن بیشتر است
سلیمان گفت زن زیرا که آنچه زنند که هستند و آنچه زنانی که بفرمان روند زنانند داود با خدا
گرد الهی آنچه فرمودی سلیمان جواب داد خطاب الهی رسید که انگشتر و ملک باو واگذار و او را
خود گردان پس داود چنین کرد والله اعلم
در قدرت حق نظاره کردن چه خوش است   و ز مردم بد
کردن چه خوش است   هر دل که درو مهر الهی نبود   آن دل بهزار پاره کردن چه خوش است
باب
بلوقیا و رسیدن او بگور سلیمان از حضرت رسول پرسیدند یا رسول الله خبر کن ما را که گور سلیمان در کجا

و چگونه است آنحضرت فرمود که حضرت سلیمان خفته است اندر هفتم دریا جزیره ایست و در آن جزیره بر تخت
خفته است و آنچنان است که چون سلیمان بیت المقدس را بنا کرده بود چون تمام شد خود بمسجد اندر آمد
و عصائی که داشت تکیه کرده ایستاد بنظاره پس ایزد تعالی بفرمود همچنانکه بر عصا تکیه کرده بود
روح او را قبض کردند پس جسم او همچنان بجای خود چون زندگان ایستاده که هیچکس جرئت گستاخی
نمی نمود چون سه روز از مسجد بیرون نیامد موری که ارضه گویند که چوب را میخورد برفت و عصا را بخورد
آن عصا شکست و سلیمان از پا در افتاد مردمان بدانستند که سلیمان مرده است پس او را برداشته و غسل
دادند و بر وی نماز کردند هم بر آن تخت نهادند و چادری بر وی کشیدند پس دیوان تخت را برداشته و از هفت
دریا بیرون بردند و در آن غار که الحال هست بنهادند چنانکه آنجا رسیدند دو کس بودند یکی بلوقیا دیگری
عفان بود قصه بلوقیا چنان بود که اندر بنی اسرائیل مردی عاقل و دانشمند بود همه علما از وی علم آموختند
او را پسری بود نیکو روی پاک اعتقاد با صیانت و امانت و بلوقیا نام داشت چون پدرش وفات یافت
بلوقیا جای وی بنشست و بنی اسرائیل را علم آموخت و ایشان را موعظه می نمود پس روزی چند برآمد بگردید و در
خزانه های پدر را گردش مینمود تا رسید بدر خانه که قفل بود از خازن پرسید که اندر اینجا چیست خازن گفت
پدرت در این خانه مهر کرده بود و هیچوقت بمن نگفت که در اینجا چیست بلوقیا گفت تا آنکه حاضر کردند و در را
گشادند در خانه داخل شد درجی دید از پوست آهو که باب طلا نوشته است تمامی در وصف سید
محمد مصطفی بود که پدر بلوقیا از توریة بیرون آورده و پنهان کرده تا کسی بر پیغمبر ما نگرود و ایمان نیاورد پس
بلوقیا چون او را بدید بسیار غمگین شد و گفت پدر من بر خود ظلم و ستم نموده و خود را گمراه کرده و صفت
محمد را پنهان نمود که مردم باو ایمان نیاورند پس روزی بنی اسرائیل را بخواند و گفت ای مردمان بدانید که پدر

جور کرد بر خود و ستم نمود و صفت محمد ص از شما پنهان بوده بود بیایند ما برای شما بخوانیم چون
اسرائیل برخی از آن صفت بشنیدند بس شاد گردیدند و بر بلوقیا ثنا کردند و بر پدرش نفرین
گفتند اگر از بهر حرمت تو نبودی ما او را از گور در بیاوردیم و استخوان او را بسوختیم بلوقیا گفت
اکنون فایده ندارد و حقتعالی جزای او را در دوزخ گردانید و بعذاب الیم گرفتار شد پس صفت حضرت
باز بتوریه نوشت و بنی اسرائیل را علم آموخت و نصیحت فرمود تا مدتی برآمد روزی صحف خواجه
بنوشت که بتوفیق خدا تعالی محبت حضرت پیغمبر ص چنان در دل او اثر کرد که آرام و قرار از دل وی
بسوی مادر کرد گفت ای مادر بدانکه ایزد تعالی خدمت ترا بمن فرض کرده بر من واجب است اکنون مرا
سفر است باید که مرا دستوری دهی تا بطلب حضرت محمد روم باشد که ایزد تعالی مراد از ذات او گرداند پس
وی را دستوری داد بعد از آن بلوقیا برگ سفر ساخت و روی بشام نهاد و از آنجا بزورقی نشست
بادیه به بیت المقدس آمد و پدرش را در آنجا دوستی بود نام وی عفان چون آنجا رسید او را بدید احوال
باز گفت عفان نیز با او همراه شد تا آنکه بجزیره رسیدند که در آن جزیره ماران بودند هر یک چون
بزبان فصیح می گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله حقا حقا بلوقیا چون از ماران بشنید
محمد در دلش زیاد گشت اعتقاد او صافی تر شد و حقتعالی کرامت داد تا همه دریاها را گشت و هیچ
بدو نرسید بسلامت بیرون آمد چون باز بدان جزیره رسید آن ماران بسوی او آمدند لرزه براندام او افتاد
از او سؤال کردند بلوقیا گفت من آدمم و بطلب محمد پرودی آمدم تا بدین جا که رسیدم ماران گفتند
لیکن حضرت محمد و وصی او حضرت امیرالمؤمنین علی را میشناسیم بواسطه آنکه ما از ... بوده اند پیوسته
لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله حقا حقا بلوقیا گفت شما چه مارانید گفتند ما ماران دوزخیم هرگاه دوزخ

ند ما از دوزخ دور فرستیم بلوقیا گفت در دوزخ محمد را امید و شناسند گفت بلی و امید زیرا که این
دوزخ نوشته است در بهشت و دوزخ هیچ آفریده نیست که محمد و علی را نشناسد بلوقیا گفت شما
دوزخ باز دید گفتند لابد برویم بعد از آن ماری پیدا شد و مار کوچکی بر گردن او نشسته آن ماران جمله از وی
ترسیدند و بانگ بر بلوقیا زد و گفت ای آفریده خدای تعالی تو چگونه اینجا آمده و چرا آمدی بلوقیا گفت طلب محمد
آمدم با بوی کردم مار گفت حضرت محمد در آخر الزمان آید و او پیغمبر آخر الزمان است بلوقیا گفت تو چه ماری
این صلابت که همه ماران از تو بگریزند گفت خدای تعالی مرا پادشاه ماران قرار داده که اگر از ترس من
نبودی دنیا را خراب مینمایند بعد از آن بلوقیا ویرا بدرود کرد و بزورق نشست پس عفان گفت ای برادر آمدن آن
دور است و ما چندان عمر نیابیم که ویرا دریابیم ولیکن ترا چاره نمایم که بپادشاهی برسی و چندان عمر
یابی که ویرا دریابی بلوقیا گفت چه بهتر از این است پس عفان رفت و صندوقی آهنین بساخت و دو قدح را
یکی شیر و دیگر را خمر نموده در صندوق آهنین گذارد و روان شدند تا بجزیره ماران رسیدند عفان صندوق
را نهاد و شیر و خمر را نهاد و خطی کشیده خود پنهان گشت و عزائم خواندن گرفت زمانی شد آن ماران پیدا شدند
و در خط نهادند و آن مار کوچک بر گردن مار بزرگ سوار بود پدید گشت و از گردن مار بزرگ فرود آمده
در صندوق داخل گشته از آن شراب و شیر خورده و مست و بیهوش گشته در صندوق بخفت پس عفان
آمد و در صندوق را ببست و برداشت و بلوقیا را گفت مقصود حاصل گشت بیا تا برویم چون برفتند بر
درختی و گیاهی که میرسیدند با ایشان بسخن درآمدی که خواص ما چه چیز است و ایشان نسخه میکردند تا بدرختی
رسیدند آن درخت بسخن درآمد که هر که از شاخ و برگ من برگیرد و پای مالد بر وی دریا چنان رود که بر روی زمین
برود عفان گفت که از شاخ و برگ این درخت قدری بچین و کوفته در شیشه بریز بعد از آن سر صندوق

باز گردید اما بار صندوق در آمد و بر هوا پرید و گفت شما دلیر بندگانید بر حق تعالی اما آنچه شما طلب میکنید
یافت بعد از آن قدری آب بر گرفته بر کف پا مالیدند و بر روی آب روان شدند تا بدان جزیره رسیدند
سلیمان را دریافتند که بر آن تخت خفته و چادری بر روی وی کشیده و دست راست بر سینه خود نهاده و دست چپ
و انگشتر در انگشت پس عفان قصد انگشتر کرد بلوقیا را گفت مترس و دل از جا نبری که اگر انگشتر را بچنگ آریم
بما باز گردد تو نام خدای تعالی و اسمای اعظم میخوان آنکه عفان رو بجانب تخت نهاده بنیاد عزائم خواندن
و پیشتر رفت اژدهائی بزرگ از زیر تخت و اژدهائی از روی تخت پدید آمدند و بزبان فصیح گفتند که ای بندگان
باز گردید و با پیغمبر گستاخی مکنید عفان جواب نداد و التفات نکرد تا آنکه اژدها بدمید که تمام اعفان بحکم خدا
شد پس عفان بیفتاد و از ترس جان بداد بلوقیا چون آنحال را مشاهده کرد باز گردید بیامد جوانی را دید که
در رسید بلوقیا بروی سلام کرد جواب داد و گفت این چه گستاخی بود که با پیغمبر خدا می کردی بلوقیا گفت
بحق خدا که مرا درین امر گناهی نیست مقصود من این بود و سبب این کار عفان بود که بسزای خود رسید پس
بدان خدائی که شما را آفرید بگوئید که چه کسانید چون سوگند داد گفت که من جبرئیلم و آن که رو
ایزد تعالی ما را فرستاد که بیائیم عفان را هلاک نمائیم و این سخن بگفت و ناپدید گشتند پس بلوقیا از آن آب
بر کف پا مالیده و بر روی آب روان شد پس رسید بجزیره خوش آب و هوائی و درختان میوه دار خدا را
ذاکر بود و گفت بسم الله خواست که از آن میوه ها چیده بخورد ناگاه مردانی دید که اندر هوا سواره میآیند
بزبان فصیح می گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله حقا حقا پس در رسیدند و بلوقیا را بردند
نزد امیر خود بردند بلوقیا جوانی دید نیکو روی و خوشخو بروی سلام کرد جواب سلام باز داد و گفت تو کیستی
آمده بلوقیا گفت من از فرزندان آدمم و بطلب محمد بیرون آمده ام تا او را دریابم پادشاه ایشان آدمی دید گفت

چون این محمد حال چیست که او پیغمبر آخر الزمانست اکنون بطعام حاجت داری برگو بلوقیا گفت ایزد تعالی
را از چه آفریده است امیر گفت بدانکه ایزد تعالی اندر دوزخ دو چیز آفریده یکی بصورت گرگ و یکی بصورت
پس ما از ایشانست بلوقیا گفت رحمت خدا بر شما باد و نزد ایشان بماند تا روز دیگر اسبی بیاوردند برقی
او کشیده امیر گفت این ستور آدمیانرا بر ندارد اما ما ترا براو نشانیم و باید که در راه فرود نیائی
تا زمانه بروی تر نی چون بولایت ما برسی پیری و جوانی را بینی این اسب بدو سپار پس بلوقیا را بر اسب
نشاندند و اسب بر هوا بلند شد و پریدن گرفت تا نماز شام بپرید نزدیک آن پیر و جوان که امیر نشان داده
چون او را ملاقات کردند جوان گفت هلاک کردی این اسب را بلوقیا گفت بیشتر از ده فرسنگ راه
نیامده ام پیر گفت ای پسر ما را کی دریافتی بلوقیا گفت امروز پیر گفت ای بیچاره پنجماهه راه آمده و میگوئی ده
فرسنگ یا کمتر بلوقیا از این سخن تعجب بماند پس اسب را بایشان سپرد و درگذشت دیگر از آن آب برکف پا
مالید در روی دریا روان شد تا آنکه بکوهی بلند رسید که سر بهوا کشیده و فرشته بر سر آن کوه ایستاده
و بزبان فصیح می گفت لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله حقا حقا پس بلوقیا بروی سلام کرد گفت
تو کیستی گفت فرشته ام که خدا تعالی حفظ این جهانرا در دست من سپرده است بلوقیا از او درگذشت
و رسید بجزیره فرشته را بر تختی دید نشسته و لوحی در پیش خود نهاده در آن لوح نظر می کند پس بلوقیا بر وی
سلام کرد و پرسید کار تو چیست گفت بدانکه ایزد تعالی افزونی و نقصان شب و روز را بدست من مرحمت فرموده
خطهای سفید افزونی روز است و خطهای سیاه حساب شبهاست گاهی بروز افزوده میشود و گاهی بشب
بقدرت حق تعالی پس بلوقیا از او درگذشت و بکوهی رسید که آن کوه سر بآسمان فرشته در پای آن کوه نشسته
بلوقیا او را سلام کرد گفت تو کیستی و این چه کوه است فرشته گفت این کوه قاف است که ایزد تعالی در قرآن

سیرمایید ق والقرآن المجید بلوقیا گفت در پس اینکوه چیست گفت زمینی است که هفت مقدار
دیر از فرشته است و همه را تسبیح اینست لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله و در
انجا است و قفل بر اندر نهاده و فرشته بر اندر نشسته بلوقیا بروی سلام کرد گفت این در را بگشا
داخل شوم فرشته گفت کلید این در با من نیست دعا کن تا خدا تعالی این در را بگشاید داخل شوم بلوقیا دعا
کرد فرشته از آسمان بیامد خشم آلوده بانگ بر بلوقیا زد گفت این چه گستاخی است که با خدا
میکنی پس بلوقیا داخل شد تا رسید بدو کوه یکی از زر و یکی از سیم و فرشته در آنجا نشسته دید
بروی سلام کرد پرسید اینها چه کوهند فرشته گفت اینها گنج همه دنیا است که هرچه در همه کوهها
سیم است حاصل آنها از اینکوه است و من موکل اینهایم بلوقیا گفت آن فرشته که بغایت خشم
بانگ بر من زد و این در را باز کرد که بود گفت جبرئیل بود از سدرة المنتهی بیامد و این در بگشاد
از وی درگذشت رسید بجزیره دید که یکی را غل به گردن نهاده اند و زنجیر و بند بر پا بسته اند
فربه و گاه لاغر میشود بلوقیا گفت تو کیستی و چه خلقی و چه گناه کردهٔ که بدین عقوبت گرفتار شده
گفت من عزازیلم و استاد فرشتگان و مقرب حضرت دیان بودم در هفت آسمان و زمین از من
بنود و هیچ آفریده از من عالم تر نبود لیکن از بهر آدم مرا لعنت کردند و باین عقوبت گرفتار شدم
درگاه حق گردیدم و مرا ابلیس نام نهادند و در هر سال سه ماه مرا چنین در بند نمایند ماه رجب و شعبان
و رمضان پس بلوقیا گفت چرا گاهی فربه و گاه لاغر میشوی گفت هرگاه یکی از بندگان گناه
کنند از شادی فربه میشوم هرگاه توبه کنند و بطاعت مشغول شوند یا چیزی بصدقه دهند از غصه
لاغر شوم بلوقیا برگشت و گفت لعنت خدا بر تو باد و از آنجا روانه شد و برفت تا بجزیره رسید خلقان

دید

دید که هر یک چهار سر داشتند یکی از پیش و یکی از طرف راست و یکی از طرف چپ یکروی چو روی آدمی
یکروی چون روی گاو و روئی چون روی نخجیر و یکروی چو روی مرغان و آن روئی که آدمی بود دعا می کرد
یا رب روزی امت محمد فراخ گردان و روئی که چو روی گاو بود میگفت یا رب روزی چهارپایان امت
محمد فراخ گردان پس بلوقیا بر ایشان سلام کرد و بگذشت دو جوان برابر روی در رسیدند بلوقیا
با ایشان گفت بدان خدائی که شما را آفریده بگوئید چه کسانید و کجا میروید پس ایستادند و گفتند که جبرئیل
و میکائیل میباشیم ماری از ماران دوزخ بیرون آمده میخواهیم تا وی را بدوزخ باز بریم پس بلوقیا بر اثر
ایشان روان شد پس چون بدان جزیره رسید کوهی دید سیاه چون نزدیک آن کوه رسیدند آنکوه بر خود
جنبیدن گرفت و سیصد فرسنگ آن مار بود درازی او را خدا داناست پس چون مار ایشان را بدید
از ترس نعره بزد که هر چه در هفت دریا بودند از جانداران از هیبت نعره او بیهوش شدند پس جبرئیل
و میکائیل سلسلها در گردن او کردند کشان کشان او را بدوزخ کشیدند بلوقیا از ایشان پرسید که
در دوزخ ماری از این بزرگتر باشد جبرئیل گفت در دوزخ ماری باشد که این مار در سوراخ بینی او
جا کند از گوشش بیرون اصلا خبر نشود بلوقیا سجده کرد گفت سبحان الملک القهار و ایشان را بدرود
کرده رفت تا بجزیره رسید که چندانکه چشم کار میکرد همه ریاحین و بستان بود و مرغان با آواز فصیح
می گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله حقا حقا بلوقیا جوانی را دید نشسته و دو گور در
پیش خود نهاده بروی سلام کرد گفت تو کیستی و این گورها از آن کیست آنجوان گفت از پدر من است
و من بهر دیدن ایشان آمده ام از او درگذشت میرفت تا بجزیره رسید که درختان بسیار و مرغان
بشمار بر آن درختان بانگ برآورده بزبان فصیح می گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله این

پس بکیدرخت که از همه درختان بزرگتر بود مرغی بروی نشسته که از همه مرغان زیباتر و نیکوتر
وی از یاقوت سرخ و چشم وی از گوهر و منقار وی از زبرجد و پاهایش از لعل و در زیر درخت
دید نهاده و دستارخوانی بر سر آنمرغ نهاده بلوقیا سلام کرد آنمرغ جواب داد گفت تو کیست
آدم و بطلب محمد بیرون آمده ام و او را نیافتم و عمر خود را بدین هفت دریا گذراندم و حال میخواهم
بخانه خود بروم راه ندانم مرغ گفت خانه تو در کجاست بلوقیا گفت در مصر است مرغ گفت از
تا خانه تو سه هزار فرسنگ راه است بلوقیا بغایت غمناک شد و از آنمرغ پرسید که تو چه
بدین خوبی و نیکوئی گفت از مرغان بهشتم چون خدایتعالی آدم را بدنیا فرستاد تا زنده بود از
بخوردند چون از دنیا برفتند ایزد تعالی مرا بفرستاد تا هرچه از غریبان و بیچارگان که بدینجا
بگویم که ازین خوان بخورند پس بلوقیا گفت مرا دستوری ده از اینخوان بخورم مرغ گفت چندان
توانی بخور بلوقیا نشست و از آن طعام سیر بخورد بفرمان خدایتعالی از آن هیچ کم نشد بعد از
رسید بلوقیا را دید که طعام میخورد بر بلوقیا سلام کرد و بنماز ایستاد چون سلام نماز باز داد گفت
این مرد غریب است و مادری دارد پیر و ضعیف و بطلب محمد بیرون آمده است و عمر خود را بدین
بسر برده است اکنون میخواهد که بمادر خود باز رسد پیر گفت این کار تست مرغ گفت از اینجا
او سه هزار فرسنگ راه است بیکسال باید رفتن پیر گفت زودتر باید او را بمادرش بر
که خدا اجر و مزد بتو باز دهد مرغ گفت نیک شد فردا من او را بمادرش رسانم بلوقیا ایشانرا دعا
و آن پیر خضر بود گفت ای بلوقیا بدان که هیچ یک از آدمیان بدین جا نرسیده بغیر از من
گفته من بطلب محمد بیرون آمده ام تا با او بگروم و از امت او باشم خضر گفت وقت پیغمبری محمد

خضر الزمان است و تو چندان عمر یابی که تو بوی بر نرسی چون شب در آمد بلوقیا پهلوی آن مرغ
چون صبح بدمید مرغ برخاست و بلوقیا را گفت بر پشت من سوار شو و چشم برهم نه پس بلوقیا
و چشم برهم نهاد مرغ اندر هوا شد زمانی در هوا پرواز کرد پس فرود آمد گفت چشم باز کن
باز کرد خویشتن را اندر مصر دید بر در خانه خود ایستاده پس مرغ را دعا کرد و وداع نمود در آن
خانه بود طهارت میگرفت که نماز بامداد گذارد ناگاه آواز بلوقیا بگوش او رسید نعره برد و از
آمد بلوقیا را در بغل گرفت بلوقیا در پای مادر افتاد پس مردم خبر شدند همه بیامدند و بلوقیا را
و بسیار شاد گردیدند خبر از او پرسیدند بلوقیا هرچه دیده بود حکایت کرد پس بنی اسرائیل را
می آموخت تا از دنیا برفت و این سخن در میان مردمان بازماند و هو علی کل شیئ قدیر —

در بیان مکالمات حضرت موسی با حقتعالی در کوه طور

منقول است که چون موسی
کوه طور با حق تعالی مناجات می کرد حق سبحانه فرمود یا موسی اگر از بهر سپاس کنندگان نبودی از آسمان
باران نفرستادمی و اگر نه آن بودی که بندگان مرا یاد می کنند هیچ نبات از زمین بیرون نیامدی و اگر نه آن
بودی که میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله مسلط کردمی دوزخ را بر اهل دنیا و اگر نه آن بودی
که مرا بیکتائی و بی همتائی میخوانند دور شدی از همه خلایق رحمت من یا موسی اگر نه آن بودی که مرا می پرستند
فرمان برداری مینمایند در هلاک عاصیان و گنه کاران تأخیر نکردمی یا موسی بر تو باد که کبر نیاوری و گردنکشی
نکنی که اگر همه خلایق کبر آورند همه را در دوزخ آورم بعذاب الیم گرفتار گردانم اگر همه تو باشی یا موسی اگر
ابراهیم خلیل و فرزند اسمعیل باشد که هر دو دوست و برگزیده منند یا موسی اگر امید داری که تو نزدیک شوم
چون سیاهی چشم و چون روح بتن دار از تو راضی شوم بر تو باد بصلواة بسیار بر محمد حبیب من که صلوا

فرستادن بر او موجب رحمت تو میشود چون موسی این شنید از منزلت و بزرگی جاه محمد تورات را از دست
و توریت نه لوح بود از یاقوت پس عرقی بروی پیدا شد از مرتبه محمد بود آن لوح نه گانه شد سه گانه
شد و شش گانه دیگر بماند پس خداوند فرمود که یا موسی آن لوح شش گانه را بردار آنچه ترا امیدوار
باش موسی گفت ملکا پادشاها این چه محمد است که بصلوة فرستادن بروی بتو که پروردگاری
میشوم ندا آمد یا موسی بدان و آگاه باش که اگر محمد و آل او نبودی بهشت از برای محبان او و دوزخ
از برای عاصیان و دشمنان او و اولاد او پیدا نکردمی یا موسی اگر تو مقر و معترف نشوی بفضل و کرم
محمد و آل او و صلوات نفرستی بآتش دوزخ بسوزانم نه تو بلکه هر که باشد از پیغمبران موسی گفت بارخدایا
مرا دوست داری یا محمد را خطاب آمد یا موسی ترا منزلت مکالمت است و محمد را منزلت دوستی
اکنون بدانکه سخن گوی عزیزتر باشد یا دوست یا موسی مناجات تو با من بکوه طور سینا است
و مناجات محمد در بالای عرش ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی موسی گفت پادشاها
بنی اسرائیل را دوستتر داری یا امتان محمد را حقتعالی فرمود یا موسی امتان محمد را از امت جمیع
دوستتر دارم که ایشان از همه امتان بهترند موسی گفت بچه چیز ندا آمد که از کرامت محمد بده چیز
گفت آن ده چیز کدام است فرمود طهارت و نماز پنجگانه و روزه ماه رمضان و حج رفتن و نماز
و زکوة مال و شستن اعضا از جنابت و آبادی کردن با ریاض الجنه موسی گفت ریاض الجنه چیست
فرمود که عالمان امت محمد باشند که یاد کنند بزرگواری نعمتها و رحمت من و سختی عذاب من و هر کی
از امتان محمد که در مجلس علما بنشیند و سخن ایشان را بشنود و عمل کند اگر معادل کوه احد گناه داشته باشد
چون از مجلس برخیزد هیچ گناه بر او نماند حقتعالی فرمود یا موسی محمد را دوست دار همچو جان خود

[illegible]ان او را همچو ایشان خود اگر دوست نداری نیکی های ترا حبط گردانم که آنحضرت نزد من نیکی و برکت است
هر کس که ایمان آورد و صلوات فرستد چون روز قیامت شود جمیع پیغمبران نفسی نفسی گویند و آنحضرت
امتی امتی گوید یا موسی چون بنی اسرائیل برسند که محمد و آل او پیدا آیند و ایمان نیاورند مسلط کنم بر
ایشان زبانه های دوزخ را بجائی که فرشتگان بر آنها شفقت کنند و اگر محمد را دریابند و متابعت وی
کنند قدر و منزلت عظیمی باشد نزد من یا موسی قرآن بر محمد فرو فرستم تا هر کس که یک کلمه یا یک حرف
[illegible] کند او را در دوزخ فرستم هر کس از روی اخلاص بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله و
[illegible]لی رضا و خواست من داند و بدی او را از دوزخ امن گردانم از عذاب یا موسی هر آنکه او نفرموده محمد و شریعت
انکار کند سختی جان کندن از وی بردارم و سؤال منکر و نکیر را بر وی آسان کنم و بر صراط او را بگذرانم و دری از
دستانهای بهشت بر روی وی بگشایم یا موسی اگر کسی یا پیغمبری ایمان محمد نیا[illegible] خوبی های ایشانرا محو کنم و نام ایشان
[illegible] پیغمبران [illegible] بدیشان بگویم یا موسی چون روز قیامت شود بگریزد ابراهیم خلیل از
فرزندان خویش اسمعیل و اسحق و تو گریزان شوی از برادر خود هارون و پدر از [illegible] نشود و نگریزد محمد از امتان خود و شفاعت
کند ایشانرا هر گناهی که امتان محمد کنند یکی را یکی حساب نمایم و نیکی های ایشانرا هر یکی را هفتصد کرامت کنم یا موسی
هر کس یک بار صلوات بر محمد و آل او بفرستد نزد من عزت و منزلت او بسیار باشد گفت یا رب امتان محمد
اگر عاصی شوند ندا آمد که چندان عصیان کنند که خشم من بر ایشان سخت شود و آتش دوزخ قصد ایشان کند
چون ایشان گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله آتش دوزخ از ایشان بگریزد پس موسی
[illegible] درود و صلوات بر محمد الهی حشر کن ما را با ایشان حضرت عزت فرمود چنین کنم پس حق
فرمود یا موسی بعزت و جلال خودم سوگند که نیافریدم پیش از نور محمد خلقی [illegible]

نیافریدم

و نور محمد را بیافریدم پس از آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ بهفتصد هزار
و بیافریدم نور او را از نور خود و عرش را از چهار یک نور وی و کرسی را از شش یک نور وی و خورشید
از هشت یک نور وی و ماه را از ده یک نور وی آفریدم یا موسی محمد نوری است از نورهای من
یا موسی فراوان صلوات فرست بر نور من و دوست دار دوست من محمد و آل او را تا نورانی
ترا در روز قیامت یا موسی امتان او در آخر الزمان بیرون آیند و بسیار در زیر خاک نمانند
یارب بر امتان واجب گردان دوستی محمد را تا من بنی اسرائیل همان فرمایم ندا آمد یا موسی امتان
محمد را دو رکعت نماز فرمایم پیش از آنکه روز بر آید و هر رکعتی چندان ثواب دهم که کسی نماز کند او از شب
تا بروز پس چون نماز بامداد کند در رحمت من باشد تا پیشین و در پیشین چهار رکعت نماز بگذارد در آن وقت
که خورشید میان آسمان باشد بدهم ایشانرا در رکعت اول آمرزش خود [illegible]
[illegible] یم گردانم [illegible] ایشانرا [illegible] رکعت چهارم گشاده گردانم
[illegible] ت را برایشان و در هر رکعتی نود حوری برایشان کرامت فرمایم که اگر یک انگشت
از انگشتان خود را در دنیا فرو گذارند نور آفتاب و ماه زایل شود و در پسینها من بنده
چون سایه هر چیز دو چندان شود فرمایم تا چهار رکعت نماز کنند و بهر رکعتی چندان ثواب دهم که یکسال
روزه داشته باشد و فرشتگانرا بر آن دارم تا آمرزش خواهند و سه رکعت نماز
فرو شود بهر رکعتی شصت رکعت قبول کنم و بهر رکعتی هزار هزار نیکی بر اعمال او نویسم هزار هزار
بدی را محو نمایم و فرمایم چهار رکعت چون شفق فرو شود بهر رکعتی ثواب یکسال روزه برای ایشان
بنویسم و چهل سال نماز که در حرم کعبه کرده باشند و قبر ایشانرا نورانی گردانم تا روز قیامت و

شند بدهم در رضای من با ایشان نزدیک باشند و خشم من از ایشان دور گردد و روزه دارند ایشان
سال یکماه بدهم ایشانرا بهر روز چندان ثواب که یکسال طواف حرم کعبه کرده باشند موسی
امتان محمد کدام روز روزه دارند فرمود که روزه ماه رمضانرا یکماه بر ایشان فرض کرده ام
ایشانرا هر روز هزار رحمت و مغفرت و در آنماه شب قدر است پس آزاد کنم در آنشب هفتاد
کس از امت محمد و هر یک از ایشانرا هفتاد هزار دیگر ببخشم از آنکسانی که مستوجب دوزخ باشند
امتان او یا موسی گرد هی باشند در روزه که بوی دهن ایشان خوشتر از مشک است و هر روزی که
روزه دارند روزه مراست و من بدهم مزد روزه داران که هیچ بنده ندیده و نشنیده باشد
در خاطر هیچ کس نگذشته باشد یا موسی بهشت را دری است که نام او باب الصیام است و بدان
هیچکس نرود الا روزه داران یا موسی روزه داشتن ایمنی است از دوزخ و رستگاری از عذاب
روزه داران همان منزلت دارند که ملکان مقرب یا موسی محمد و امتان محمد حج کنند و سنت
ابراهیم بجای آورند و بدهم ایشانرا ثواب یکسال روزه و بنویسم ایشانرا هفتاد هزار نیکی یا موسی
امتان محمد گرد هی بر بلندی روند بانگ نماز گویند و مردم را بجماعت خوانند ایشانرا چندان
مزد بدهم بعد آنچه شنیده باشند از پری و حیوانات یا موسی امتان محمد زکوة بدهند و مبارک
گردانم روزگار ایشانرا بالخیر و خوبی بگذرانند و بیامرزم ایشانرا و رحمت خود را از ایشان نگیرم و ایشانرا
از عذاب دوزخ برهانم یا موسی امتان محمد هر روز جمعه خود را بشویند و غسل کنند همچنان باشند که تمام
گناهان از خود شسته باشند و با ایشان بدهم ثواب هفتاد هزار پیغمبر مرسل یا موسی بحق کفار من که
در روی من چیزیرا دوست تر از توبه گناهکاران ندارم و امتان محمد در تاریکی شب نماز کنند از بهر ا

کنند

نشیند و فرشتگان من در خواهند امرزش او را بدیشان بهشت مفوض گردانم و اجابت کنم دعا
یا موسی در بهشت عنبر سرشت درختی است که آنرا طوبی گویند و اصل او از زیر عرش است و شهها
چند ستارگان شاخه دارد و بهر شاخه هفتاد گونه میوه آورد و هر میوه هفتاد بار شیرین تر از
انگبین و نرم تر از مسکه و بوی وی خوشتر از بوی مشک یا موسی چون جمع شود خلق اولین و آخ
میوه از اندرخت بخورند یکذره کم نیاید یا موسی روزه داران و استغفار کنندگان سحرگاه در
درخت باشند و از دنیا بیرون نروند تا جای خود را در بهشت ببینند و اینهمه انعام روزه داران ایام
است و معنی ایام البیض آنستکه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماهی روزه دارند روزه دار
البیض جمع شوند در بهشت پس رویهای ایشانرا چون ماه شب چهارده نمایم و در دست ایشان
که بر آن نامه نوشته باشد برائة من النار یعنی رستگار شدید از آتش دوزخ و ایمن گشتید از
دوزخ یا موسی استغفار کنندگان در سحرگاه ترازوی ایشانرا سنگین گردانم و قدم ایشانرا ا
گردانم بر صراط یا موسی بعزت و جلال خودم سوگند که روزه دارانرا چندان ثواب دهم در
چشم که بهشتیان حیران نمایند و هر که در دنیا خود را گرسنه و تشنه بدارد و صابر باشد باو
هر حاجت که در دل داشته باشد و بلا از وی بگردانم بعزت و جلال خودم سوگند که هر که
کند درست آنزمانی که مردم خفته باشند ایشان مشغول عبادت باشند شرم دارم که عذاب را بر
مسلط گردانم اگر بقدر کوه گناه داشته باشد یا موسی من بر بندگان گنه کار رحیم چون بنده
بندگان گنه کند و از همسایه پنهان کند و میداند که من آگاهم و از من شرم نمیدارد او را
یا موسی گرامیتر بندگان من آنانند که توبه تازه کنند و گناه خود را فراموش نکنند و دشمن ترین خلق

بند که طلب دنیا کنند و بعمل آخرت مشغول نشوند آنچنان کسان منافق باشند یا موسی بر یتیمان چون
مهربان باش و بر بیوه زنان چون شوی شفیق و بر غریبان چون برادر باش و بر زیردستان رحمت
کن یا موسی شکر کن بر نعمتهای من که زیاد کنم کریم باش تا ترا کرامت کنم در دنیا و آخرت یا موسی
سلطان بخیل را عذاب کنم و کافر سخی را ببخشایم کرم نمودن و کریم خلقی از اخلاق من است هر آنکه
عادت کند شرم دارم که او را عذاب کنم اگرچه کافر باشد یا موسی در دنیا ترا چنان گرامی دارم
که توانگران را دیگر نه نیکیهای ترا محو گردانم اگر نه درویشان و مسکینان بودند که از اغنیا صدقه
بگیرا فشد توانگرانرا از زمین فرو بردمی یا موسی با مسکینان نشستن که رحمت من با ایشان است
حاجتهای ایشانرا برآور تا از تو خوشنود شوم پس موسی گوید بعد از آن هر روز و هر هفته در
خرابه ها میگشتم و طلب درویشان مینمودم با فقیران و دردمندان را دیدن میکردم و حاجات
ایشانرا روا میکردم و خدا تعالی بفرشتگان فرمود که ای فرشتگان گواه باشید که از او راضی شدم
و او را آمرزیدم و آنکس که انعنس با مسکینان و درویشان کند پس ندا آمد که یا موسی هرچه بکاری
بدروی پس موسی گفت یا رب من شخصی را می بینم که در زیر عرش ایستاده در قبه از کافور او کدام
پیغمبر است ندا آمد که آن شخصی است که در دنیا غیبت مردم نکرده موسی گفت از مردمان کدام را
دوست تر داری فرمود کسیکه هرچه برای خود خواهد از برای خلق هم خواهد موسی گفت یا رب
از بندگان کدام داناترند فرمود آنکس که علم آموخت و عمل کرد پس ندا آمد یا موسی نعلینی از آهن در پای
کن و عصائی در دست گیر و طلب علم کن تا آنگاه که نعلین پاره شود و عصا شکسته برای آنکه هر کاری
که بعلم کنی تا چیز شود و علم دلیل کردار است و کردار دلیل بهشت است و کردار بعلم چون بهشت را

و کرداریکه از روی نیکی کنند چون جواهری باشد که بگردن خوک بندند موسی گفت یارب
بندگان کدام بزرگ ترند فرمود آنکس که زیاد و یاد مرگ کنند موسی گفت یارب راستگوتر کیست
فرمان آمد آنکس که در خشم راست گوید موسی گفت یا رب نزد تو کدام بنده صابرتر است
آمد آنکه بدرویشان طعام دهد و در شب نماز کند موسی گفت یارب کدام بنده گرامی تر است
تو فرمود آنکس که خشم خود را فرو خورد و از بهر خدا صبر کند موسی گفت یا رب آن بنده کدام است
بخیل است فرمود آنکس که تواند چیزی بدرویش دهد و بخل کند دیگر آنکه نام محمد را بشنود و صلوات
نفرستد موسی گفت یارب توانگران کدامند فرمود آنکس که زندگی را دراز خواهد و تقوی
سره و خورسند باشد و مرا شکر کند در درویشی موسی گفت درویشان کدامند فرمود آنکس که
را دراز خواهد و در جمع مال حریص باشد و از من نترسد موسی گفت نیکوکارتر از بندگان کدامند
فرمود آنکه نیکی کند با آنکه در حق او بدی کرده است موسی گفت بیباک ترین بندگان کدامند فرمود آنکه
که از غضب نترسد و گناه کند موسی گفت ظالمترین بندگان کدامند فرمود آنکس که با بندگان
خدا بدی کند و باک ندارد موسی گفت جوانمردترین بندگان کدامند فرمود آنکس که
را بهوا زد چند آنکه از دست او برآید و اگر کسی با وی بدی کند عفو کند موسی گفت جاهل ترین
بندگان کدامند فرمود آنکه سائل شود بروزی خود موسی گفت اسراف کنندگان کدامند
آنکس که هرچه بیند بخورد و باک نداشته باشد موسی گفت پلیدترین مردمان کدامند فرمود آنکه
چون کسی را بیند بر نماز رود و فاش کند پس ندا آمد که یا موسی تو پیوستگی کن با آنکس که از تو ببرد
و عفو کن کسی را که بر تو جور کند طعام بده با آنکس که ترا طعام ندهد و سخن گوی با کسی که با تو سخن نگوید

موسی مرا پرست و هیچ انبار مگیر موسی گفت پرسیدن تو نیکو نبود سر نمود چون صدقه دهی
طاعت کنی طلب مدح و ثنا از مردم مکن یا موسی اگر میخواهی من و فرشتگان و محمد و خلایق ترا دوست
دارند کرمها و جودها بر مردم عرضه کن تا یاد گیرند و خود بشنو یاد گیر یا موسی اگر خواهی که دشمن بر تو شاد
نشود فریضه های مرا در وقت ادا کن موسی گفت یا رب دشمن تو کیست فرمود شیطان یا موسی اگر خواهی
که از تشنگی روز قیامت ایمن گردی استغفار بسیار کن یا موسی اگر خواهی که همه نیکیهای ترا چندان کنم
که نیکی های خلق کل زمین باشد صدقه ده در پنهانی و عیب مردم بپوش یا موسی اگر خواهی ترا از دی اعمال
از نیکی پر کنم عیب مردم مگوی یا موسی اگر خواهی که از حوض کوثر آب خوری از آنکس نام بد ببر که با
تو بدی کند که حسودان از حوض کوثر آب نخورند اگر خواهی که روز قیامت رسوا نشوی سر بپوش
بر مردمان چه من که خداوندم و کریم او را رسوا نکنم یا موسی اگر خواهی که عاقبت کار ترا خیر گردانم با مردمان
درشتی مکن که در روز قیامت روسیاه است کسیکه با مردم درشتی کند اگر خواهی که حور العین روز قیامت
در بهشت منتظر تو باشند میان نماز شام و خفتن نافله بگذار اگر خواهی که بهترین بندگان باشی
کار خیر در پنهان کن یا موسی اگر خواهی مرا بخوانی و اجابت کنم طعام حرام مخور که هر کس لقمه طعام حرام
بخورد چهل روز دعای او را اجابت نکنم یا موسی اگر خواهی ترا از خشم خویش ایمن گردانم بر زیر دستان
خود خشم مگیر یا موسی اگر خواهی قبر ترا روضه کنم از روضه های بهشت در شب نماز کن اگر خواهی که
فرشته ترا زیاد کنم دوستدار عالمان را یا موسی بر حذر باش تا در خشم من نیفتی که نام ترا از میان
پیغمبران محو کنم موسی گفت بار خدایا از چه باید حذر کنم تا از آن حذر نمایم خطاب رسید که از فعل حرام
پرهیز کن و از فرمان برداری پدر و مادر بیرون مرو اگر چه کافر باشند یا موسی بعزت خودم

که عذاب عاق والدین چندان باشد که عذاب تمام خلایق یا موسی خشم من براو پیوسته است
که پدر از او خوشنود نیست یا موسی رحمت من براو متصل است که پدر و مادر از او خوشنود باشند یا موسی
کسیکه عهد بشکند و امانت خیانت کند بعرصات قیامت بیاورند و در دوزخ اندازند یا موسی بدبخت
بود کسیکه عهد شکند بعذابی گرفتار شود در دوزخ که اهل دوزخ براو ترحم نمایند ندا آید که این برای
کسی است که عهد شکسته است و امانت را خیانت نموده یا موسی اگر خواهی که ترا این عذابها نباشد
خیانت کار و عهد شکن نباش یا موسی میخواهی که بعضی از صفات دوزخ را بشنوی عرض کرد بلی خداوندا
فرمود که دوزخ هفت طبقه است در زیر یکدیگر که اگر هفت آسمان و هفت زمین را در یک طبقه او اندازند
گم شود چنانکه انگشتری را در دریا اندازند یا موسی در دوزخ هفت آتش است که همدیگر را میخورند
اگر فرمان دهم که از آن حبه در دنیا اندازند تمام کوههای دنیا خاکستر شوند و بر روی زمین هیچ آبادی
نماند اگر فرمان دهم که یک درخت دوزخ را در دنیا آویزند در مشرق بپای دارند مردمان مغرب تمام از گرمی
وی بسوزند و هیچ نبات و سبزه از زمین نروید یا موسی دوزخ هفت طبقه است و در هر طبقه هفتاد
وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شهر است و در هر شهرستانی هفتاد هزار کوشک و در هر کوشکی
هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هزار تابوت است و درازی و پهنای هر تابوتی مقابل هفت دنیاست
و در هر تابوتی هفتاد هزار کژدم است هر یک مقابل کوه سینا و این همه برای مشرکان و کافران و کم
نمازان و بخیلان و آنها که طاعت ریائی کنند و رباخواران و کسانیکه زکوة مالرا نهند و خمر فروشان
و زنا کنندگان و زنان بیحجاب و مردانی که با ایشان نظر نمایند و زنانی که نوحه گری نمایند و سخن
چینان آنانکه این فعلها کنند جای شان در دوزخ باشد و این ماران و کژدمان ایشانرا بگزند و از حق تعالی

ندا

اند که این سزای ایشان است وآن کسانی که ایمان بخدا وپیغمبر وروز جزا نداشته باشند پس موسی
گفت اگر توبه کنند قبول نمائی خطاب رسید بلی اگر توبه نصوح باشد بپذیرم الا نوحه گران وسخن
چینان را که نبخشم یا موسی اگر ببینی که جان کندن ایشان چگونه باشد وزبان ایشان بشهادت
نگردد در روز قیامت زبانه دوزخ چگونه ایشانرا فرو گیرد وعمودهای آتشین چگونه بر ایشان زنند نوحه
گران وسخن چینیان در گورشان عذاب باشند تا روز قیامت پس چون روز قیامت شود بر صفات
ایشان بر پیشانی ایشان نوشته شود چنانکه اهل قیامت همه بدانند وچون روز قیامت شود نوحه گرانرا
بیاورند زبانشان پر از مار باشد وشکمشان پر از کرم وایشانرا بروی کشند ومارهای دوزخ بر زبان
ایشان آویخته باشد وبانگ وفریاد کنند وسخن چینان پیش از همه کس بدوزخ روند پس از همه کس بدان
آیند اگر مستوجب بخشش باشند یا موسی حذر کن از رباخواران که همه ایشان بلعنت من باشند وهر کس
با ایشان باشد یا موسی برای دنیا قسم بمن وکلام من نخور بدان که قسم ایمانرا تباه کند چنان که آتش هیزم را
تباه کند یا موسی بر تو باد که دروغ نگوئی که من سیاه کنم روی دروغ گویانرا ونامشانرا در جریده اهل نفاق
نویسم یا موسی بر حذر باش از من وغضب من وامیدوار باش برحمت من اگرچه گناه کرده باشی یا موسی
هر کس که مرده را بشوید من او را از گناه بشویم وپاک گردانم وهر کس مرده را در قبر گذارد من او را مرتبه دهم
که مردم تعجب کنند وبپوشانم او را از استبرق بهشت وهر کس که مرده را کفن کند من او را در بهشت
پوشاکی دهم وهر کس که جنازه مرده را بردارد من او را آزاد گردانم از عذاب دوزخ وهر کس که بر یتیمی
ناز کند من بیامرزم او را وهر کس طعام بمسکینی دهد او را از طعام بهشت دهم هر کس برهنه را بپوشاند او را
بپوشانم بدیبای بهشت واز دوزخ خلاص گردانم یا موسی مهمانرا گرامی دار اگرچه کافر باشد چون مهمان

بهر خانه

هر خانه که مهمان برود آنخانه را برکت دهم و چون مهمان از خانه بیرون رود گناهان اهل آنخانه برود و
مهمانرا گرامی دار خاصه مهمان مرا موسی گفت بار الها مهمان تو کیست فرمود آنکس که فقیر است و مسکین
یا موسی این سخنانرا بامتان خود برسان اگر بجای بیاورند آتش دوزخ ایشانرا باشد مگر کسانی که توبه
نصوح نمایند و بازگشت کنند بسوی من موسی گفت بار خدایا توبه نصوح کدام است خطاب رسید
که در زمان پیشین مردی بود کوسج و پستان او مانند پستان زنان کار او این بود که در حمامهای زنانه دلاکی
و جامه گری میکرد و کسی از حال او آگاه نبود عمر خود را باین عصیان بسر برده بود و چنان در کار خود ماهر گشته
که تمام شهر طالب او بودند که خدمت ایشانرا بکند رفته رفته خبر او بحرم پادشاه آنشهر رسید دختر پادشاه
خواهش کرد که او را ببیند بگیرانید فرستاد و او را طلب کرد چون بخدمت حاضر شد بسیار از او خوشش آمد
و او را نگاهداشت روزی دختر اراده حمام کرد نصوح را همراه برد از قضا دانه از دختر پادشاه گم شد دختر
متغیر و غضب آلوده بود امر کرد که کنیزان و خدمتکاران را بجویند دانه را پیدا کنند پس همگی را
جستند پیدا نشد چون نوبت بنصوح رسید مضطرب شد که سر او فاش گردد و مرد بودن او آشکار شود
و پادشاه مطلع گردد که با دختر او بحمام رفته است او را ببدترین عقوبتها بکشد از خوف داخل خزینه شد کنیزان بحال
آنکه دانه را نصوح دزدیده است بر در خزینه آمدند گفتند بیرون آی آن بیچاره نمیدانست چه کند در حال
توبه کرد و از کار خود بازگشت بسوی خدا نمود و گفت خداوندا بحق ذات پاک خودت مرا رسوا مکن
کنیزان چون دیدند که نصوح از آب بیرون نمیآید داخل خزینه شدند و نصوح را بیرون آوردند در جای
خلوتی بردند که خوطه که داشت باز کنند و او را بجویند که حضرت واهب العطایا ستاری نمود و از بیرون
خلوت آواز آمد که از نصوح دست بردارید دانه پیدا شد پس نصوح از دختر رخصت گرفت و بخانه اش آمد

...را از اهل عصیان پیدا کرده بود در راه خدا بفقرا داد از آن شهر بیرون آمد زیرا که اهل آنشهر از او
...ت برنمیداشتند و او از انکار توبه کرده بود و سر خود را نمیتوانست افشا نماید پس سر به بیابان نهاد و
...مدتی چند در سنک در آن بیابان کوهی بود در آن کوه مسکن کرد و بعبادت پروردگار مشغول گردید
...ی در خواب دید کسی باو گفت ای نصوح این چگونه توبه ایست و حال آنکه گوشت و پوست تو از فعل حرام پرورش
...یافته و روییده است باید آنچه از حرام بر بدنت روییده بریزد تا توبه تو مقبول شود چون نصوح بیدار شد از
از آن کوهها سنگ های گران بدوش کشید و بکوه های دیگر بردی و چون وقت عبادت شدی مشغول عبادت
...شدی تا آنکه گوشتی که در بدن او روییده بود تحلیل رفت و پشت او خم گردید مثال کف پای شتر
...گردید که بجز پوستی در بدنش باقی نماند از بسکه سنگ بدوش کشیده بود و علف میخورد پس خدا تعالی
از رحمت بسوی او نمود میشی جهت او فرستاده پس [illegible] روزی بکار خود مشغول بود میشی را دید که در
کوه میچرد با خود گفت گویا این میش از شبانان بازمانده پس آن میش را گرفت و در گوشه بست تا
صاحبش را پیدا کند باو رد نماید و از گیاهی که خوراک خودش بود برای آن میش حاضر کرد و خود قناعت
نمود تا آن زبان بسته گرسنه نماند چون چند روز بدین منوال گذشت آن میش بفرمان خدا بزبان آمد
گفت ای نصوح شکر الهی را بجای آور و شیر مرا بخور و عبادت پروردگار کن روزی کاروانی
از آنجا عبور میکرد از شدت گرما و بی آبی نزدیک بود هلاک شوند چون بنصوح رسیدند استغاثه کردند
...تو در اینجا مسکن داری اگر آبی باشد بما ارزانی دار که نزدیک است هلاک شویم نصوح گفت من شیر
دارم ولی ظرف ندارم اگر ظرفی دارید بیاورید از شیر این میش بدوشید خود را سیراب کنید پس اهل
قافله ظرف آوردند و آن میش را دوشیده بخوردند همه سیراب شدند بقدرت حق تعالی و چیزی از شیر
کم نشد

هم شد پس اهل قافله تحفه چند برسم هدیه برای نصوح فرستادند این خبر بقافله های دیگر رسید پس
آمد و شد از آنراه شد و هر قافله که می آمد از شیر آن میش میخوردند و شیر میش اصلا کم نمی شد پس نصوح
مستغنی شد و چند خانه در آنراه بنا نمود و چند نفر در آن ساکن شدند و بنای کشت و زرع نهادند
رفته خلقی در آنجا جمع شدند و شهرستانی بنا شد نصوح در آنها امیر گردید و عدل و داد پیشه خود کرد
خبر بپادشاه آنولایت رسید که پدر دختر باشد که چنین کسی پیدا شده و شهری بنا کرده و مردم با
کمال رافت و مهربانی است و خلق این شهر بدور او جمع شدند پادشاه او را طلبید چون خبر بنصوح رسید
او را اجابت نکرد و گفت مرا با دنیا و اهل دنیا کاری نیست و بعبادت خود مشغول شد پادشاه خواست
که برود آنشهر را ببیند و آن عابد را دیدن کند با خاصان خود سوار شد و آمد چون بدر آن
و نصوح را دید امر خدا بعزرائیل شد که او را قبض روح کن پس نصوح او را دفن کرد خاصان شاه
شاه را دیدند که او را پسری نبود صلاح دانستند که نصوح را پادشاه نمایند پس خواهش نمودند نصوح قبول
نمود و بتخت پادشاهی نشست و بنای عدل و داد گذارد چنان که گرگ و میش با هم بخواب شدند
از دختر پادشاه اذن خواست که او را بنکاح خود درآورد و دختر اذن داد نصوح او را برای خود
ست شبی که زفاف بود در بارگاه خود نشسته بوده که شخصی وارد شد عرض کرد که چندی قبل شبانی
و میشی از من گم شد حال که مطلع شده ام نزد تو آمده ام که میش خود را بگیرم نصوح گفت فرمان
پس امر کرد میش را حاضر کردند آنشخص گفت چون نگهبانی میش مرا کرده آنچه از شیر او خورده بر تو حلال
و آنچه زیاده از خوردن بر تو عاید شده نصف او را بمن بده نصف برای تو باشد نصوح امر کرد
آنچه از نقد و جنس غلام و کنیز و اسباب همه را حاضر کردند و نصف کرد نیمی را باو داد و از او عذر

خواست

پس النفس گفت خدا از تو راضی باشد آنچه رضای من و خدا بود بعمل آوردی لیکن چیزی دیگر باقی مانده
گفت کدام است گفت آن دختر که در حباله نکاح آورده از شیر این میش است که بتو
شده است آنرا هم باید دو نیم کنی نصوح گفت اگر او را بدو نیم کنم حیات او نماند از این بگذر
نمیگذرم گفت ثمن مال خود را بتو میدهم هم بگذر گفت نمیگذرم گفت ربع مال خود را میدهم هم
نمیگذرم گفت ثلث مال خود را میدهم هم گفت نمی گذرم پس گفت صیغه دختر را باهم تو
خواهم از سر خون او بگذر قبول نکرد پس نصوح امر کرد دختر را در جای خلوتی حاضر کردند و آن مرد
شمشیر کشید گفت الحال دختر را دو نیم میکنم چون دختر چنان دید از خوف بر خود بلرزید وقتی
ماری را که در وقت خواب از گلویش فرو رفته بود بیرون آمد چون دختر آنمار را بدید از
هوشش رفت و متعجب گردید نصوح از این حال بخود باز ماند پس آن مرد گفت ای نصوح من نه شبانم و این نه
هر دو ملکیم که جناب اقدس الهی چون توبه خود صادق بودی این را برای تو فرستاده مرا
فرستاده که مبادا چون تو با این دختر نزدیکی کنی از آنمار ضرری بتو رسد پس آن مرد و آن میش هر دو از
نظرها غایب شدند و نصوح شکر الهی بجا آورد و دختر را تصرف نمود و بر باد شاهی نشست این بود
توبه نصوح که خداوند در کلام خود میفرماید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و در جای دیگر
فرموده توبوا الی الله از این آیه هیچو معلوم میشود که توبه کردن فرض است و حضرت رسول فرمود که
هر کس از گناه توبه کند چنان باشد که هرگز گناه نکرده باشد اما باید که توبه نصوح کند و توبه نصوح را ده
شرط است اول از جهل بیرون آمدن دوم از کردار پشیمان شدن سیم نفس را دشمن گرفتن چهارم
خصمان را از خود خوشنود کردن پنجم چون بنده گنه کار باشد ملائکه دشمن او باشند چون توبه کند

دی میشوند ششم بجای گناه بزرگ طاعت بزرگ کند هفتم از طریق غفلت باز گشتن هشتم با حضرت پرو
دروغ نگفتن نهم خلق را از دست و زبان اذیت نکردن دهم از صحبت بدان دور بودن و
گفته اند علامت توبه نصوح گریه بسیار کردن است و دریغ خوردن از گناهان گذشته و از خدا
و خدمت نیکان کردن و از حرام دور بودن که دیگر گناه نکند پس توبه کسی که آنچنان باشد توبه نصو
و خداوند غفار جمیع گناهان او را ببخشد و حضرت رسول فرمود که سبقت گیرید در توبه پیش از آن
در توبه بروی شما بسته گردد و اعتماد بعمر خود نکنید و توبه را بفردا نیفکنید از مرگ مفاجات ای
نباشید و از وبا و زلزله و طاعون حذر کنید که حق تعالی در قرآن مجید فرموده ان الله یحب
التوابین و یحب المتطهرین بدرستیکه خدای عز و جل توبه کنندگانرا دوست میدارد و پاکا
دوست و مکرم دارد و ناله و گریستن گناهکارانرا گرامی دارد در حدیث است که هر شب سحرگا
از حضرت رب العزت ندا آید که آیا توبه کننده هست تا توبه او را قبول و دعای او را مستجاب
کنم و میفرماید هر کس از خوف من گریه کند چنانکه مژه های او تر شود منکه خداوندم روی او را از آتش
دوزخ نگاه میدارم و آتش دوزخ را بر او حرام گردانم و در حدیث است که روزی حضرت رسول
در حجره ام سلمه نشسته بود که ناگاه شخصی دست بر در زد حضرت فرمود ندای یاران میدانید اینکه دست
بر در زد که بود عرض کردند خدا و رسول دانا اند حضرت فرمود که این شیطان لعین است در باز کنید
تا درآید پس آن ملعون درآمد و سلام کرد کسی جواب سلام او را نداد ابلیس گفت یا رسول الله بدان
خدائی که ترا براستی و درستی فرستاده که بی امر و حکم حق سبحانه و تعالی نیامده ام و فرشته از نزد
حضرت واجب الوجود بیامد و مرا گفت برو پیش حضرت رسالت پناه هرچه پرسد راست بگو

دوهدانفت

بذات خودم سوگند که اگر یک کلمه دروغ بگوئی ترا خاکستر گردانم من از هول کلام حق تعالی آمده‌ام
…ن فرمود ای بیچاره چرا آدم را سجده نکردی تا آنکه بهشت جای تو باشد ابلیس عرض کرد از عجب
…خلقت من از آتش و خلقت او از خاک بود پس حضرت فرمود در جهان کرا دشمن داری گفت ترا
…ادم حضرت فرمود بچه جهة گفت بجهة آنکه تو در روز قیامت شفاعت امت میکنی و آسایش مرا
…باشد میکنی حضرت فرمود دیگر کرا دشمن داری گفت جوانی که فرمان برداری حق تعالی کند در جوانی
استغفار کند و از بیم حقتعالی ترسان و هراسان باشد دیگر آنکه با پدر و مادر مهربانی کند و پادشاهی که
…ل باشد دیگر درویشی که صابر باشد حضرت فرمود درویش چطور کسی است گفت کاسبی که از راه
…ل بدست آورد و در راه حلال صرف کند اگر باشد و اگر نباشد برای او یکسان باشد حضرت فرمود
…از او دشمن داری کسیکه پیوسته با وضو باشد و با طهارت قرآن خواند و بدان عمل کند دیگر کسیکه
…ند دیگر کسیکه روزه داشته باشد و صدقه بدهد حضرت فرمود صدقه نزد تو چون است گفت
…ول صدقه احسان مرا شش خصلت است اول و دوم آنکه برکت در روزی او بسیار شود
…ند عمرش دراز سوم توانگری آورد و فقر را زایل کند چهارم عافیت از درد و رنج باشد پنجم
…روی اعمالش سنگین باشد به نیکی و از صراط چون برق لامع گذرد ششم حجابی باشد میان آتش دوزخ
…ر بار حضرت پرسید که در حق ابو تراب وصی من امیرالمومنین چه میگوئی گفت هرگز من باد
…ت نیافته‌ام و نخواهم یافت راضیم که مرا بحال خود بگذارد و مرا تاب دیدار مبارک او نباشد چون
…ورا می‌بینم مثل پنبه که در آتش افتد میسوزم حضرت پرسید دوستان تو کیانند گفت آنها که در نماز کاهلی کنند
در میان مردم سخن چینی و غیبت کنند فرمود رفیقان تو کیانند گفت خمر خواران فرمود دشمنان تو

که مبند

کدامند گفت دروغ گویان و غمازان فرمود امان تو کدامند گفت زناکاران فرمود دو
تو کدامند گفت آنها که ترازو و کیل را زیاد ستانند و کم فروشند پرسید خزانه دار تو کیست گفت آنها که
مال خود را ندهند فرمود شادی و نشاط تو از چیست گفت از کسانی که سوگند بدروغ خورند
نزدیک ترین مردم پیش تو کدامند گفت آنها که پیش روی کسی نیکی او را گویند و در پس وی عیب
ظاهر سازند خواه راست خواه دروغ فرمود که عوامان تو کدامند گفت آنها که مال مردم را
ستانند و بناحق صرف کنند فرمود علت ترا چه علاج کند گفت آنکه گواهی بدروغ دهد
دروغ خورد فرمود روی ترا که سیاه کند گفت آنکس که استغفار بسیار کند فرمود سر ترا که بشکند
آنکس که توبه از گناه کند و بتوبه خود قائم باشد فرمود چشم ترا که کور کند گفت آنکس که صدقه پنهان
فرمود گوش ترا که کر کند گفت آنکس که ذکر خدا بسیار گوید پرسید خانه تو در کجا است گفت حمام
فرمود مسجد تو کجاست گفت بازارها فرمود طعام با که خوری فرمود باکسی که بی نام خدا دست بطعام
دراز کند فرمود طعام تو کجاست گفت چرک بن ناخنها فرمود محبان تو کیانند گفت مستان و بیهوشان
فرمود خوانندگان تو کیانند گفت آنها که هزل گویند و مطربان و مسخره کنندگان فرمود مؤذنان تو
کیانند گفت نی زنان فرمود کتاب تو کدام است گفت قمار و اسباب آن گفت شکار تو از کیست
گفت از آنجماعت که نظر بروی زنان مردم کنند فرمود عنایت و شفقت تو با کیست گفت با
ساحران و جادوگران پرسید دام تو از چیست گفت از زنان فرمود مردم را از چه بیشتر از راه
ببری گفت از طمع فرمود این همه مردم را چگونه می فریبی گفت مرا بعدد هر آدمی دیوی است که بر او موکل
اینکم که شب و روز با او دوست دارد او را وسوسه نماید تا او را بدوزخ برد ... در خدمت

…الحان باشد براو دست نیابد و هر کس که در نماز باشد دیوی را بفرستم تا وی را وسوسه کند و نظرها
اندازد و از آن نماز نکند از هم که بهره برد و سهو بسیار در نماز کند و جوانان را بفرمایم که از راه عجب و کبر
…را خدا اگر دانند و تابع امر من کنند و زنان را بمکر و جادوئی اندازم تا از آن عمل بد دوزخ روند و مردم را
…باشد گمراه گردانم بگرایند کی از ایشان صالح تو آنحضرت فرمود از زنان کسی باشد که بر تو ظفر یابد
…گفت بلی یا رسول الله چهار زنند اول مریم مادر عیسی دوم آسیه زن فرعون سیم زن تو خدیجه کبری
…دختر تو فاطمه زهرا فرمود از زنان کدامند که بیشتر فرمان برداری تو کنند فرمود یا رسول الله
…دان هستند که شوانم شمرد حضرت فرمود از معصیتها کدام بدتر است گفت کبر و حسد و بخل و کینه و آتش
…ای این چهار چیز است پس حضرت فرمود ایشان پیشین با این چهار خصلت هلاک شدند پس ابلیس گفت
…رسول از کبر بود که من رانده درگاه خدا گردیدم که گفتند آدم را سجده کن نافرمانی کردم عبادت ششصد هزار
سال را ضایع کردم و طوق لعنتی الی یوم الدین در گردن من کردند از حرص بود که آدم را گفتند مخور خورد
…حسد بود قابیل هابیل را کشت از بخل بود که قارون بزمین فرو رفت و میرود تا روز قیامت یا رسول الله
…خدا تعالی پیغمبران را برگزید و گرامی داشت از تواضع و فروتنی بود و بردباری با بندگان خدا تعالی
…حق سبحانه و تعالی مرتبه ایشان را بلند گردانید باز حضرت فرمود که آفت بندگان خدای تعالی
…یست گفت از آن باشد که دو مسلمان را خصومت فرمایم تا صلح و سلامتی در میان ایشان بکینه و لجاج
…بدل شود دیگر گفت یا رسول الله اگر کسی را خدا تعالی نعمتی کرامت فرماید من وی را بجمع کردن مال حریص
…دانم و از درویشی بترسانم تا بخیل گردد و ممسک شود و او را از خیر و صدقه باز دارم چنان که بمال خود
…نکند چون او را برای دوستش ثنا گوید خوش آید و از خیر و صدقه باز دارم و حریص گردانم و بدوزخ کشم

بار حضرت فرمود خوراک این همه لشکر که تو داری از کجاست گفت از سنجیدن کم و کم کردن کیل
چون کسی بگیرد رم کم سنجد لشکر جن را داده ام از مال او ببرد پس حضرت فرمود هر کس که فعلش این
هرگز صاحب چیز نشود اگر روزی صد دینار بدست آرد و میرد بی کفن باشد پس شیطان گفت این
اشخاص را نگذارم که توبه نمایند چرا که هر کس پیش از مرگ توبه نماید حقتعالی گناهان او را می آمرزد
اگر بعدد کوههای عالم باشد یا رسول الله اگر توبه در میان امت تو نبود مرا هیچ غم نبود و یقین
میدانستم که همه بجهنم خواهند رفت اما من بهزار شقت ایشان را براه عصیان میبرم تا خبر میشوم توبه کرده
و رنج ان ضایع شده است پس حضرت بگریست و فرمود وای بر آن قوم که توبه نصوح نکنند و بی
میرند پس فرمود که ترا فرزند هست گفت بلی یا رسول الله سخن چینان فرزندان من اند و راحت دل من هم
بهبود و راحت تو از امت من چه چیز است گفت رباخواران راحت منند و ترسیدن ایشان از
رضای من است و ظلم کردن آنها شادی دل من است و جور کردن بر مظلومان تحفه و تبرک من است
سوگند دروغ خوردن ایشان روشنائی چشم من است و جزع کردن ایشان در مصیبت توفیق
من است و ترسیدن ایشان از درویشی رضای من است حضرت فرمود با کدام یک از پیغمبران
سخن گفتی گفت اول حضرت ابراهیم را دیدم که اسمعیل را قربان میکند گفتم کسی را تاب آید که
خود را قربان کند مرا شناخت و گفت تو شیطانی دیگر اسمعیل را دیدم که بحج میرفت گفتم من نیز با
تو بحج میایم فرمود برو که تو ابلیسی و من با تو رفاقت نمی کنم دیگر برادران یوسف را وسوسه کردم
گفتم که یوسف پادشاه مصر خواهد شد و شما محتاج او خواهید شد و پدر او را از شما بیشتر دوست
دارد یوسف گفت ای ملعون شیطان نیست فریب او را مخورید چهارم موسی را وسوسه کردم تا همراه خضر

کرد و دست بر داو برد پنجم حضرت عیسی را دیدم بصورت زاهدی پیش وی رفتم گفتم یا روح الله
لا اله الا الله محمد رسول الله فرمود چنین است لیکن بقول تو نمیگویم که اگر گفتی و بقول من اقرار کردی بر
ی دیگر یحیی را دیدم که روزه بود رفتم طعام پیش او نهادم تا بخورد نماز و زشه نخفت بامداد مرا
شناخت گفتم ای شیخ سیر بخوردی و تا بامداد بخفتی بعد از این سیر نخورم و سه روز نخوابم پس حضرت
رسول فرمود هرگز بر من دست یافته گفت حاشا و کلا یا رسول الله تو از همه شر نغیری هرگز مرا بر
تو دست نبوده و نخواهد بود پس حضرت فرمود ای ملعون با من عهد کن که از امت من دست برداری
ایشان را وسوسه نکنی و گرد ایشان نگردی گفت اگر شفاعت مرا کنی که خدا در روز قیامت از تقصیر
من بگذرد و بدوزخ نبرد من شرط میکنم که بعد از این امت ترا وسوسه نکنم و چنان کنم که همه بهشت روند
حضرت در فکر شد که جبرئیل نازل گردید و گفت یا محمد زنهار که این عهد را با شیطان نکنی که خدا
قسم یاد کرده است که توبه او را قبول نکند و او را از دوزخ خلاصی نباشد حضرت فرمود ای ملعون
اصحاب مرا نصیحت کن شیطان بامید شفاعت آنحضرت روی باصحاب کرد و گفت ای یاران اگر
خواهید که رستگار شوید در پند من گوش کنید اول آنکه چون وقت نماز شود تعجیل کنید وگرنه بایم
شما را وسوسه کنم که از نماز محروم بمانید دوم آنکه بزنان نامحرم نگاه نکنید که هرچند عابد و زاهد باشید
از راه خواهید رفت و سخن زنان را مشنوید که باعث خرابی دین شما می شود سیم آنکه چون عزم
خیرات کنید زود بدهید وگرنه من خود را برسانم و نگذارم شما را از صدقه و خیرات باز دارم
محروم کنم چهارم آنکه سوگند بدروغ مخورید پنجم آنکه مهمان را عزیز دارید که مهمان هدیه خدا است و
کلام خدا را زیاد بخوانید و بشنوید که خواننده و شنونده را هر دو ثواب باشد ششم صحبت عالمان و

و صالحان را از دست نگذارید که بزرگترین طاعاتست پس روی با صحاب کرد گفت بدانید که
مرا بیافرید پس چنان دانستم که جز خدا تعالی را فرمان نبرم پس چون خدا تعالی فرمود که آدم را سجده
نکردم و نافرمانی پروردگار نمودم مرا از درگاه خود راند و طوق لعنت بر گردنم نهاد تا فرشتگان
عبرت گیرند یا رسول الله بر شما واضح است که فرشته بودم مقرب و چندین هزار اسم اعظم از بر
داشتم و سیصد هزار سال خدا را عبادت کردم و معلم فرشتگان بودم و جمله فرشتگان مرا استاد
تا اکنون که بدین روزگار افتادم اینهمه از عجب و تکبر بود پس زنهار که شما عجب و تکبر نورزید و خود را
من در آتش نیندازید چون این سخنان را گفت زار زار بگریست که از گریه شیطان دل حضرت
پس ابلیس گفت یا رسول الله انصیب جای آن دارد که بجای اشک خون ببارم و خاک بر سر
پس فریاد برآورد که خداوندا چون مرا بدوزخ فرستی دل مرا مسوزان که محبت پیغمبر و ولی او در دل
من است و زبان مرا مسوزان که ذکر و ثنای ترا بسیار گفته ام پس حضرت روی باصحاب کرد
فرمود ای یاران توبه کنید و آنچه از شیطان شنیدید پند گیرید تا از شر او در امان باشید آورده
که در زمان پیشین مردمان شیطان را میدیدند و با همه سخن می گفت و فریب میداد شخصی از
شیطان را دید گفت ای لعین من میخواهم که چون تو شوم و با هم دوست و سخن با ان یکی شود
باشیم شیطان گفت وای بر تو همه کس از صحبت من گریزان است ترا چه افتاده که در صحبت من
مایل شده گفت اکنون که در این خیال افتاده ام شیطان گفت بسیار خوب پس با هم عهد
بستند آنگاه شیطان گفت ترا چند کار باید کرد که از تو راضی بشوم و شرط برادری بجا آورم آن شخص گفت
آنچه تو گوئی چنان کنم گفت اول آنکه آنچه بتو میگویم بکسی نگوئی و دوم آنکه نماز را ترک نمائی

را اندر نماز رنجور نمیدارد که بیشتر مردمان از نماز بهشت میروند و افضل عبادات نماز است
قبول کردم باز ابلیس گفت دروغ بسیار بگوی و هر جا که دروغ گویند در آنجا حاضر باش
...ش کن چرا که غضب الهی در جائی است که دروغ گفته شود پس آن مرد چون این سخنها را از
شیطان شنید سر بسوی آسمان کرد و گفت عهد کردم که تا زنده باشم هرگز نمازم فوت نشود و اول
وقت نماز بخوانم و عهد کردم که هرگز دروغ نگویم شیطان گفت تو قرار دادی که آنچه من گویم چنان
...ال برعکس آن کردی این شرط موافقت نبود آن شخص گفت خواستم ببینم چه میگوئی و کدام فعل
را دوست داری که من برعکس آن کنم شیطان چون شنید خود را بزمین زد و جزع نمود و گفت
...بر که بکسی نگفته بودم از من فرا گرفتی عهد کردم دیگر سر خود را بکسی نگویم پس نماز را واجب است که
...ری چشم شیطان دروغ نگویند و در نماز کاهلی ننمایند تا خدا از ایشان راضی و شیطان کور شود
منقولست که شیطان در گوشه خانه کعبه ایستاده بود حضرت رسالت پناه در طواف بود چون
از طواف فارغ شد ابلیس را دید که بسیار ضعیف و لاغر گردیده فرمود ای لعین ترا چه شده که چنین
ضعیف و زار شده گفت یا رسول الله از دست امتان تو بجان آمده ام حضرت فرمود امتان
من با تو چه میکنند گفت یا رسول الله شش خصلت با ایشان است که هر چند سعی مینمایم که این خصلتها را
از ایشان سلب کنم نمیتوانم حضرت پرسید کدام است گفت اول آنکه چون بیکدیگر میرسند سلام
میکنند و علیک باز میشنوند و سلام نامی است از نامهای خدا تعالی هر کس سلام کند حق تعالی
او را سلامت دارد از هر بلا و رنجی و او را بیامرزد دوم آنکه مصافحه کنند و مصافحه را چندان ثواب است که
هنوز دست از یکدیگر بر نداشته باشند که حق تعالی هر دو را رحمت کند سیم یکدیگر را بنام خویش

ولیک

ولبیک گویند ولبیک رحمت و مغفرت است پس اگر لبیک نگویند مرا از آن جواب هر دو
نصیبی است چهارم آنکه در وقت طعام خوردن و ابتدای کارها بسم الله الرحمن الرحیم
گویند و مرا از خود دور کنند پنجم آنکه هر زمان سخن گویند انشاء الله گویند و بقضا و حکم پروردگار
راضی شوند و رنج مرا ضایع کنند ششم آنکه از صبح تا شام سعی بسیار میکنم و ایشانرا به معصیت می
اندازم چون شام میشود توبه میکنند و رنج من ضایع میشود از توبه و استغفار ایشان خدا تعالی همه گناهان
ایشانرا می بخشد از همه سخت تر بر من آنست که چون نام ترا میشنوند باواز بلند بر تو و آل تو صلوات
میفرستند چون من نام صلوات بشنوم بتعجیل میگریزم و از خجالت پر زدن نیایم پس حضرت رو باصحاب
کرده فرمود با هر کس که یکی ازین خصلتها نباشد از اهل دوزخ خواهد بود منقولست که روزی ابلیس ملعون
پیش حضرت موسی رفت گفت یا موسی هزار و سه چیز میدانم حضرت موسی فرمود هزار بگذار و سه
بیان کن گفت ای موسی اول آنکه خشم مگیر در خشم شو که هرگاه خشم بر تو اثر کند من قرین تو باشم و ترا
در آن خشم یار شوم و وسوسه کنم دویم آنکه با زن اجنبی خلوت مکن و منشین و سخن مگوی که سیمین شما من
باشم و شما را در معصیت و ضلالت اندازم سیم آنکه چون عزم صدقه کنی زود بده و گرنه من بیایم
و میان تو و صدقه هفتاد حجاب پیدا کنم و ترا از صدقه دادن دور گردانم از ابن عباس منقولست
که حضرت پیغمبر را دیدم در میان صفا و مروه سعی میفرمود و شیطانرا دید که سراسیمه بهر طرف میدود
و شاخی از آتش در دست داشت بهر کس که میرسید بر سرش میزد چون حضرت را نظر بر آن ملعون
افتاد آیتی از قرآن فرو خواند و براو دمید آتش خاموش شد و شیطان از دویدن افتاد و سرنگون شد
از جابر بن عبد الله منقولست که حضرت رسول مرا گفت میخواهی ترا خبر دهم از بهترین آیات عرض کردم

علی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد فرمود بدانکه حضرت امیرالمؤمنین بهترین و گرامی‌ترین و عزیز
ترین خلقانست و هر که او را مسلّم ندانند از منافقانست از عبدالله عمر منقول است که پرسیدم از
حضرت رسول ص که پسر ابوطالب را چه منزلت است و ویرا چگونه دانیم و بر که فضل نهیم گفت سخن من
با تمام نرسیده بود که آثار غضب در روی مبارک آنحضرت پیدا شد فرمود چیست حال اینقوم و چه
افتاد با این جماعت باز فرمود نمیدانید که چه میگوئید و مقام و منزلت که میجوئید و میپرسید بدانید
که مقام و منزلت علی مثل مقام و منزلت من است الا نبوت که فضل من بر علی نبوتست باقی هر کرامتی
که بر منست بر او هم هست و بدانید که هر که علی را دوست دارد مرا دوست دارد و هر که مرا دوست دارد
چنانست که خدا را دوست دارد و جزای او بهشت است پس معلوم میشود که دوستی علی کلید در جنت است
و فرشتگان هستند که در روز قیامت استغفار می‌کنند و ثوابش را بدوستان علی قربت کنند و در
قیامت حقتعالی امر کند درهای بهشت را بگشایند و رضوان با استقبال در آیند و دوستان علیرا باعزاز
و اکرام داخل بهشت کنند و نامه اعمال را بدست راست آنها دهند و حسابشان آسان باشد هر که علیرا دوست
دارد در آنساعت که از دنیا رحلت کند او را از شرابهای کوثر و از میوه‌های بهشت بچشانند و در بهشت عدن
ایشانرا جا دهند که در آنجا جاویدان بمانند و سکرات موت بر دوستان علی آسان گردد حقتعالی
قبر آنها را از روضه‌های بهشت گرداند و او را شفیع گرداند که هشتاد نفر از دوستان خود را شفاعت
کند و ملک الموت را نزد او فرستد چنانکه نزد انبیا فرستاده او را بآسانی قبض روح کند و جواب
منکر و نکیر بآسانی دهد چراکه خود حضرت در اندرون قبر دوستان حاضر شود و هر جا که در مانند یاری کند
و چون روز قیامت شود دوستداران علیرا برانگیزانند بصورتهای چون ماه و با صدیقان و صالحان

و شهیدان حشر کنند و در زیر عرش و سایه رحمت پروردگار باشند و فرشتگان در زیر عرش ندا
کنند که ای دوستان امیرالمؤمنین مژده باد شما را که خدای تعالی تمامی سیئات شما را عفو کرد دوستان
علی همه در روز قیامت تاج بر سر داشته باشند بطریق پیغمبران و از پل صراط بگذرند چون برق و برات
از بیزاری آتش دوزخ بدست ایشان باشد و ملائکه ایشانرا در عرصات در بر گیرند و اکرام کنند مصافحه
نمایند و سایه بر سر ایشان اندازند و نگذارند آفتاب بر سر ایشان بتابد حب علی بن ابیطالب فرض
علی الحاضر والغائب گر جمله اعمال بود حاصل تو وز چرخ برین برگذرد منزل تو چون حب علی
نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعیهای بیحاصل تو از ابن عباس منقولست که پرسیدند از رسول که در
یکشب سه هزار منقبت او را رسول خدا فرمود گفتم بدان خدائی که جان پسر عباس در قبضه قدرت
اوست که اگر تمام دریاها مداد کردند و درختان عالم قلم کردد و جمیع خلق نویسنده از ابتدای آفرینش
تا انتهای آن بنویسند آنچه خدای تعالی با امیرالمؤمنین کرامت فرموده از هزار یک آنها نتواند نوشت
و هم ابن عباس گوید که با حضرت رسول در سفری بودم حضرت از مرکب فرود آمد و پنج سجده پیاپی
کردند که در آن سجده ها قعودی و قیامی و رکوعی نبود گفتم یا رسول الله این سجده ها سبب چه بود فرمود جبرئیل
آمد و سلام حق تعالی را آورد که من دوست میدارم علی را بشکرانه این نعمت سجده کردم چون سر برداشتم
گفت دوستداران علی را دوست دارم باز سجده کردم آورده اند که مرد صالحی قیامت در خواب
دید که برخاست و خلق را بموقف حساب داشته اند فرشته را دید که صحیفه در دست داشت گفت
این صحیفه چیست گفت این صحیفه نام دوستان علی و فرزندان وی است گفتم بمن نما تا ببینم نام من در
اینجا هست یا نه نمودند چون دیدم در آنجا مرا پاره دوستی علی نیست در آخر صحیفه بنویس هر اگه دوستان

دوست دارم خطاب رب الارباب رسید که این بنده ما بسیار با سوز و گداز است نام او را
[ر]سید که از جمله دوستانست پس اگر ما در دوستی شاه مردان و فرزندانش صادق باشیم متابعت
[ایش]ان میکنیم قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اما دعوی آنرا میتوانیم کرد که دوستان علیرا
[دوس]ت میداریم آورده اند که حضرت فرمود شما را خبر دهم که باز آمدنش زودتر بود گفتند بیا فرمائید
[او]ل این مرد که بسوی شما میآید بپرسید چون نگاه کردند مردیرا دیدند از انصار که میآید در جامه کهنه
[ژ]نده چون بنزدیک حضرت رسید حضرت فرمود بپرسید که کجا بودی و امروز چه کرده گفت هر روز
برای کسب میکردم خرج عیال خود مینمودم امروز آن دینار از من فوت شد گفتم بروم بروی علی بن ابیطالب
نگاه کنم که پیغمبر فرمود هر که بروی علی نگاه کند چنانست که آنروز تا شب او عبادت پروردگار نموده
[بر]و نظر کردم و برگشتم ده دینار یافتم پس حضرت فرمود که هر کس بروی علی نگاه کند و دوست
دارد آنحضرت را خدا تعالی چندان ثواب دهد او را که اگر با اهل زمین دهند کمترین نصیب آن باشد که جمیع
گناه او آمرزیده شود روزی عباس که عم پیغمبر بود بآنحضرت رسالت عرض کرد که یا محمد من و تو از یک ثمره
[شج]ریم خواجه عالم فرمود بلی چنین است ای عم پس گفت چرا علی را بر بنی هاشم فضیلت نهی مگر ندانستی که
[آ]خر خود فاطمه را نامزد جفت او کرده خواجه عالم یا عم اندیشهٔ فاسد بخود راه مده خود را گمراه مگردان
قدم از جاده ثواب بیرون منه بدانکه فضل علی بعلم و ادب خاصه که با حسب و نسب هم هست
و بفضل بودی که موسی چهل روزه بود دست بمحاسن فرعون زد که چهارصد ساله بود و دیگر در عیسی در
[م]هد دعوی پیغمبری کرد ای عم بدانکه ما در عالم خاک آخریم و در عالم پاک قدیم ای عباس بدانکه حق
تعالی نور ما را پیش از عالم و آدم بیافرید پانصد هزار سال و ما تسبیح و تقدیس حقتعالی میکردیم وقتیکه

و تسبیح بود چون اراده حقتعالی بایجاد عالم تعلق گرفت نور مرا بشکافت از وی عرش و کرسی پیدا
و از نور علی لوح و قلم را بیافرید آنکه ظلمت را فرمانداد تا سایه افکند و هفت آسمانرا تاریک گردانید
فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل برآوردند و ما را بشفاعت درآوردند تا حقتعالی کشف الظلمت
چنانکه خلاق عالم بزبان بی زبانی کلمه فرمود از آنکلمه نوری آفرید و کلمه دیگر بفرمود از آنکلمه
بیافرید آن نور و روح را بیکدیگر مخلوط گردانید و نور فرزندم فاطمه زهرا را بیافرید و بهیئت
در پیش عرش بداشت پس هفت آسمان از نور او روشن شد از آنستکه او را زهرا خوانند ای عم علی
دوست بدار که دوستی علی ایمانست و دشمنی او کفر و طغیانست بدانکه علی پیر و ابرار است
قاتل کفار و ناصر وی از قبل خدا منصور است و خاذل وی مخذول و خدا تعالی در نص کلام فرموده
انما ولیکم الله و رسوله الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون عباس گوید
یا رسول الله راضی گشتم و تسلیم شدم حضرت فرمودند خالق عالم از تو راضی باشد فرشتگان آسمان
و قلم از تو خوشنود باشند آورده اند که روزی جبرئیل امین و حضرت رسول در سخن بودند پس حضرت
المؤمنین بگذشت و سلام نکرد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله عجب است که امیر المؤمنین بر ما
و سلام نکرد حضرت رسول فرمود چونست که او را امیر المؤمنین خواندی فرمود که او را خدای
عز و جل امیر المؤمنین خواند در فلان غزا و مرا بفرمود که نزدیک رسول من برو بگو حضرت امیر المؤمنین
بخوان تا در میان دو صف بایستد و جولان کند که فرشتگان میخواهند جولان او را ببینند پس
دیگر حضرت رسول فرمود که یا امیر المؤمنین چرا دیروز بر من و جبرئیل گذشتی سلام نکردی گفت یا
رسول الله ترا با امین وحی را دیدم با یکدیگر در حدیث بودید نخواستم که سخن شما بریده شود حضرت رسول

این سؤال را نمود حضرت امیر گفت یا رسول چگونه است مرا امیرالمؤمنین خواندی که پیش از این می
حضرت فرمودند که جبرئیل مرا خبر داد که پادشاه عالم ترا بدین نام خوانده بدرستیکه تو امیر اهل آسمان و
زمین و امیری هر کسانیکه در آخر خواهند آمد تا روز قیامت سؤال اگر پرسند که چه دلیل علی ابن ابیطالب
پیغمبر است و معصوم است گوئیم بنص قرآن که خدا تعالی فرموده انما ولیکم الله و رسوله والذین
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون پس ولایت و امامت بعد از رسول خدا با امیرالمؤمنین
است اما نص پیغمبر چنانکه بتواتر معلوم است که از حجة الوداع باز گردیده بود چون بموضع غدیر خم
رسیدند جبرئیل آمد و این آیه آورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الی آخره و سبب نزول آیه این بود
جبرئیل از جانب خدا برسول گفت برسان ای رسول و ادا کن آنچه بتو رسیده از خدا تعالی که هر گاه نرسانی
الهی پس تبلیغ رسالت را نکرده و مترس که خدا تعالی حافظ و نگاه دار تست از شر و ضرر دشمنان
رسول خدا از جهاز شتر منبری ترتیب دادند و بر منبر بالا رفته شد فرمودند ایها الناس من اولی
یعنی ای مردم کیست اولیتر بشما از نفسهای شما جمله گفتند خدا و رسول او پس حضرت دست امیرالمؤمنین
گرفته شد فرمودند من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من
نصره واخذل من خذله یعنی هر کس که من اولیترم باو علی ابن ابیطالب اولیتر است باو بار خدایا
دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و یاری نما هر که علیرا یاری نماید
و خوار دار هر که علی را فرو گذارد و ولایت و امامت علی را بر خلق ظاهر گردانید و طاعت او را بر خلائق واجب
کرد پس همه خلق تهنیت گفتند اول کسی که علی را تهنیت گفت عمر بود بدین طریق بخ بخ یا ابا الحسن
اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة یعنی خوش و گوارا باد ترا یا ابا الحسن که گشتی مولای من و مولای

مؤمن و مؤمنه پس بدین دلیلها امام بحق بعد از رسول خدا علی بن ابیطالب است صلوات الله علیه اثبات ایمان بدانکه
ایمان بر هفت وجه است اول ایمان سرمدی دویم ایمان عهدی سیم ایمان وحدی چهارم ایمان وجودی
پنجم ایمان جهدی ششم ایمان وجودی هفتم ایمان توحیدی اما ایمان سرمدی آنست که خداوند را
چنانکه در کلام مجید فرموده السلام المؤمن المهیمن و خود را مؤمن خواند و ایمان عهدی اقرار آدمیانست یعنی
در آنزمان که حقتعالی خلق را از پشت آدم بیرون آورد و جمله را بوجود خود خواند فرمود الست بربکم ایا نیستم
من خدای شما مؤمن و کافر جواب دادند بلی تو خدای مائی و این روایت عبد الله عباس است و از دیگران
نیز روایت کنند که در آنساعت که خدایتعالی ذریه آدم را از کتم عدم در حیز وجود آورد از پشت آدم
بیرون آورد و در برابر آدم بداشت همه را ندا کرد الست بربکم نه من خدای شمایم ایشان دو گروه شدند
بعضی گفتند بلی و بعضی خاموش شدند و جواب ندادند دیگر باره گروهی از آنده گروه بدو فرقه شدند
بعضی گفتند ما خوب کردیم که بلی گفتیم آن باشند که مسلمان زایند و مسلمان روند و مسلمان میرند
و آن کسانی که بلی گفتند و پشیمان شدند آنها مسلمان زیند و کافر میرند و گروهی که از بلی نگفتن پشیمان شدند
آنجماعت باشند که کافر زایند و کافر زیند و مسلمان میرند و ایمان وجدی ایمان اصحاب کهف است
چنانکه حقتعالی در کلام مجید فرموده اذ قاموا ربنا رب السموات والارض ایشان بندگان دقیانوس
بودند که دعوی خدائی کرد و شش نفر بودند همه عزب بودند یعنی زن نداشتند هر شب جمعه خانه یکی بودند
نامهای ایشان اینست تکلیمیا تملیخا دبطرونش وساردنش وکشفطوطوش و بطلیوس و طمرد
و درستترین روایات در نامهای ایشان و آنانکه از ایشان به بازار رفتند که از برای ایشان طعام
تملیخا بود و سگ چوپان قطمیر نام بود که با ایشان رفت و آنشهر که از آنجا گریختند افسوس نام بود و

وبعضی

گفتند که شهر ایشان آنکه بود - و ایمان سجودی میان جادویانست و آنانکه بدان خرعوند که
ایمان آوردند چون برابر موسی بایستادند بزبان ایشان رفت که یا موسی آن تلقی و اما آن نکون
من القی یا موسی اول تو میافکنی یا موسی گفت بل القوا شما بیفکنید پس ایشان چهار هزار چوب
و رسن افکندند موسی چون نظر کرد چنان گمان کرد که ایشان راه روند بترسید حقتعالی ندا در داد یا
موسی مترس اینها جادویند عصای خود را بیفکن چون موسی عصا را افکند آن چوبها و رسنها را فرو برد
جادویان این بدیدند سجده کردند چنانکه حق تعالی فرمود فالقی السحرة سجدا قالوا آمنا برب
العالمین رب موسی و هارون گفتند ایمان آوردیم بخدای موسی و بعضی از علما گفته‌اند که حقتعالی
جادویان را ایمان کرامت کرد که حرمت موسی نگاه داشتند در آنجا که دستوری خواستند با افکندن
پس حقتعالی ایشان را ایمان روزی کرد و ایمان مهدی ایمان عیسی است که مریم از محراب زکریا
بیرون آمد و جبرئیل در رحم او دمید و مریم بعیسی بار گرفت در آن ساعت که درد زادن گرفت
تنه آن خود را بر درخت خرما کشید چون عیسی از وی جدا شد مریم گفت یا لیتنی مت قبل هذا و کنت
نسیا منسیا کاش پیش از این مرده بودمی و کسی مرا بیاد نیاوردی عیسی از زیر وی گفت ای مادر غم مخور چشم
روشن دار از زادن من اگر کسی ترا سرزنش کند اشاره بمن کن تا من جواب ایشان را بگویم چون مردم او را
سرزنش میکردند و میگفتند یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا ای خواهر هرون پدرت
بدی نبود و مادرت پارسا بود تو این پسر را بی شوهر از کجا آوردی مریم اشاره بعیسی نمودی گفتند کیف نکلم
من کان فی المهد صبیا چگونه با کودک شیرخوار گوئیم عیسی جواب دادی انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا
یعنی بنده خدایم که در شکم مادر مرا کتاب داد و پیغمبر گردانید و جعلنی مبارکا اینما کنت و اوصانی بالصلوة و الزکوة

ما دمت حیا و گردانید مرا با برکت هر جا که باشم و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا و نگردانید مرا
شقی والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا سلام خدا بمن باد روزیکه از آدم بزادم
و آنروزیکه بمیرم و آنروز که بر انگیخته شوم یعنی سلامتی یافتم از لطمه ابلیس در آنساعت که لطمه بر وی زند بانگ
کودک در وقت زادن از آن بود که از آنکه وسوسه که در اول آدمیان باشند در حال بزرگی از تأثیر
آن لطمه باشد که ابلیس زده بود عیسی از آنچه گفته والسلام علی یوم ولدت سلامت را یافتم از لطمه
ابلیس آنروزیکه زادم پس حقتعالی فرشتگانرا بفرستاد تا گرداگرد مریم و عیسی پرها گشودند از زیر عرش
تا پشت ماهی چون عیسیٰ از مادر جدا شد ابلیس قصد وی کرد تا وی را لطمه زند فرشتگانرا دید پرها بهم پیوسته
بودند و گرداگرد وی بودند تا زیر عرش پس ابلیس دست نیافت و بازگشت و این برکت دعای
مادر مریم زن عمران بود آنکه بمریم که آبستن بود نظر کرد و گفت انی نذرت ما فی بطنی محررا فتقبل منی
انک انت السمیع العلیم بار خدایا نذر کردم که آنچه در شکم من است ترا باشد و آزاد کردم که بجز
خدمت تو چیز دیگر او را نفرمایم و ایشانرا عادت این بود که هر کس را آزاد میکردند نامزد میفرمودند که خدمت
بیت المقدس نماید چون مادر مریم نذر کرد که فرزندش در بیت المقدس باشد چشم میداشت تا مگر پسر باشد
چون بدنیا آمد دید دختر است گفت رب انی وضعتها انثی یعنی خدایا من دختر آوردم والله
اعلم بما وضعت و خدا داناتر است بدانچه او زاید و لیس الذکر کالانثی و فرزند نرینه چون مادینه نبود
انی سمیتها مریم و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم مریم نام نهادم و او را و فرزندانش در پناه تو آوردم
تا او را و فرزندانش را از شر شیطان نگاه داری پس حقتعالی او را پذیرفت و وی را و فرزندش را که حضرت
عیسی باشد از شر شیطان نگاه داشت پس ایمان جحودی ایمان منافقانست برسالت حضرت رسول جنا

تعالی خبر میدهد ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم یعنی کسانی که ایمان
آوردند بدل نیاورده اند وازهم کلمه توحیدی بر زبان رانده اند دیگر باره کافر شدند دیگر باره
بهر مؤمن شدند و دیگر باره کفر آوردند و کفر باطنی را زیاد کردند که خدا دندم ایشانرا نیامرزم وراه
ننمایم وجای در طبقه زیرین جهنم باشد وایمان توحیدی ایمان مؤمنان است که وصف ایشانرا
حضرت عزت در کلام مجید فرمود الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا وعلی
ربهم یتوکلون اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم مغفرة ورزق کریم یعنی مؤمن آنستکه چون نام خدا
پیش وی برند ایمان وتصدیق وی زیادتر شود وچون آیات کلام حقتعالی خوانند میل کند بشنیدن او از کلام
خدا فرج آید وهمواره بطاعت ونماز مشغول باشد ومحبت حضرت رسول و علی بن ابیطالب واهل بیت
حضرت را در دل داشته باشد هرکس که این صفات با وی باشد مؤمن است معاذ جبل گوید که حضرت
رسالت پناه مرا بیمن فرستاد بامری وفرمود ای معاذ تو نزدیک یهودان و ترسایان میروی ایشان ترا
پرسند که کلیدهای بهشت کدام است گوئی که گفتن اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمد رسول الله
واشهد ان علیا ولی الله اینکلمه در روز قیامت با هرکس باشد که طاعت وی از گناهانش زیاده باشد
اگرچه عصیان وی زیاده از ریگ بیابان باشد واینکلمه حصار محکمی است که کسی در آن در آید ایمن شود
چنانچه خدا تعالی فرمود لا اله الا الله حصنی فمن دخله امن من عذابی یعنی لا اله الا الله
حصار من است پس هرکه در حصار من است امن است از عذاب من آورده اند که موسی
بمناجات میرفت به پیری گذر کرد آن پیر گفت چون بمناجات میروی از خدا تعالی درخواه
مرا اگذره محبت روزی کند موسی گفت شاید پس چون موسی بطور رفت و بمناجات

حقتعالی او را گفته بود چرا حاجت پیر را نمیگوئی موسی گفت الهی تو بوده بهتر میدانی که آن
چه چیز خواسته پس حقتعالی فرمود آنچه خواسته بود باو دادیم پس موسی از مناجات بازگشت
چون بجای آن پیر رسید او را ندید چوپانی در آنجا بود از او پرسید که آن پیر مرد در کجا رفت
گفت دیوانه شده و بدین کوه رفت موسی از پی او رفت دید خود را از کوه انداخته پاره پاره
شده بهر سنگی پارهٔ از گوشت وی مانده و از هر پاره گوشت آواز یا الله شنیده میشود موسی
متحیر مانده گفت الهی با دوستان خود چنین کنی ندا آمد یا موسی اگر یک ذره محبت خود را بر کوههای عالم
فرو نهیم تمام ذره ذره شود پس آدمی ضعیف و بیچاره چه طاقت دارد بدانکه افتخار هفت نوع
است اول افتخار بالنار دویم افتخار بالانهار سیم افتخار بالدار و الدنیا پس آنکه افتخار بآتش کرد
ابلیس ملعون بود که چون حقتعالی آدم را بیافرید جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را فرمود تا خلعت زرین از
بهشت آوردند بآدم پوشانیدند و او را بر تخت نشانیدند و آن چهار فرشته مقرب چهار گوشه تخت را
بر دوش نهادند و باعزاز تمام او را در بهشت گردانیدند پس حقتعالی همه فرشتگان را امر فرمود تا آدم را سجده
کردند چنانچه در کلام خود خبر فرمود وإذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابى واستكبر و
كان من الكافرين امر فرموده بود فرشتگان را که آدم را سجده کردند جمیعاً الا ابلیس که نافرمانی کرد پس حق تعالی
فرمود که چرا نافرمانی کردی و آدم را سجده نکردی ابلیس گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین
یعنی من از وی بهترم که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک پس چون بآتش فخر کرد حقتعالی او را بآتش
بجای داد و آنکه بانهار فخر کرد فرعون بود که چون موسی برسالت نزد وی آمد آنهمه معجزات نمود
فرعون قوم خود را گفت الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتها نه مراست پادشاهی مصر و این نهرها

که ان من است یعنی رود نیل پس چون فخر بآب کرد حق تعالی او را بآب غرق کرد و انکه فخر بمال کرد
ان خویش موسی بود که خدای تعالی او را چندان مال داد که کلید گنجهای وی را قطار شتر میکشیدند
بسیار آورده اند که چهل شتر یا هفتاد شتر کلید گنجهای وی بوده است و حق تعالی در کلام خود
اید و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة یعنی ما دادیم قارون را از گنجهای
ان که کلیدهای گنجهای وی را چهار پایان کشیدندی موسی بوی فرمود که زکوة مال بده گفت
بدهم موسی فرمود از بیست دینار پنج دینار از بسیاری مال که داشت حساب نمود گفت
که چند میشود گفت این بسیار است نتوانم داد موسی گفت از چهل دینار پنج دینار بده
اینهم بسیار است گفت از هزار دینار یکدینار بده گفت این نیز بسیار است موسی
از هزار گنج یکدینار بده تا من از حقتعالی درخواهم و شفاعت کنم تا ترا از باقی عفو کند
نتوانم داد موسی فرمود اگر نکوشی ندهی حقتعالی فرموده من بقوت از تو ستانم پس
وسی گفت ای گدا تو میخواهی از مال من توانگر گردی من هیچ نخواهم که خدا را بر من منتی نیست
و من این مال را بعلم خویش حاصل کردم چون علم کیمیا میدانست و از آن اینهمه مال جمع کرده
بود و علم کیمیا را هم از موسی یاد گرفته بود پس موسی گفت ای مدبر از بهر خواهم این علم کیمیا را
من بتو آموختم از بهر خود کار کردمی و این مال که تراست زیاده از آن مرا بودی و موسی حرمت
و را نگاه میداشت و دعای بد نمیکرد قارون نیز توراة را حفظ داشت که در همه بنی اسرائیل
چون از کسی یاد نداشت موسی حرمت یادی بمدارا و صبر کرد تا او را بمسلمانی خواند سودی نداشت
و حسد در دل او جای کرده بود و میکوشید موسی را در بنی اسرائیل زشت نام کرداند اما

قصه

باوجود قرابتی که با قارون داشت بهفتاد مرتبه تضرع کرد موسی ترحم نکرد بر این عبادت ده از کجا
تا بکجا ای تشنه لب غریب بیغسل و کفن سر داده براه دوستان بر دشمن ایکاش نمیشدی دراو
شهید ما را همه میبود بدوزخ سکن پس قارون فخر بمال آورد حقتعالی او را با مالش بزمین فرو
تا بانچه دوست میداشت ملحق گردید آنها که فخر بسنگ کردند بت پرستان بودند که بتان را سجده
میکردند و خدای خود میخواندند چنانچه حقتعالی میفرماید انا وجدنا آبائنا و انا علی آثارهم مهتدون
یعنی ما پدران و مادران خود را بت پرست دیدیم بعادت ایشان بت پرست شدیم لاجرم حقتعالی
فرمود چون به بت فخر نمودید شما را با بت بدوزخ فرستم میفرماید انکم و ما تعبدون من دون الله حطب جهنم
هم لها واردون یعنی شما که بت پرستانید با بتان که معبود شماست هیزم دوزخ خواهید بود
آنانکه فخر بدنیا رو درم کردند و هیچ بمستحقان و درویشان ندادند و حق خدا تعالی را بیرون نکردند حقتعالی
میفرماید الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یعنی آنکسانیکه زر
و سیم در خزانه ها و گنجها پنهان کردند و بکار خیر نفقه نکردند خیر و خیرات ندهند ایشانرا بشارت ده بعذاب
دردناک در روایت آمده که حضرت رسول فرمودند عملیکه فاضلتر است از عملها علم است که
عملیکه با علم باشد بسیار است و عملی که با علم نباشد نزد خدا قرب و منزلتی ندارد و دیگر فرمودند تعلم ساعة
خیر من عبادة سنة قائم باللیل و صائم بالنهار یعنی یکساعت در طلب علم بودن بهتر است از عبادت
یکسال که شبها بنماز مشغول باشد و روزها روزه بود و حضرت رسول فرمود العلم ثمرة الایمان و سراج
الاسلام یعنی علم میوه ایمانست و چراغ سلامت پس هرکه را علم نباشد یقین او را از ایمان بهره نباشد
دیگر فرمود خیر الدنیا و الآخرة مع العلم شر الدنیا و الآخرة مع الجهل یعنی نیکی دنیا و آخرة از علمست

ی دنیا و آخرت از جهل است دیگر حضرت رسول فرمود که هر که یک مسئله از علم بیاموزد حق تعالی
او در قیامت هزار قلاده از نور جهة آن بنده بفرستد و در بهشت از برای او شهری بنا کند از زرسرخ
بنویسد در دیوان اعمال او بهر تار موئی که در تن اوست یک حج و یک عمره حکما گفته اند که علم حیوة دل است
مصباح بصره و در روایت صحیح آمده که اختلاف افتاد میان اهل شام و بصره در فضیلت علم و مال
اهل شام می گفتند مال فاضلتر است اهل بصره مدعی که علم افضل است پس نزد حضرت امیرالمؤمنین
آمدند و عرض نمودند مسئله ما را بحق جواب فرمائید حضرت فرمود بدانید که علم هشت درجه از مال افضل
است اول آنکه علم میراث پیغمبر است و مال میراث کسری و قیصر و فرعون و شداد و نمرود درجه دوم آنکه
علم زیاده شود بنفقه در حق مسلمانان و مال بخرج کردن کم گردد درجه سیم آنکه علم صاحب خود را نگاه میدارد
و مال را نگاه باید داشت درجه چهارم آنکه هر که بمیرد علم از وی جدا نشود در قبر مونس وی و در قیامت
هادی باشد و مال زمان مردن از صاحب خود جدا شود و بوارث تعلق گیرد درجه چهارم مردم چهار گروه اند
اول علماء دوم سلاطین و امراء سیم اغنیاء چهارم فقراء پس سه گروه که امراء و اغنیاء و فقراء اند محتاج اند
بعلم و علما را حاجت باشان نیست درجه ششم آنکه علم را اند هند مگر بخواصان و کمر و ندکان تحق و مال را
بکافران دهد درجه هفتم علم صاحب خود را از صراط بگذراند و مال صاحب خود را بر صراط نگهدارد تا خدا
چه فرماید درجه هشتم آنکه هیچ کس بجمع علم دعوی خدائی نکرد و نکند و شداد و نمرود بجمع کردن مال دعوی
خدائی کردند ابن عباس گوید پیغمبر فرمود از جبرئیل پرسیدم کدام جهاد فاضلتر است گفت آموختن
علم گفتم دیگر گفت گذاردن پنج وقت نماز فریضه گفتم دیگر گفت نظر کردن بروی علما که دیدن ایشان و نشستن
با آنها عبادت است حضرت رسول پیغمبر باید یکساعت نزد عالم نشستن بهتر است از عبادت هزار ساله در

نماز و صد هزار اسب که از برای جهاد بسته باشند و دیگر سجده کردن بر آدم بسبب تعظیم علم و فهم آدم بود و
و از جهة فضیلت علم بود که خدا سلیمان را مملکت و پادشاهی داد و فرمود و هذا عطاؤنا و بجهة فضیلت علم
بود که خدا تعالی محمد را از سائر پیغامبران برداشت و نبوت را بود او داد ﷺ پس او ختم کرد پس معلوم شد
که هیچ چیزی فاضلتر از علم نیست هست افضل تر جمله انبیا علم و دانش تر جمله اولیا از آنکه خدا
همه اشیا که سبحان آفرید در زمین و کوه و دریا و سما شخصی از حضرت رسول ﷺ سؤال نماید چه اجر
از خدا برای کسیکه فرزند خود را قرآن یاد بدهد حضرت فرمود ثواب آنرا بجز خدا تعالی کسی تواند بیان
کرد حضرت در این سخن بودند که جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حقتعالی سلام میرساند و میفرماید
که هر که فرزند خود را قرآن بیاموزد چنان باشد که ده هزار حج کرده باشد و ده هزار عمره بجا آورده باشد
و ده هزار بار بجهاد رفته باشد و ده هزار مسکین را طعام داده باشد و بنویسد خدا تعالی بهر حرفی در دیوان
اعمال او نیکی و بگذراند بدی آنرا و از صراط چون برق جهنده او را بگذراند و هر که با فرزند از بهر قرآن رنج
برد بیقین بهشت او را نصیب شود و فرمود که هر شهری یا دهی که عالمی یا متعلمی درآید و بگذرد ببرکت آن عالم
خداوند بانها برکت عطا فرماید و عذاب را از ایشان بردارد و رقم نموده اند که در قرآن ششصد و شصت
و سه آیه است و معروفش سیصد و شصت هزار و بیست و پنج حروفست خدا تعالی در بهشت هر آیتی
از قرآن و هر حرفی از معروفات قرآنرا در زبان مرغان بهشت نهد که بآواز خوش بخوانند اگر کسی گوید
که ممکن نبود مرغان قرآن خوانند جواب او در کلام الله است و ما من شیء الا یسبح بحمده و در بیان
علما و منجمان و قاضیان بدانکه ایشان سه طبقه اند که اهل بهشتند دو طایفه اهل دوزخ بحکم حدیث
رسول که القضاة ثلثة قاضیان فی النار و قاضی فی الجنة یعنی قاضیان سه گروهند دو گروه در

بود در دوزخ میباشند یک گروه در بهشت اما دو گروه که در دوزخ باشند گروهی آنان باشند که ایشانرا
علمی نباشد و از سر جهل و نادانی مسئله گویند و از ایشان آنچه پرسند نافهمیده جواب گویند و حکم کنند
گروه دیگر که ایشانرا علمی باشد ولیکن رشوه گیرند و حکم بناحق نمایند و از جمله فاسقان و ظالمان باشند
از آنکه خدای تعالی فرموده من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون یعنی آنکه حکم نکند بآنچه خدا فرمود
از جمله ظالمان باشد و حضرت رسول فرمود که ویل للعالم یسئلکم بهواء الناس لایکون احد اشد عذاب
منه یوم القیمة یعنی وای بر عالمی که سخن بگوید بهوای مردمان که روز قیامت هیچکس از وی سخت تر
دردناکتر عذاب نباشد دیگر حضرت رسول فرمود که العالم بلا عمل کشجرة بلا ثمر فالنار اولی
یعنی عالم بی عمل چون درخت بی میوه باشد بآتش سوزان سزاوار بود که هر درخت که میوه ندهد باید
او بسوزانند   عالمی را که عمل همراه نیست   جان او از علم او آگاه نیست   چون درخت بی بر
است اندر مثل   جز بآتش کش پناه و راه نیست   پس باید دانست که علم بی عمل بیگانگی است
علمی که ترا بطاعت نیاورد و از معاصی باز ندارد   علمیکه ترا بطاعت آرد بطلب   علمیکه
ترا بحق رساند بطلب   علمی که ترا باز ندارد ز گناه   تحقیق بآتش رساند مطلب   دیگر حضرت
رسول میفرماید کذب المنجمون برب الکعبه یعنی سوگند یاد میکنم بپروردگار عالمیان که منجمان دروغ
گویانند و ایضا فرمود که المنجم عند الله عاصی و عند الناس متهم و فی القبر مع الندامة شدید العذاب
یعنی منجم نزد خدای تعالی عاصی گردد و نزد مردمان متهم در گور با پشیمانی سخت و عذاب دردناک
ایضاً فرمودند المنجم کالکاهن والکاهن الساحر کالکافر والکافر فی النار یعنی منجم چون فالگیر
و رمال است و فالگیر چون جادوگر است و جادوگر چون کافر و کافر در آتش دوزخ است

بنجم همه کمرهی وان تمام   بقول خدا و رسول انام   مکن قول او را تو از دل برون   که کافر
شوی گفتمت والسلام   در فضیلت نماز است   روایت است از معصوم که نماز فریضه نزد
حق تعالی بمنزله هزار حج است که هر حجی بهتر است از یکخانه که پر از زر سرخ باشد و در راه خدا
بصدقه دهند منقول است که بهیچ وسیله بنده بخدا نزدیک نشود مثل نماز با معرفت و از حضرت
رسول منقول است که بنده چون روی بقبله کند از برای نماز باخلاص نیت کند و بگوید الله اکبر
از گناه بیرون آید چون روزی که از مادر متولد شده باشد چون بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بهر تار موئیکه در بدن او باشد خدا تعالی ثواب یکسال طاعت در دیوان اعمال او نویسد
و چون فاتحه بخواند چنان بود که یک حج و یک عمره کرده باشد چون رکوع کند و تسبیح گوید چنان
بود که بوزن خود زر سرخ در راه خدا بصدقه داده باشد و تمام کتابهای خدا تعالی را خوانده
باشد چون بگوید سمع الله لمن حمده خدا او را بنظر رحمت نظر کند چون سبحان ربی الاعلی و بحمده
بگوید حق تعالی بعدد فرشتگان نیکوئی باو بدهد چون تشهد گوید حق تعالی بدهد باو ثواب صابران
را چون سلام دهد بگشاید حق تعالی بروی او دری از درهای بهشت چون روز قیامت شود
خطاب رسد که بهر در که خواهی داخل بهشت شو دیگر حضرت رسول فرمود الصلوة کفارة
الذنوب یعنی نماز کفاره گناهان است دیگر حضرت فرمود بنده چون تکبیر گوید تمام گناه او بر طرف
شود و منقول است که فرشته ایست در وقت هر نماز ندا میکند ای مردمان برخیزید بجا آرید
فرونشاننده آتش دوزخ را یعنی نماز را حضرت فرمود الصلوة فی اول الوقت رضوان الله
و آخره غفران یعنی نماز گذاردن در اول وقت خوشنودی حق تعالی است و در آخر وقت

رس و هر که چهل بار در مسجدی نماز کند ثواب چهل پیغمبر ویرا باشد و هر گناهیکه کرده باشد حق تعالی
زد و دیگر فرمود که نماز پنجگانه مثل جوی ایست که بر در خانه کسی برود روزی پنج نوبت در
غسل کند و از گناه پاک شود ابن عباس گوید که خشوع در نماز آنست که نماز کند و نداند که بر دست
ست و چپ او کیست و با حضور قلب باشد   هر نمازی که ترا بازی نباشد از فساد ای برادر کی توان
ن مراو را اعتماد   آن نماز تو کی شود مقبول درگاه خدا   روز محشر گو بود هر خلق را دار المعاد

در مذمت تارک الصلوة   قوله تعالی یتسائلون عن المجرمون ما سلککم فی سقر قالوا لم نک
ن المصلین و لم نک نطعم المسکین یعنی سؤال کنند مالکان دوزخ از گناه کاران که چه گناه کرده اید
نمارا بدوزخ آورده اند جواب دهند که ما نبودیم از نماز گذاران و جای دیگر فرمود و اضاعوا الصلوة و اتبعوا
الشهوات فسوف یلقون غیا یعنی آن کسانی که ضایع کردند نماز را و متابعت نفس و شهوات کردند
ود باشد که ایشانرا در وادی غی اندازند ابن عباس گوید که غی وادی است در دوزخ بدان گرمی
یست که اگر حق تعالی امر کند دوزخ را آن خود بسوزد و در آن وادی ماریست که شصت سال راه درازی وی
وی سال پهنای وی از آن زمانیکه خدا تعالی او را آفریده دهان باز نکرده و باز نکند الا بگوشت
بی نمازان و شراب خواران حضرت رسول صلعم فرمود که روزی جبرئیل نازل شد وحی آورد هنوز وحی را تمام
نکرده بود که ناگاه آواز مهیبی برآمد در حال رنگ جبرئیل متغیر شد از او سؤال کردم این چه صدا بود گفت
در جهنم چاهی است که سیصد سال راه گودی آنست سنگی در آنجاه افتاده بود حال ته آن چاه رسیده من
از صدای او بر خود بلرزیدم گفتم آنجاه جای کیانست گفت جای تارک الصلوة را خدا در آن قرار داده
حضرت رسول فرمودند تارک الصلوة سلام نکنید و آمرزش مطلبید اگر بیمار شود به عیادتش نروید

اگر حاجتی نزد تو داشته باشد حاجت او را روا نمائید اگر بمیرد به تشییع جنازهٔ او بروید و با او صلت ننمائید دیگر حضرت رسول فرمود من تبسم فی وجه تارک الصلوة فکانما هدم الکعبة سبع مرات وکانما قتل الف ملک من الملائکة المقربین والانبیاء والمرسلین یعنی هرکه بخندد بروی بی نماز چنان باشد که خراب کرده باشد بیت المعمور را هفت بار و بقتل آورده باشد هزار فرشتهٔ مقرب و پیغمبران مرسل دیگر فرمود من احترق سبعین مصحفا وقتل سبعین نبیا وزنا مع امه سبعین کرة فهو اقرب الرحمة الله ممن ترک الصلوة متعمدا یعنی هرکه بسوزاند هفتاد مصحف را و بقتل آورد هفتاد پیغمبر را و هفتاد بار با مادر زنا کند برحمت خدا سزاوارتر بود که ترک کند نماز را عمداً و هرکه یاری کند ترک کنندهٔ نماز را بیک لقمه چنان باشد که هفتاد پیغمبر را بقتل آورده باشد که اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد پس چنانچه از همه معاصی بدتر است حضرت رسول فرمود لکل شیئ علم وعلم الایمان الصلوة یعنی هرچیزی را علامتی و نشانی است و نشان ایمان نماز است دیگر فرمود من اجل الصلوة عن وقتها او ترک حبس علی الصراط ثمانین حقبا کل حقبا ثلاث وستون یوما کل یوم کعمر الدنیا من اولها الی آخرها یعنی هرکه یک نماز را در وقت ادا نکند یا ترک کند باز دارند او را بر صراط هشتاد حقب که هر حقبی سیصد و شصت روز باشد و هر روزی برابر است با عمر دنیا دیگر حضرت رسول فرمود من ترک الصلوة متعمدا فی النار ثمانین حقبا یعنی هرکه یک رکعت نماز را ترک کند هشتاد حقب در دوزخ بماند که آن ششهزار و چهار صد سال است و فرمود ان تارک الصلوة لایجد ریح الجنة یعنی تارک نماز بوی بهشت نشنود و فرماید اول ما یحاسب الانسان الصلوة فان قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها اول چیزی که حساب کشند آدمیزاد را در روز قیامت نماز است اگر نماز قبول شود

آنچه

ی غیر نماز است مقبول افتد و اگر نماز رد شود آنچه غیر نماز است رد شود پس خیرات و مبرات حسنات
ی نماز مقبول نیست   روز محشر که جان گداز بود   پرسش اول از نماز بود   پس مکن در نماز ها تقصیر
در آن روز باشدت توقیر   در حرمت خمر   خداوند تبارک و تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا انما
الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون یعنی ای کسانی که ایمان
ردید بدرستیکه خمر و قمار و انصاب و ازلام پلید و حرام است و از فعل شیطان است بپرهیزید
رستگار شوید و دیگر فرمود ما من رجل یشرب الخمر الا سقاه الله یوم القیمة من الحمیم مقدار ما شرب
ن الخمر یعنی نیست مردیکه بخورد خمر را مگر آنکه خدا تعالی بچشاند از زرداب دوزخ مقدار آنچه خورده
شد دیگر فرمود الخمر جماع الاثم وام الخبیثات یعنی خمر اصل همه گناهان است و مادر همه پلیدی
رمود لعن الله حاضرها و معتصرها و بایعها و مشتریها و حاملها والمحمول الیها و آکل ثمنها بدرستیکه
ا تعالی لعنت کرده آن کسی را که خمر خورده و آن کسی که فشرده و آنکس که آنرا در جائی کند و آنکس که او را
ت کند و آنکه او را بفروشد و آنکه بهای او را بخورد و آنکه حاضر باشد در مجلس آن دیگر فرمود
ن الخمر مفتاح کل شر یعنی خمر کلید همه پلیدیهاست و فرمود من شرب الخمر اسقه الله من حمیم جهنم
رمود هر که سلام کند بر خمر خوار یا مصافحه کند خدا تعالی عمل چهل ساله او را محو کند و هر که مست
ود قبول نکند خدا تعالی نماز چهل ساله او را و اگر در آن مستی بمیرد چون بت پرستان مرده
باشد پس فرمود هر که مؤمن باشد باید ننشیند در مجلسی و سفره که در آن خمر باشد و فرمود در
دوزخ وادی است که از گرمی آن روزی هفتاد مرتبه اهل دوزخ بنالند و در آن وادی خانه ایست
در آن خانه چاهی است از آتش و در آن چاه تابوتی است از آتش و در آن میان ماریست از آتش که

هزار سر باشد و هر سری را هزار دهن و هر دهنی را هزار دندان باشد از آتش و هر دندانی را هزار گرز
صحابه گفتند یا رسول الله این عذاب کدام طایفه باشد فرمود خمر خوارانرا دیگر فرمود هر که خمر
دختر باو ندهید و اگر بیمار شود بعیادتش مروید دیگر فرمود بیاید خمر خوار در روز قیامت
روی او سیاه بود و ازرق چشم بود و از زبان او خون و ریم روان بود چنانکه همه اهل عرصات
از گند او بفریاد آیند گویند این بو از کجا بست که ما را هلاک کرد روزی جمعی از صحابه از حضرت امیر
المؤمنین سؤال کردند که یا علی از خمر تا چه اندازه اجتناب باید کرد حضرت فرمود اگر چنانچه یکقطره
خمر در چاهی افتد و آن چاه را پر از خاک کنند و سال بر آن بگذرد و از سر آنچاه علفی روید و آن علف
گوسفندی بخورد آن گوسفند در میان گله گوسفندان رود من از گوشت گوسفندان آن گله نخورم
و اگر قطار شتری که اول او مشرق و آخر او مغرب بود بر شتر آخری خمر بار باشد مهار او را
بدست نگیرم دیگر حضرت فرمود من شرب الخمر فی الدنیا لم یشرب فی الاخره من الکوثر مات
علی التوبه یعنی هر که بخورد خمر در دنیا نخورد در آخرت از آب کوثر مگر توبه کند و با توبه وفات
نماید شعر مخور خمر کو خود پلید آمده بدینها همه زو پدید آمده هر آنکس بدنیا خورد خمر را
ز دو دستش کوثر بعید آمده در مذمت بنگ حضرت رسول فرمود من اکل لقمة
من البنج فکانما زنی مع امه سبعین مرة یعنی هر که یک لقمه بنگ بخورد چنان باشد که هفتاد مرتبه
با مادر خود زنا کرده باشد و هر که با مادر خود زنا کند چنان بود که هفتاد مرتبه خانه کعبه را خراب کرده
باشد دیگر فرمود هر که بنگ بخورد و بمیرد در قیامت به پیشانی او نوشته باشد که این شخص
ملعونست و از رحمت خدا ناامید باشد و بعضی از مفسران گویند شجره ملعونه که خدا در قرآن یاد

فرموده

ده مراد نیک است بدرستی که حیا را از چشم دور کند و ایمان را ببرد شعر پسر هزار نیک
یک نام حیا از چشمت رباید تمام بهفتاد یار او برابر بود زنهار مباد ایا نیک نام دم
ت نرد و شطرنج حضرت رسول فرمود من لعب بالنرد والشطرنج کانما غمس یده فی
لحم خنزیر یعنی هرکه نرد یا شطرنج بازد چنان باشد که خود را بخون خوک آلوده کرده باشد و فرمود
ما الهاکم عن ذکر الله فهو حرام یعنی هر چیزیکه شما را مشغول کند و باز دارد از ذکر خدای تعالی آن حرام است
فرمود لا یدخل الملائکة بیتاً فیه خمر و دف و طنبور او نرد ولا یستجاب دعائهم و دفع الله عنهم البرکة
در نیایند فرشتگان در خانه که در آن دف و طنبور یا نرد یا خمر باشد مستجاب نشود دعاهای اهل
و برداشته شود برکت از ایشان در صفت بهشت خدای تعالی میفرماید متکئین علی الا
ک لا یرون فیها شمساً ولا زمهریرا یعنی اهل بهشت تکیه کرده باشند بر تختها نه بینند در بهشت
ب گرم و نه سرمای سخت حضرت رسول فرمودند که هرکه در بهشت آید زنده بود و هرگز نمیرد
نی باشد که هرگز پیر نشود و جامه او کهنه نشود و هرگز سیر نگردد صحابه گفتند یا رسول الله
ی بهشت از چه باشد فرمود که خشتی از طلا و خشتی از نقره و خاک آن از زعفران و سنگریزه آن از
ت و لؤلؤ باشد و اهل بهشت خورند و آشامند و ایشان را بول و غایط نباشد آب دهن و آب
باشد و مثل عرق از ایشان بیرون آید هزار بار از مشک خوشبوتر بود و فرمود در شب معراج دیدم
ی از یاقوت سرخ و در آن از یاقوت داود را چهار رکن بود که از رکنی تا رکن دیگر از مشرق تا مغرب
گو تنگ آمدم چهار جوی دیدم یکی از آب یکی از عسل و یکی از شیر و یکی از گلاب و درختهای بسیار
م که اصل آن درختها از زر سرخ بود و برگ آنها از حله های بهشت و بر هر برگی نوشته بود لا اله

الا الله محمد رسول الله علیاً ولی الله خدا تعالی میفرماید مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار
من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی
ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم یعنی بهشت که وعده کرده ایم پرهیزکاران را در آن بهشت
جویهاست از آب وجویها از عسل و شیر که هرگز طعم آن تغیر نمیشود وجویها بود از خمر از برای
کسانی که در دنیا از شراب اجتناب کردند وجویها باشد از عسل مصفی از برای ایشان باشد از هر
میوه و هر چیز که خواهند از برای ایشان حاضر باشد شعر هر کس که بسر هوای کوثر دارد
باید که دل از مهر جهان بردارد   گر مهر جهان خواهد و کوثر طلبد   محض غلط است که خوشه
بکسر دارد   **در صفت دوزخ**   خدا تعالی میفرماید وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة
ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی بدرستیکه دوزخ جایگاه کافرانست که همه آنجا جمع
شوند و دوزخ را هفت در است که از هر دری طایفه را آورند و بر هر دری هفتاد هزار سراپرده
و هفتاد هزار گنبد است از آتش و در شهری هفتاد هزار حجره است از آتش و هر حجره هفتاد هزار
کژدم است از آتش و در هر بند آنها هفتاد هزار سبو از زهر است برای گنه کاران و کافران
نعوذ بالله و بر هر دری هفتاد هزار فرشته است که آتش دوزخ را فروزند حقتعالی بموسی فرمود
که ای موسی دوزخ را هفت طبقه است و در هر طبقه هفتاد هزار وادی است از آتش و در هر وادی
هفتاد هزار شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار کوشک است و در هر کوشکی هفتاد هزار خانه
است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار تابوت است از آتش و درازی و پهنای هر تابوتی …
چندان دنیا باشد و در هر تابوتی هفتاد هزار کژدم و هفتاد هزار مار است که هر ماری ببزرگی کوه [illegible]

ی بدان که همه مشرکان و بخیلان و غافلان و ریاکاران و رباخواران و خمرخواران و سخن چینان
ر و عگویان را جمع گردانم و در آتشخانه ها آورم و مسلط گردانم بر ایشان ماران و کژدمان که ایشان را
ر ما بدانند که کتابهائی را که فرستادم برحق بود و پیغمبران برحق بودند یا موسی بدان و آگاه باش
دوزخ را هفت طبقه آفریدم در زیر یکدیگر چنانکه اگر هفت آسمان و زمین را در خوردترین طبقه او اندازم
ن بود که انگشتری را در دریای محیط انداخته باشند و اگر بفرمایم یکنفر را از دوزخ بیرون آمده در مشرق باستید
اهل مغرب از گرمی او بمیرند و بدانکه هول و عقوبت اهل دوزخ از هزار یکی نیست که با تو بیان کنم از
ضرت رسول روایت است که فرمود در شب معراج خدا تعالی دوزخ را بمن نشانداد جمعی از
ستکانرا دیدم که زبانه دوزخ را داشتند بسیار باهیبت و ازرق چشم و هر یک گرزی از آتش
دست داشتند و اهل دوزخ را عذاب میکردند قومی را دیدم که چشمهای ایشانرا بیرون میکردند
ر لبهای ایشانرا می بریدند و قومی را پشت و پهلو داغ میکردند بعضی زنانرا دیدم که به پستانها
آویخته بودند و بعضی را زبان از قفا بیرون آورده بودند و بعضی را زنجیرها و طوقهای آتشین برگردن نهاده
ند ایضاً حضرت رسول فرمود که روزی از برادرم جبرئیل پرسیدم احوال دوزخ را گفت
رسول الله بآن خدائیکه ترا برسالت فرستاده که اگر گرمی آتش دوزخ یکذره بر زمین بیفتد هر چه
ر زمین باشد جمله بسوزد و شربتها و طعامها تلخ شود و اگر جامه دوزخیانرا میان آسمان و زمین بیاویزند
ل مشرق و مغرب همه از گند او بمیرند دوزخ سوزان پرمار آفرید از برای کافر زشت
پلید **دربیان چیزهائیکه خدای تعالی امر فرموده** اول معرفت خود را خدای عز
و جل واجب گردانیده چنانچه فرموده و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدم جن

انس را مگر برای اینکه بپرستند یعنی بشناسند مرا اگرچه کمال معرفت او حاصل نمیشود اما اعتبا
آثار و قدرت او باید گرفت چنانکه حضرت رسول فرموده‌اند لا تفکروا فی الخالق یعنی اندیشه در کنه
حقیقت الله نکنید   ای عقل نبرده سوی عرفان تو راه   علم تو رسته فکرتت گرد آگاه
بر انتقام مهر تو دلیل   هر ذره بر انتظام ذات تو گواه   دیگر تصدیق کردن نبوت محمد مصطفی و ولایت
حضرت امیر المؤمنین و یازده فرزندان معصوم مطهر او صلوات الله علیهم اجمعین و بجا آوردن
ایشان آنچه امر و نهی فرموده‌اند چنانچه در کلام مجید میفرماید و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم
عنه فانتهوا یعنی آنچه از رسول و ائمه معصومین بشما رسیده و شما را میفرماید فرا گیرید یعنی بدان کار کنید
و از آنچه شما را نهی کنند باز ایستید و ترک آن کنید دیگر بارهٔ شیطان دشمنی کردن چنانچه
فرموده ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا یعنی بدرستیکه شیطان شما را دشمن است با وی
دشمنی کنید دیگر از برای وضو ساختن فرموده   یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی المرافق فامسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین یعنی آن کسانیکه ایمان آورده‌اید بخدا و رسول
چون برخیزید از برای نماز بشوئید روها و دستها را تا مرافق و مسح کنید از سرها و پاها تا کعب دیگر
غسل جنابت است که فرموده ان کنتم جنبا فاطهروا یعنی چون جنابت شما را رو آورد غسل
کنید دیگر نماز گذاردن چنانچه فرموده ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا یعنی
بدرستیکه نماز کردن واجبست بر مؤمنان بر وقتهای معین که بامداد و پیشین و پسین و شام باشد
دیگر زکوة دادن چنانچه فرموده و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة یعنی بپا دارید نماز را و بدهید زکوة
دیگر زیارت کردن خانه کعبه اگر توانائی بود چنانچه فرموده و لله علی الناس حج البیت من استطاع

سبیلا یعنی خدا راست بر مردمان قصد خانه کعبه کردن اگر توانائی بود دیگر رسول خدا امر فرمود
ایها الناس قد فرض الله علیکم الحج فحجوا یعنی ای مردمان بدرستیکه خدا تعالی فریضه کردانید بر شما زیارت
خانه کعبه را پس زیارت کنید و روزه بگیرید ماه رمضان چنانچه فرمود یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
الصیام علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول
نوشته و فریضه شد بر شما روزه داشتن چنانچه فریضه شد بر آنکسانیکه پیش از شما روزه داشتند دیگر
جهاد با کافران حرب کردن چنانچه فرمود اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم یعنی بکشید مشرکان و کافران
را هر جا که یابید ایشان را دیگر فرمود یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین یعنی پیغمبر خدا جهاد با کافران
و منافقان و سخن راست گفتن چنانچه فرمود فاذا قلتم فاعدلوا یعنی چون سخن گوئید دیگر فرمود
علیکم بالصدق یعنی بر شما باد که راست بگوئید و دروغ نگوئید دیگر چشم نگاه داشتن چنانکه فرمود
قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم یعنی ای محمد بگو مؤمنان را که چشم نگاه دارید و بجائی که نباید نگریست
نظر نکنید یعنی بزن و فرزندان مردم و از معاصی بپرهیزید دیگر رسول خدا فرمود زنا العیون النظر
یعنی زنای چشم نظر کردنست بحرام دیگر گوش و دل و چشم نگاه داشتن است چنانچه فرمود ان السمع
والبصر والفؤاد کل اولئک عنه مسؤلا یعنی بدرستیکه گوش را سوال کنند و پرسند که چرا چیزی را شنیدی
که رضای خدا تعالی در آن نبوده و چرا بدل اندیشه کردی و چرا بحرام نگریستی دیگر حلال خوردن که فرمود
کلوا من طیبات ما رزقناکم یعنی بخورید از حلال و پاک را آنچه روزی دارید دیگر فرمود طلب الحلال
فریضة یعنی لقمه و پوشش حلال طلب کردن فریضه است دیگر توکل بر خدا کردن که فرمود توکلت
علی الحی الذی لا یموت یعنی اعتماد بخدا تعالی کنید که زنده جاوید است و مرگ بر او روا نبوده و ا

و پسندیده

و پسندیده است بهمه کاری دیگر رضا دادن بحکم خدا تعالی و صبر کردن چنانچه فرمود اصبروا

و صابروا یعنی صبر کنید و صابر باشید بر غم و بلا که بشما رسد دیگر کارها به نیت خیر کردن و دیگر راضی

بودن برای رضای خدا و شکر نعمتهای او بجا آوردن چنانچه فرمود قل یعمل علی شاکلته یعنی

ای محمد همه اعمال شما بطاعت بود دیگر رسولخدا فرمود انما الاعمال بالنیات یعنی عملها به نیت

نیت نیک دار در هر کار   زانکه هر کار کو به نیت نیست   هست او جملگی هبا و هدر   دیگر کارها

باخلاص کردن چنانچه فرمود   وما امروا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی بر شما باد که کارها باخلاص

کنید بدرستیکه بنده باخلاص رستگاری یابد   چنین گفت سید رسول امین   که اخلاص اید

عملها گزین   که بنده باخلاص یابد نجات   چه باشد نکو مختصر بالذین   در بیان عالم با متعلم

و متعلم با عالم و این مبنی بود بر سه فصل فصل اول در بیان عالم با متعلم بدانکه باید عالم روباز

نیکو روی و نیکو خوی باشد و نشست و برخواست او با وقار و تمکین باشد پیوسته سر در پیش دارد

نه بر سبیل تکبر و لیکن بر هیئت و بر مجلس تکبر و گردنکشی ننماید مگر بر ظالمان و کسیکه اهل تکبر باشد برای

که رسولخدا فرموده است التکبر عبادة یعنی تکبر کردن بر اهل تکبر عبادت است و دیگر بر بازی عادت

نکند که هیبت او را از دل شاگردان میبرد و با شاگردان برفق و ملایمت زندگانی کند چون شاگرد

از وی سوال کند با وی درشتی نکند جواب او را بملایمت بدهد و اگر در سوال او خللی بود باصلاح

آورد اگر جواب او را نداند از ندانستن ننگ نداشته باشد و شاگردانرا از علمی که سودمند نباشد باز

دارد و ایشانرا از دنیا بآخرت بخواند و از جهل باز دارد و از فساد بصلاح آرد که بعلم کار انبیا و

هدی است و فرشتگان حضرت کبریا از حضرت رسول صلعم منقول است که دوست ترین بندگان

تعالی بعد از پیغمبران و ائمه معلمانند و بعد از مسجد هیچ جایی در روی زمین از برای عبادت فاضل تر
...ف بجز خانه که قرآن آموزند بخوانی تو علمی که در آن حضرت بیابی بهشت و نعیم از خدا اما وظایف
...لمین آنست که معلم را بنام نخوانند و چون استاد برخیزد بجای استاد ننشینند نه در غیاب و نه در حضور
...در پیش وی اذن ننشینند و در پیش استاد نخندد و چون سخن گوید آواز بلند نکند و در پیش وی سخن کمتر
...ید و مسئله نگوید تا از وی دستوری نخواهد و چون جواب گوید آواز بلند نکند و اعتراض نکند و در پیش
...ی با کسان راز نگوید و بهر طرف نظر نکند و چون استاد را ملال گیرد در پرسیدن مسئله و خواندن
...ر نکند و چون برخیزد متعلمین برای او کفش جفت نمایند و در راه از او سؤال ننمایند اگر پدر و
...ر و استاد هر سه یکمرتبه کار فرمایند کار استاد را مقدم دارد زیرا که حضرت رسول فرمود
...ضل الآباء ابو العلم یعنی فاضل ترین پدران علم است و جای دیگر فرمود الآباء ثلاث
...ب ولدک و اب زوجک و ابا علمک و در حق معلمان فرمود اللهم اغفر للمعلمین و اطل
اعمارهم و بارک لهم و حضرت امیر المؤمنین فرمود که حق ادیب و معلم را هیچکس نتواند گذاردن
الا خدا و اکرموا استادکم ولو کان فاسقاً یعنی بزرگ و گرامی دارید استاد را اگرچه فاسق باشد
یعنی بزرگ و گرامی دارید استاد را اگرچه فاسق باشد حضرت رسول فرمود من حقر الاستاد
...ی قراه یعنی هر که گرامی و نیکو ندارد استاد را فراموش کند آنچه خوانده باشد و فرمود
من علم آیة من کتاب الله فهو مولاه یعنی هر کس بیاموزد کسی یک آیه از کتاب خدای تعالی
...الم و خواجه او شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً یعنی
هر کس بیاموزد مرا یک حرف گردانیده مرا بنده خویش حق استاد بود فاضل تر از حق پدر

آمد در اخبار رسول داورگر — گر نداری عزت استاد میدان اینچنین — که فراموشت شود هر چیز
خواندی ای پسر

در آداب فرزند با پدر و مادر

بدانکه آنچه بگویند باید نیکو شنود و
و بدان قیام نماید که خدای تعالی میفرماید اشکرلی ولوالدیک یعنی شکر کنید مرا که خداوندم و
پدر و مادر را حرمت دارید و خدمت ایشانرا نیکو بجا آرید و با ایشان سخن بتواضع گوئید چنانچه
خدای تعالی میفرماید لا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما یعنی بروی پدر و مادر اف نگوئید
و بانگ بر ایشان مزنید سخن بتواضع گوئید و آواز شما بلندتر از آواز ایشان نباشد و چون آواز دهند
بزودی لبیک گوئید و رضاجوئی ایشانرا کنید که رضای ایشان برضای خدا پیوسته است
که حضرت رسول صلعم فرموده رضا الله فی رضاء والدین رضای خدای تعالی در رضای پدر و مادر
است گر تو میخواهی رضای کردگار — رو رضای والدین را گوشدار — چون دل ایشان ز تو
خوشنود شد — گردی اندر حضرت تو رستگار — و چون در حق ایشان نیکوئی کنی منت بر ایشان
منهی چون برخیزند ایشانرا تواضع کنید در پیش ایشان پیشانی در هم نکشید در روی ایشان خندان
و خرم باشید و بی دستور ایشان سفر مکنید و رضای مادر ضعیف را نیکو بجا آرید که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده الجنة تحت اقدام الامهات یعنی بهشت در زیر قدم مادران است
جنت که رضای مادرانست — اندر ته پای مادرانست — خواهی که رضای حق بجوئی — آن کن که رضای
مادرانست قوله تعالی ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا قال النبی قل للعاق اعملوا ما شئت فانک
لن تدخل الجنة وقل للبار اعمل ما شئت فانک لن تدخل النار هر که را مادر بود اندر حیات پس فرزندان
بود راضی ز ذات — هست امیدش که آید در بهشت — از عذاب آخرت یابد نجات — در بیان

ف و همسایه این باب مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان اکرام ضیف بدانکه حضرت
رسول صلعم فرمود من اکرم ضیفه فهو معی مع ابراهیم فی الجنة یعنی هرکه گرامی دارد مهمانرا با من و ابراهیم در
بهشت باشد دیگر فرمود الضیف اذا انزل بزرقه واذا اخرج خرج بذنوب اهل بیته یعنی مهمان
چون بمقامی فرود آید رزق و روزی با خود بیاورد چون از آنمقام بیرون رود گناه اهل آنخانه را
ببردن برد دیگر حضرت فرمود من لم یکرم ضیفه فلیس منی یعنی هرکه مهمانرا گرامی ندارد از من نباشد
فرمود البشاشة فی وجه الضیف احب الی الله من عبادة یعنی خوشنود و خندان بودن در روی
مهمان بهتر است نزد خدا از طاعت صد پیغمبر دیگر رسول خدا فرمود اکرم الضیف ولو کان
کافرا یعنی گرامی دارید مهمان را اگرچه بوده باشد کافر و مهمان غریب عزیزتر باشد غریبان عزیز
و گرامی باشند نزد مؤمنان چنانچه رسول خدا فرمود اکرموا غربائکم فانی کنت فی الکبر گرامی
بدارید مرد غریب   ز خلق و ز احسان کنیدش نصیب   که اندر بزرگی رسول خدا   ز مکه به
بطحی فتاده غریب

فصل دوم در بیان همسایه بدانکه رسول خدا فرمود که همسایه
گرامی باشد نزد مردمان و نباید رنجانیدن زیراکه رسول خدا صلعم فرمود من اکرم ضیفه و جاره
وجبت له الجنة ومن اذی جاره لعنة الله والملائکة والناس اجمعین یعنی هرکه گرامی دارد همسایه را
پس نزدیک میشود بهشت و رحمت خدا تعالی و هرکه همسایه را برنجاند نزدیک میشود بلعنت خدا
و فرشتگان ایضا حضرت رسول صلعم فرمود من اکرم جاره فکانما اکرم سبعین نبیا یعنی هرکه گرامی
دارد همسایه را چنان باشد که گرامی داشته هفتاد پیغمبر را ایضا فرمود من اذی جاره بغیر حق حرم الله
علیه ریح الجنة ومأواه النار یعنی هرکه برنجاند همسایه را حرام گرداند خدا تعالی بوی بهشت را

نکوئی کن امروز همسایه را   بر او لعنت حق بود بیشمار   هرآن کس کند رنج وایذای جار   بر او

که فردا از دوزخ شوی رستگار   ز درویش وهمسایه غافل مشو   که تا کام جو گردی از روزگار

سیه روی گردد بنزد رسول   که در نزد او هست همسایه خوار   **در ثواب صدقه** بدانکه

در صدقه دادن ثواب بسیار وفضلت بیشمار است چنانچه حضرت رسول فرمود من

جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هرکه برای رضای خدا بجا آورد نیکی از برای او در دیوان

اعمال بنویسند ایضا میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل

فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء یعنی آن کسانی که نفقه کنند مال خودرا در راه خدا

مثل آنست که یک حبه زراعت هفت خوشه کند و در هر خوشه صد حبه جود حقتعالی مضاعف کند

برای او و هرکه را خواهد ایضا میفرماید ما عندکم ما ینفد و عند الله باق یعنی آنچه نزد شما بود فانی است

وآنچه نزد خدا تعالی است باقی است دیگر فرمود داووا مرضاکم بالصدقة یعنی دوا کنید بیماران

خودرا بصدقه دادن اگرچه اندک باشد نزد خدا تعالی بسیار است دیگر رسولخدا فرمود القلیل عند الله

کثیر یعنی اندک نزد خدا تعالی بسیار است ایضا فرمود الصدقة ترد البلاء یعنی صدقه بلارا باز

گرداند   گر تو میخواهی که برگردد بلا   با خلایق دائما احسان نما   زانکه از سید صحیح است این سخن

بهر تو خیرات شد رد بلا   ایضا فرمود الصدقة تطفی الخطیئة کما تطفی الماء النار یعنی صدقه پاک وخاموش

کند گناه را چنانچه آتش آب را ایضا فرمود السخی فی جوار الله وانا رفیقه والبخیل فی النار ورفیقه ابلیس

یعنی سخی در بهشت است ورفیق او منم وبخیل در آتش است ورفیق او شیطانست ایضا فرمود

الجنة دار الاسخیاء یعنی بهشت برای سخاوت کنندگانست   بهشت است جای کسی کو سخی است

زانکه

که هر کس محلی دارد و ورعی است   **در صفت معاصی اندام**   بدانکه نصف دین طاعت است
نصفی از گناه دور بودن چنان که همه کس طاعت بجا تواند آورد اما از گناه همه کس دست نتواند
داشت الا متقی پرهیزکار تمام اندام و اعضای تو در عرصات قیامت بر تو گواهی دهند
ترا رسوا خواهند نمود چنانچه خدا تعالی میفرماید الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی آن روز که قیامت باشد روزیست که زبان ایشان و دست و پاهای
ایشان و جمله اعضای شان بر ایشان گواهی دهند بهرچه کرده باشند پس تمام اعضای خود را نگه
دارید از گناه خاصه هفت اندام که دل و گوش و چشم و دست و پا و شکم و فرج و زبان اما چشم
داشت پای برنداری و هرچه ترا بآن حاجت است یعنی با ملک و ملکوت آسمان و زمین را نظاره
کنی و عبرت گیری و عجایب صنع پادشاه بیچون چگونه بینی که حق تعالی میفرماید فاعتبروا یا اولی
الابصار یعنی عبرت گیرید ای صاحبان چشم ایضاً فرمود فانظروا الی آثار رحمت الله یعنی ببینید
رحمت خداوند را از هرچه جز آنست چشم را نگه دارید تا فردای قیامت در نمایید اما گوش را
از برای آن آفریده است تا سخن خدا و رسول و ائمه معصومین و علما و فضلا و اولیا را بشنوید
و علمی حاصل کنید که از آن زاد آخرت بسازی و بسعادت ابدی برسی و براین بشارت داخل
باشی که خدا تعالی میفرماید فبشر الذین یستمعون القول فیتبعون آخر یعنی ای محمد بشارت ده بندگانرا
بندگانرا که بشنوند قرآن را و متابعت آن می کنند و از آنچه غیر اوست گوش نگهدارید خاصه از
سخن بدعت و فحش و بیهوده گفتن و غیبت کردن که شنونده چون گوینده بود چنانچه حضرت رسول
میفرماید السامع للغیبة احد المغتابین یعنی شنونده غیبت یکی از غیبت کنندگانست مکن غیبت و ...

کم کن

مکن کن بدان که غیبت بود بتر که زنان   چو سگ نیستی فعل او هم مکن   میالای کامت بچون کسان
اما زبان را از برای آن آفریده است که ذکر خدا تعالی بدان کنی که حقتعالی میفرماید فاذکرونی اذکرکم
یعنی یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را حضرت رسول فرمود افضل الذکر لا اله الا الله محمد رسول الله صلی
علیه وآله وسلم واز هرچه جز ذکر خدا تعالی است زبان را نگاه دارید خاصه دروغ گفتن که گناه بزرگی
است وچون بدروغ مشهور شوی هیچکس بر قول تو اعتماد نکند واز غیبت کردن که از زنا بدتر است
از آنکه زنا از توبه برخیزد وغیبت برنخیزد تا صاحب او از تقصیر از نگذرد واز جدل کردن وخصومت
کردن زبان را نگاه دارید وعده را خلاف نکنید تا توانید وفای بوعده وعهد نمائید که خلاف
وعده نشانه نفاق است چنانچه رسول خدا فرمود علامة المنافق ثلاث اذا احدث کذب و
اذا وعد خلف واذا ائتمن خان یعنی نشانه منافق سه چیز است اول چون سخن گوید دروغ باشد
دویم چون وعده دهد خلاف کند سیم چون امانت بوی دهند خیانت کند   هر آنکس که گوید
سخنها دروغ   نباشد دگر وعده اش را فروغ   امانت خیانت کند آنکه او   منافق بود
بخلاف و دروغ   اما شکم را از حرام وشبهه خوردن نگاه داری واز حلال اندکی بخوری چون
سیر شود دل سیاه گردد وحفظ تباه وتمام اندامها از عبادت گران شود شهوتها که لشکر شیطان
است قوی شود سیر خوردن از حلال کلید همه پلیدیهاست اگر حرام بود چگونه باشد طلب
حلال کردن بر همه مسلمانان فریضه است وعبادت کردن با خورش حرام چون بنائی بود که تخم
سرگین نهند گمان مبر که حلال نایابست که چون بجامه ونانی قناعت کنی هرگز درنمانی یقین بدان که
که لقمه حرام بر تن بیفزاید بآتش دوزخ سزاوارتر بود اما دست را نگهداری از زدن مسلمانان واز

حرام گرفتن و امانت خیانت کردن و بقلم چیزی نوشتن که بزبان نشاید گفتن از آنکه قلم چون
زبانست بلکه عظیم‌تر که نوشته بماند و گفته نماند چنان مکن که مسلمانان از دست و زبان تو در زحمت
باشند که رسول خدا فرمود المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه یعنی مسلمان آنکسی است که مسلمانان
از دست و زبان او ایمن باشند   مسلمان کسی دان بقول خدا   ز دست و زبانش همه ایمنند   نه آنکس
که در صبح و در شام خلق   بدست دعا بیخ او برکنند   اما فرج را باید از زنا نگاهداشت   و آنوقت
توانی که چشم را از حرام نگاهداری و دل را از اندیشه او محافظت نمائی و دل و شکم را از شبهه و زنا کردن
بازداری چنانچه حضرت رسول صلعم فرمود الزنا یورث الفقر یعنی زنا میراث آورد درویشی را از لقمان حکیم
روایت شده که فرزند خود را گفت لا تزن الطیر لو زنا ذهب ریشه یعنی ای فرزند در زنا
شروع منما از آن اجتناب کن که اگر مرغی زنا کند هر آینه پر و بال او فرو ریزد اما پا نگهداری از آنکه بجای
ظالمی روی یا از پس نامحرمی روی که پا را برای آن آفریده اند که بجایگاه خیر و مساجد و غیره روی
و بجای ظالم الا بضرورت که حضرت رسول فرمود هر که توانگری را تواضع کند برای توانگری
او از دین برود و چون توانگر ظالم باشد بدتر است اما دل را از حسد و ریا و شرک و عجب و کبر پاک داری
که بدون این صفات عمل ترا هیچ قربی نبود و بلکه مقبول نباشد اخبار بسیار در این باب وارد شده
که خبر جابر انصاری کافی است که گفت از رسول خدا شنیدم که باصحاب فرمود میخواهید چیزی را اعلم
آورید که شما را سود بسیار بخشد و اگر ضایع کنید عذر حجت نزد خدا تعالی بریده شود گفتند بلی یا
رسول الله فرمود بدانید که خدا تعالی را هفت فرشته است که ایشانرا بیافرید پیش از آنکه آفرینش
آسمانها شود و هر یکرا باسمانی موکل گردانیده چون کرام الکاتبین که روانند بر اعمال بندگان از شما

که عمل میبرند چون بآسمان اول رسد فرشته که دربان آنست گوید این عمل را بروی صاحبش باز رسانید که من
فرشته غیبتم و حقتعالی فرموده عمل کسی را که غیبت کرده باشد نگذارم از من بگذرد و گروه دیگر از کرام الکاتبین
عمل دیگری را که صاحبش غیبت نکرده باشد چون بآسمان دوم رسند دربان آسمان دوم گوید این عملرا
بروی صاحبش بزنید که او را ازین عمل قرض دنیا بوده است مرا فرموده اند که عمل او را راه ندهم
پس عمل بنده دیگر برند که نور از وی تابان باشد از صدقه و نماز و روزه چون بآسمان سیم رسد دربان
سیم گوید که اینعمل را بروی صاحبش برگردانید که من فرشته تکبرم وی در مجلسها تکبر مینمود مرا دستوری
نیست که عمل او را راه دهم پس عمل بنده دیگر برند چون ستاره درخشان چون بآسمان چهارم
رسد دربان آسمان چهارم گوید اینعملرا بروی صاحبش بزنید که من فرشته عجبم نگذارم که این عمل
از من بگذرد که او هیچ کاری نکرده که عجب در میان او نبوده پس عمل بنده دیگر برند چون عروس
آراسته چون بآسمان پنجم رسد دربان آسمان پنجم این عملرا بروی صاحبش زنید که من فرشته
حسدم وی حسد برده بآنچه خدا تعالی به بندگان خود شفقت فرموده بود پس عمل بنده دیگر
برند چون بآسمان ششم رسد دربان گوید اینعمل را بروی صاحبش بزنید که من فرشته رحمتم وادر رنج
و بلائی که بکسی رسید رحمت نکردی و شادی نمودی پس عمل بنده دیگر برند که روشنائی او چون آفتاب
درخشنده باشد از زهد و صلاح و سه هزار فرشته بمشایعت او روند چون بآسمان هفتم رسد
دربان آسمان هفتم گوید این عملرا بروی صاحبش بزنید که من فرشته ریایم و باز دارم هر عملی را که خالصاً
مخلصاً از برای خدا نباشد که او در عمل خود ریاکار بود و برای شهرت عبادت مینمود حقتعالی مرا
فرموده که عمل او را باز دارم پس عمل دیگر برند که از آسمان هفتم درگذرد و همه فرشتگان آسمانها از عقب

وی روان شوند تا از همه حجاب ها بگذرند و بخدا تعالی رسانند و همه گواهی دهند که این عمل خالص است

پس خدا تعالی فرماید که ای فرشتگان شما رقیب و نگهبان بنده من بودید و من مطلع بر دل بنده خود

بوده ام این عمل را بجهت رضای ما نکرده است بر وی لعنت باد از من و شما که فرشتگانید و هر که در آسمان

و زمین است پس صحابه عرض کردند یا رسول الله پس چگونه عمل بجا آریم که قبول درگاه احدیت گردد

و شایسته قبول او شود حضرت فرمودند که ای اصحاب باید که شما اقتدا بمن کنید و از زبان

خود را حفظ نمائید از گناه خود پشیمان باشید خویشتن را بر دیگران بزرگتر و برتر ندانید کار دنیا را در

میان کار آخرت نیاورید در نشستن تکبر نکنید غیبت مردمان نگوئید خویشتن را از حرام نگهدارید حسد

نبرید صحابه گفتند یا رسول الله از این بدیها که خلاص یابد حضرت فرمود آسان است بر هر که خدا تعالی

آسان گرداند پس اینصفات که برانچه دیث از کبر و عجب و حسد و ریا و غیر آن بر هیچکس چنان غالب نباشد

الا کسی که پارسائی کند یا علم آموزد نه برای جاهل و عاصیان که از اینصفات رسته اند پس فریضه

بود که بطهارت دل مشغول گردی تا باطن تو از پلیدیها پاک شود اصل این پلیدیها دوستی و محبت دنیا

بود چنانچه رسول خدا فرمود حب الدنیا رأس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه گناهانست با وجود

و نه همه دنیا کشتزار آخرت است چنانچه رسول خدا فرمود الدنیا مزرعة الآخرة یعنی زاد آخرت را

از دنیا میتوان برداشت اما اگر میخواهی که با کسی دوستی گیری باید پنج صفت با تو باشد اول

عقل که در صحبت احمق و نادان هیچ چیز نبود عاقبت وحشت و قطعیت گیرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

فرمود که عدو عاقل خیر من صدیق جاهل یعنی دشمن عاقل بهتر از دوست نادان دیدیم باید که نیکو خلق باشد که

بد خو صحبت داشتن دشوار بود و بدخو آنست که وقت حرس و خشم با خویشتن بر نیاید با کسی صحبت داری

در

ور وقت حاجت یاور تو باشد و اگر تنگی از تو بیند در دل نویسد اگر زشتی بیند بپوشاند اگر سخن گوئی ترا
راستگو داند رنج خود برای منفعت تو اختیار کند سیم با صلاح بودن که با هیچ فاسق دوستی نباید
کرد که از خدا نترسد و از وی ایمن نتوان بود و دین بفسد و فاسق گناه بود چهارم آنکه راستگو باشد که از
دروغگو بجز زیان و خواری چیزی نبینی هرچه گوید بدان اعتماد نشاید کرد اگرچه دوست تو باشد و خیر تو
خواهد پنجم باید که بر دنیا حریص نباشد و دنیا دوست نباشد با کسی که دوست دنیا باشد صحبت کردن
زهر قاتل است و هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل او سرد شود و طاعت افزاید و هر که با اهل
دنیا نشیند دنیا بر دل او شیرین شود و در فساد افتد و چنین گفته اند که اگر خر و استر را در یکجا ببندند اگر
همرنگ نشوند هم طبع شوند   هر که با دونان نشیند همچو دونان دون شود   با خردمندان نشین تا عقل تو افزون شود
گربه بندی اسب تازی را زمانی پیش خر   رنگشان همگون نگردد طبعشان همگون شود   در فضیلت
ماه رمضان   آورده اند که روزی سید کاینات و خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
با حضرت حق جل جلاله مناجات میکرد می گفت الهی امت عیسی را مائده فرستادی امت مرا چه دادی
خطاب رسید که ای محمد امت عیسی شکم پرست بودند امت تو خدا پرست ایشان را خوان نان فرستادم
امتان ترا ماه مبارک رمضان بر خوان ایشان سه قرص نان بود و بر ماه رمضان سه دهه است دهه
اول رحمت است دهه دویم مغفرت است دهه سیم آزادی از آتش دوزخ است بر آنخوان عسل بود
بر اینخوان حلاوت للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الملک المنان بر آنخوان ماهی بریان
بود بر آنخوان سرکه بود بر اینخوان سرکه امانت و شکستن نفس فرمان است   ای دل چرا نسازی زین
رحمت فراوان   که ایزد بما فرستاد ماه عزیز مهمان   دانی که این چه ماه است برگزیده اله است

بده گناه است یار گناهکاران   ایام عابدانست هنگام ساجدانست   انعام زاهدانست
ت و پناه ایشان نقلست که روزی حضرت خواجه عالم در فضایل ماه رمضان میفرمودند که اگر
کان قدر مقدم ماه شریف رمضانرا بدانند همواره مشتاق مقدم ماه رمضان بودندی پس مردی
بیله خزاعی حاضر بود ازین مژده در نشاط آمده نعره یاد برآورد که ای ساقی بزم امانی این مجمل را ترجمه
خواجه عالم چنین فرمود که آنخلد برین و سراچه علیین مشاطه قدرت جمال با کمال زیور می بندد
رحمت لطف الهی بر درختان بهشت وزد و اغصان و اوراق در حرکت آیند و حوران بهشت از آن نسیم
نشاط آیند نعره یاد برآورند خداوندا یکتائی ترا رسد وحدت و تنهائی ترا سزد و صفت تست
خلوقانرا انجفت میسر نشود و من کل شیئ خلقنا زوجین دلاله رحمت را بفرست تا درمیان ما
دوره داران وسیله سازد و اجعل لنا من عبادک ازواجا پس پادشاه عالم گوید بعزت و جلال
دم سوگند که هر آن بنده که دراینماه مبارک شرایط بندگی و مراسم عبودیت و افگندگی را بتقدیم
رساند حوری از حوریان بهشت در حباله او درآورید و او را در سراپرده جنه عالیه بر سریر مملکتش نشانم
در روز قیامت با نواع اعزاز بمنزلش رسانم در حدیث آمده که ماه رمضانرا بصورتی در محشر
درآورند در نهایت خوبی و سر بلندی بدارند و خلعتهای بهشت از سندس و استبرق در وی
پوشانند که عدد آنرا بجز خدای تعالی کس نداند و منادی ندا کند که این است ماه رمضان بسا کس
بود و نیک بخت شده و بسا کس که بدبخت شده اند پس فرمان رسد که براو تعظیم کرده و حرمت
او داشته باشید پس وی را ببهشت آورند و جماعتی باشند که گناهان بزرگ کرده باشند و مرتکب
قبایح شده از آن جامه ها برگیرند و در وی پوشند پس در حال آن جامه ها بر تن ایشان پاره ی

آتش گردد و رشته های او ماران دیگر دمان شوند و ایشانرا گزند و فریاد کنند کسی بفریاد ایشان ری

در صفت دوزخ نقلست که روزی امیر مؤمنان در مسجد نشسته بودند و موعظه میفرمودند

پس اصحاب عرض کردند یا ولی الله معامله دوزخ را بفرمائید که چون خواهد بود و بچه دستور عذاب

عذاب کنند حضرت آهی کشیدند که دل حضار بسوخت و فرمودند بدانید که دوزخ را هفت طبقه

آفریده اند و هر طبقه جای قومی است طبقه اول جای اهل کبائر است که امت محمد باشند و در

طبقه هفتصد هزار صندوق است از آتش و هر گروهی را بقسمی عذاب کنند قومی را ماران

گژدمان بگردن بپیچند و گروهی را بندهای آتشین بر پا نهند و گروه دیگر باشند که گوشت بدن

خود را می کنند و خورند از حضرت رسول منقولست که شبی که بمعراج رفتم ایشانرا بدان حال دیدم

از مالک پرسیدم ایشان که غلهای آتشین در سر کرده اند و ماران و گژدمان بر گردن آنها پیچیده

کیانند گفت آنها جماعتی هستند که زکوة مال خود را نداده اند و مال یتیمانرا خورده اند گروهی دیگر که

ایشانرا بزنجیر بسته و گوشت بدن خود را میخورند و ماری بر گردن ایشان دهند زهر زدنی گرد

بر روی زبان ایشان نشسته هر ساعت نیش میزند آنها غیبت کنندگان باشند شخصی دیگر ماری بر

دیگر وی نشسته سر ذکر او را بدندان گرفته میخاید آنکس زناکار است ایضاً از حضرت پرسیدند

که آن قومی که زبانشان از آتش است و نعلین آتشین در پا و تاج آتش بر سر و جامه آتش در بر دارند

آنها کیانند فرمود آنها قومی اند که دو زن داشته اند یکی را بدیگری فضیلت داده اند دیگر قومی

شخصی را دیدم که ملائکه از دور ایستاده بر او تازیانه میزنند پرسیدم این مرد چه کرده است گفت

این قومی هستند که فسق پنهان کرده اند مثل زنا و لواطه از خلق پنهان داشته و در دنیا حذر و براد

ری نشده حال ملائکه بر او حد میزنند و آنکسی که او را بزبان آویخته اند زن و فرزند خود را فحش
بود ده است زنیرا دیدم که دو دست او را بر دو پا بسته بودند و مار و کژدم او را نیش میزدند دیگر را
دیدم که کور و کر و گنگ بود و او را در تابوت آتش گذاشته زنیرا دیدم که در تنور آتشین آویخته زن
دیگر دیدم که بناخن آتشین گوشت از بدن او بر میداشتند و روی او سیاه بود زن دیگر را دست
و پا بسته و سگان بسیار بر او گماشته که دیدم او را میدریدند و باز درست میشد زن دیگر را
زبان او را از پس سر او بیرون کرده ماران و کژدمان بر زبان او آویخته بودند زن دیگر را دیدم
بموی او را آویخته بودند سبب هر یک را پرسیدم مالک گفت آن زن که بموی او آویخته بود آنستکه
موی خود را از نامحرم نپوشیده بود آنزا که بزبان آویخته بودند بی رخصت شوهر شیر بکودکان مسلمانان
داده است زنی را که بپای آویخته اند بی رخصت شوهر از خانه بیرون آمده آنزن که گوشت از
تن خود میکند و میخورد خود را از برای نامحرم آراسته که او را ببینند آن زنیکه دست و پای او را
بگردنش بسته بودند آنست که وضوی درست نساخته آنکه کور و کر و گنگ بود آنستکه از زنا
فرزند بهم رسانیده و بشوهر خود بسته است آنکه بناخن گوشت از بدن جدا میکردند آنستکه خود را
از نامحرم نپوشید آن زنیکه در تنور آتشین آویخته بودند زنی بود که میان مردم بیگانه زنا میکرده
آنکه سر او چون سر خوک بود آنستکه سخن چینی کرده آنکه بصورت سگ بود زنی بود که از زنا
فرزند بهم رسانیده و کشته و آن سگان فرزندان اویند که بعوض خون خود او را میدرانند
آنکه زبان او را از پس او در آورده اند زنی است که در دنیا نوحه گری کرده پس چون آنحضرت
این واقعات را بیان فرمود حضرت فاطمه زهرا زار زار گریست و فرمود ای بابا

که ازین

که از این بلاها و عذابها نجات یابید حضرت فرمود نزدیک چنین افعال نکردند و اگر این افعال
از کسی صادر شود توبه نصوح کند تا خداتعالی او را ببخشد و توبه آنست که چون کسی توبه کند تا زنده باشد
او را نشکند که اگر توبه کند و بشکند آنگناه که کرده است یکبار ده نویسند خداتعالی همه را از معصیت
نگهدارد و توفیق توبه کرامت فرماید **در مذمت غیبت است** بدانکه طاعت
سه طایفه قبول نیست اول حسود دویم حرام زاده سیم غیبت کننده و در حدیث است که
حضرت رسول صلعم فرمودند هر کس که مسلمانی را غیبت کند چنان باشد که گوشت بدن وی را خورده باشد
چنانچه خداتعالی در قرآن میفرماید ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا غیبت کننده بر چهار نوع است
اول کفر است دویم نفاق است سیم معصیت چهارم مباح است باطل اما آنچه کفر است آنستکه
غیبت کننده گوید غیبت حرام نیست اما نفاق آنست کسیرا غیبت کند و نام نبرد که کیست اما
آنچه معصیت است آنست که نام کسیرا ببرد و بدی یاد کند اما آنکه مباح است آنستکه فسق
یا ظالم یا غماز را غیبت کند که آن مباح است اما بهتر آنستکه هیچکس را غیبت نکند اول کسی که غیبت کرد
خالد بن ربیع روایت کند که در بغداد در مسجد جمعه نشسته بودم قومی در پیش من غیبت شخصی میکردند
من با ایشان متفق شدم شب در خواب دیدم که مرد سیاه بلند بالائی در نزد من آمد و طبقی پر
از گوشت خوک در نزد من نهاد و گفت بخور من گفتم گوشت خوک نمیخورم بانگ بر من زد آنچه حرام
تر است میخوری که غیبت باشد و گوشت خوک نمیخوری پس مرا گرفت و پاره از گوشت در دهان
من نهاد از هول بیدار شدم بخدائیکه جان همه عالم در قبضه قدرت او است که تا چهل روز مزه گوشت
خوک در دهان من بود و هرچه میخوردم میپنداشتم که گوشت خوک است در حدیث است که در هر مجلسی

چیز باشد رحمت خدا تعالی در آن مجلس نیاید اول یاد کردن دنیا دویم قهقهه خندیدن سیم
بت کردن و بعضی از حکما گفته اند که سه کار نتوانی کردن سه کار دیگر بکن اول آنکه اگر نفع نتوانی
بخلق رسانی ضرر هم مرسان دویم آنکه اگر خیر نتوانی رسانی شر مرسان سیم آنکه اگر روزه نتوانی گرفتن
شت خوک مخور یعنی غیبت مکن تا بعذاب الهی گرفتار نشوی که حضرت رسول صلعم فرمودند غیبت
زنا بدتر است با وجود آنکه در زنا پنج خصلت است اول درویشی بیفزاید دویم نقصان عمر
ند سیم در میان مردم بی آبرو باشد چهارم خدا تعالی بروی غضب کند پنجم حساب آخرت
ی دشوار شود پس این عذابها بر زناکاران خواهد بود عذاب غیبت کننده بیش از آنست در

ن **حقوق همسایه است** حضرت رسول میفرماید که همسایه را حرمت داشتن مانند حرمت
و مادر است و همسایه را بر همسایه حق است و حق همسایه بر سه نوع است اول آنکه حق بگردن همسا
و دویم آنکه دو حق بگردن دارد سیم آنکه یک حق دارد اول حق خویشی دویم حق مسلمانی سیم حق
یگی اما آن دو حق اول حق همسایگی دویم مسلمانی و آنکه یک حق دارد همسایه کافر است که همان
حق دارد و هر که بمیرد و همسایه از او راضی نباشد خدا تعالی بر او رحمت نکند و اگر همسایه او از او
ی نباشد خدا و رسول از او راضی نباشند و نیکی همسایه بر سه چیز است اول بدست دویم
ان سیم بعورت اما اول بدست خیانت در مال همسایه نکند دویم بزبان آنست که چیزی نگوید
اطر همسایه برنجد سیم آنکه بچشمی که به پدر و مادر و خواهر خود نظر کند بهمسایه نظر کند و بچشم خیانت
نکند و اگر بچشم خیانت نگاه کند چنان باشد که بچشم خیانت بمادر و خواهر خود نظر کند
سایه بد گریزنده باشش تو همسایه نیک و پاینده باشش حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود

فش

شش گروهند که فردای قیامت حقتعالی بر ایشان نظر نکند و جواب از ایشان نخواهد و حکم فرماید
که ایشان را بی‌حساب داخل دوزخ کنند اول کسی که لواطه کند دویم زنانی که سحق ورزند سیم کسی که با حیوانات
جمع شود چهارم آنکه با زنی از سوراخ دیگر جماع کند پنجم آنکه بچشم خیانت نظر کند ششم آنکه همسایه را
برنجاند عبدالله مسعود گفت که از رسول خدا شنیدم که فرمود مسلمان نباشد کسیکه دل و زبان او
یکی نباشد باز فرمود مسلمان نباشد آنکه همسایه از دست او ایمن نباشد باز فرمود هر که بچشم بد
همسایه نظر کند چون از گور برخیزد هر دو چشم نابینا باشد و او را در میان خلق رسوا کنند و مانند
کسی است که قصد مادر و خواهر خود کرده باشد نقلست از شقیق زاهد که گفت چهار هزار حدیث
خواندم و از آن حدیثها انتخاب کردم چهار حدیث اول آنکه ای فرزند آدم دل بر زنان منهید
اگر از آتش دوزخ اندیشه دارید و خواهید که کسی بر زنان شما دل ننهد دویم آنکه دل در دنیا و مال
دنیا منهید که فانی است و دل بستن بر او عبث است و هر چه بیشتر در دنیا و مالش دل بستگی
داشته باشید روز واپسین حسرت و ندامت شما بیشتر است و عذاب شما زیاده تر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود حب الدنیا رأس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه گناهان است
سیم آنکه هر چه در دولت آید از او حذر کن چهارم آنکه هر سخن که خواهی گفتن در جوابش بیندیش و با
همسایه بد حذر کن و همسایه را بجای مادر و خواهر خود بدان **در بیان نماز جهر و اخفات**
از ابن عباس نقلست که روزی با حضرت رسول در خانه ابوایوب انصاری نشسته بودیم مردی
در آنجا بود نام او مجاهد و نماز میکرد بجهر چنانکه هفت خانه استماع کلام او را مینمودند اصحاب
پرسیدند یا رسول الله بعضی از ما هستند که در نمازها اخفات میکنند مطلقا و بعضی جهر اختیار

اند بغیر باشد کدام بهتر است حضرت متوجه وحی الهی شده که آثار وحی از جبین آنحضرت پیدا شد
فرمود که ای اصحاب حقتعالی مرا خبر داد که لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذالک سبیلا
آنحضرت فرمود که چون میان نماز پیشین و پسین است که حقتعالی این امر فرموده در اول و لا تجهر فرموده
پیشین و پسین همه رکعات او اخفا باشد و در نماز صبح هر دو رکعت بجهر خوانند و در آخر فرموده بها
بین ذالک سبیلا دو رکعت نماز شام و خفتن را بجهر خوانند و دیگر رکعت از نماز شام و دو رکعت از نماز
خفتن اخفا باشد پس جمعی سؤال کردند که یا رسول الله حقتعالی امر و نهی فرموده در آخر آیه بین ذالک
سبیلا فرموده پس بایستی که چون نماز یومیه که هفده رکعت است و شما یازده رکعت را اخفا فرموده اید
و شش رکعت بجهر چه میفرمائید آنحضرت فرمودند در اول آیه نهی از جهر است پس اولی چنین است
اصحاب قبول نمودند و این قاعده را مجری داشتند **در بیان واجب نمودن نماز صبح**
بدانکه بچه سبب واجب گردیده در اخبار روایت کرده اند که چون آدم را از بهشت بیرون
کردند در کوه سراندیب گریان بود از فراق بهشت و حوا چون شب در آمد از ظلمت شب ملول شد
زیرا که هرگز تاریکی شب را ندیده بود و چون صبح بدمید آدم از روشنائی جهان خرم گشت که غم و
اندوه شب از خاطرش رفت پس از روشنائی پیدا شدن فکری کرد که این نعمت را شکری واجب
است پس دو رکعت نماز کرد و شکر پروردگار بجا آورد و حقتعالی این دو رکعت نماز را برامت
محمد واجب گردانید تا ایشان را از تاریکی دوزخ خلاص گرداند و بروشنائی بهشت داخل گرداند **در**
بیان واجب شدن نماز پیشین سبب آن آنست که در زمانی که حضرت ابراهیم فرزند
خود حضرت اسمعیل را بحکم حق تعالی خواست قربان کند فدای اسمعیل آمد پس ابراهیم بشکرانه آن

چهار رکعت نماز گذارد و آن وقت پیشین بود بشکرانه چهار چیز اول آنکه فتنه بابی او قبول افتاد دوم
آنکه فرزندش زنده بماند سیم آنکه در امر حقتعالی جهد نمود چهارم آنکه حق تعالی صبر داد و مراد او
شد پس خدا تعالی این چهار رکعت نماز را برامت محمد واجب گردانید تا امتیکه ایشانرا چهار چیز
باشد اول آنکه چون فتنه بابی ازو دفع شد طاعت رد نشود دویم آنکه کسیرا بر گناه او مطلع نگرداند
ایشان بر گناه پیغمبران سابق خبردار گشته اند چهارم آنکه چون اسمعیل را از کشتن نجات داد ایشان
محمد را از آتش دوزخ نجات دهد

در بیان واجب شدن نماز پیشین

اول کسی که نماز
پیشین گذارد حضرت یونس بود و آنچنان بود که حقتعالی او را بقومی فرستاد که ایشانرا دعوت کند
براه راست خدا پرستی پس هر قدر ایشانرا نصیحت کرد قبول نکردند یونس رنجیده شد و از میان قوم
بیرون رفت تا بکنار دریا رسید جماعتی روانه دریا بودند او نیز باتفاق آن جماعت روانه دریا شد چون
بوسط دریا رسید ماهی بزرگی سر از دریا بیرون کرده ده کشتی نمود هر چند طعمه دادند آن ماهی از پی طعمه
نرفت و سر باندرون کشتی کرد مردم از وحشت بخوف افتادند و اضطراب نمودند ناخدا گفت ای
یاران گناهگاری در میان شما هست باید توبه کند یونس عذر نمود آن گناهگار منم اهل کشتی گفتند
حاشا و کلا که تو گناهگار باشی ترا معصوم میدانیم یونس قبول نکرد و اصرار در این کار مینمود پس
اهل کشتی قرار دادند که ما خود را تماما بماهی عرضه مینمائیم تا هر کدام که گناهکار باشیم بگیرد یکیک
بیامدند لب کشتی خود را بماهی عرضه نمودند تا نوبت بیونس رسید چون بلب کشتی رسید آن ماهی
دهن باز کرده و یونس را فرو برد مردمان چون این حال را مشاهده کردند حیرت نمودند و خبر بشهر
بردند پس چون ماهی یونس را فشم ویرو باب فرو برد و خطاب از جانب رب الارباب رسید

که ای ولی پروردگار احسنت که توفیق رفیق تست اما هر در ر

آمد که ای روزی دهنده جانوران و ای آفریننده انس و جان

توئی داننده هر سر غیب توئی بیننده و پوشنده هر غیب

تو دانی که هر کار که کردم بتوفیق تو کردم فی رضای تو کرد

بهشت برین نکردم مقصود من توئی نخ دیا بدین توفیق

رفیقم بیفزا ای امام درین مناجات بقهر که در آسمان ک

شد و گروه روحانیان آمدند و بر روی فلک ستادند و ج

از ایشان جدا شد و پیش امیر آمد و گفت

که ای لشکر ایزد پادشاه — سلام علی احمد مصطفی

وصلوا علی السید الهاشمی — وصلوا علی کنیت القاسمی

وصلوا علی السید المحترم — وصلوا علی سید المحتشم

ز روحانیان هر که بانگش شنود — بصلوات گفتن زبان بر گشود

ز صلوات آن بانگ از آسمان — رسیدش بگوش همه مؤمنان

سپاه مسلمان صد و سی هزار — ابا جمع روحانیان گشت یار

به صلوات آواز برداشتند — غریو از بر چرخ بگذاشتند

در افتاد یکی لرزه در زمین — به دیدار شد هیبت آن و این

هر زیر ستور آن زمین لرزه گشت خواب بجوشید دریا زجب

فرسی ۱۳۱۹

که از یک گوشه

شروع نخواهد شد

تیر

میزان ۱۴ درجه

تبریز مشهد رشت		اصفهان کربلا	